کتاب خواص الحیوان

ترجمه حیوة الحیوان دمیری

ان دوریش خلقا و اکر خود داشت

ادم سو تر دخف یکدات

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست
که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری

چو باشد کسی را هنر بهره ور
هنر خود نماید بصاحب هنر

خرد چون دفتر نقشش گشاید
زمین آن در رخ جهه آید که باید

به آب زمزم و کوثر سفید نتوان کرد
گلیم بخت کسی را که بافته اند سیاه

[illegible]
تحریر یادگاری [illegible]
[illegible]
١٢٩٣

کتاب خواص الحیوان

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

حمد بیحد و ثنای بیعد خداوندی را سزد که رشکوه بیان حیوان را بچراغ جان برافروخت و قلوب
بنی نوع انسان را بطریق اراده ابهم معانی و لغات مبانی بیاموخت و از بوستان انام تفضیل داد و بخلعت
تکریم و تشریف تعظیم ولقد کرمنا بنی آدم وحملناهم فی البر والبحر وفضلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا
در وی پوشانید و صلوة نامحدود و درود نامعدود بر مرکز دایره وجود و دایره مرکز جود
اعنی افضل کاینات و خلاصه موجودات فخر العالمین و سید الکونین محمد رسول الله صلوات الله و سلامه
علیه و آله سیما ابن عمه و وصیه و خلیفته علی بن ابی طالب صلوة الله و اولاده الائمة الاطهار و بعد
بر ضمایر ... و افئدة اصحاب دانش مخفی و مستور نماند که چون در زمان پادشاه دین پناه انجم سپاه
گردون اشتباه فریدون فر سکندر ظفر دارا دادگستر فرمان فرمای شرع پرور خاقان گیتی ستان
صاحبقران مفخر ملوک الزمان باسط بساط الامن والامان ماحی الاساس الجور و الطغیان
ناصر رایات العدل والاحسان سلطان سلاطین الآفاق ملجا ملوک العالم بالارث و الاستحقاق
ملاذ الملوک العرب والعجم حامی الغزاة الناجیز رقاب الامم ناظم الشریعة الشریفة المصطفویه سالک
المسالک الطریقة المرضیة المرتضویه یعنی پادشاه ملایک سپاه ظل الله المظفر بالعنایات الربانیه المنصور
بالتاییدات السبحانیه خاک آستان خیر البشر غلام باخلاص امیر المؤمنین حیدر ابو المظفر ابو المنصور
شاه عباس الثانی الحسینی الصفوی الموسوی بهادر خان که فاتحه اسم اشرفش فاتحه عبادت و خاتمه
... تلاوت و مطلع سعادت و سیادت است نالی او ... عنوان بزودی ... متمم عطا

دعا

و سحاب ظلاله بر و عدله و احسانه که چتر معدلت بر مفارق عالمیان گسترده و ظل حمایت بر سر
ساکنان آفاق افراخته و صیت نصفت و داد گستری وی مابین خافقین رسیده از نهایت رفاهیت
و کثرت مسرت در این اوان ذئب و غنم همعنان و صعوه با شاهین متحد آشیان روز بروز ایام عید و نوروز
که جمعی از فضلا با عزت و تمکین در مجلس بهجت آیین نواب علیحضرت ارسطو فطرت افلاطون فکرت عطارد
فطنت ناهید بهجت مشتری سعادت کیوان رفعت اعنی الکریم بن الکریم ابن صدر الدین محمد میرزا محمد
ابراهیم که بانواع فضایل صوری و معنوی و مراتب کمالات ظاهری و باطنی آراسته و پیراسته حاضر بودند
و نمطی از وصف کتاب حیوة الحیوان ذکر مینمودند که کتابیست مشتمل بر حکایات غریبه و نقول
و روایات عجیبه و خواص هر یک از حیوانات از منافع و مضار در این اثنا نواب معظم الیه فرمودند که
حقا که کتابیست در کمال خوبی و نهایت مرغوبی اما چون عربیست و زواید بسیار دارد که طالب را
از مطلب باز میدارد و خواص را از اطناب آن ملالی روی دهد و عوام را از اغلاق عبارات و عدم
فهم لغات آن کلالی حاصل میشود بهتر آنکه این کتاب اختصاری یابد و ترجمه آن بفارسی بنحوی
که اول اسم عربی و بعد از آن نام فارسی و ترکی و خواص و منافع و مضار و تعبیر هر حیوانی بیان شود تا جمیع
انام از خواص و عوام از آن کتاب منتفع و بهره مند گردند و ثواب آن بروزگار فرخنده
آثار نواب همایون اعلی که روح مقدس فدای نامش باد عاید گردد پس داعی حقیقی
ابن خواجه محمد محمد تقی تبریزی را که از باریافتگان مجلس سامی بود مامور ساختند
که کتاب مذکور را بترتیب مزبور ترجمه نماید و لهذا این بنده حقیر کثیر التقصیر
با قلت بضاعت و عدم استطاعت اطاعة لامر المطاع و اتباعا للحکمة الواجب الاتباع

ازحضرت حق سبحانه وتعالی استعانت طلبیده ترجمهٔ کتاب مزبور
شروع نمودم وآنرا بربیست وهشت باب ترتیب حروف تهجی مبوب ساختم
ودر هر باب سه فصل بیان نمودم فصل اول در اسامی که مفاتیح آنها
مفتوح است فصل ثانی درآنچه اوایل آنها مکسور است فصل ثالث درآنچه
مبادی آن مضموم است واین کتاب را لخواص الحیوان نام نهادم استدعا از ارباب
فضل واصحاب کرم آنکه اگر در ترجمهٔ کلمات وحل لغات وتحریر عبارات
آن سهوی یا خطایی وزلتی رفته باشد بقلم عفو درا صلاح آن
کوشند چه این بی بضاعت باکثرت اشتغال المطالعه ومباحثه علمیه
وبا آنکه کتابی دیگر درین فن سوای کتاب مذکور که اعتماد را
شاید در نظر نداشت بامر مسطور قیام نمود که العذر عند
کرام الناس مقبول والله الموفق المعین باب
اول از کتاب خواص الحیوان در الف مشتمل
بر سه فصل فصل اول در الف مفتوحه اسد
بفارسی شیر وبترکی اصلان نامند موضع او اکثر
بیشها بود وازغلبه حرارتی که دارد دایم محموم است گوشت او
حرام بود از استماع صوت او نهنگ بمیرد هرکس پیه او را بجمیع
بدن طلا نماید سباع از وی گریزان شود اگر پوست او را

باب الف

شوند اگر پوست او را بشرطی که موی داشته باشد بر کودک بندند تا حد بلوغ او را از
صرع نگه دارد واکل زهرهٔ نر او حل معقود نماید بتخصیص که قمر در ایما الثور بود ودر هر
موضعی که از موی او بسوزانند سباع از وی گریزان شوند گوشت وی علاج فالج بود
اگر قطعهٔ از پوست او در صندوقی کنارند البسه وامتعه را از خرد سوسه وارضه
ایمن دارد نشستن بر پوست او دفع بواسیر ونقرس نماید هر که پیه پیشانی او را
بروغن گل مخلوط ساخته بر روی مالد مهابت او در دل ملوک وسایر مردم واقع شود
اکتحال زهرهٔ او تحدید بصر نماید دندان او را اگر کسی با خود دارد هیچ جلبی بر او اثر
نکند وتب از آنش گریزان شود ابن عباس از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلم
نقل نموده که آنحضرت فرموده که هرگاه در وادی باشی که از شیر بترسی بگو اعوذ
برب دانیال وبالجب من شر الاسد از شر شیر وسایر سباع محفوظ مانی
بدانکه شیر را اسامی بسیار هست از آنجمله ابونصر فراهی نه اسم در رشتهٔ نظم کشیده در یک
بیت آورده چنانکه گفته نظم غضنفر واسد ولیث وحارث دد لهاث هزبر وقسوره
حیدر است وضیغم شیر تعبیر اگر در خواب بیند که شیر را سوار شده وغیر سلابر دشمن
غالب شود اگر ترسد در بلیه افتد اگر بیند که شیر او را کشت هرگاه آنشخص بنده باشد آزاد
شود والا از سلطان خایف گردد واگر بیند شیر با او علاقه میکند امور عجیبه از وظاهر
شود وبر اعدا غالب گردد واگر بیند که سر شیر میخورد پادشاه شود واگر بیند که پاره از
بدن شیر در کنار خود نهاد اگر زنش حمل دارد پسر آورد واز پسر پادشاهی درکنار کرد

دیدن شیر در خواب گاه دلیل سلطان شدید البأس بود که ایمن از و نباشد و گاه دلیل موت
بود و بجهة مریض اکثر دلیل شفا بود والله اعلم **أَرْنَب** بفارسی خرگوش و بترکی توشقان
گویند جمهور علمای شیعه و قلیلی از عامه گوشت او حرام میدانند اما خرگوش بحری باتفاق
حرامست و او از جمله سموم است بدن او مثل بدن ماهیست سرش مثل سر خرگوش بری
از جمله خواص او انکه چون او قصیر الیدین و پایها او اطول است و لهذا بر فراز بهتر دود
قضیب او مثل قضیب روباه یکنصف پی و یکنصف استخوان بود یکسال نر باشد و یکسال ماده
و بسا باشد که از کثرة شهوتی که با اوست در مدت حمل نر او با ماده جمع شود اگر زنی انفحه (یعنی پنیر مایه)
نر او را بیاشامد پسر زاید و اگر انفحه ماده اش دختر و اگر خون او بیاشامد هرگز بار نگیرد
و اگر مغز سر او را خورد و با شوهر مباشرت کند بار گیرد و اگر مغز سر او را بریان کرده با طفل
خورد ارتعاش (لرزیدن اعضا) را برطرف سازد و اگر خون او را بر بهق اسود طلا کنند نافع آید و اگر
یک دانگ از مغز سر او با دو حبه کافور مخلوط ساخته بخورد دهد که او را بیند دوست دارد
و هر زنی را اگر نظر بروی افتد طلب مباشرت وی نماید گویند که او حیض می بیند
و گوشت و علف هر دو خورد و در وقت خواب چشم او گشاده می ماند بسا باشد صیاد
بدین جهة گمان برد که بیدار است نزد او نرود زعم اهل جاهلیة آن بوده که جن از وی
گریزانست و لهذا کعب پای او را نزد خود نگاه میداشته اند و میگفته اند که هرکه کعب او را
با خود دارد از شر جن و سحر و چشم بد محفوظ ماند و این گمان باطلست اما اگر دو حبه از زهره
سر او در دو وقیه شیر گاو مخلوط ساخته بیاشامد همیشه بحالت جوانی بود و اثر پیری بر وی

ظاهر

ظاهر نشود و اگر سرگین او را بر زن بندند بار نگیرد مادام که با وی باشد **تعبیر** اگر کسی خرگوش را
در خواب بیند با زن جمیله ملاقات کند و اگر او را ذبح کند زنی را تزویج کند اما باقی
نماند و اگر بیند که گوشت او را مطبوخ ساخته میخورد روزی بی حساب نصیب وی شود
و اگر بیند که او را صید کرد یا بجهة او هدیه آوردند روزی وافر نصیب وی شود اگر عزب باشد
تزویج نماید یا فرزندی او را روزی شود و قرض او داده شود و بر دشمن غالب گردد **أَتَان**
خر ماده ذکر او در باب حا در حمار بیاید لکن دیدن او در خواب دلیل زن کثیر النفع است
آفال و افیل اشتر جوان در الف مکسوره در ذکر ابل بیاید **أَيْم** بفارسی مار و بترکی ایلان
نامند **أَيْن** مار نر **أَفْعَى** مار ماده دو شاخ **أَسْوَد** مار سیاه **أَرْقَم** مار ابلق **أَرْبَد**
انواع مار — نوعی از مار **أَصْلَه** مار بزرگ سر کوتاه جسم که بر سوار دود و بکشد گوشت جمیع انواعش
حرامست افعی اخبث انواع اوست و او چهار ماه از شدة سرما در خاک مختفی باشد
پس بیرون آید چشمش تاریک شود خود را بر درخت رازیانه رساند چشم خود را بران درخت
بمالد روشن شود زمخشری نقل کرده که هرگاه هزار سال از عمر او بگذرد کور گردد از جانب حق
تعالی ملهم شود بانکه چشم خود را برگ رازیانه تر بمالد روشنی او معاودت نماید و باشد
که در صحرای باشد که تا محل درخت رازیانه هزار فرسخ باشد خود را بدرخت مذکور رساند
چشم خود بر برگ او بمالد بامر الله روشن شود اگر دم او را ببرند باز عود کند و اگر دندان
او را بکنند بعد از سه روز برآید اگر او را بکشند تا سه روز حرکت کند دشمن تر از همه چیز آدمی را
مار بود و گاو وحشی او را بر عقب تمام بخورد اکتحال خون او جلاء بصر دهد اگر کسی در اول خشک

غوره با خود دارد هیچ سحری بد و اثر نکند دندان طرف چپ او را اگر سابیده بر دندان که درد کند بمالند
وجع او ساکن شود اگر بر زنی آویزند بار نگیرد مادام که باوی باشد طلا و سپرا او دفع کزیده هوام
کند اگر از موضعی موی بکند و سپرا و بدان موضع طلا کنند دیگر موی بر نیارد اگر دندان او را
صاحب تب ربع با خود دارد تب وی زایل گردد اکل شوربای گوشتش مقوی چشم بود اگر
کسی نوشادر در دهن بگیرد تا آب شود و بر دهن او باشد فی الحال بمیرد اگر پوست او را با سرکه
بجوشانند و مضمضه کنند درد دندان را ساکن کند اکتحال سپرا او جلاء بصر دهد و طلاء سپرا او
بواسیر را سودمند کند اگر سر و دم او را از ده بریان کنند چون مستسقی بخورد شفا یابد از جمله
فواید عجیبه مجربه آنکه این طلسم بر چهار پاره کاغذ نوشته هر یک در یک ضلع خانه گذارد هیچ جانور
از آن خانه بیرون رود و هیچ ماری داخل آن خانه نشود و این است

۱۱۱۱۷۱۱ ح ۸۱۱۸۸ ۱۱۱۹۹۹
ط ح ۱۱ ح م ۱ د ۱ ر ۹ ۱ ۸۹۱۹۹

و باقی خواص او در باب حا در ذکر حیه ان شاء الله تعالی بیابد
تعبیر دیدن او در خواب حیوة و دولت و سیل و فرزند و زن باشد و اگر بیند که با او نزاع میکند
و میخواهد که وی را بگزد با دشمن خود نزاع کند اگر دید که ماری گرفته هر جا خواهد میبرد و از وی نیش
او بدولتی و معاونتی رسد و کسی که در خواب بیند که ماری از دهن او بیرون آمد اگر و
آنشخص بیمار باشد فوت شود زیرا که حیه حیات است از دهن او بیرون آمد اگر بیند که مارها
در میان درختان و زراعت راه میروند دلیل آمدن سیل است زیرا که جریان حیوة با آب
کرد و من الماء الماء کل شیء حی و اگر بیند که مار بر فراش خود کشت زوجه اش فوت شود اگر بیند
که زنش مار زایید او را فرزند عاقی بهم رسد ○ زنان باردار را بر دهنیاره ○ اگر وقت

مار زایند ○ از آن خبر نزدیک خردمند ○ که فرزندان ناهموار زایند ○ اگر بیند که بمکانی مار فرود آمد
و آتش آن محل بمیرد اگر بیند که مار او را فرو برد سلطان گردد و اگر مار با او حرف زند مسرت عظیم
او را رسد والله اعلم ارضه جانور کوچکیست که چوب بخورد بترکی اغاج قوردی نامند اکثر
در زیر زمین میباشد و لهذا او را ارضه نامند چون یکسال بر وی بگذرد دو بال طویل بر آرد
و بپرد و این همان دابه است که دلالت کرد جن را بر موت سلیمان علیه السلم و قتی که عصای او را
بخورد و عصا بشکست و سلیمان علیه السلم بیفتاد کما قال الله تعالی ما دلهم علی موته الا دابة الارض تأکل
منسأته و غلی از ارضه کوچکتر است که از عقب ارضه می آید و ارضه را برمیدارد و میبرد
و بسوراخ خود و اگر از پیش آید مقاومت نتواند کرد و از شان ارضه است که بجهة خود خانه
از چوب در نهایت خوبی بنا میکند از چوبهای که جمع کرده مثل خانه عنکبوت که از اسفل تا اعلی
سوراخ بود و در یک جهتش مربعی میگذارد خانه اش قبرش بود و در اوایل ساختن قبو گفته
موتی خود از و یاد گرفته اند اکلش حرامست و عربان در امثال خود گویند فلان آکل من
ارضه یعنی خورنده تر از ارضه تعبیر دیدن او در خواب دلیل منازعه در علم و طلب جدال
بود والله اعلم اساریع کرمکی سرخی که در سبزه زارها و تره زارها بود و بترکی چمن قوردی
نامند کرمیست که سرش سرخ و جسدش سفید در ریگ و زمین نمناک باشد با صابع زنان
تشبیه کنند اکلش حرامست جهة آنکه از حشرات است هر گاه او را بیابند و بر اعصاب برهنه
کنارند در ساعة نفع بخشد اگر او را خشک کرده نرم بسایند و با روغن کنجد مخلوط ساخته بر قضیب
طلا کنند معظم و غلیظ کرداند و حق آنست که او غیر شحمة الارض است که در باب شین بیابد

تعبیر دیدن او در خواب دلالت کند بر دزد و شخصی که دزدی کند و بریا خود را بورع آراسته باشد
و اهل تعبیر گویند که او کرم سبز است که در خیار زار و میوه زارها بود والله اعلم. اَنیس مرغ
تیز چشمیست که آواز او از اشتری ماند و جایگاه او نزدیک نهرها و رودخانها است و جایی که آب
و درخت بسیار باشد در لغت اختری آورده که بر قوشدر که آغاجلو یرلرده اولور انواع نغما بیلر
اوقرکاه دوه گبی کوکرر و گاه آت گبی کشنر آدم مونسی اولور ارسطو گفته که آوازش را به
غراب بهم رسد زود دانش گیرد و ادب قبول کند بصوت مثل قمری فصیح است خوردن او
میوه و گوشت است و دریا با نهامی باشد اکلش حلال است نزد اکثر. اَوْرَق نوعی از اشتر
که رنگش از غایت سفیدی بسیاهی زند بهترین انواع اشترها است در سیر و عمل و گوشت
او بهترین انواع گوشتهای اشتران بود ذکر او در الف مکسور و در ابل باید. اَلْبِیس نوعی از
ماهی بزرگ و حیوانات بحر همه با هم ضد اند غیر او از خاصیت او آنست که دو کسی که مابین
ایشان عداوة باشد چون این ماهی را طبخ نموده بخورند الفت بدید آید. اَیِّل بتشدید یا نر کوه
گوزن و بترکی مرال نر او را انکه گویند اکثر احوال او شبیه باحوال گاو کوهیست و هر گاه
از صیاد بترسد خود را از سر کوه اندازد ضرر بر وی نرسد بعد هر عقدی که در شاخ او است
یکسال عمر او باشد مثلا اگر ده عقد باشد ده سال بماند و بیست عقد بیست سال
وقس علی هذا و بکنار دریا آید تا ماهی را بیند و ماهی بکنار آید تا او را بیند و شکاریان
این حال را دانند و پوست گوزن پوشند و بکنار دریا روند تا ماهی صید کنند و
عادت بخوردن مار کرده بینی بر سوراخ مار دهد و بنفس مار را شروع در خوردن کند او مار

اضطراب

اضطراب کند تا جایی از اعضای وی بگزد و چون تمام خورد حدتی در وی پیدا شود و تشنگی
در چشم وی بدید آید و آب از چشم وی روانه شود در گوی که در کنج چشم او است جمع میشود
و می بندد و بر رو آید مانند چرکی شود که در گوش میباشد پس بسته شود مثل موم بردارند
او تریاق است بجهة زهر جمیع حیات و باد زهر حیوانیست بهترین انواعش زرد باشد مکانش
در بلاد هند و سند و فارس بود اگر او را بر موضعی گذارند که مار و عقرب گزیده باشد نفع عظیم
بخشد و اگر کسی زهر خورده باشد او را در دهن نگه دارد نفع بخشد و در دفع سموم خاصیتی
عظیم دارد و این حیوان را بعد از دو سال دو شاخ بیرون آید مثل دو میخ و در سال سیم شاخ
او منشعب میشود و شعاب او همیشه در تزاید بود تا شش سال پس در آن وقت دو شاخ او
مثل دو درخت گردد در سر او پس بعد از ین هر سال یکمرتبه شاخ بیندازد و بعد از دیگر شاخ
بروید و هر دو شاخ خود را برابر آفتاب بدارد تا سخت شود و محکم گردد ارسطو گفته که این
گوزن را با آواز و ساز شکار میکنند و نمی خوابد مادام که ساز میشنود پس صیادان او را بدین
طریقه بسازها و آوازها مشغول میسازند چون دیدند که گوشهای او سست شد از عقب
او در می آیند و میگیرند قضیب او پی بود نه گوشت و نه استخوان و شاخ او مجوف نیست
بلکه مصمت است و این حیوان بسیار فربه میشود و چون فربه شد از ترس صیاد بقلال جبال
میگریزد گوشت او حلال و پاکیزه است از جمله خواص او آنکه اگر شاخ او را بخور کنند همه جانوران
گریزان شوند اگرچه صاحب سم باشند مثل شاخ سوخته او بعد از آنکه صلایه کرده
باشند بیخ دندان محکم کند و چرک و زردی بیخ وی را زایل کند و اگر کسی پاره از عضو او نزد خود

دارد خوابش نبرد مادام که با او باشد اگر قضیب او را خشک نموده بخورند بهیج باه کند اگر خون
او را بخورد سنگ مثانه بشکند باقی خواص و تعبیر او در بقره وحشیه بیاید اَطْلَس و اَغْبَس
گرگ تیره رنگ که بسیاهی مایل بود در باب ذال در ذئب بیاید اَوْس نیز اسم گرگ بود
اَهْرَمان گرگ و کلاغ اَقْهَبان فیل و جاموش نر که در و در دال و جیم بیاید اَخْطَب دارکوب
و بترکی اغاج دلن و او شقراق است و صرد نیز گویند در باب شین و صاد بیاید اَجْدَل چرغ
و بترکی الکو نامند و او را صقر نیز گویند در صاد بیاید اَخْیَل او شقراق است که در شین
بیاید اَخْیَف مگس سبز در ذباب در باب ذال مذکور شود اَسْفَع چرغ اَعْثَر مرغ آبی
دراز گردن در طیور بیاید اَطْبَش ابن سیده گفته مرغیست او و عجبی سبک عقلت اَمْلَق
جانوریست در دریا میباشد اَوْدَع موش دشتی در یربوع بیاید اَنْکَلیس مار ماهی در جری
در جیم بیاید اَنُوق بر وزن فعول رخمه را گویند در باب را بیاید بعضی گویند مرغ سیاه
زرد منقار است که در گردن مثل بال چیزی از موی دارد اَنْقَد خارپشت در باب قاف
در ذکر قنفذ بیاید و نیز کسی که از درد دندان ناله کند او را نیز انقد گویند فایده
از جهت درد دندان این حروف را بر دیوار بنویسد ح ب ر ص لا و ع م و بفرماید
آنشخص را که دندان درد میکند تا انگشت خود بر بالای دندانی که درد میکند بگذارد پس
مسمار بر حرف اول که ح بود بکوبد کوفتن سبکی و دران وقت این آیه بخواند که وَلَوْ شَاءَ
لَجَعَلَهُ سَاكِنًا وَلَهُ مَا سَكَنَ فِي اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در حالت کوفتن مسمار
و نوشتن حروف نیز برد دیوار بخواند پس چون سر مسمار بر دیوار داند کی بند شد بپرسد که

درد

آدم

درد ساکن شده باشد اگر گوید که ساکن شده پس برسان مسمار را تا آخر و اگر گفت نه پس نقل
کن مسمار را از و بحرف ب بکر با او نیز چنین کن تا آخر هر جا که درد ساکن شود که البته در یکی
ازین حروف درد ساکن شود پس مادام که مسمار در دیوار است درد ساکن است و چون بیرون
آرند درد عود کند [illegible] اِنسان مردم از جمله خواص مجربه یکی
آنست که هرگاه تصویر صورت کودک نیکو روی نموده در وقت مباشرت مقابل روی زن
نهند بحیثیتی که نظر وی بران صورت بود فرزندی که ازان نطفه صورت بود و در اکثر
اعضا متشابه بود و اگر دندان میت آدمی را که دندان او درد کند با خود دارد درد
او ساکن گردد و نیز اگر دندان آدمی و استخوان طرف راست هدهد را در زیر سر نایم
کنار نه بیدار نشود تا برندارند و آب دهن آدمی نافعست از گزیدن هوام و گرویدن
و دکیل هرگاه بناشتا بر آنها طلا کنند این نیز بتجربه رسیده تناول شیر زنان با عسل سنگ
مثانه را بشکند و بیرون آرد بعضی گفته اند هرگاه بیماری از خون آدمی شریف متورع در فصد
که فصد نموده باشد بیاشامد در ساعت شفا یابد و بول آدمی را اگر بر گزیدن سگ دیوانه
بمالند نفع عظیم بخشد ریزه ناخن را هرگاه سوزانند انسانی از و بخورد بغایت دوست
داری کرد را آشامیدن بول او نافع گزیدن جمیع ذوات السموم است اگر بول او را
جهت ... بر پای صاحب نقرس بمالند درد و ضربان ساکن شود و نیز نافع بود جمیع جراحتهای
که حادث شود در انگشت قدم و جراحتی که درد و کرم باشد خاصه بول کهنه و نیز نافع است
بجهت گزیدن آدمی و عرق آدمی هرگاه با غبار آسیا خمیر کند بر ورم پستان نهند نفع دهد

واگر بر پستان زن طلا کنند شیر خشک شده معاودت کند صبی او را خشک نموده با سداب بکوبند
بر آکله نهند صحت بخشد واگر با عسل خمیر نموده از خارج حلق طلا کنند خناق را نافع بود اگر
مقداری نخودی از سرگین آدمی با سرکه شسته مخلوط ساخته صاحب قولنج و حبس البول آشامد
صحت یابد اگر از نجو صبی در وقت تولد خشک نموده بسایند اکحال نمایند بیاض عین را
زایل کند واگر بر گزیده آدمی مالند شفا دهد لعاب دهن روزه دار در گوش چکانند
کرم را بیرون آورد واگر با زراوند مخلوط ساخته بر بواسیر کنادند صحت دهد ابن زهر
گفته که اگر آنچه از ناف کودکی اول بار بیفتد باشد بریده باشند در زیر نگین کنادند هر که
آن انگشتر در دست کند از قولنج در امان باشد بشرطی که انگشتر و نگین او طلا یا نقره
باشد واگر زنی بموی آدمی بخور کند از جمیع ورمهای رحم وی را نافع آید اگر زن اول
زاییده از نفاس خود برهد و پستان طلا کند دیگر بار نگیرد واگر اول دندان کودک که بیفتد
قبل از آنکه بزمین رسد گرفته در زیر نگین نهد هر زن که آن انگشتر با خود دارد منع کند او را
از آبستنی مادام که با وی باشد عرق زنان اگر بر جرب مالند شفا دهد واگر بول کسی را که
بر بیست سال نرسیده باشد صاحب برص بیاشامد شفا یابد واگر بول آدمی را با خاکستر
میو مخلوط سازند و بر موضعی که خون وی روان باشد بپاشند باز دارد و خاکستر
قیسوف و خاکستر شونیز با زبل کهنه آدمی منبت الشعر است اگر خون حیض بر موضع
گزیدن سگ دیوانه یا بر بهق و برص طلا کنند نافع آید صاحب عجایب المخلوقات آورده
که اگر کسی را رعاف بهم رسد نام او را با خون خودش بر خرقه نویسند و برابر او گذارند باز ایستد

باذن

باذن الله تعالی نطفه او را اگر بر بهق و برص و گر دنبل طلا کنند به شود واگر با شکوفه بنجد
مخلوط ساخته خشک نموده بزوجه خود دهد آن زن از عشق وی بیارامد و شوهر را بغایت
دوست دارد **فایده** اطبا گویند هر گاه کسی خواهد که بداند که زن بار میگیرد یا نه بفرماید
زن را یک دانه سیر در میان پنبه بردارد و تا هفت ساعت نگه دارد بعد از آن اگر از
دهن او بوی سیر آید علاج نماید که بار گیرد واگر نیاید بار نگیرد **تتمه** آدم آبی بعینه مثل
آدم خاکیست الا آنکه او را دم هست و در دریای شام در بعض اوقات می بینند که او را
ریش سفید هست و او را شیخ البحر نامند سالی که او را ببینند مردم خوشحالی نمایند که آن
علامت ارزانی و فراخی آن سال بود گویند بجهت بعض از ملوک آدم آبی آورده
بودند خواستند که احوال او را بدانند زنی بعقد او در آوردند فرزندی از ایشان متولد
شد که زبان پدر خود می فهمید پرسیدند که پدرت چه میگوید گفت میگوید از چه جهت
که دنبالهای حیوانات همه در زیر است و دنبال آدمیان در روی ایشانست حاصل
که ایشان را چندان عقلی نیست و خواص و تعبیر و سایر احکام او در باب میم در بنات
الماء بیاید اگر شخصی معروفی را در خواب ببیند بعینه او را ببیند مذکر باشد یا مؤنث
اگر نام و یا نظیر او را ببیند واگر شخصی مجهولی را دید دشمن خود را ببیند اگر دید پیری
ضعیف ببیند سعادت یابد و ... باشد که تعبیر بضد می نماید واگر پیری ضعیفی را با شخص
کوچک صورتی ببیند این دلیل نقص است در حق انسان واگر کودک ببیند خویشان
او آیند اگر بالغ ببیند بشارت و قوت باشد لقوله تعالی یا بشری هذا غلام اگر ببیند که کودک

نکو صورت داخل شهر شد هر گاه در آن شهر بلیتی یا طاعونی یا قحطی بود برطرف گردد اگر
بیند از آسمان بزمین آمد یا از زمین بیرون آمد بشارة هر صاحب غم باشد و یا نعرف
آمدن ملکی بود و همچنین اگر بجهة غیری بیند اگر بیند که آسمان سوراخ شد و بدان سوراخ
رفت و آن سوراخ مسدود شد آن شخص بمیرد اگر شخصی که بیمار باشد در خواب بیند که کودک
برهنه او را گرفت یا کردن او را زد آن ملک الموت است اگر جوان ترک یا مرد بخیل
بیند دشمن بی دیانت را بیند اگر جوان ضعیف دشمن ضعیف را دید اگر جوانی کندم
گونی بیند دشمن غنی بیند و جوان سفید روی و سفید پوست دشمن دیندار بود زن
در خواب دنیاست زن مجهوله بهتر از معروفه بود و اگر مقبوله بود چیزی مقبولی بدست
او آید و اگر قبیحه بود چیز قبیحی و اگر زانیه بود باعث زیادتی خیر و صلاح و عفت بود
از برای اهل خود و مال حرامست از برای غیر خود اگر زنی زن جوان در خواب بیند
دشمن خود دید اگر مجهوله باشد و اگر شخصی زن فربه در خواب بیند سال پر نعمت
و ارزانی و اگر لاغر قحط و تنگی زن مکشوفة الوجه دنیای بی تعب بدست آید اگر زنان
باستقبال او آیند دنیا او را استقبال نماید و اگر استدبار نماید دیدن ایشان بصورة امرد
مکروهیست سیاه بدتر بود و اگر خصی مجهولی را بیند تعبیر کردند بملکی از ملایکه از جهة
انتزاع شهوة اگر بیند که او را خصی کردند بمنزلت رسد بضادی کونه که او را از
عبادة و عفة فرج رسد اگر بیند که سر آدمی در دست اوست هزار دینار یا هزار درهم
یا صد درهم بدو رسد دیدن سرهای بریده دلیل دیدن رؤسا باشد پس اگر بو داود

جیزی

چیزی از موی یا گوشت او مال از قوم رؤسا بدو عاید شود و اگر خود را جسیم و بزرگ و نکو
بیند بریاسة رسد و اگر بیند که سر خود را برید اگر بنده باشد آزاد شود یا غمگین بود غم وی
زایل شود و اگر بیمار بود شفا یابد و اگر خادم بود از خدمت جدا شود اگر بیند که سر خود را بنک
میکوبد از نماز عشا خوابیده است اگر بیند که سر او مثل سر سگ یا خوک یا اسب یا شتر یا حمار
یا استر شده او را مشقتی دست دهد و اگر بیند که سر او مثل سر مرغ شده سفر بسیار کند خوردن
سر حیوان چیزیست که امید باو نداشته باشد و درازی عمر است اگر کسی بیند که سر او مثل
سر شیر گردید اگر از اهل ریاسة است بریاسة رسد اگر بیند که گوشت خود میخورد غیبت او
کند و اگر بیند که او گوشت دیگری میخورد غیبت دیگری کند اگر بیند که زنی گوشت زنی
میخورد آن دو زن مساحقه نمایند اگر زن بیند که گوشت خود میخورد آن زن زنا
کند والله اعلم اوزه مرغابی خانگی و بترکی اوردکی نامند گوشت حلال و بسیار شناوری
دوست دارد چنانچه بچه وی از بیضه بیرون آید فی الحال شنا کند هر گاه ماده او شروع
نماید نر او طرفة العینی از ماده جدا نشود در آخر ماه بچه بیرون آرد گوشت او
افراط بقراط گفته که گوشت او اجود و ارطب است از لحوم سایر طیور و لهذا
موافق مزاج کسانیست که ایشانرا مزاج حار باشد بهتر آنست که قبل از طبخ
ذبح گوشت او با الند و داروهای گرم بسیار کند تا غلظت او تخفیف یابد چه دیر هضم
کثیر الفضول و موافق معده نیست و بر عکس مولد حمیات گردد بعضی گویند اگر خصیه او را
بریان کرده اکل نموده با زوجه خود مقاربت کند بار گیرد هر گاه صاحب داء الثعلب و ذات الجنب

روغن او را طلا کنند انتفاع کیرند مداومت بر اکل زبان او دفع تقطیر بول نماید و درد جوف او

سنك ريزه است كه مانع اسهال است وبيضه او معتدل الحرارة است ليكن غليظ است جهت

آفت كه بيم رشت باشد واكر قولنج يا باد كرم داشته باشد عسر خورد ضرر رساند ومولد خون

عفن موافق امزجه محرورين بود بيضه او وبيضه شتر مرغ هر دو غليظ و دير هضم است

كسي كه اكل او را دوست دارد زردي وي بخورد بدانكه زردي هر بيضه بهتر از

سفيدي اوست لكن سفيدي او را رطوبت بيشتر بود وتعبير او در ديط بيايد

ابن آوي شكال وبتركي جقال كويند او را ابن آوي كويند بجهت آنكه ماوي

ميكند با فرياد كنند كان از جنس خود فرياد نكند مكر شب وقتي كه تنها بماند ووحشت

كيرد وآواز او مثل آواز كودكان بود چنكها وناخنها دراز دارد ودوست دارد آنچه

طيور صيد كنند ميخورد مرغ خانكي از روباه چندان خوف ندارد كه از شغال چه كاه

بالاي ديوار يا درخت باشد بر بالاي ايشان جهد وبكشد اكرچه در رعد بسيار است

كوشت او حرام واز جمله خواص او آنكه اكر زبان او را در هر خانه كه كذارند خصومت

آيد اكل كوشت او نافع جنون وصرعي كه بود كه در اول وآخر ماه عارض شود اكر چشم

راست او را خايف با خود دارد ايمن كردد از چشم بد محفوظ باشد ابابيل

با پرستوك وبتركي قرلانغوج نامند جمعش ابابيل است ابن جبير كفته كه آنچه

كه در آيه وافي هذا به وارسلنا عليهم طيرا ابابيل مراد طيري است كه ما بين زمين

وآسمان در هوا تعيش كند وبيضه وجوجه برآرد او را بيني مثل ساير طيور وكف

كلابت

كلابت عكرمه كفته كه آنها مرغان سبز بودند كه از دريا بيرون آمدند كه روش آنها بطرق

سباع بود ابن عباس كفته كه شبيه مرغابي كردن وپايهاي دراز دارد وبعضي كفته اند

كه شبيه خفاش بود عباده بن موسي كفته كه كمان ميبرم كه زرازير باشد كه نوعي از عصفور است

عايشه كفته كه اشبه طيور است بخطاف كه پرستوك بود واو سنونو است كه الآن در مسجد الحرام

ماوي كيرند كه در سين بيايد وابيل راهب نصارا را كويند ولهذا عيسي عليه السلم را ابيل الابيلين

كويند در خطاف وبعضي وساير خواص او بيايد ابل اشتر وبتركي دوه نامند از جمله بدايع قادر

بيچون كه افلا ينظرون الي الابل كيف خلقت ابل است كه او را كشتي روي زمين كويند تا ده

روز بر تشنكي صبر كند وهر كياه كه در صحرا وبيابان باشد چرا كند اكرچه كياهان تلخ بود

وساير بهايم نخورند باجماع ونص قرآن كه واحلت لكم بهيمة الانعام حلال است ابن ذهر وغيره

كفته اند كه تا نظر وي بر ستاره سهيل افتد در حال بميرد اكر موي تغنيك او را

سوخته بر جراحتي كه خون او روان باشد بپاشند بازدارد اكر پشم او را در آستين

عاشق كذارند عشقش زايل شود اكر مست از بول اشتر بياشامد در حال مستي او برطرف

شود اكل كوشت او باه را زياده كند ونغوظ را قوة دهد بعد از جماع بول او نافع درد

جكر است مغز ساق او را اكر زن در ميان پنبه با پشم سه روز متوالي بعد از طهر

بر دارد وشوهر با او مباشرت كند بار كيرد اكرچه نازا باشد ودر ذكر انسان كيفيت تحقق

او كذشت اليه تعبير اكر در خواب ببيند كه مالك كله اشتر يا كوسفند كشته حاكم

جماعتي شود الا تقدار كردد ومالك اموال شود واكر ببيند كه مالك يك اشتر كشته عاقبت نكو

کلاغ پشت

وسلامتی دین واعتقاد بود اگر بیند که اشتر بسیار در شهری بیند دلالت کند بر امراض وحروب بسیار ارطامیدورس گفته کسی که بیند گوشت اشتر میخورد بیمار شود دیگری گفته اگر بیند که مالک ابلی شد او را کلاه وسطوتی حاصل شود لقوله تعالی والی الابل کیف خلقت محمد بن سیرین گفته که اکل لحم او در خواب ضرر ندارد لقوله تعالی والانعام خلقها لکم فیها دفء ومنافع ومنها تأکلون باقی خواص وتعبیر در تعبیر وجل باید الوق کرک الغه مؤنث او ذکر در ذئب باید فصل سیم در الف مضمومه اروية بزکوهی وبترکی داغ کچیسی گویند اکلش حلال اگر شاخ وناخن او را صلایه نموده در روغن مخلوط سازند وبر بینی وساق کسی که از پا باز رفتن او را اثری حاصل شده باشد طلا نمایند رنج او بر تبهر زایل شود گویا که هیچ راه نرفته باشد باقی خواص در باب واو در ذکر وعل بیاید اطوم سنگ پشت صحرای وبترکی توسباغه نامند بعضی گویند ماهی درشت پوست که از پوست او که بجهة حمالان موزه دوزند وبعضی دیگر گویند خارپشت است ودیگری گفته کاو کوهیست از جهة غلظة پوستش که تشبیه نموده گرداننده باین نام مسمی شده اکلش حرام در باب سین وقاف در ذکر سلحفات وقنفذ بیاید ان شاء الله تعالی اتن مرغیست که بسیاهی زند طوق در گردن دارد مثل طوق دبسی که از کبوتر است منقار وهر دو پای او سرخست مثل کبوتر الا آنکه بر پشتش سیاهی دارد او نالداوه اوه مسموع شود در لغة اختری آورده ایاغی وبودیی قزل قوش دکه تون اوه اوه اوازی کلور والله اعلم باب دوم از کتاب خواص الحیوان

مشتمل بر سه فصل فصل اول در باء مفتوحه البازی بازو بترکی قارچغای نامند

باب ۲

لغة فصیح او تخفیف با وبعضی بی با وبعضی بیاء مشدد نیز گفته اند واشتقاق او از که بمعنی دویدن است واو در تکبر باشد واضیق الها است در خلقة وعجب باشد مکرم نیست نر او از جنس دیگر بود از قلیواج وشاهین وغیره ولهذا مختلف الاشکال بود جمیع انواع طیور جوارح حرامست چه حضرت مقدس نبوی از اکل هر سباع صاحب ناب منع ونهی نموده عدی بن حاتم گوید از آنحضرت از صید باز پرسیدیم که اما امسکن علیک فکل یعنی آنچه باز نگه دارد بجهة تو از صید بخور آنرا که حلالست بدانکه او پنج قسمست بازدی وزرذی باشق وبندق وصقر که چرغ است مزاج باز احرّ امزجه طیور جسّاست ولهذا بر تشنگی بی تابست ومکان او از شاخها درخت بلند بچیده درهم وجاهای سایه دار وخفیف الجناح وسریع الطیرانست واز اقسام خمسه ماده وبجراه نر از نر او بود وباز را امراض بسیار دهم رسد ولاغر شود گوشت بر نزد واحسن انواع او آنست که پرش کم وچشمهایش سرخ بود وتیز وکمتر ازین آنکه که کبود باشد وچشمهایش سرخ وآنچه ازین دو قسم کمتر است آنست که زرد باشد واز صفات محموده باز آنست که دراز گردن وفراخ سینه وبعید المنکبین یعنی میان ... فراخ باشد وتا دمش مخروطی الشکل باشد والهایش دراز وپرش نرم ... درشت وکوتاه باشد بچه او را عطریف نامند کهال زهره او چشم را ... اکر زنی از سرگین او در حالة افکندن بیاشامد بار بگیرد اگرچه عقیم ... فتح وکسر شین معا معرب باشه است وبترکی قرقی نامند ونیز ... الاضطراب گاه آنس گیرد وگاه وحشت والکراز کو هچی الس گیرد باز اندک ...

و والوا از کوچکی انس کیرد مراد صیاد بر آید سبک پر و نیکو شمایل لایق است که ملوک
خلعت او کنند زیرا که او صید کند بهترین آنچه باز صید کند از دراج و کبوتر و غیره بهترین
او صناعش آنست که در منظر کوچک و در میزان بزرک و ساقها دراز و رانها کوتاه بود
یکدرهم از مغز سر او مخلوط با نمک آب سرد نافع خفقانیست که از سودا بهم رسیده باشد
اکتحال زهره او دفع تیرکی چشم کند **بیدق** اندکی از کنجشک بزرکتر را شکار کند ترکان
تورمتای کویند **تعبیر** کسی که در خواب باز بیند اکر از اهل امارة باشد سلطان کردد و اکر
بیند که باز از دست او کریخت ملکش از دست برود اکر چیزی از بروی در دست وی ماند
اکر او را ذبح کند برد زد ظفر یابد ذبح بازها دلیل موت ملوک جابر و لحوم ایشان اموال
ملوک و دیدن او برای اهل بازار ریاسة و دیدن باشق دلیل فرزند منکر بود و او را
چندان قوتی نباشد در طبع شبیه است بعصفی که اصغر و اضعف جوارحست در حیله
و قوة در مزاج ایبس امزجه طیور دارد و در بعض اوقات صید عصفور کند و دباشد
که از و نیز بکریزد و او شبیه باشق است در شکل الا آنکه در جثه از و کوچکتر است
و جمیع انواع او حرامست و آنچه صید کند حلالست **بالام** در حدیث آمده که یهودی
نزد حضرت مقدس نبوی آمده پرسید که چون روز قیامت زمین همه یک خبزة واحده
خواهد شد از برای ماحضری اهل جنة پس نان خورش ایشان چه چیز بود آنحضرت
فرمودند که بالام و نون پرسیدند که اینها چه چیزاند فرمود که بالام کاویست و نون
ماهی که از زیادتی جکر او هفتاد هزار کس سیر خواهند بود والله اعلم (بال) ماهی ترکی بالق

کویند

طوطی

کویند ماهیست که در بحر اعظم میباشد که طول او پنجاه ذرع رسد او را عنبر کویند و این لفظ
معربست و در صحاح آورده که بال ماهی بزرکیست از ماهیان دریا و این لفظ عربی نیست
صاحب عجایب المخلوقات آورده که ماهیست که طولش پانصد ذرع یا بیشتر بود در بعض
اوقات کوشه بال او مثل بادبان بزرک نمایان شود و اهل کشتی از و بترسند و چون
او را ببینند طبلها میزنند تا بکریزد از آنها چون بر حیوانات بحر ستم کند حق سبحانه و تعالی
ماهی بقدر ذراع بر انکیزاند تا بر کوشش چسبد که هیچ نحوی از وی مستخلص نشود پس بال
متوجه قعر دریا شود سر خود را چندان بر زمین زند که بمیرد و بر روی آب افتد مثل
کوه بزرک جمعی از زنکیان باشند که مترصد اند پس هرکاه مشاهده اینحال نمایند چنکالهای
آهنین در اندازند و جثه او را به ساحل کشند شکم او را بدرند عنبر از و بیرون آرند
ببغا ۱ ۵ ۷ در باب عین ذکر عنبر و امور متعلقه بوی بیاید **ببغا** به با اول و ثالث مفتوح و
ثانی ساکن و غین معجمه طوطیست سبز رنک مستی بذره ابو فرج شاعر را از جهة فصاحت
با آنکه در زبان لکنتی داشته که سین را ثا میکفته از آعراب لثغ نامند ملقب به ببغا
شده و ببغا بجثه کبوتر بود او را جهة استماع صوت فرا کیرند و نکه دارند چنانچه طاوس را
جهة مشاهده و لون او و یکنوع از ببغاهست که سفید است یکی بجهة معز الدوله [illegible]
[illegible] رده بودند نه مثل در سفید که منقار و پاهای او سیاه بر سرش موها بر رنک
[illegible] ه الحال جمیع انواع او معدوم است سوای سبز رنک او که موجود است و او
حیوانیست نیز خلق و تند فهم او را قوة تام بر نقل اصوات است قابل تعلیم ملوک [illegible]

قاطر

او را نکه میدارند تا هر خبری که بشنود باز کوید و تمامی غایبا آنچه تناول کند بپای خود بر دارد
بطریقی که آدمی بدست چیزی خورد و مردم در تعلیم او بطریق متعدده حیله مینمایند فصیحی
در وصف او کفته انها صبیحة ملیحة ناطقة باللغة الفصیحة عدت من الاطیار و الانسان
یوهمی بانها انسان تنهی الی صاحبها الاخبار و تکشف الاسرار و الاسرار یعنی وصف میکنم
خوش صورتی ملیحی را که ناطق بود بزبان فصیح کویا شمرده از مرغان و زبان آدمی برساند
که مکر آدمیست که اعلام میکند بصاحب خود اخبار را و ظاهر میسازد پردها و میکشاید
اسرار را اکلش بر اصح حرامست جهة خباثت لحمش و بعضی حلال دانسته اند زیرا که اشیا
طیبه خود را از ذوات المخالب و ذوات السموم نیست اکر کسی زبان او را بخورد در جریان
کلام فصیح کردد و اکل زهره او ثقل زبان آرد اکر خون او را خشک نموده بسایند میان دو
دوست بپاشند عداوت بهم رسد اکتحال بسر کین او مخلوط بسر که دفع رمد و ظلمة چشم
کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد برده فروش کذاب یا مرد فیلسوف دبا کار یا دلیل
کنیز و غلام یا پسر یتیم بود **بغل** استر و بترکی قاطر کوشتش شدید الکراهة است آنچه
پدرش خر باشد بهتر بود او درازترین حیوانات اهلی است از قلت جماع چنانچه که
کوتاه ترین طیور است از کثرة جماع و استر را بچه نمیباشد زیرا که مشیمه اش قوة نکه
بچه ندارد و رحم پیش تنک است و خروج بچه متعذر اکر احیانا استر آبستن
زاییدن هلاک شود و نتواند زایید اکر دل او را خشک نموده از ترا [illegible]
هر کز باز نکیرد و چرک کوش او نیز همین خاصیت دارد هر کاه زن بر دارد

کوش

کوش او را در پوست او بپیچیده زنان با خود دارد نیز بار نکیرد مادام که با او باشد خاکستر
سم او را هر کاه صلایه نموده بروغن کل خمیر نموده بر سر اقرع و موضعی که موی نداشته
باشد طلا نمایند موی بر آرد و نیز اکر سم یا خون او را زیر آستانه در کذارند موش داخل
آنخانه نشود هر کاه سم استر نر در خانه بخور کنند موش و سایر هوام از آن خانه کریزان
شوند از سقراطیس منقولست که کسی که عاشق باشد در موضعی که استر غلطیده باشد
بغلطد عشق از وی زایل شود اکر مذکر باشد در موضع که استر نر غلطیده بغلطد و اکر مؤنث
مؤنث هر کاه زکام باشد سر کین او را بو کند و بر وی تف نماید و بر سر راه اندازد هر که
پا برو کذارد زکام باو انتقال یابد و او از زکام خلاص شود اکر چرک کوش او در نبیذ
خورد در حال مست شود اکر زن مقدار سی درهم بول استر آشامد هر کز بار نکیرد و اکر
زن آبستن مغز سر او سعتر خورد طفل او دیوانه شود و اکر زن عرق استر نر با پنبه
بردارد باز نکیرد **تعبیر** دیدن استر در خواب دلیل سفر راکب اوست و طول عمر وی و نیز دیدن
او را تعبیر نموده اند بمرد زنی که زنا کند و اهل او نباشد پس هر که ببیند که استری سوار شده
سافرین نباشد پس او قهر و غلبه کند بر مردی و سختی نماید و بعضی کفته اند که استر ماده
ست و اکر استری که سوار شده سیاه بود زن صاحب مال بود و اکر سفید
نسب و بعضی دیکر کویند استر ماده دلیل سفر پس اکر از استر فرود آید
از زوجاش مفارقت نماید **بقر** کاو و بترکی سقر نامند اسم جنس است
[illegible] ق آید ماده او را بقره کویند از ابن عباس منقولست که روزی

عیسی بن مریم علی نبینا وعلیه السلم بماده گاو گذشت که بچه در شکم داشت وزادن او نزدیک
شده از شکم وی بیرون نیامد یعنی آن ماده گاو گفت که یا کلمة الله از حق سبحانه وتعالی
درخواه تا مرا نجاة دهد عیسی علیه السلم گفت یا خالق النفس من النفس خلّصها در ساعت
آن ماده گاو باذن الله بار نهاد پس هرگاه زنی را وضع حمل مشکل شود این دعا بر وی خوانند
و بنویسند تا با خود دارد و از ادعیه مجربه بجهة تسهیل ولادت نیز این دعا است
بسم الله الرحمن الرحیم لا اله الا الله الحلیم الکریم سبحان رب العرش العظیم لم
یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقون و از علی بن ابی طالب
علیه السلم منقولست که آنحضرت فرمودند که بجهة شفای مردم هیچ چیز بهتر از روغن گاو
نیست گویند عربان را قاعده آن بود که در سالی که باران نمی بارید آتش در گوش گاو
میگذاشتند و صر میدادند باران میبارید گوشت وشیر وروغنش جمله حلال و پاکیزه است
و در حدیث آمده که روغنش شفا و گوشتش مرض بود از جمله خواص او آنکه اگر گوشت او را
با زرنیخ سرخ در هر خانه بخور کنند جمله عقارب وحیات وهوام گریزان شود اگر زهره او
بمالند کیک بسیار بر وی جمع شود شاخ او را هرگاه سلایه کرده در طعام صاحب تب ربع
کنند تب وی مفارقت کند و هرگاه بیاشامد نعوظ را زیاد کند و طلا نمودن خون تر
خون جاری باز دارد اگر زهره او با کتان طلا کنند بواسیر را نفع کند و وجع
ساکن کند واگر بر موضعی که اثر سیاهی در بدن باشد بمالند قلع کند و نیک
آید و اگر با عسل مخلوط ساخته اکتحال نمایند تاریکی چشم را زایل کند و اگر بانه

و تخم حنظل بمقعد طلا کنند بواسیر را نفع دهد اکتحال زهره گاو سیاه تجربه بصر نماید اگر چشم گاو
در آید و آب او چیزی نویسند در روز خوانده نشود و در شب نیکو خوانده شود اگر موی
او را بسوزانند و بیاشامند نفع دهد از درد دندان و اگر با سکنجبین آشامند سپرز زایل کند
و اگر با عسل آشامند حب القرع را از شکم بیرون آورد اگر درون سبوی را بگوشت
گاو طلا کنند و با گردن بخاک دفن کنند همه کیکها بر وی جمع آیند اگر خصیه او را خشک نموده
نرم بسایند و بیاشامند تهییج باه کند و قوة نعوظ دهد و اعانت تام بر مباشرة نماید و قضیب
او را اگر خشک نموده بسایند و بر بیضه نیمبرشت تناول کنند قوة باه را زیاد کند و اگر سرگین
او را بروغن گل طلا کنند بر ورمی بریزد و اگر بر ورمهای صلبه طلا کنند نرم کند و اگر بخور
کنند بر سوراخ موران قبل از آنکه از زمین بیرون آیند دیگر بیرون نیایند و اگر بر نقرس
گذارند نفع دهد و اگر بجهة حامل بخور کنند در وقت وضع حمل بسهولت بار دهد و بیرون
آورد بچه مرده که در شکم باشد و همچنین مشیمه یعنی بچه دان را بیرون آورد و اگر دود آن
بسوزانند جانوران گریزان شود اگر سوخته او را سایده در بینی سعوط نمایند رعاف را باز
دارد و اگر چند مرتبه بر بدن طلا کنند و گذارند تا خشک شود تیر و خار را از بدن بیرون کند
و اگر با کبریت بر خرقه کتان طلا کنند و بسط کنند بر شکم آب زرد را بخشکاند و بکشد **بقره**
وحشیه گاو وحشی و بترکی داغ سغری گویند چهار صنف است اول بماده قم ایل سیم
یحمور چهارم تیتل و همه اقسام اربعه در فصل تابستان اگر آب یابند بیاشامند و اگر نیابند
بنشاق هوا اکتفا نمایند و در این صفت گرگ و روباه و خرگوش و شغال و حمار وحشی و آهو نیز

شریکند **اما ایل** ذکر او در الف مفتوحه گذشت و یحمور در یا بیاید اما مها اگر چه در باب میم بیاید
لکن شمه از وی در اینجا بیان نماییم او تند شهوة بود عوبیه که چون ماده او بار گیرد از نر میگریزد
از خوف آنکه با او در حال آبستنی مقاربت جوید از فرط شهوتی که دارد نر او بر نر سوار شود
و جمع آید پس چون یکی سوار شد باقی دیگر بوی آب منی اشمام نمایند و بجهند و در زنا
آیند شاخ او مصمت بود بخلاف باقی حیوانات که مجوف بود بقره وحشیه اشبه حیوانات است
بنر اهلی و شاخش سخت و محکم است بطریقی که خود و بچگان خود را از ضرر سگ شکاری
وغیره نگاه دارد گوشتش باجماع حلال زیرا که از طیبات است اکل مغز ساقش علاج
فالج است و نفع عظیم بخشد هر که شعبه از شاخ او با خود دارد سباع از وی گریزان
شود اگر شاخ و پوست وسر او را بخور کنند همه حیات و عقارب گریزان شوند اگر
خاکستر او را بر دندان سنون کنند وجع وی ساکن کرداند بخور موی او در خانه موش
و جعل و سایر هوام بگریزانند اکل شاخ سوخته او در طعام زایل کننده تب ربع است
و آشامیدن او در میان چیزی از اشربه زیاده کننده قوة باه است و مقوی عصب
سعوط او در بینی که خون آید دفع رعاف کند طلاء خاکستر شاخ او که مخلوط با سرکه باشد
بشرطی مقابله ماه و آفتاب دافع برص است تناول مثقال از وموجب غلبه بر خصم
بلقی در میم بیاید **بقرة الما** گاو عنبر است و سر از بحر بر دارد و چرا کند الله اعلم بصحة
هذا النقل چه اکثر بر آنند که عنبر از قعر دریا بیرون آید و اگر این نقل صحیح باشد سرگین
او مقوی دماغ و حواس و دل بود **بقره بنی اسرائیل** او را ام قیس و ام عویف نامند

و او گاو ماده کوچکیست که خوابیده و دو شاخش در ریک است چون
اراده خواستن کند در مکان خود قلک انداز و یعنی شبش چون بدست
تو آید پستش بشکاف و میلی در وی زن و اکتحال نمای بچشم کسی که در سفیدی
باشد که زایل کند و اگر آن جوان خود را بر موضعی که موی نداشته باشد
بساید موی بر آورد و ممکنست که این شبیه بآن گاو باشد که در وقت برخاستن
شبش از وی بیفتد **تعبیر** دیدن گاو سفید و سیاه در خواب دلیل سالست
اگر فربه باشد سال ارزانی و فراخی و اگر لاغر باشد سال گرانی و گاو
زرد دلیل مرتبه خوشحالی بود و بقره تیز رنگ دلیل سختی در اول
سال و نیز گاوی که ابلق سرین باشد دلیل سختی سالست اما آخر سال دیدن
نصف بقره مصیبت شوهر باشد یا دختر و اگر بقره دیگری را در خواب بدوشد با زن
غیری خیانت کند و هر قسم حالتی که بر بیند با بقره خود پس آنچه بزوجه یا دختر او
راجع شود و دوشیدن او مال حلال است و او ان او دلیل مردمان مشهور که
بی ادب باشند و خراش زدن او دلیل بیماریست و اگر گاوی بر وی دود و دو
او را رها نکند آنشخص در آن سال بمیرد و دیدن او در خواب از برای اهل زراعت
دلیل خیر و برکت است و نسبت ده او را بو نکتش چنانکه خیل را گاو در باب خا بیاید
نسبت بو نک داده اند اگر ببیند که بقره داخل خانه او شد و شاخ بر او زد او را
زیانی در مال بهم رساند نصاری گویند که اکل لحمش دلیل رنج او است نزد حاکم
لعزله

وبیرا اوماالست از برای کسی که او را بر داد دبویان او امن از خوف است و اگر
زن حامله دارد دلیل فرزند نرینه است و نیز بریان او بشارت در معیشت است
اکل مطبوخ او روزی و افر است عایشه گفت قبل از جنگ جمل در خواب دیدم که گویا
بر تلی هستم و گاوی فریاد میکرد چون بو مسروق گفتم گفت اگر خواب خود را راست میدانی
در حوالی تو خلق شود و کوششها افتد در روز جمل چنان شد اگر بیند که بقره شیر کوسالهٔ
خود خورد زنی بر دختر خود قیادت کند اگر بنده بیند که زن آقا را میدوشد
زن آقا را بخواهد **بق و بعوضه** پشه بزرگ که کوه سوچك نامند **بعوضه** آنکه
بر دارد **و بق** آنکه سرخ و بد بو است و بر ندارد و آنرا ملخ گویند اکل هر دو از جهت
قذارة حرام است در عجایب المخلوقات آورده که اگر خانه را بقلنقد و شونیز
بخور کنند هیچ پشه و ملخی داخل آن خانه نشود اگر بشاخ صنوبر بخور کنند پشه
و ملخ گریزان شوند و همچنین هر گاه بعلق که او را زلو گویند یا بعاج یا پوست جاموش
یا شاخ سرو بخور کنند پشه گریزان و اگر برگ حرمل را در سرکه نقوع کرده در خانها پاشند
پشه و ملخ گریزان شوند و نیز اگر مسد ابرا در سرکه نقوع کنند و آن شاخ را نزد خوابیدن
زیر سر خود گذارند پشه نزد او نرود و بدانکه پشه دو صنف است یکنوع او شبیه کیک است
لکن پایهای او خفیف است و طول بلش ظاهر در عراق عرب و شام او را جرجس گویند جوهری گفته
که او لغتیست در قرقیس بیاید و پشه در خلقت شبیه بفیل است چه خرطوم دارد و نقاد و گوش است
که فیل چهار پا دارد و پشه را شش پا دیگر پر و خرطوم فیل مصمت است و از پشه مجوف پس او هرگاه بر عضو آدمی
نشست

همیشه بر طوم خود قصد میکند که سوراخ کند جسد و مسامات وی را تا بیرون آید از وی و حرص او بر اینست
که خون را میمکد تا آنکه بترکد و بمیرد یا عاجز میشود از طیران و این سبب موت اوست
و از عجایب کار او آنست که بکشد شتر و غیر او را از ذوات اربع پس در صحرا افتد مرده
او را هر جانوری که بخورد بمیرد بدانکه اگر کسی را پشه بر گوش در آید یا کار مشکلی پیش آید
دو رکعت نماز بقصد آن مطلب گزارد بعد از سه نوبت بگوید یا حلیم یا علیم یا عظیم پشه از گوش
وی بیرون آید و کار وی ساخته شود ابو هریره گوید که من ایستاده بودم که خود دیدم که
حضرت سید کاینات علیه و آله افضل الصلوات دو قدم حضرت امام حسن یا امام
حسین علیه السلم را بر روی دو قدم مبارك خود داشت پس آنحضرت در آنوقت
این دعا بر وی خواند که خُزُقّة خُزُقّة تَرَقَّ عَیْنَ بَقَّة پس آنحضرت دهن مبارك او را
بوسید گفت بار خدا یا دوست دار او را که من او را دوست میدارم بدانکه خزقه یعنی
ضعیف نزدیك خطوه و ترق یعنی بالا رود و چشم پشه کنایه از کوچکی چشم اوست
خبر مبتدا او محذوف است تقدیرش هذا عین بقة بعض از اهل مغرب بجهة افسون پشه
و غیره گفته که بنویسد در ارکان خانه که او در سوای در خانه فوگره موسی فقضی علیه
قال هذا من عمل الشیطان انه عدو مضل مبین عطیش عطیش عطیش عطیش متی ابها
البق عطیش عطیش ارحل ایها البق و الا یغضب الله علیک کما غضب علی رواحل الکفار
و و کیله ملخ و پشه گریزان شود دیگر از جمله خواص ملخ آنکه هر گاه او را سایند در سوراخ
ذکر ریزند عسر البول را بر طرف کند **تعبیر** دیدن پشه در خواب دلیل دشمنان ضعیف است

در نزد گلان کند بر همی دغمی که مانع خواب بود **بنات الروم** ماهیان چنداند در بحر روم شبیه
بزنان موها و رنگهای گندم گون و پستانهای بزرگ و فروج عظام دارند اشباه ایشان از آدمی
باشد که کس بفهمد و خنده و قهقهه کنند و باشد که بعضی از مردم ایشان را بگیرند و مباشرت نمایند
پس خلاصه کنند بدریا گریزند گویند هر وقت بعضی از صیادان نزد دریایی صاحب بحر ماهی
بصورة زنجی آوردند ایشان از اقسام میداد که راست بگوید که یا او دخول کرده بود ذکر آدم
آبی در انسان الماکرد **بیر** بفتح باء اول و کسر باء دوم پلنگ و بترکی بولنار دشمن خویش
کشتن جز او با شیر میدود دشمن وی بود و او را ابرین و فرانق نامند ماده او از باد
بارگیرد و لهذا چون باد دود کسی قدرت بر صید او ندارد بسا باشد که بدر زنند و یا باب
بگیرند و در قفص آهنین کنند و با کودکان مونس سازند تا رام شود و بیرون آرند و اکثر بر درخت
کافور انس گیرد و نزد آن درخت باشد و مفارقت نکند و کسی قادر نباشد که از آن درخت
چیزی از کافور فرا گیرد لکن در بعض اوقات معلومه دور میشود و آن وقت را میشناسند
پس در وقت مذکور نزد آن درخت آیند و کافور فرا گیرند از جمله خواص او آنکه اگر زهره او را
در سر سام و برسام طلا کنند بشرطی که ممزوج با آب نمایند نفع عظیم بخشد اگر زن برداره گرد
باز بگیرد و اگر آبستن باشد اسقاط حمل وی شود اگر قاب پای او را بر بند دست بنده
حامل وی هیچ تعب نکشد اگر چه بسیت فرسخ راه رود و هر که بر پوستش او نشیند حب القرع
از وی بیفتد **بارل** شتر را گویند که دندان او شکافته شده باشد و این در سال هشتم بود
باقعه الجمع گویند که او مرغ ترسناك و حذر کننده است هر گاه آب بیاشامد بر اسب خود

بنات الوردان
بهرمان بهیمه
بقیع بهیمه

نظر اندازد **بنات الوردان** در باب واو بیاید **بهرمان** نوعی از عصفور یعنی گنجشك است **بهیمه**
بیاید **بهمه** صغار از اولاد گوسفند و گاو است **بهیمه** چهار پا **بقیع** بز آهوی نو فربه
در ظبی در باب ظا بیاید **بلشون** بوتیمار مرغ دراز گردن نیست در باب میم در ما الملك حزین یاد آید
بکر شتر جوان **بکیب** برو زن فعیل ماهی بزرگ **بجع** مرغ بزرگ حوصله در باب جاد در ذکر حوصل

بطلین

بیاید **بطلین** انواع از ملعیا اگر با زهره جزی بنویسند که در تار بکی چنان خوانده شود که در روز
مرغابیست در طیر الماء **بدنه** ایجر خون آلود کنند از گاو و شتر جهت قربانی **بذج** بزابچه
وجیم بچه میش **بحرم** ببا و جیم بچه گاو وحشی **بوغز** ماده گاو وحشی **بوغش** بشین بچه
نوعی از کبک ذکر همه اینها هر یك در محل خود بیاید انشاء الله تعالی **بط** مرغابی که ترکان اورد
گویند ذکر او در او ز گذشت فرق میان این هر دو آنست که آنجا او مرغابی بمیرد هر گاه محرم آنرا بکشد
کفاره ندارد آنرا اوز گویند چرا که داخل صید نیست و آنچه بمیرد او بر محرم حرام است آنرا بط نامند
بعیر اشتر اسم جنس است ذکر او در ابل گذشت و در جمل بیاید **بغاث** بحرکات با آمده مرغیست
اصفر از رخم و رخم مرغیست شبیه بکرکس و بغاث اخبث طیور است گوشتش حرام است و سایر
احکام او در رخم بیاید انشاء الله تعالی **فصل بیم در باء مکسوره** برذون اسب ترکی مادر و پدرش عجمی
باشد کنیتش ابو الاخطل بود جهت آنکه گوش او سست بود بخلاف اسب عربی که تیز گوش بود
منطق الطیر گوید که برذون میگوید بار خدایا قوت روز بروز میخواهم گوشت وی مکروه است از جمله
خواص او آنکه هر جا که خون وی بپاشد هرگز بار نگیرد بخور سرگین او بچه دان بیرون آورد

بخاصیت اگر خصیهٔ او را خشک نموده سعوط نمایند قطع رعاف کند اگر بر جراحات پاشند
خون را باز دارد و تعبیر دیدن او در خواب دلیل خصومت و بعضی گویند پسر یا مرد اعجمی بود و از زین
رجال اعاجم بود و بوزن نیز تعبیر نموده اند و اگر بیند که بوزنه او را دزد برد دزدی مطالعه شود و اگر
بیند که ضایع شد زن نخواهد کرد بُرقش و برکش مرغیست مثل عصفور که اهل حجاز شوشو نامند
در باب شین بیاید بباج بباء مخفف و گاهی شد خوانند نوعی از ماهیست در باب جا در ذکر
حوت بیاید فصل سیم در باء مضموم بُرغوث کیک نیز گویند نامند اکلش حرام و قتلش در محل
و حرم مباح در حدیث آمده که مردی کیک را دشنام میداد حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله
نشنید فرمود که دشنام مدهید که او بیدار کننده است بجهت نماز صبح از ابی ذر غفاری رضی الله عنه
منقولست که پیغمبر خدای صلی الله علیه و آله فرمود که هر گاه کیک تو برنجاند قدحی آب گیرد و
هفت نوبت آیه وما لنا الا نتوکل علی الله بخواند پس بگوید ان کنتم مؤمنین فکفوا شرکم
واذاکم عنا پس آب او را در دور فراش خود بپاشد که بفراغت خواهد خوابید حنین بن اسحق گفته که جهة
در دفع براغیث انگشت جزوی از کبریت و زرنیخ در خانه بخور کنند همه کیکها گریزان شوند و بمیرند
و نیز اگر در خانه گوی بکنند و برگ دفلی در و اندازند مجموع آنها در آن گو جمع شوند پس خاک در و
ریزند که همه در زیر خاک بمیرند دیگری گفته که مطبوخ شونیز در خانه بپاشند که قاتل براغیث
و نیز اگر در خانه موی اسب عتیق یا پوست نارنج بخور کنند هرگز براغیث در آن خانه عود نکند و عتیق از آنست
که پدر و مادرش عربی باشد بخلاف برذون و بدانکه اگر کیک بگوش آدمی رود خشبه چند بر آن نهند
کید

بلبل

کیک بیرون جهد و اگر بر گوش چپ رود خفیه داشت بجهد کیک بیرون رود تعبیر دیدن
براغیث در خواب دشمنان ضعیف اند که طعنه زنندگان باشند و بعضی برده مرد او باش تعبیر نموده اند
اما جاماسب گوید که کسی که در خواب بیند که کیک او را گزید مال یابد والله اعلم براق اسبی که
حضرت مقدس نبوی شب معراج سوار شده و اشتقاق او از برقست جهة سرعت او و او اسب سفید
از استر کوچکتر و از حمار بلندتر گام بر جایی نهد که نظرش واقع شود و لهذا یکقدم بر زمین و یکقدم
بر آسمان اول نهد و هفت آسمان در هفت قدم طی کند بلبل معروفست که سلیمان علیه السلام
روزی بر بلبلی گذشت که بالای درختی صدا میکرد و سر و دم میجنبانید آنحضرت از اصحاب
خود پرسید که میدانید که این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم آنحضرت فرمود
که میگوید که امروز نیم خرما خورده ام و خاک بر سر دنیا کرده ام زمخشری در تفسیر این آیه
آورده که وکاین من دابة لا تحمل رزقها بعضی گویند مراد بلبل است که قوت احتکار نمیکند نگاه دارد
ذکر او در باب عین در عندلیب بیاید بوم جغد و کنگر و بترکی بایقوش نامند کنیت او
ام الخراب و ام الصبیان و مطلق بوم را غراب اللیل گویند جهة آنکه شب تا صبح نخوابد و بانگ
مرغان رود و افراخ و بیضهای آنها بیرون آرد و بخورد و در شب هیچ مرغی تاب توانائی
او ندارد اما اگر در روز طیور او را ببینند مبادرت بر قتل او نمایند و او را بکنند و پری را
بکنند و از جهت عداوتی که میان او و سایر طیور است صیادان او را در زیر دام نهند
تا طیور بر سر او جمعیت نمایند و در این زمان ترکان بزرگ او را ساد و غوش و
کوچک وی را بایقوش نامند و از اکاذیب عرب است که چون انسان بمیرد یا کشته شود

روح از بدن او مفارقت کند بصورة بوم بر قبر او نوحه کند از جهة مفارقت جسم و تنهایی

او جاحظ گوید که بوم در روز غیر دیگران آنکه از حسن و جمالی که دارد چشم زخمی بدو

خورد بدانکه اکل جمیع انواعش حرامست از جمله خواص او آنکه هرگاه او را ذبح کنند یک چشم

وی مفتوح و دیگری مغموض ماند اگر چشمی که گشاده مانده در زیر نگین خاتم نهند هر که در کف

کند خوابش نبرد مادام که در دست وی باشد اگر چشم پوشیده را در زیر نگین انگشتر

گذارد و در دست کند همیشه در خواب باشد طبری گفته که اگر عین مغموض مشتبه شود

هر دو در آب اندازد آنکه بر روی آب آید مفتوح بود و آنکه در زیر آب بماند مغموض هر کس

گفته که اگر دل بوم را بگیرد و در دست چپ زن خوابیده گذارد هر چه در آن روز کرده

باشد بگوید اکتحال زهره او دفع ظلمت چشم نماید و دل بوم بزرگ را هرگاه در پوست گرگ

بسته با خود دارد و سایر هوام محفوظ ماند و از هیچ چیز نترسد اکتحال از پیه کراخته او ظلمت

شب را در نظر او روشن گرداند در شب چیزها را ببیند چنانچه در روز و او دو بیضه

نهد یکی تام الخلقه بخواهند آن بر را بجانب خود کشد باقی خواص او در ها مه بیاید

تعبیر دیدن او در خواب دلیل دزد مکار یا ملاک ستمکار مهیب بود که از وی ریع العیو

واقع شود که در عقب او دفع خوف شود و گاه او را بر مرد احمق خفیه کنند والله اعلم

بوقیر بعضی گفته اند که او مرغ سفید یست که هر سال جمعی از آن در وقت معین بکوهی

که او را جبل الطیر نامند آیند و آن کوه قریب بنیل مصرست بقرب اقضا که بلده مادیه والده

ماجده ابرهیم بن نبینا صلوات الله علیه و آله است پس طیور بجبل مذکور آیند و خود را

ازان کوه آویزند و در آن کوه روزنه‌ایست که هر یک ازان مرغان آیند و سر خود را در آن روزنه

کنند و بعد ازان سر خود را ازان روزنه بیرون آورند و خود را در نیل مصر اندازند و خود را

بشویند و بیرون آیند و بجایی که آمده بروند تا آنکه یکی ازان طیور که سر خود را بران روزنه

کند و چیزی ازان روزنه بروچسبد پس آن مرغ آویخته بماند و چندان اضطراب و فریاد نماید

تا هلاک شود و معلق بماند و بعد از مدتی بیفتد و چون ازان روزنه چیزی بدین نوع

مرغ بچسبد طیور دیگر فی الحال بر گردند و هیچ یک از آنها در آن مکان دیده نشود تا سال

آینده ابو بکر موصلی گفته که از اعیان اهل این بلاد شنیدم که چون سال ارزانی شود دو

مرغ بران روزنه چسبد و اگر متوسط یک مرغ و اگر قحط گردد هیچ مرغ بر روزنه نچسبد والله

اعلم بُزَّکَه نوعی از مرغابی در طیر الماء بیاید بُراء مرغیست که معمول گویند در باب سین

بیاید بُختی شتر بزرگ خراسانی دو کوهانی بُرقان ملخ متلون بر نگهاء در باب جیم

در جراد بیاید بَلَوص تشدید لام مرغیست بُهار ماهی سفید بزرگ خوشبوی که بوزن

سیصد رطل باشد بَلَنَه گاو کوهی در بقره وحشیه گذشت اَبو بُرَیص که او را سام ابرص

و بفارسی چلپاسه و بترکی باشی باغلو نامند در باب سین بیاید باب سیم از کتاب حیوة

الحیوان مشتمل بر سه فصل فصل اول در تاء مفتوحه تنین مار بزرگ و بترکی یول

لان نامند و بعضی گویند که او نوعی از ماهیست و اشد از کوسج است که در باب کاف

خواهد آمد هر دندان او در تیزی مثل نیزه باشد در طول مثل درخت خرمای چشمهای

سرخ دارد [illegible] برق درخشان دهن وی گشاده و جوف وی فراخ هرگاه حرکت

باب ۳ تاء

در آید دریا بتموج آید دواب بری هر چه ببیند بخورد چون فساد بسیار کند ملکی او را بر با اندازد

پس بدواب بحر نیز چنان کند که با دواب بر چون بدنش بزرگ شود حق سبحانه و تعالی ملکی

فرستد تا او را بر دارد در میان یاجوج و ماجوج اندازد و بعضی روایت کرده اند که اژدهایی

دیدم که طول او دو فرسخ بوده لون او مثل لون پلنگ بطریق ماهی فلس و دو بال داشته سرش

مثل سر آدمی مثل تلی بزرگی دو گوشش دراز و در غایت درازی دو چشم در غایت تدویر

باتفاق غیر ماکول اللحم است بعضی گمان برده اند که اکل او مورث شجاعت است هرگاه

خون او را بر قضیب طلا نمایند و با زن مباشرت کند لذت عظیم یابد تعبیر دیدن او در خواب

دیدن پادشاهست اگر اژدهای دو سر یا سه سر ببیند بشارت بزرگ یابد اما اگر بسیار

اژدها ببیند دلیل موت اوست از رؤیا معتبره که زنی در خواب دید که اژدهای ازو

متولد شد فرزندی زمین گیری ازو متولد شد چرا که اژدها خود را میکشد در حال راه

رفتن تَمَر مرغیست مانند بط دراز منقار گردنش دراز تر از بط بود اکلش حلالست

تَنوط [1] دار گویند بفتح و ضم واو هر دو جایز است نوعی از گنجشک اصمعی گفته او را باین

اسم جهة آن مسمی شده که درختی که آشیان کند و جوجه بر آرد که خود را از ان بیاویزد

و همیشه چون شب شود تا صبح فریاد کند از خوف آنکه آسمان بر سرش فرود آید

اکلش حلالست اگر با کارد او را ذبح کنند و از خون او بکسی دهند که در [illegible]

نماید ابدا ترک کند اگر زهره او را با شکر جوشانیده بکودکی دهند که [illegible]

نیکو و زود رساند و اگر استخوان او را بر کودک آویزند وقتی که قرنا [illegible]

[1] اردکر

در تمام عمر در نظر مردم محبوب نماید اگر چه که زهیر المنظر باشد تَیس بز اهلی و وحشی دراز

ریش ترکان او را تکه نامند جمع بر خس مثل ذبور ثعلبش منتن است اگر ریش او را بو صاحب

صدیع بند ند یا بو سر صاحب صداع آویزند هر دو صحت یابند اگر سرگین او را صاحب طحال

بدست گیرد یا در خانه که او باشد بیاویزند چون سرگین خشک شود شفا یابد اگر جگر او را

در وقت که کشته باشند از آب و چکانند در گوش که درد کند ساکن شود اگر قاب پای

او را سائیده بپاشانند هیچ باه کند اگر بول او را بجوشانند تا غلیظ شود مثل او شکر داخل

کنند و در حمام بر جرب طلا کنند جرب را ببرد اگر سرگین او را زیر سر کودک که بسیار گریه کند

گذارند ساکت شود تُوَذر مرغیست بر شکل کبوتر او را طیر التمساح گویند و در دو بالش

دو خارست که سلاح اوست پس هرگاه نهنگ ماهی و مار بسیار خورد و گوشت آنها در

بیخ دندان وی بماند و او را بیخ دارد حق سبحانه و تعالی مرغ مزبور را فرستد تا در دهن

نهنگ در آید یک خار بر فک اعلای وی و دیگر بر فک اسفل گذارد تا دهان او باز ماند

و آنچه از گوشت حیوانات در بیخ دندان وی مانده باشد بخورد و او بروزی خود رسد

و نهنگ راحت یابد پس هر دو خار از فک اعلا و اسفل وی بیرون آرد و بپرد و از

جمله خواص او آنکه اگر یکی از دو خار مزبور را در موضع که انسانی بول کرده فرو برند همیشه

آن شخص بیمار و محرور باشد مگر آنکه او را از آن موضع در آرند یا بپوسد و اگر دل او را بر کسی

آویزند که دلش درد کند شفا یابد باذن الله تعالی تالب بز کوهی را و وعل است در باب

او بیاید تالب [illegible] گوساله تبیع جانوریست بقدر گربه در حجاز میباشد تَنخل نوعی از عنکب

تبیع

نملیه را

مانند سگ کوچك شبیه بوزاست شکار غوك با او در غایت ملاحت بود اکثر مبتلا او
کلنك است وغیر گوشت چیزی نخورد ماکول اللحم نیست **تولب** خر کره او را جحش
گویند در جیم بیاید **تفه** او را عناق الارض نامند در عین بیاید **فصل دوم در تاء مکسوره**
تدرج بر وزن حبرج مرغیست مثل دراج در باغها و بستانها تنها میباشد وقتی که
هوا صاف باشد و باد شمال وزد باصوات طیبه بنغمات متنوعه بسراید و فربه میشود
واما وقتی که هوا تیره باشد یا باد جنوب وزد لاغر میشود و آواز وی کسی نشنود و
در خاك نرم خانه سازد و بیضه نهد تا از آفات محفوظ ماند گوشتش افضل لحوم طیور است
اکل او قوه باه زیاده کند و فهم بیفزاید گویند ملیح است در زمین خراسان و فارس باشد
اکلش حلال است اگر زهره او را در بینی دیوانه و خفیف العقل و صاحب وسواس سعوط
نمایند شفا یابند و اگر گوشت او را بریان کرده سه روز متوالی تناول نمایند نزلهی
که گرم باشد همین خاصیت دهد **تمساح** نهنك و ترکان لوی گویند بر صورت سوسمار است
واز اعجب حیوانات است چه دهن فراخ دارد شصت دندان در فك اعلا و چهل در فك
اسفل و میان هر دو دندان او دندان کوچکیست مربع در وقتی که دهن بر هم نهد
دندانها بعضی در میان بعضی درآید او را چهار پای و دم طویل و زبان درازی
بود و پشت او شبیه ظهر لاك پشت بود که آهن در وی کار نکند و این حیوان نمیباشد
مگر در نیل مصر تنها و زعم جمعی آنکه در دریای سند نیز میباشد و او بسیار صاحب
قوت است و در میان آب او را نمیتوان کشت مگر از زیر بغلش بسیار بزرگ جثه بود

وطول او ده ذرع در عرض دو ذرع یا بیشتر اسب را ببرد چون خواهد که با ماده خود
جمع شود هر دو بسوی صحرا آیند و ماده را بر پشت اندازد و با او جمع شود چون فارغ
شود بگرداند و بجهة کوتاهی دست و پا قدرت برگشتن ندارد و پشتش خشك شود
اگر برین حال ماند همیشه چنین خواهد بود تا بمیرد در بر بیضه کند و آنچه در آب افتد نهنك
و آنچه در بر ماند سقنقور بماند و از عجایب او آنکه او را مخرج نیست بلکه هرگاه جوف
وی پر شود بجانب بر آید دهن کشاید مرغی که او را قطقاط گویند بیاید و آنچه در دهن
اوست بخورد و غذاء او باشد و نهنك راحت یابد و شبیه چیزی در ذکر باکن شده او را
شصت دندان و شصت رك است و شصت بار با ماده جمع شود و شصت بیضه نهد و
شصت سال عمر کند ابو حامد اندلسی گفته که او را هشتاد دندانست چهل در فك اعلا
و چهل در فك اسفل و همیشه فك اعلا متحرك و اسفل ساکن و بدترین سباع بحر است
چهار ماه در زیر آب پنهان بود و مدة زمستان از آنجمله بود و سگ دریای دشمن
اوست پس چون نهنك بخوابد دهن خود بگشاید سگ بحری خود را گل آلود و خشك
میسازد و بخبر در دهن او درمی آید و روده های او را میخورد بعد از آنکه او را
کشت جوف او را شکافته بیرون می آید و راسو نیز با او همین کار کند غیر ماکول
اللحم است اگر چشم راست او را بر چشم راست صاحب رمد بندند و چشم چپ
بر چشم چپ صحت یابد اگر پیه او را در گوش گذارند درد را ساکن کند و اگر کرم بر قطعه
او در گوش مداومت کند کر بری را نفع بخشد و اگر با موم تخمیر نموده در چراغ فتیله

کنند در هر خوری که بر افروزد بزغهای وی همه بمیرند اکتحال زهره او مزیل بیاض عارض در
چشم است اگر چیزی از دندان او را مردی در جانب راست خود دارد قوت جماعش
زیاده شود دندان اول جانب چپ او را اگر بر صاحب قشعریره بندند لرزه وی ساکن
گردد جگر او را اگر بر صاحب صرع بخور کنند شفا یابد اگر پاره از پوست او بر پیشانی
قوچ بندند بر همه قوچها غالب آید و هر را که بریزاند اگر سرگین را که در شکم او میباید
اکتحال نمایند بیاض عین را ببرد بوی چون بوی مشك بود **تعبیر** دیدن نهنك
در خواب دلیل دشمن مسلط شده است و او نظیر اسد است و بعضی گفته اند که دلیل مرد
صاحب مکر و فریب است **تغلق** بر وزن زبرج مرغی آبی را گویند **فصل سیم در تاء**
مضمومه تبشر بضم تا و فتح با و تشدید شین مرغیست که او را صفاریه گویند در صاد
بیاید **تتفل** بر وزن قنفذ بچه روباه را گویند از اول ولادت تا دو روز **تحش**
بر وزن حرد دو لغتین است در دال بیاید **باب چهارم از کتاب خواص الحیوان مشتمل** باب ثاء ٤
بر دو فصل فصل اول در ثاء مفتوحه ثور گاو نر بترکی اوکز کنیتش ابو العجل از
خواص او آنکه هرگاه بر ماده جهد و بعد از نزول بول کند هر که از آن گل بر داشته بر خود
طلا کند قوه باه دهد و انعاظ نماید و مثانه او را اگر خشك نموده بسایند و با سرکه
و گلاب مخلوط سازند بر فراش کسی پاشند که در فراش بول کند نفع دهد و اگر او را
داشته خصیه وی به بندند بنشاط راه رود و بسیار عشق زمین بشکافد اگر بینی او را
بروغن گل چرب کنند صرع شود اگر بول او بر آهن بوبند اثر کند تا الله خواهد

سایر خواص او در باد رد گوشت **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد بزرك شدید
البأس کثیر النفع است و معین بر امور و بسا باشد که دلالت کند بر جوان نیکو و نیز دیدن
او دلیل زیاده شدن فتنه یا معاونت بر کارهای صعب بود خصوصا بجهة ارباب
زراعت و گاه رویت او دلیل بلاهت و غفلت بود و گاو ابلق دلیل مسرت و فرح است
و گاو سیاه دلیل شفای بیمار و باشد که دلیل جنون بود **ثول** زنبور نر عسل و بعضی جماعت
نحل را گویند در باب نون بیاید **ثیتل** بز نر مسن و بعضی گاو ماده را گویند که مجرم صید او
کند **ثنی** هر حیوان سم شکافته صاحب ناخن که دندان پیش انداخته باشد و این در سم
شکافته در سال سیم بود و در سال ششم سم بسته **ثاغیه** گوسفند ماده در نعجه در باب نون
بیاید **ثغا** گربه بری قریب بجثه روباه لکن بشکل گربه بود **ثبج** بچه عقاب در زعین بیاید
و عقاب جه هر شریف ثقیل میباشد و گویند که جهة آنکه زمین را بر بسیاری ثقیل کرد آنه
انه قال النبی صلی الله علیه و آله انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی ان
تمسکتم بهما لن تضلوا بعدی یعنی دو چیز سنگین در میان شما گذاشتم کتاب خدای عزوجل
من که اهل بیت منند اگر باین هر دو متمسك شوید هرگز گمراه نشوید **ثعبه** نوعی از وزغ
نفدع در باب ضاد بیاید ثا مکسوره نیامده **فصل دوم در ثاء مضمومه ثعبان**
[illegible] بزرك و این در غیر مصر نباشد چه در آنجا خدای تعالی عصای موسی را
[illegible] اکثر خواص مار در باب حا بیاید نقلست که عبدالله بن جدعان در اوایل
[illegible] خاك نشین بود با این حال هر دشمن که باهم کس خلق و جنا

میکردند تا آنکه جمله خویشان بنزد وی بشکایت درآمدند و بیدار از وی رنجیده از نزد خود براند
و قسم یاد نمود که هیچ وقتی نزد خود راه ندهد پس عبد الله از خلق مایوس گشته در شعاب
مکه میگردید و آرزوی مرگ مینمود تا روزی در اثنای سیر نظرش بر شکافی از کوه افتاد
گمان برد که در و ماری است نزدیک رفت بتمنای آنکه مار او را بکشد و از مشقت دنیا
راحت یابد پس در آن شکاف درآمد اژدهای بزرگی بنظر وی درآمد که دو چشم او
دو چراغ برافروخته میشد پس اژدها برو حمله کرد عبد الله پیش رفت بگردش درآمد
حلقه زد عبد الله قدم بیشتر گذاشت اژدها پس رفت و کوچک شد پس چون در و
تأمل نمود دریافت که مصنوع است استادان صنعتی نموده اند و آنرا از طلا ساخته هر دو
چشم او بر داشت و اژدها را درهم شکست و درون آن خانه دید در وی درآمد در آن
خانه جثههای طویل که در طول مثل آن ندیده بود بر بالای تختها افتاده و نزد سر هر یک
لوحی از نقره که تاریخ وفات او در آن لوح مرقوم بود و ایشان ملوک قبیله جرهم بودند
که آخر ایشان حارث بن مضاض صاحب غربه طویله بود و بر بالای هر یک از ایشان
قباهای منقش دید که دست کسی برآنها نرسیده بود و از طول مثل گرد گردیده
و در لوح موعظه چند ثبت نموده بودند هشام گفت لوحی از سنگ رخام بود که بر وی سطری
چند بعربی مرقوم بود که معنی آنها فارسی اینست که من فغیله بن عبد المدان بن خشرم
بن عبد یا لیل بن جرهم بن قحطان بن نبی الله هود علیه السلم که ششصد
میر سر و پانصد سال زنده بودم و قطع مسافت تمام روی زمین نمو

ونمودکه

و بزرگی بودم هر چند علاج نمودم هیچ چیز مرا از مرگ خلاص ننمود الهی نگاه کرد تلی از زر سرخ و یاقوت
احمر و مروارید و نقره و زبرجد مشاهده نمود بعضی نوی تا خانه نگاه کرد تلی از زر و یاقوت
احمر و مروارید و نقره و زبرجد مشاهده نمود بعضی از زر برداشته در غار را بسنگ استوار
کرده نشانی کرد تا وقت حاجت گم نکند و آنچه از اموال برداشته نزد بنی ... و سایر اقوام
آورده ایشان را از خود راضی نمود و با ایشان طریقه مهربانی بجای آورده و باحوال غنا
رسید و همیشه از اموال مذکوره در راه خدای تعالی صرف نموده تعمیر قناطر و مساجد
و نفقه درویشان و حق مستحقان میرسانید و دوستان را مهمانی و با سایر خلق
انواع احسان بجای می آورد تا روزی بعقبی شتافت ثعلب روباه و بزرگی تولکی
نامند و او خایف ترین حیوانات است و گریزنده و ترسنده و پر مکر و پر حیله است از خیانت
و مکاری که دارد با سباع کبار میگردد از جمله حیل او در طلب روزی آنست
که خود را بمردن اندازد و شکم خود را پر باد مینماید و پایها بالا دارد و بر پشت افتد
تا آنکه هر که را نظر بروی افتد گمان برد که مرده است در این حال اگر حیوانی نزد او آید
بر جهد و او را صید کند و با سگ شکاری نیز اگر این حیله بکار برد در مثل گویند روباه را
گفتند که بچه جهت است که دویدن تو زیاده بر سگ است گفت بجهة آنکه من بجهة نفس
خود دوم و او بجهت دیگری و او چو ... ت که او حیوانیست که سرگین او سلاح
او است از بوی آن سرگین حیوانات گریزان و خبر ... تو نیز از سرگین حباری ... است
کرده باب ... یابد هرگاه در برج کبوتر آید اگر سیر باشد همه کبوتران را بکشد و بگذارد و ...

که گرسنه شود بیاید و بخورد و چون بر خارپشت رسد او را مثل گره بیند مدور
و بدن خود بخارها محفوظ ساخته بر و سرگین اندازد و بول کند تا خارپشت از تعفن آن بسط
و ظاهر گردد پس روباه بر و پوست شکم وی بدندان پاره کند و بخورد و عجب از این آنکه هرگاه
کیک بسیار در پوست او درآیند بعضی از پوست خود را بدهن گیرد و بمیان آب درآید
و آهسته آهسته بتو آب بنشیند تا آنکه کیکها قاطبتا از دود دور شوند و بر روی آب مانند
پس خود را از جنگ ایشان نجات داده از آب درآید و بگریزد و چون گرگ بطلب بچهای
آید او برگهای پیاز کوهی که مشهور به پیاز عنصل است در در خانه خود نهد که چون گرگ بوی آن شنود
بگریزد صاحب عجایب المخلوقات آورده که از برای منصور سامانی روباهی هدیه آورده بودند
دو بال از پر بود چون کسی نزد او رفتی بالهای خود بگستردی و چون دور شدی بر پهلوی خود
منضم میساخت و دیگری گفت که در زمان سابق روباهها میپریدند محمد بن ذکریا
نقل کرده چنین گمان برده اند که شیر و روباهی و گرگی بمصاحبت بصحرا جهت صید سیر
میمودند و آهوی و خرگوشی صید نمودند شیر گرگ را گفت که صیدها میانه ما قسمت خری ٢
نمای گرگ گفت این قسمت روشن است که خر حصه تست و خرگوش حصه پدرم معاویه
روباه و آهو از آن من شیر را این قسمت موافق مزاج نیامد غضب بروی مستولی شد
سر گرگ بکند و دور انداخت پس بروباه گفت قاتلک الله تو قسمت نمای که گرگ جاهل
بوده در علم فرایض قسمت نیکو ندانست روباه گفت یا ابا الحارث این قسمت ظاهر تر از آنست
که بیان کنم خر چاشت تو و آهو و اعشای تو و خرگوش میان هر دو بخور شیر گفت

لوث

بز گرگ

گفت بارک الله چه نیکو عالم بوده بعلم قضا این قسمت از که آموختی گفت از سر گرگ که از پیش
جدا افتاد ابن جوزی در حلیة الاولیا آورده که شیر بیمار شد همه سباع بعیادت او رفتند
سوای روباه گرگ نزد شیر غمازی نموده که روباه بیامد شیر گفت چون روباه حاضر شود
بخاطر من رسان پس چون روباه نزد شیر آمد او را عتاب نمود که کجا بودی گفت شنیدم
که ملک بیمار گشته بطلب دوا رفته بودم شیر پرسید که اطبا چه دوا تجویز نمودند گفت مهره
ساق گرگ پس شیر بچنگ خود ساق گرگ بدرید و روباه راه پیش گرفت و بر رفت و بعد
از آن گرگ از پیش روباه میگذشت خون از پای او روان بود روباه گفت ای صاحب
چکمه سرخ هرگاه نزد ملوک نشینی ملاحظه نمای چه حرف از سر تو بیرون رود و پایهای
تحت خود بیرون نهی تعجبت در قسمت ارزاق که گرگ صید روباه کند و اکل نماید
روباه صید خارپشت میکند و میخورد و خارپشت صید مار مینماید و مار صید گنجشک
و او صید ملخ و ملخ صید زنبور و زنبور صید نحله و او صید مکس و او صید پشه جمیع
علمای شیعه و اکثر عامه اکل روباه را حرام میدانند از جمله خواص او آنکه اگر سر او را
در برج کبوتر گذارند همه کبوتران گریزان شوند دندان او را اگر بر کودک بندند او را
از بادی که عارض کودکان شود نجات یابد و در خواب نترسد و خلقش نیکو شود
زهره او را اگر در بینی مصروع سعوط نمایند شفا یابد اکل گوشتش دافع جذام و القوه بود
طلای پیه گداخته او بپای صاحب نقرس نافع بود و دردش ساکن کند اگر خصیه او را
بر کودک بندند دندان وی باسانی برآید و در خواب نترسد نشستن بر پوست او نافع

اشبا است مرکسانی را که رطوبت بر طبع ایشان غالب است خون او را اگر بر سر کودک مالند موی
بیرون آرد اگر چه کل باشد و اگر آدمی نزد خود دارد حیلهٔ هیچ محیلی بر وکارگر نشود شش او را
اگر بریان و صلایه کرده اکل نمایند دفع نفخ و باد کند اگر دندانهای او را بر مصروع آویزند
صحت یابد و اگر صاحب سپرز بندند وجع را ساکن کند و شفا دهد هر مس کهنه هر که کلیتین
یعنی هر دو گرده او را بدست گیرد از سگ نترسد و بعد و فریاد نکند اگر گوش او را بر خوکی
که در گردن برآید بر بندند وجع او را ساکن کند قضیب و را اگر بر سر آویزند صداع را نافع
بود زهره او را اگر بر طلا مالند رنگ او مثل رنگ مس شود خصیه او را اگر بر ورمی که
در زیر گوش بهم رسیده باشد طلا کنند نفع کند هر گاه یکمثقال از جگر او با شراب مخلوط
ساخته بنوشند فی الحال سپرز را بر طرف کند پیه او را اگر بر دست و پا طلا کنند از شر سرما
ایمن گردد اگر مغز سر او را با ورس و آن گیاهیست که در یمن میباشد مخلوط نموده
بر سر طلا نمایند کچلی و ریختن موی نفع بخشد و مویی نکه دارد هر کجا پوست او باشد
کیکها جمع شوند اگر وزن درهمی از خصیه خشک و صلایه نموده او بیاشامند قوة باه
و نعوظ را زیاده کند اگر سرگین او را با گلاب مخلوط ساخته در حین مباشرة بر احلیل طلا
کنند انعقاد جماع که خواهد بکند بدل پیه او پیه گرگ بود تعبیر اگر در خواب بیند که روباه
بازی میکند او را از نی دوست دارد و آن زن را بعضی گویند که روباه مرد مکار
فریبنده بود اگر با او منازعه کند با قرض دار خود نزاع نماید اگر بیند که گوشت او را میخورد پادشاه
او را بیماریست که چون گوشت روباه خورد شفا یابد بعضی گویند روباه دشمنیست از باب

ی نیز باشد و یا کوتاه باشد و پچ را با روغن بابونه بر ... برو بد و دراز گردد

بهود گویند دیدن او در خواب دلیل طبیب و منجم است نصارا گویند اگر بیند که روباه را در خواب
بکشت بزن ارجمندی رسد یا آنکه قولش قبول کنند اگر بیند که شیر روباه میخورد از مرض شفا
یابد اگر بیند که با وی جنگ کند با اهل خود جنگ کند ثُرمُلة روباه ماده ثعالة بر وزن نخاله
و زباله و فضاله که سه برادر بود نام پسر روباه بود باب پنجم در جیم مشتمل بر سه فصل
فصل اول در جیم مفتوحه جاموس جامیش فارسی معربست حیوانیست در کمال قوة
و شدة و با این حال خایفترین مخلوقاتست که اگر پشه او را بگزد بگریزد و خود را به آب رساند
و با غلظ جسمش زیرکی او بمرتبهٔ است که اگر راعی وی او را نامی گذارد و هر مرتبه سه کره بآن
نام طلبد اجابت کند و بیاید شیر از وی ترسد و در طبع او کثرة میل است بوطن خود و شب بخواب
و حراست خود و اولاد خود نماید اگر دایره کشند و جمعی در درون آن دایره در آیند و
بر محیط دایره جوامیش بخوابانند بنحوی که سرهای ایشان بیرون دایره باشد پس این
بجهة آن جمع مثل حصار قلعه باشد و از پاسبانان چون نر او شاخ بر بزد یکرزند تا آنکه
مغلوب شود در نیستان در آید تا وقتی که قوت مقاومت بهم رساند بیرون آید بطلب
خصم رود و شاخ زند تا غالب شود و اکثر عیان آب تا بینی فرو رود از جملهٔ خواص او
آنکه اگر خانه را بپوست وی بخور کنند پشه گریزان شود اکل گوشت وی مورث
شپش بود اگر پیه او را با نمک اندرانی مخلوط ساخته بر کلف و برص و جرب طلا کنند
شفا یابد ارسطاطالیس گفته که در مغز سر او کرمیست هر که با خود دارد هرگز بخواب دائم
کر با او ما شد باقی در خواص بقر گفته شد تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد

باب جیم

شجاع جلدیست که نترسد احدی را که متحمل آزار مردم شود اگر زنی در خواب بیند که او شاخ
جاموش دارد پادشاهی را شوهر کند و اگر شوهر دارد این خواب قوة کار شوهر شود
جالب شیر در خروهر حیوانی وحشی درشت را گویند جارح هر آنچه از شکار آموزدن
سگ و یوز و باز و غیره جان مار سفید است و بعضی گویند مار کوچکیست حق سبحانه
و تعالی در صفت عصای موسی گفت کانها جان الی قوله فاذا هی حیة تسعی ابن عباس
گوید چون موسی عصا بینداخت اژدها شد دهن گشاده فک اسفل بر زیر قصر فرعون
و فک اعلا بر زبر روی نهاده و دیش او هفتاد گز بود بقدر یک میل از زمین بلند شده
بر دم خود بایستاد در روایت دیگر آنکه قبهٔ قصر را میان دو دندان خود گرفت
فرعون از قصر بگریخت چهار صد مرتبه او را اطلاق واقع شده با آنکه همیشه پنهان
از مردم قضای حاجت میرفت در آن روز بیست و بیست هزار کس مردند و بعضی بعض
دیگر بکشتند جدی بزغاله نر و بزرگی او غلاق گویند اکلش حلال گوشتش اندک
حرارتی با رطوبتی دارد سریع الهضم است گوشت بزغاله سرخ و کبود بهتر است اما
مورث قولنج است مصلح او عسل است بسیار فربه وی خوب نیست زیرا که دیر هضم است
گوشت هر نوع بزی که باشد اکل او صاحب دمل را نافع است اکل لحوم وی در
زمستان بد بود و در تابستان نیکو و باقی فصول متوسط بود تعبیر دیدن او در خواب
دلیل فرزند است جدی مذبوح موت اولاد است خوردن بریان او دلیل فرزند
مزینه است اکل ذراع او نجات از هلاک است خوردن از پهلوی چپ او هم و غمست

اکل از نصف اعلا تا ناف دلیل زن و دختر و نصف دیگر دلیل پسران باشد باقی در حرف
دال بیاید جراده ملخ و بزرگی جکرد که جمعش جراد اکلش حلال و با نواعست بعضی بزرگ
جثه و بعضی کوچک و بعضی سفید و بعضی سیاه و سرخ و بعضی زرد بری او چون از بیضه
بیرون آید او را دبا گویند چون بال بر آرد غوغا نامند بعد آنچه نر است زرد رنگ
شود و آنچه ماده سیاه در سنگلاخها و جاهای سخت که آهن ادر و کار نکند بیضه
نهد و او را شش پای بود دو در سینه و دو در وسط و دو در عقب و اطراف پایهاش
بطریق منشار است و او حیوانیست که تابع رئیس و سردار خود است چون نحل که
بطریق لشکر جمعیت کند و هیئات مجموعی فرود آیند و بجمعیت کوچ کنند لعاب او سم
نباتات بود بر هر چه نشینند او را هلاک کنند ابن عمران گوید ملخی نزد حضرت مقدس نبوی
بر زمین افتاد که بر بال او نوشته بود که نحن جند الله الاکبر و لنا تسعة و تسعون بیضة
و لو تمت لنا المائة لاکلنا الدنیا بما فیها یعنی ما لشکر خداییم و ما را نود و نه
بیضه باشد که اگر صد تمام شود هر آینه همه دنیا را بخوریم پس آنحضرت فرمود اللهم
اهلک الجراد و اقتل کبارها و امت صغارها و افسد بیضها و سد افواهها
عن مزارع المسلمین و معایشهم انک سمیع الدعاء پس جبرئیل نزول نموده فرمود که بتحقیق
که دعای تو بخیر اجابت مقرون گشت پس خواندن این دعا بجههٔ دفع ملخ بسیار مجربست
طبرانی از امام حسن علیه السلام نقل نموده که آنحضرت فرمود که من و برادرم محمد بن حنیفه
و پسر عم خود عبد الله و قثم و فضل اولاد عباس بر مایدهٔ طعام میخوردیم که ملخی بر مائده افتاد

عبدالله بن عباس پرسیدند که بر بال وی چه نوشته است گفتم از پدرم امیر المؤمنین علی علیه السلم
پرسیدم فرمود که از جناب مقدس نبوی سوال کردم آنحضرت فرمود که بر بال وی مکتوب است
که انا الله لا اله الا انا رب الجراد ورازقها اذا شئت بعثتها رزقا لقوم واذا شئت بعثتها
بلاء یعنی منم خداوندی که نیست معبودی بغیر من ومن پروردگار ملخ وروزی
دهنده وی هر وقت خواهم بجهة قومی روزی سازم واگر خواهم ایشان بجهة
قومی بلا فرستم پس عبدالله بن عباس گفت این علم مخزون وسر مکنون است از نوادر
عجیبه آنکه چون عمر دیر را وفات نزدیک رسید صداعی عارض شد که در حرب فقد
سواری نداشت اهل عمودیه گفتند که امیر شما را چه میشود که سوار نشد گفتند او را
درد سر عارض شده ایشان کلاهی بجهة وی فرستادند که بر سر گذاشت درد سر وی
زایل شد پس کلاه را شکافتند چیزی نیافتند پس آستر او را شکافتند کاغذی یافتند
که این آیات بر او مکتوب بود بسم الله الرحمن الرحیم ذلک تخفیف من ربکم ورحمة یرید الله
ان یخفف عنکم وخلق الانسان ضعیفا بسم الله الرحمن الرحیم الآن خفف الله عنکم
وعلم ان فیکم ضعفا بسم الله الرحمن الرحیم حم عسق بسم الله الرحمن الرحیم الم تر
الی ربک کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا بسم الله الرحمن الرحیم وله ما سکن
فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم مسلمانان گفتند این شما را از کجا بود و حال آنکه این
آیات بر پیغمبر ما نازل شده ایشان گفتند آباء ما این آیات را هفصد سال قبل از
بعثت پیغمبر شما بر سنگی منقوش دیده بودند ونوشته جاحظ گفته نیز از ادعیه مجربه بجهة

دفع صداع این دعا است بسم الله الرحمن الرحیم کهیعص ذکر رحمة ربک عبده زکریا
اذ نادی ربه نداء خفیا الم تر الی ربک کیف مد الظل ولو شاء لجعله ساکنا کهیعص
حم عسق کم لله من نعمة علی عبد شاکر وغیر شاکر وکم من نعمة الله فی کل قلب خاشع
وکم من نعمة الله فی کل عرق ساکن وغیر ساکن اذهب ایها الصداع بعزة عزة الله ونور
وجه الله وله ما سکن فی اللیل والنهار وهو السمیع العلیم ولا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم وصلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین وآله وعترته الطاهرین بنو بید
وبرص که گذارش از جمله خواص او آنکه که ملخ بوئیدن بجهة عسر البول بخور کنند نافع آید شیخ
ابوعلی سینا گفته که اگر دوازده ملخ را سر و پا جدا کنند و آب آن آهارا با قلیلی
از مورد خشک و مخلوط ساخته صاحب استسقا بنوشد نفع عظیم یابد و اگر ملخ
دراز کردن بر صاحب تب ربع آویزند تب وی زایل شود اگر سفیدا ورا بر کلف
طلا نمایند نافع آید و کلف را زایل کند اما ملخ بحری حیوانیست که سر او مربع
ودر نصف بدن از شوصدف خزفی یعنی شبیه بسفال است و نصف دوم حرف
نیست ودر هر جانب ده دست دراز دارد شبیه بعنکبوت است الا آنکه دستهای
عنکبوت بزرگتر است و بعض از وی بقدر زبان کرده بود و بعضی کوچکتر و هریک را
دوشاخ باریک سرخ و چشمهای برجسته گویا از سر ایشان آویخته و این بلاد خوز
بود و بسیار است که بریان کرده میخورند وطبع این نوع گرم و خشک است بهترین
آنچه از وی خورند آنست که در فرن بریان کنند بالخاصیه دافع جذام بود تعبیر

شتر

دیدن ملخ در خواب عذاب بود دیدن بچه او دلیل مردمان بد خلق اکال و خبر و نعمت
اگر بیند که آنها را در سبوی کند بد نیاد و در دهور رسد اگر بیند که ملخ طلا بر و بارید
از دست وی بیرون رفته باز بدست وی آید زیرا که طلا ذهب است که رفته است
چون ببارد بیاید مردی نزد ابن سیرین آمده گفت ملخی برداشتم و در سبوی کردم
گفت زن تو زن خود سپری و چنین بود جمل شتر نر و بتر کی ادکک دوه گویند صاحب
حیوة الحیوان گوید که بخط بعض علما دیدم که در خراسان مردی بود عاین یعنی چشم
زن در میان جمعی نشسته بود قطار شتری بگذشت مرد عاین گفت از کدام شتر که میخواهید
از گوشت وی شما را طعمه دهم ایشان اشاره بجانب شتری کردند که نیکوترین آنها
بود عاین بجانب آن شتر نظر انداخت در ساعت نظر وی اثر کرده شتر بیهار بر زمین افتاد
صاحب شتر مرد دانشمند بود گفت حمد خدای تعالی بجای آرید و بگوئید بسم الله
عظیم الشان شدید البرهان آن جماعت هم این کلمه بگفتند مگر عاین که نگفت صاحب
شتر گفت بسم الله عظیم الشان شدید البرهان ما شاء الله کان حبس حابس من
حجر یابس وشهاب قابس اللهم انی رددت عین العاین علیه وفی احب الناس
الیه وفی کبده وکلیته لحم رقیق وعظم دقیق فیما له یلیق فارجع البصر هل تری من
فطور ثم ارجع البصر کرتین ینقلب الیک البصر خاسئا وهو حسیر پس شتر برخواست
وبایستاد گویا هیچ آسیبی بوی نرسیده و چشم عاین در آمد و حرقاش ترکید محمد بن
سعید هجری گوید که در بعض راههای هجر میرفتم اعرابی دیدم که شتری پیش گوفتمی آ

که ناگاه شتر بغیا دو بمرد بار و خطب بر زمین ماند پس اعرابی پیاده راه میرفت و میگفت
یا مسبب کل سبب ویا مأمول من طلب رد علی ما ذهب بحمل الرحل ولقب بقدرة الله
تعالی شتر برخواست اعرابی خطب را بار بر و مرتب ساخت و خواص او در باب الف در ابل
گذشت تعبیر دیدن او در خواب دلیل کذا اردن چه است اگر بیند که شتر بر وحمله
کند با سفها خصومت نماید و اگر ماده شتر را بکشند کم کاهی را براه راست دلالت کند
واگر بیند که سر شتر میخورد غیبت بزرگ ورا بتی کند و اگر بیند که شتران اعرابی
میچرانند بر اهل بادیه حاکم گردد و اگر دو شتر بیند که جنگ میکنند دو ملک دیدم اگر بیند
که اشتر را سر بر بیابان برد دشمن غالب گردد و اگر بیند که از پشت شتر افتاد از فقر بترسد
اگر بیند که شتر را بنیزه زد بیمار شود و اگر قطار شتر بیند که بعضی در پی بعضی دلیل باران
باران است اگر بیند که شتری کرده متحمل بار گناه گردد اگر بیند که بختی سوار شده سفر
دور با راحت او را واقع شود و بخت و دولت روزی وی گردد و او گاهی بر مسکن
کنتی دلالت کند و گاهی بر موت و گاه بر زوجه و گاه بر حقد وحسد بعد از زهران
دور و باشد که دلیل مرد صبور و ماده رنگ در احوال بود برای کسبی که استعجال کاری
نماید و باشد که دلیل جن در روزی و فواید بود و بختی دلیل بخت یاد لیل خلوق حشر
از مردم و اصحاب سفرها مثل تجارت در بر و بحر و غربت افتادن و ماندن و اسیری
وسلب اموال جلکا نوعیست از حیوان که از ماهی و ماده متولد شود و اگر ذبح نمایند خون
بیرون نیاید بهترین علاجها است بجهة فربه شدن زن هرگاه استخوان او را با گوشتش

بخورند چرا استخوان او در کمال نرمیست **جلاله** هر حیوانی بود که نجاست خوار شود
کوشتش حرام میشود باید که او را تنقیه نمایند شتر را چهل روز گاو را بیست روز
و کوسفند را ده روز جای بسته علف دهند مرغ خانکی را یکهفته و مرغابی را پنج روز
و ماهی را یک روز **جتاسه** بتشدید سین اول ابن سید گفته که او جانوریست در
جزایر بحر که تجسس اخبار میکند و بدجال میرساند دیکری گفته که او دابة الارض است
که در قرآن مذکور است **جهبر** بر وزن جعفر خرس ماده چون وضع حملش نزدیک
شود روی بطرف بنات النعش کند و لادتش آسان شود در اول ولادت پاره
کوشتی از و بیاید از خوف موران او را از موضعی بموضعی نقل نماید و بیاباشد که او لاد
خود را کناد د و بچه گفتار شیر دهد و لهذا عربان در امثال خود کویند فلان احمق
من جهبر باقی احوال او در ذکر دب در باب دال بیاید **جادف** ماربچه **جیفه**
اسب در باب فا در فرس بیاید **جثله** مورچه سیاه در باب نون در نمله بیاید
جحل حربا ست در باب حا بیاید و بعضی کویند که سوسمار است بعضی دیکر کفته اند
که زنبور بزرکست **جحمرش** خرکوش شیر دهنده و زن پیر و زن قوبه و سکین **جذع**
بزیکساله است بر قول اصح و بعضی کمتر **اجدل** چرغ اصلش جدل است در باب صاد
در ذکر صقر بیاید **جراده** عقرب کوچک هر کاه راه رود و دم خود کشد از اثر بافعی بجهة
دفع العروی آب جو و آب پنیر و قاووت با آب سرد خورد **جرذ** شتر ماده **جمل البحر** ماهیست
که طولش سی ذرعست **جمل الیهود** حربا است در حا بیاید **جمل الماء** مرغ بزرک حوصله

کرد دریا در یخ کذشت و در حا در حوصله بیاید **جندب** نوعی از ملخ در دال او حرکات
ثلثه جایز است **جملیل** بفتح میم کفتار در باب حا در ضبع بیاید **جحش** بسکون حا خر کره
وحشی و انسی و کره اسب و بچه آهو و هر چه تکبر بسر خود کند و نام پدر زینب که زوجه رسول
علیه السلم بود **جوادس** زنبور عسل **جعده** کوسفند کوچک را ابو جعده کویند **جعار**
کفتار **جعول** بچه شتر مرغ **جفره** بچه بز که بچهار ماه رسیده باشد بجهة بزرک شدن
دو پهلوی او جفره مانند اکلش حلالست **جنبر** بر وزن جعفر بچه حباری **جواد** اسب
نیکو **جوذر** بفتح وضم هر دو آمده بقره وحشیه در با کذشت **جوزل** بچه کبوتر
و قطا در رقاف بیاید **جنین** بچه که در شکم حیوانات بعد از ذبح بیاید **جلم** نوعی از چرغ
و او یویو است در باب یا و صاد بیاید **جبال** کفتار **جضل** در **ومر** در جیم مکسوره **جن**
پری اجسام هوائیه اند که قادرند بر تشکل باشکال مختلفه در حدیث آمده که ایشان سه صنف اند
صنفی مثل حیات و عقارب و صنفی مثل طیر در هوا میپرند و صنفی مثل بنی آدم و ایشان
مکلف اند و بر ایشان حساب و عقاب و ثواب بود اجماع کافه اهل اسلام است که پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله بر جن و انس مبعوث است و نیز آنحضرت فرموده که بعثت الی الاحمر
و الاسود چون عنصرنا ر و هوا بر آنها غالب که خلق الجان من مارج من نار احمر اشاره
با ایشان و خاک تیره بر اینها غالب اسود کنایه از آدمیان که خلقه من تراب و انفم
حروف کوید که تقدیم جنیان بر آدمیان نه بجهة شرافت ایشانست شاید که باعتبار
تقدیم خلقه ایشان بود چنانچه در آیه وافی هدایه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون

پس این از قسم تقدم بزمان بود و کروهی از جنیان استماع قرآن نموده بآنحضرت ایمان
آوردند چون بنزد قوم خود رفتند کفتند که ما خواندن عجیبی شنیدیم که دلهای ما بآن
اطمینان یافت حق سبحانه و تعالی آن را در کلام خود یاد نموده آنجا که کفت فقالوا انا سمعنا
قرآنا عجبا الاية در حدیث آمده که جنیان از آنحضرت ماکول طلب نمودند پیغمبر
علیه السلم فرمود که استخوانی که بر و نام خدای تعالی برند ماکول شما کردانیدم و
سرکین را علف دواب شما و لهذا ممنوعست که باین دو استنجا نمایند با استخوان
حرام و بسرکین مکروه و نیز در حدیث آمده که در مایده استخوانرا از کوشت خالی نباید
کرد چه جن را در و نصیبی هست که استخوانی که دندان بر و نرسانیده در سفره کذارند
و الا آنچه بهتر باشد در آن خانه ببرند انس بن مالک کوید که با رسول خدای از کوههای
مکه بیرون آمدیم مرد پیری از برابر پیامد تکیه بر عصای خود نموده بر آنحضرت سلام
کرد حضرت مقدس نبوی جواب سلام باز داده فرمود براه رفتن جن میماند کفت راه رفتن تو
بلی پرسید که از کدام جنی کفت من هامة بن هیم بن لاقیس بن ابلیس آنحضرت
فرمود که نمی بینم میان تو و ابلیس مکر دو پدر کفت بلی پرسید که چند سال از عمر تو
کذشته کفت همه دنیا را خورده ام مکر اندکی همه احوال دنیا دیده ام روز قتل هابیل
حاضر بوده ام و بدست نوح علیه السلم ایمان آوردم و با وی در کشتی بوده ام و در وقت
القاء ابرهیم علیه السلم بر آتش با وی در میان آتش انیس و همدم بوده ام و با یوسف
علیه السلم در چاه رفتم و بخدمت شعیب رسیدم و بهمه انبیا ایمان آوردم و از حضرت

حکایت حامه

موسی تعلیم توریة و از عیسی انجیل آموختم او مرا کفت که سلام من بر پیغمبر آخر الزمان
رسان پس آنحضرت پرسید که چه حاجت داری کفت تلقین کلمه ایمان و تعلیم قرآن میخواهم
پس آنحضرت او را اسلام عرض کرده قبول نمود و قرآن تعلیم کرد تا بیاموخت راقم حروف
کوید که علی بن ابرهیم در تفسیر خود این نقل را باندک تفاوتی ذکر نموده و در بعضی
تفاسیر بنظر رسیده که هامه کفت یا حضرت آرزوی شهادت دارم آنحضرت فرمود
که صبر نمای تا وقت آن برسد پس در جنگ بدر بنزد آن سرور آمده رخصت طلبید
جنگ مینمود هر چند از کفار میکشت هیچکس متعرض او نمیشد بخدمت آنسرور
این معنی عرض نمود فرمود باید که تو بشکل انسان متشکل شوی تا ترا به بینند
پس هامه بشکل انسان متشکل شده بمصاف کاه آمده بعد از آنکه چند کس از کفار
از پای در آورده شربت شهادت چشید کویند که از اولاد ابلیس همین یک کس
که هامه باشد داخل بهشت شود اما سایر مؤمنان جن که از نسل او نباشند به بهشت
روند و اولاد او با او داخل دوزخ شوند بدانکه در خانه که مرغ یا اسب عتیق باشد
جن داخل آنخانه نشود و اسب عتیق آنکه پدر و مادر وی اسب عربی باشد اما
دعا بجهة دفع جن در باب قاف در قنفذ و در یا در بجود علاج کسی او را جن کرفته
بیاید انشاء الله تعالی **تعبیر** دیدن جن در خواب دلالت بر اصحاب مکر و حیل کند اکر بیند
که کسی جن کرفته را معالجه میکند منازعه با اهل مکر و حیل کند اکر بیند که جن را تعلیم
قرآن میکند ریاست بزرک رسد اکر بیند که جنیان داخل خانه او شدند از دزد احتیاط

نماید اگر ببیند که او را جن گرفته تو انگر شود و اگر زنی بخواب ببیند که او را جن گرفته بافسون
علاج میکند دلیلست که آبستن شود و فرزند مان دیوانه زاید **جنان البیوت** مارهای
کوچک و بعضی مار باریک سفید را گویند و حضرت مقدس نبوی نهی فرموده از قتل
مارهای که در خانها میباشد مگر دو مار را یکی را ابتر و دیگر برا ذو الطفیتین زیرا که
این دو مار خطف ابصار و طرد اولاد و نساء نمایند ابتر مار کوتاه دم راست و طفیتین
بضم طا مار دیست که دو خط سفید بر پشت او باشد نضر بن سهیل گفته صنفی از جان
کبود بود که مقطوع الذنب باشد هر زن حامله را که نظر بسوی او افتد اسقاط
حمل نماید **جدایه** بکسر جیم و بفتح نیز آمده آهو بچه شش ماهه را گویند **جرجس** پشهای
کوچک و قمس نیز نامند در باب قاف بیاید **جریث** ماهی که شبیه هنک باشد جمعش
جراری بود داود را حیة الما گویند حرامست و اکثر عامه حلال میدانند زهره او را
اگر بر بینی اسب دیوانه سعوط نمایند دیوانگی وی زایل شود اکل الحمش بجهة صوت
نیکوست در باب صاد در ذکر صید بیاید **جرو** بجروکات جیم سک بچه و بچه سایر
سباع **فصل سیم در جیم مضموم** **جرذ** موش نر و بعضی گویند یکنوع از موش است
که بزرگتر از موش دشتست که سیاهی در دم دارد در روزی مقداد اسود بنجیه
که اسم موضعیست در نواحی مدینه بقضاء حاجت رفت بخرابه در آمد جرذی دید
که از سوراخ خود بیرون آمد یک دینار بیاورد و بگذاشت پس برفت دینار دیگر
بیاورد و بینداخت و همچنین تا هفده دینار بیاورد پس برفت و در کوی سبزی

بیاورد و بینداخت گوید برخواستم و گوشه رکوی گرفتم یک دینار در وی یافتم که مجموع هجده دینار
شد پس بخدمت رسول خدای بردم و احوال گفتم آنحضرت فرمود که آیا دست بجانب سوراخ
فرو داوردی گفتم نه فرمود بارک الله گفتم یا رسول الله خمس وی بردار پس آنحضرت خمس
وی فرا گرفته و باقی را بمن داد **جخدب** بجیم و خاء معجمه و دال مهمله نوعی از ملخ سبز رنگ که
پایهای دراز دارد و بعضی گویند جانوریست بزرگتر از جلپاسه **جزجز** کرمیست شبیه
ملخ که در شب میخواند او را صراراللیل نامند در صاد مذکور شود و بعضی گویند نوعی
از جعلست که در صحراها از اول شب تا دم صبح فریاد کند هر که او را طلب کند نیابد
جواف نوعی از ماهی **جندع** بروزن قنفذ ملخ سیاه دو شاخ دراز دارد او را نیز
بعضی گویند که ملخ کوچک است **جعل** قنفسلو بترکی دوزانقوردی او را از عقوق نامند
یعنی آواز کننده بهایم را از فرج بکزد و بکریزد و بزرگتر از خنفساء است که در باب
خا بیاید بسیار سیاه بود سرخی در شکم او بود نر او دو شاخ دارد اکثر در خوابگاه گاو
و جاموش و جایهای که سرگین گاو بود متکون شود بنجاسات جمع نماید و ذخیره
سازد بوی گل یا بوی خوش شنود بمیرد چون بوی سرگین شنود زنده شود و او را
سرگین گردان نیز گویند و دو بال دارد که دیده نمیشود مگر وقتی که بپرد و شش پای
و کوهان مرتفع دارد و قهقری راه رود یعنی پس پس رود تا بخانه خود رسد و چون
اراده پریدن کند نفس زند و بال خود ظاهر سازد و عادت او آنست که حراست خواب کند
نماید و هر که برخیزد و بقضاء حاجت رود از پی او رود از جهة شدة آرزوی که بغایط دارد

چه قوت اوست اکل او حرامست جهة قذاره و خباثتش و از جمله خواص او آنکه اگر
او را خشک کنند و نمک زنند پس اگر طبخ کنند با چیزی یا و اضافه نمایند بخوردن داد گزیدن
عقرب نفع بخشد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل دشمن یا مسافری که از شهر شهری نقل
نماید **جند** بید ستر معروفست و بترکی او غلان آشی نامند جوانیست شبیه بسک آبی
واما سک آبی نیست گویند بهترین انواعش در بلاد قبچاق و حوالی وی بود و در جای
دیگر یافت نشود او را قندز نامند در قاف نیز بیاید این را سمور نیز نامند شکل وی
سرخ رنگ است دست و پا ندارد و بسینه چنان راه رود که کسی تصور نماید که مگر
بچهار دست و پای راه میرود سرش مثل سر آدمیست و رویش مدور و دم درازی بود
و چهار خصیه دارد دو ظاهر و دو مخفی چون صیاد او را ببیند بگریزد و چون در طلب وی
جد بسیار کنند بدندان دو خصیه ظاهر خود را ببرد و بزد وی اندازد چه میداند که سوای
خصیتین او از وی چیزی نمیخواهند و اگر صیادان نداند که خصیتین او مقطوعست آن
جوان بر پشت بخوابد و محل آن هر دو بر ایشان نماید تا صیادان ببینند که قطع شده
و جای وی خون آلوده است پس دو خصیه باطن خود ظاهر سازد عوض آن دو که
بریده شده و درون خصیه او شبیه بخون بو رنگ عسل چیزیست شبیه سوی منتن که از
گوشت کنده آید و آن بوی بزودی از آن خون زایل شود و این جوان مدتی
بمیان آب گریزد و خود را در میان آب نگه دارد پس بیرون آید و مدتی در بیرون آب
بسر برد لکن در میان آب بیشتر بسر برد و ماهی و خرچنگ خورد و خصیتین او بجهة

گزیدن جانوران نیکوست و گرم و خشک میکند اعضاء بارده رطبه را و هیچ عضوی ضرر
ندارد خاصه در امراض بارده که در رشتن و دماغ هم رسیده باشد انفع ادویه است
و از برای بادی که در گوش هم رسیده باشد هیچ چیز انفع از وی نیست و اگر از روغن گل با او
و فوراً بر سر مصروع مالند شفا دهد و نیز بجهة فالج و سستی اعضا و نقرس یا بدن نفع عظیم
بخشد و آشامیدن او تریاکست بجهة دفع سموم بارده خواه سم حیوانی باشد یا نباتی
سیما بجهة دفع تریاک و نیز ملطف اخلاطست و برطرف کننده بلغم و نافع است بجهة
خفقانی که از برودة هم رسیده باشد پوستش درشت موی بود پوشیدن او بجهة
پیران و کسانی که طبع بارد داشته باشند نیکوست اکل گوشتش دفع فالج کند و اصحاب
امزجه رطبه را بغایت سودمند بود و اگر از انسانی از جند بید ستر بیاه و وزن درهمی
بخورد بعد از یک روز هلاک شود **باب ششم مشتمل بر سه فصل فصل اول در حاء**
مفتوحه حجل کبک نر را بترکی ارکک کگلک نامند بقدر کبوتر است هر دو پای و منقار
او سرخ است او را دجاج صحرای نامند چه خانه در صحرا سازد و او دو قسمست
نجدی و تهامی آنچه نجدیست مرغ سبزیست که منقار و پای سرخ دارد و چون ماده
او نر خود را نه بیند و خواهد که بیضه نهد و بچه بیرون آرد بر خاک غلطد و منی خود
بر نیخ بر خود ریزد قابل بیضه بیرون کردن شود گویند ماده او از شنیدن آواز نر او
بسبب وزیدن باد از جانب او بیضه بیرون آرد و چون بیضه کرد آنچه کبک نر او
بیرون آید نر او حضانت آنها کند و آنچه ماده بیرون آید ماده حضانت نماید و قهر

باب حاء

کبک

نر وماده او در تربیت اولاد خود بدین نهج راه روند و باشد که نر او بیست سال عمر کند هرگاه
او را حادثه‌ئی از خارج روی نه دهد و دو آشیانه سازد بر یکی نر نشیند و بر یکی ماده و از طبع
کبک نر آنکه هرگاه با شیاهای نظایر خود آید و بر بیضه آنها بر دارد و حضانت نماید و چون
بچه بیرون آرد وقتی که بپرد نیز در ماد رود بپدر خود رود و قوة طیران او بمرتبه‌ایست که
در وقت پریدن کسی گمان برد که مگر سنگ از فلاخن بیرون آمده و شدة غیرة او بمرتبه بود که اگر
دو نر بر ماده بر خوردند بجهة او با یکدیگر جنگ نمایند هر کدام که غالب آیند ماده تابع وی
شود و نر دوی امثال خود را بفروصدای خود میفریبد و لهذا صیادان او را در دام
خود نهند تا بسیار صدا کند و ابنای جنس وی نزد وی آیند و با وی در دام افتند
این ادا بجهة حسدی که با ابنای جنس خود دارد مینماید که انتقام از ایشان کشد و خواهد
ایشان نیز مثل او در دام افتند و ماده او دیبا باشد که بیضه خود ترک کند و قصد
آشیانه غیر خود کند بیضه او را بدزدد و حضانت نماید اکلش حلال گوشتش در کمال العدل
و سریع الهضم از جمله خواص او آنکه اگر کسی جگر او را در وقتی که گرم باشد یعنی در حین
ذبح او قدر نیم مثقال فرو برد از ترس و فزع ایمن شود و اگر ترسیده بود ترس وی زایل
شود اکتحال زهره او دفع غبار و دفع ظلمة چشم کند اگر هر ماه یکبار از زهره او در بینی
سعوط نماید ذهنش تیز و نسیانش کم و قوة باصره زیاده شود بعضی گویند که بیضه
او الطف از بیضه مرغ خانگی و سریع الهضم تر بود نافع است کسانی را که در دفاهیت
و فراغت باشند مضر است جمعی را که در کدورة و مشقت بسر برند موافق امزجه معتدله بود

بهتر آنست که در آب بریزند و در آب نمک و سرکه دریزند که با او بجوشند و باید که آب بابیضه مساوی
باشد و زیاده نبود و همچنین طبخ هر بیضه بدین نهج بهتر است اما اکل بریان کرده او متولد سنگ
مثانه و احداث غم و قولنج کند بریان کرده او در میان آب بهتر است از بریان شده او در میان
روغن و بعضی گویند که اکل بیضه بریان کرده او در میان آبی که در و زیره و نمک باشد
نفع کند درد شکم را مطبوخ بیضه او با سرکه و بیاض عسلی دافع سایر اوجاع بطن بود
و باقی در باب قاف در بیج بیاید تعبیر دیدن او در خواب دلالت کند بر زن که
الفت نگیرد و باشد که دلیل محبت اولاد باشد حیّة مار و ترکان ایلان گویند
او را ترتیب دربیت اسم است سهیلی از مسعودی نقل کرده که چون حق سبحانه و تعالیٰ
مار را از بهشت بیرون کرده بزمین سجستان افتاد و لهذا کثرة مار آنجا بمرتبه‌ایست
که اگر بوزا و را نخورد اهل آن زمین از مردم خالی شوند و بعضی مار هست که او را
اصله نامند مار بزرگیست که چون هزار سال برو گذرد روی او شبیه بروی انسان
گردد و از خواص اوست که بنظر کردن آدمی را بکشد و بعضی ازین اقسام را اصلی
گویند یعنی او را ذکنده و مکللة الراس یعنی تاجدار نامند هر چه بر و بگذرد سوخته
شود حوالی سوراخ او هیچ گیاه نروید اگر مرغی در هوا در اطراف مسکن وی طیران
نماید بیفتد و هر جانور که بیك تیر پرتاب وی رسد هلاك شود و هر آدمی را که از دور
نظر بر وی افتد بمیرد و هر کرا بگزد در حال بمیرد اگر سواره او را بنیزه زند فوراً خود و
اسبش هلاك شود و این نوع در بلاد ترکستان بسیار است و مار هزار سال عمر کند

و هر سال یك پوست انداز و وی بیضه نهد بعد خطوطی که در شکم دارد و موران جمعیت نمایند
و بیضهای وی بفساد آرند و بصلاح نمانند مگر اندکی و بدترین انواعش افعی است و چون عمر
او را بگزد ماد بمیرد و بعضی او دراز و سیاه و سفید و تیره رنگ و سبز و منقوط و ناهموار
و متحرك و درخشنده است و بسبب اختلاف معلوم نیست در میان او شبیه بحرکت جرجیری
هست و او در شکم وی بدرازی چسبیده شده گویا یك خط مستقیم است و مار را ثعبان
معروف نیست الا آنکه بعضی بر بعضی پیچیده شوند و زبان او شقوق است و لهذا
بعضی گمان برد اند که مکر او را دو زبان است و موصوف است بشدة حرص جهة آنکه
بچهای طیور فرو برد و مضغ نماید مثل شیر و چون چیزی عظیمی فرو برد خود را بر درختی
بپیچد تا آن چیز در شکم او منکسر شود و از عادت اوست که چون بگزد منقلب گردد
بعضی گمان برند که مگر زهر میریزد و چون طعام نیابد بنسیم تعیش کند و بعد از چند گاه
در هم شکسته شود و تعب کشد و بغیر گوشت زنده نخورد هر چند عمر کند جثه‌اش
کوچك و باریك شود و از غرایب کار او آنکه اراده آب نکند اما خود را از شراب
نگه نتواند داشت هر وقت که استشمام نماید شوقی ببوی او بهم رساند و خود را بوی
رساند و چندان خورد که مست شود و باشد که بسبب مستی هلاك شود نر او بیك
جای اقامت نکند بلکه ماده او حضانت بیضه کند تا وقتی که بچه بر آرد او را قوت
عظیم بر کسب معاش بود و سیر کننده تا وقتی که چون سوراخی یابد در دود و چشم او
مثل مسمار در سراو کوفته و در سر او میگردد و از مرد مر برهنه بگریزد و از دیدن آتش خشنود

گردد و طلب وی کند و بغایت دوست دار شیر باشد و اگر تا زمانه که در وعرق است رسیده
باشد بزنند نمیرد و متحرك باشد و اصل مارها آبیست در دریا زنده کافی کنند بعد از آنکه
بری باشد در بر تعیش کند بعد از آنکه بحری باشد جاحظ گفته که حیات سه نوع باشند
یکی آنست که گزیده او را تریاق و عنبره نفع نکند مثل اژدها و افعی و مارهای هندی و یك نوع
آنست که تریاق بجهة گزیده او نافع باشد و آنچه غیر این دو قسم است آنچه میکشد از دواهم
و ترمیمی بود که آن شخص را میرسد که او را مار گزیده میمیرد و الا اگر نترسد گزیدن او نخواهد کشت
گویند شخصی در زیر درختی در خواب بود ماری خود را بدو سایید و سر او را گزید او
بیدار شد و ریش سرخ شده بود سر خود بخارید و نگاه کرد کسی را ندید مرتبه دیگر بخواب
رفت چون بیدار شد برخاست و راه خود گرفت رفت بعد از چند گاه شخصی بدو
گفت هیچ بخاطر داری که در فلان روز در زیر فلانه درخت در خواب بودی آیا دانستی
که سبب بیدار شدن تو چه بود گفت نه گفت ماری خود را بتو در سایید و سر تو را گزید
آن شخص را فزعی روی داد بر تنه که گویا الحال او را مار گزیده پس مارگزیده چون فزع
کند مسامات بدان گشاده شود تا آنکه زهر در بدن او سرایت کند در وضایح ابوالمظفر
مسطور است که ابو دردا را کنیزی بود روزی از وی پرسید که تو از چه جنسی گفت
من مثل تو از جنس بشرم گفت چون از جنس بشر باشی و حال آنکه من ترا چهل مرتبه
زهر دادم ضرر آن بتو نرسید ابو دردا گفت ندانستی که کسی که ذکر خداوند تبارك و تعالی
مداومت نماید هیچ چیز او را مضرت نرساند و من باسم اعظم الهی مداومت مینمایم بر سید آن

کلامست کفت اینست که بسم الله الّذي لا یضرّ مع اسمه شيء في الارض ولا في السّماء
وهو السّمیع العلیم ابو درداء پرسید که باعث بر این حرکت ناشایست چه بود کفت
ببغض تو کفت تو را در راه رضای خدای تعالی آزاد کردم و آنچه تا حال عن بدی کم
اندیشیدی عفو کردم صاحب عجایب المخلوقات آورده که ریحان قبل از نوشیروان
نبود و در زمان وی بهم رسید سببش آن بود که روزی در دیوان معدلت نشسته
بود که ماری بتحت تخت وی روان شد جمعی از حضار مجلس بر قتل وی اقدام نمودند
نوشیروان کفت متعرض مشوید که مرا عقیده آنست که ستمی دربارهٔ وی شده پس مار از
زیر تخت بیرون آمد براهی که آمده روان شد ملک عادل بعضی از ملازمان را امر فرمود
که در پی او روان شوند و مار همیشه میرفت و ایشان میرفتند تا بر سر چاهی رسید حلقه زد پس در آن
چاه فرو رفت آن کس برکشت و نکاه میکرد تا آنکه یکی از آنها که رفته بودند در آن چاه
نظر کرد و ملاحظه نمود دید که ماری را در آن چاه بقتل آورده اند کژدم سیاهی بر سر او ایستاده
پس آنکس نیزه خود را تا بته چاه رسانید بنان نیزه عقرب را برد و برآورد و بر زمین
زد که کسی در دیوان معدلت مظالم نشسته بود که همان ماری آمد و در زیر تخت وی
توقف کرد و از دهان خود تخم سیاهی انداخت انوشیروان فرمود او را بکاشتند
ریحان از و بهم رسید و پادشاه زکام و کوفتهای دماغی بسیار میکشید از استعمال
وی آن کوفتها بالکلیه مندفع کشت و نفع عظیم بخشید در حلیة الاولیاء از یحیی بن عبد
الملک منقولست که روزی در مجلس سفیان بن عیینه بودم که قریب هزار کس نزد

ریحان

عقرب

او اجتماع نموده بودند پس از جانب دست راست متوجه شخصی شد کرد در آخر مجلس نشسته بود
کفت برخیز و حدیث مار برای مردم بیان کن آن شخص بپای خواست و کفت ای قوم
بشنوید و بخاطر نکه دارید که نقل کرد پدرم از جدم که مردی مشهور با بن حمیر در کمال
ورع و زهد صایم النّهار و قایم اللّیل اما عادت بصیادی نموده بود روزی
بقصد شکار بیرون آمد ماری برابر وی آمد کفت یا ابن حمیر مرا در پناه خود
در آر تا خدای تعالی ترا در پناه خود دارد محمد بن حمیر کوید که از وی پرسیدم که
از خوف که مار کفت از خوف دشمنی که بر و ستم کرده ام متعاقب میرسد باز پرسیدم که
ای مار از کدام امتی کفت از امت محمد صلّی الله علیه وآله پس ردای خود را کشودم کفتم
بیا و پنهان شو کفت ترسم که به بیند کفت بیا و در زیر بغل من پنهان شو کفت ترسم
کفتم پس با تو چکنم مار کفت اکر احسان نمایی و مرا در درون خود جای دهی کفتم ترسم
که مرا بکشی کفت بخدای که نکشم و حق تعالی و ملایکه و انبیای وی و حملهٔ عرش و سکان
سموات کواه کرفتم که ترا انکشم محمد بن حمیر کوید که دهن بکشودم تا مار در درون من
در آمد چون چند قدم برفتم شخصی با شمشیر پیش آمد و کفت یا محمد بن حمیر کفتم چه خواهی
کفت هیچ دشمن مرا دیدی کفتم دشمن تو کیست کفت ماری بر این هیأت کفتم اللّهمّ
لا و بعد از رفتن او صد مرتبه ازین دروغ استغفار نمودم پس مار سر بیرون آورد و کفت
ببین آیا دشمن من کذشت کفتم کسی را نمی بینم اکر خواهی بیرون آی کفت یا محمد بن
حمیر این زمان یکی از دو چیز اختیار نمای که جکرت بشکافم یا دلت سوراخ نمایم و ترا

بی روح کنادم کفتم سبحان الله عهدی که کردی و قسم که یاد نمودی چه زود فراموش
کردی و خیانت ورزیدی کفت یا محمد احمق تر از تو ندیدم مکر فراموش کرده عداوتی
که میان من و پدر تو آدم صفی علیه السّلام بود بچه طریق او را از بهشت بیرون کردم
کاش میدانستم که چه چیز ترا بر این داشت که با غیر جنس خود که دشمن تو بود نیکوی
کنی نکویی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیک مردان کفتم بیا داست بکو
که البته مرا خواهی کشت یا امتحان من میکنی کفت البته ترا بکشم کفتم مرا چندان امان
ده که خود را بر امن این کوه رسانم و برای خود قبری معین کنم کفت تو دانی بکن آنچه
توانی محمد بن حمیر کوید چون من از حیوة خود مایوس کشتم و هیچ نوع حیلتی در کار خود
ندیدم روی بدرکاه قاضی الحاجات کردم و برقت قلب بنالیدم و کفتم یا لطیف الطف
بلطفك الخفيّ یا لطیف یا قدیر اسئلك بالقدرة التي استویت علی العرش فلم
یعلم العرش این مستقرّك یا حلیم یا علیم یا عليّ یا عظیم یا حيّ یا قیّوم الّا کفیتني
هذه الحیّة پس چند قدم رفتم جوانی نیکو روی خوشبوی پاکیزه لباسی از برابر پیدا
شد و کفت السّلام علیك ای برادر من چیست ترا که رنگ ترا متغیر و ترا مضطرب میبینم
کفتم ستمی از دشمنی بمن رسیده است کفت دشمنی تو کجاست کفتم اینك در درون
من کفت دهن خود بکشای پس من دهن کشودم شبیه برك زیتون برك سبزی
در دهن من کذاشت کفت بخای و ببلع پس چنین کردم اندك زمانی نکذشت
تا آنکه شکم من بدرد آمد و مار در درون من بکردید و پاره پاره از اسفل من بیفتاد

پسندیدست بخشایش ولیکن
منه بر ریش خلق آزار مرهم
ندانست آنکه رحمت کرد بر مار
که آن ظلمست بر فرزند آدم

مار

یا سلیم
یا حلیم یا کریم یا علیم و یا عظیم
یا مقیم یا قدیم یا دایم
یا نعیم یا رحیم یا حلیم یا کریم
حمید یا خبیر یا رحیم
مجید یا قدیر یا نصیر
یا قایم یا کبیر یا بصیر
یا قریب یا مجیب
حمید یا مجید
رشید یا شهید
معید

مار

و من صحت یافتم و خوفم زایل شد دامنش بکرفتم و کفتم که خضر راه من شدی و مرا از این
بلیه نجات دادی تو کیستی بیقین که فرستادهٔ خدایی پس بخندید و مرا کفت آیا مرا نمیشناسی
کفتم اللّهمّ لا نمیشناسم کفت یا ابن حمیر چون میان تو و مار این نوع ماجرای کذشت
و بدین دعایی عظیم القدر خدای تعالی را بخواندی ملایك هفت آسمان از رقت تو بنالیدند
در آمدند و تضرع بدرکاه الهی نمودند خدای تبارك وتعالی فرمود که قسم بعزّت و
جلال خودم که داد وی از مار بکیر پس مرا که در آسمان چهارم مستقرّ دارم امر نمود
که برك سبزی از درخت طوبی بردار و خود را بر بندهٔ من رسان و داد او از مار بستان
و من بیامدم ای محمد بن حمیر بدانکه خدای تعالی اجر نیکوکاران ضایع نکند اصطناع
معروف في نفسه نیکوست هرچند با دشمن خود نمایی و نیز از ادعیهٔ مجربه بجهت ایمن
بودن از شرّ مار و عقرب و غیره این دعا است که از حضرت مقدّس نبوی منقولست
و دعا اینست که اللّهمّ انّي اعوذ بك من الهدم والتّردّي واعوذ بك من الحرق
والغرق واعوذ بك من ان اموت تخبّطني الشّیطان عند الموت واعوذ بك
من ان اموت في سبیلك مدبرا واعوذ بك من ان اموت لدیغا و از علمای معتمد
بصحت رسیده که هر که در اوایل لیل و نهار بکوید که عقدت لسان الحیّة و زبانای
العقرب ویدَ السّارق بقول اشهد ان لا اله الّا الله واشهد انّ محمّدا رسول الله
واشهد انّ علیّا وليّ الله از مار و عقرب و دزد ایمن کردد و از جملهٔ افسونهای
مجربه یکی که او را مار کزیده باشد آنست که آن عضو را برهنه نموده آهنی بر بالای او کذارد

واین عزیمة میخوانند واهن رابر نه فرو کیرد که پوست را بخراشد و تا اسفل وجع برسد و چون
وجع در اسفل آن جمع شد بزودی بمکد تا آنقدر که ممکن باشد پاکی بیت اکر عضو سست
شود بعد از و نیز عزیمت بخوانند و عزیمة اینست سلام علی نوح فی العالمین سلام علی محمد
فی المرسلین من حاملات السم اجمعین لا دابة فی السماء والارض الا وربی آخذ
بناصیتها اجمعین نجزی عباده المحسنین ان ربی علی صراط مستقیم نوح نوح قال لکم
نوح من ذکرنی فلا تلدغوه ان ربی بکل شیء علیم وصلی الله علی سیدنا محمد
وآله الطاهرین صاحب حیوة الحیوان کوید که بخط بعض علماء محققین دیدم که مار و کزدم
کزیده یا فرستاده او یا کسی که سگ دیوانه کزیده یا زهر خورده باشد ورا بکویند
تا بایستد و با کارد فولادی خطی کشند که ابتدا از انگشت بزرگ پای راست و بخود
دایره کنند که او در مرکز دایره باشد پس خواه یکی از میان دو قدم او که غیر لد
قطر دایره باشد بکشند پس از زیر پای راست و پاشنه پای چپ او خاک بردارند
در ظرفی پاک کنند و آب بر وی بریزند و کارد مذکور را در ظرف دیگر کذارند
چنانچه سر کارد بجانب فوق باشد و آبی که در ظرف مذکور است بر سر کارد بریزند
و در وقت آب ریختن این افسون بخوانند پس کسی آب میریزد مرتبه دیکر عمل مذکور
بقانون مسطور بجای آورد و آنشخص ملسوع و سگ کزیده را بر پشت بخوابانند
و عزیمت بر وی بخوانند و عزیمة اینست سارا سارا ذی سارا عاتی نوذ نوذ نوذ نونا
اناوا دمانادا طوکا طوبر بیس اوذا نا اوضنا نجما کاما نوا فاما نا نشابنا کا طوطا صبنا

حکایت گنج و مار

ابلیس نوتی نتا اوس باذن الله تعالی تشفا یا بد واین نوع مکرر بتجربه رسیده سعودی
از زبیر بکار نقل کرده که در زمان جاهلیة دو برادر با هم بسفر رفتند و در سایه درختی که
در جنب صفا بود فرود آمدند وقت نماز مغرب شد ماری از زیر صفا برآمد و دیناری
بیاورد و نزد ایشان انداخت کفت ظاهرا هر که درین مقام باشد بجهة او همین نوع زر
آورد پس سه روز آنجا اقامت نمودند هر روز آن مار بیامدی و بجهة ایشان دیناری
بیاوردی تا آنکه یکی از آن دو برادر دیکری را کفت تا کی انتظار کشیم چرا این مار را نکشیم
و این کنج را ازین موضع برنکیریم آن برادر دیکر وی را ازین حرکت ناملایم منع و زجر نمود
کفت شاید که هلاک شوی و از مال نیز نومید کردی هر چند که نصیحت نموده قبول
نکرد پس تبری برداشت و منتظر آمدن مار بود چون مار بیرون آمد ضربتی بدو زد
که سر وی مجروح شد اما بقتل نرسید و مار بدوید و او را بکزید و بکشت و بسوراخ
خود رفت پس آن برادر دیکر او را در آن موضع دفن نمود چون صبح شد مار مجروح الرأس
برآمد و با او چیزی نبود آن جوان کفت ای مار بخدا قسم که بدین حرکت که برادرم
نمود من راضی نبودم و او را هر چند منع نمودم فایده نکرد آیا تواند بود که من شرط
کنم که ما بین من و تو مودة باشد نه من ترا مضرت رسانم و نه تو مرا و تو همان قاعده
همان دینار را بیاوری مار کفت نه جوان پرسید که چرا مار کفت جهة آنکه تو هرکز
از من راضی نشوی و قبر برادر خود بینی و من نیز تا شکستکی سر خود بینم از تو خشنود
نشوم ابن عباس کفت که پیغمبر صلی الله علیه وآله کفت هر که ماری را نخاشت که مترسد را

بکسند

کشته و هر که ماری را کذارد بجهة خوف از عاقبت او پس او از ما نیست اما مارهایی که
در خانها میباشند تا سه روز مکشید اکر انذار کنید و دیکر نه بینید فبها والا بکشید
و نیز فرموده که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اند تا سه روز او را بترسانید و
لفظ مدینه را بعض از علما اختصاص به یثرب نموده اند و بعضی عام دانسته اند ما بین او
و غیر او از بلاد ابی سایب کوید که بخانه ابی سعید خدری رفتم و او در نماز بود
بنشستم تا از نماز فارغ شود که حرکتی از زیر تخت در کوشه از خانه شنیدم پس
بدان طرف ملتفت شدم ناکاه ماری دیدم خواستم تا او را بکشم ابو سعید اشاره
کرد که بنشین نشستم چون از نماز فارغ شد اشاره بخانه کرد که در آن محوطه بود
کفت این خانه را می بینی کفتم آری در این خانه جوانی نو داماد بود با وی بخدمت
رسول خدای رفتیم و بحفر خندق مشغول کشتیم این جوان وقت ظهر از آنحضرت
رخصت طلبید که بخانه خود رود پیغمبر صلی الله علیه وآله بعد از رخصت وی را کفت
که سلاح خود بردار که از بنی قریظه میترسم چون سلاح برداشت بخانه خود آمد زوجه
خود را دید میان دو در ایستاده نیزه خود بجانب وی فرود آورد تا طعن نیزه زند
از غیرتی که داشت زن کفت نیزه خود نکهدار و بخانه در آی و نظر کن که چیز
مرا از خانه بیرون آورده جوان در خانه در آمد ماری بزرکی دید که بر فراش
او حلقه زده نیزه وی را در ربود و بر زمین زد اضطراب در جوان پدید آمد
مار و جوان هر دو بیک بار مردند این خبر بآن سرور رسانیدند کفت آنحضرت

مار

دعا کنید بجهة جوان شاید که خدای تعالی وی را زنده کند آنحضرت فرمود که آمرزش خواهید
بجهة صاحب خود پس فرمود که در مدینه جنیان هستند که مسلمان شده اند اکر بینید
تا سه روز انذار کنید اکر در روز چهارم بر شما ظاهر شود بکشید که شیطانست وطریق
انذار آنست که بکویید که انشدکن بالعهد الذی اخذه علیکن نوح وسلیمان علیهما السلام
ان لا تبدوا لنا ولا تؤذونا و در روایت دیکر آنکه چون در مسکن شما ظاهر شود بکویید
انا نسئلک بعهد نوح وبعهد سلیمان بن داود علیهما السلام ان لا تؤذینا پس اکر
دیکر ظاهر شود بکشید و حافظ ابو عمر روایت کرده که عقبة بن عامر بن قیس الفهری که
ولادت او در زمان حضرت رسالت پناه بوده چون فتح افریقیه نمود بر موضع قیروان
ایستاد و او وادی بود که مار بسیار در وی بود کفت یا اهل الوادی انا حالون
فاظعنوا ان شاء الله چون سه مرتبه این عزیمت بخواند هیچ سنکی و درختی نماند که از
زیر مار بیرون نیامد تا آنکه آن وادی پر از مار شد پس کفت انزلوا بسم الله یعنی فرود
بیایید بنام خدای همه از آن وادی بیرون رفتند کفته اند که اولاد وی مستجاب الدعوة
بودند زعم او آنکه مار سفید را نباید کشت که از جن است سخن مار در از کشید
چند کلمه از خواص وی کوییم بدانکه کوشتش حرامست و همچنین تریاقی که از وی سازند
مکر در حال ضرورة که الضرورات تبیح المحظورات و در امثال کویند فلان اسمع و
اعمی من الحیة یعنی فلان کس شنونده تر و کورتر از مار است اکر پوست او را
در میان رخت کذارند از ضرر سوسه و ارضه ایمن شود اکر پوست او را سوخته

وبروغن زیت خمیر نموده برد ندان کرم خورده نهند وجع وی ساکن شود واکر پوست
اورا با سرشن بسایند وبرداء الثعلب کذارند موی برآرد یحیی بن ماسویه کوید اکر پوست
اورا بریان کرده با پوست بیخ کبر و زراوند طویل وبلادر متساوی الاجزاء بخور کنند
بواسیر ظاهر وباطن را دفع کند واکر پوست اورا به خرما خمیر نموده برکسی که ثالیل
یعنی زکیل دارد بخورد زکیل وی بریزد واکر نداشته باشد هرکز بیرون نیارد اکر
دل اورا بر صاحب تب ربع آویزند تب وی زایل شود واکثر خواص او در باب الف
کذشت تعبیر اکر مار مرده بیند حق سبحانه وتعالی اورا از شر دشمن نکه دارد واکر
بیند که مار اورا کزید وموضع او ورم کرد مال بدست وی آید واکر کوشت مار
بخته بخورد واز دشمن مال یابد واکر خام خورد دشمن خود را غیبت کند واکر
بیند که ماران از مکانی بر طرف شدند دران مکان وباحادث شود زیراکه حیه
حیات از ان مکان بیرون آمده واکر مار با او حرف زند مسرت عظیم رسد واکر بیند
که مار سیاه مالک شده ملک وکلاینجی بد ورسد ومار سفید دشمنان ضعیف اند ومار
اژدها دلیل عداوت در اهل واولاد بود اکر بیند که مار انداخت دلیل مفارقت از خویش
بود حلزون کرمیست که کوشش ماهی وترکان بالق قولاغی نامند در کناره دریاها وبعضها
درمیان نی جوهر یافت شود تا نصف بدن خود از میان این نی بیرون آید وبرداشت
وجبر رود وطلب ماده کند که از وغذا خورد وهرکاه احساس درشتی کند منقبض شود وچون
احساس نرمی کند منبسط کردد واز خوف موذیات زهر دارد درمیان نی رود وهرکاه راه

خانه خود را با خود برد اکلش حرامست اکر پیشانی را با وطلا کنند مانع آید از ریختن ماده بچشم
وچون بسوزانند درد اودهای چشم کنند اکحال بوبی بیاض عارض در چشم زایل کند وقطع
رطوبات نماید حمام کبوتر وبترکی کوکرچین نامند عربان هر صاحب طوقی را مانند فاخته وکبوتر
وکبوتر وقمری که در خانها الفت کیرد وبیضه وجوجه درآرد حمام نامند اسم جنس است
بر واحد جمع آید مفرد او حمامه است واو دو قسم است برّی که در برجها ماوی سازد واز
مردم کریزان باشد ودیکری اهلی که در خانها جای کیرد وانواع وی مختلف باشد
وبعضی کویند حمام آن بود که شتر آب آشامد ونفس نکیرد وترجیع آواز نماید وآنچه در بعضی
احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی مردی را دید که از پی کبوتر میرود فرمود شیطانی
بپروی شیطان میکند مراد آنست که منع فرموده از پراندن بربامها چه شرف حاصل
شد بر خانهای همسایکان ومطلع شود بر عورات ایشان ولهذا منع نموده اند والا
در احادیث دیکر آمده که حضرت امیر المؤمنین علی ع از وحشت وتنهایی شکایت نمود
حضرت مقدس نبوی فرموده اند که جفتی کبوتر نکه دار که مونس باشد ترا واز بچهای
او بتو رسد وترا برای نماز بیدار کند وابن عباس نقل کرده که جناب مقدس نبوی
فرموده اند که کبوتران خوانده در خانهای خود نکه دارید که آنها جن را از کودکان
شما بخود مشغول میسازند اما یکنوع از وکه کبوتر بنا وترکان الافاخته کویند
که داشتن او شومست واز طبع کبوتر آنکه از مسافت بعیده در مدت قریبه طلب اشیان
خود کند اکر چه هزار فرسخ راه فرستند واخبار ونامه آورد وبعضی از و باشد

که در یک روز مسافت سه هزار فرسخ قطع کند وبسا باشد که مدة ده سال از وطن خود
غایب شود وچون اورا سر دهند از وفور عقلی که دارد خود را بوطن رساند و
آشیان خود بیابد مرغان جوارح طلب وی بسیار کنند وخوفش از شاهین بیشتر
بود وطیران او از شاهین بیشتر بود وهرکه کبوتر بازی کند عمرش تا جرعه از فقر نشو نیابد
ودر حدیث آمده که در وقتی که رسول خدای در غار ثور بود حق سبحانه وتعالی دو کبوتر
وحشی را امر فرمود که بر در غار آمده آشیان کرفتند وبیضه کرده بچه درآوردند کبوتران
حرم فاطمه از نسل ایشانند ودر روز فتح مکه بر سر آنحضرت بال کشاده سایه
کسترده بودند پیغمبر علیه السلام ایشانرا دعا کرد بر که متنبی بن زهیر کوید هر صفتی
که در هر مردی وزنی دیدم مثل آن در کبوتر دیدم چه ماده او را دیدم که اراده
نمیکند مکر نر خود را نر او اراده نکند مکر ماده خود را تا مردن از هم جدا نشوند
مکر آنکه یکی نایاب شود وکبوتر ماده را دیدم که بجهت نر خود را آراسته میشود
در زمانی که نر اراده او کند وهیچ حیوانی را ندیدم که در وقت مباشرت دم
خود را بوسه کند مکر کبوتر واو در نهایت عفتست چه در وقت مباشرت
دم خود را میکشد تا ماده را عورتش محفوظ ماند کویا میداند که ممانعت
باید نمود وکاهی تا مدت شش ماه بمباشرت اشتغال نماید ودر هر چهارده روز
بچه درآرد ودو بیضه کند از بیضه اول [illegible] نر واز ثانی ماده بیرون آرد ومیان
بیضه اول ودوم یک شبانه روز فاصله باشد پس نر او بر بیضها نشیند تا بعضی از

روز آنها را کرم کند وبقیه روز ماده نشیند وشب نیز بدین طریقه تا وقتی که مدة حضانت
بانجام رسد وبچه بیرون آرد نر او خاک شود بدهان ایشان جهاند وایشان بخایند تا خوردن
چیزها بر ایشان آسان شود وچون نر خواهد که با ماده جمع شود بچهای خود را از آشیان
بیرون کند زعم ارسطو آنکه کبوتر هشت سال تعیش کند اکل جمیع انواعش حلالست
ودر مثل کویند فلان کس امین تر از کبوتر حرم ومألوف تر از دوست هرکاه کسی که آبله
درآرد بقرب کبوتر باید در خانه که او باشد وجایی که آشیان نموده نشیند شفا یابد
زیراکه مجاوره او امانست از آبله وفالج وسکته وسبات وسبات مرضیست که کسی
دایم خواهد در خواب باشد وخواب بسیار کند واکتحال بخون او در وقتی که کرم
باشد واکر ذبح نکنند پر او را بکنند ودر بیخ پر او خون تازه است اکتحال نمایند همین
خاصیت دارد وخون اکر بر بینی عالند او بالخاصیة قطع رعاف کند اکر بزیت
مخلوط سازند وبر سوخته آتش عالند شفا دهد سرکین کبوتر برّی را حرارة بیشتر
از سرکین کبوتر خانکیست اکر سرکین اورا درمیان آب کرم ریخته کسی که عسر البول
دارد در وی نشیند نفع عظیم بخشد اکر با سرکه بر صاحب استسقا طلا نمایند نفع دهد
اکر از سرکین کبوتر سرخ مقدار دو درهم با سه درهم دارچینی آشامند سنک
مثانه را بشکند وبیرون آرد کوشت کبوتر مقوی کرده وزیاد کننده باهست
اکر شکم زنده اورا بشکافند وکرما کرم بر عقرب کزیده کذارند نفع نیکو بخشد
اکر از خون او از خارج چشم بر پنبه تر کرده بسفیدی بیضه وروغن کل نهند

کبوتر

درد چشم به کند تعبیر دیدن او در خواب رسول امین یا دوست صادق یا حبیب مونس است
یا دلیل زن غریب مبارک نیکو که زوج شل وی نتوانند بهم رسانید و باشد که دلیل
نوحه بود و بر سر بیاید کبوتر گشت دیدن برج او مجمع زنان بود و بجهای او دلیل
پسران و اگر بیند که ایشانرا علف میدهد و ضبوی خود میخواند یا بیند که کبوتران ر
کلاغان در یکجا جمعیت نموده اند قیادت زنان نماید و شنیدن آواز ایشان در خواب
دلیل شنیدن کلام باطلست اگر نزد او آید نامه بدو رسد و اگر از و گریزد زنش
طلاق گیرد یا بمیرد اگر بیند که مالك ایشان شده کنیزکان بخرد جامه اسب کفته صید
نمودن کبوتران در خواب دلیل خوردن مال دشمنان است اگر نقصان در چشم
کبوتر بیند نقصان زوجه اوست حوصل مرغ بزرك حوصله و دم بسیار بود در قسم
یکی سیاه کریه الرایحه پوست او را استعمال نکنند و دیگر که پوستش استعمال کنند طبع
او بیشتر از حرارت است که عرق میباشد پوشیدن پوست او مناسب است مزاج جوانان
و کسانی را که مزاج حار دارند یا صفرا بر ایشان غالب باشد حیدر نام شیر و لقب
علی بن ابی طالب علیه السلم گویند حیدر آنست که گوشت شکمش ممتلی باشد چون حضرت
چنین بوده ملقب بحیدر شده یا انکه والده ماجده اش باسم پدر خود اسد نامیده
و یا انکه نام آنحضرت در کتب اوایل اسد بوده حیوان جاندار و بزرگی جانلو مخرج
در تفسیر آیه و انی هدایه و ان الدار الاخرة لهی الحیوان آورده که نیست در ان خشاوکر
حیوة مستمره دایم که موت در و نیست بعضی از علما گفته اند که نکته در انکه حق سبحانه و تعالی

حیوانرا باکل و شرب و لباس و غیره محتاج کرده اند و سایر موجودات را چنین نکرده الا
دعوی ربوبیت مینمودند و لهذا صفت احتیاج در انسان بیشتر است از سایر حیوانات
پس حکمت ازلی اقتضای آن نمود که حیوان احوج موجودات باشد و از کثرة اشتغال بحاجات
خاموش باشد و ازین جهة است که بعضی از آدمیان اندك استغنایی که بسبب شوکت و
مالیات حاصل نموده اند چون نمرود و فرعون دعوی ربوبیت نموده اند و از جمله حیوان
انکه خصی است ابرد است از غیر خصی و فربه وی لذیذ و مرطب و طین بوده لکن دیر هضم
بود اجود لحوم در منفعت لحم میش جوان و گوساله و خصی از نر تعبیر تکلم حیوان در خواب
از دواب و طیور و فهم کلام او و رسیدن بدرجه کمالست و باشد که دلیل امر غریب و
عجیب باشد و اگر کلام ایشان نفهمد بترسد از زوال مال بهتر آنکه این خواب با کسی نگوید
و دیدن پوست حیوانات رسیدن بمیراث و نعمت بود و پوست حیوان ذی شان چون
سمور و قاقم دلیل علو شان است و اگر بیماری بیند که پوست حیوانی کنده بمیرد و اگر
بیمار نباشد بی چیز شود و دیدن پشم و موی ایشان دلیل فواید و ارزاق است دیدن
شاخ او دلیل سال فراخ دیدن سم و ناخن دلیل سفر او از بره و بزغاله سرور و خشنودیست
و صوت اسب دلیل مرد با صعوبت او از شیر دلیل خوف صدای شتر دلیل سفر و حج و زیارت ده
او از گربه مشهور کشتن خادمی که دزدی کرده باشد او از آهو بره فواید از زن نیکو او از
سك دلیل فجور و دزد ناپاك و از روباه مرد صاحب مکر و کذب و از زن کنایه او از
از خوك ظفر یافتن بر دشمن احمق او از بزق در آمدن در کار مرد عالم یا از ابلیس سلطان

عجز مار و رام کشتن دشمن حذف بنال معجمه گوسفند و در حدیثی واقع شده که میش سیاه
برهنه از موی کوچك که در یمن باشد حشرات جانوران ریزه که در روی زمین باشند
اکل همه آنها حرام است بعضی از علما در تفسیر آیه اولئك یلعنهم الله و یلعنهم اللاعنون
گفته اند که مراد از لاعنون جانوران ریزه باشند که قحط و تنگی کشند لعنت بر عالمانی کنند
که کتمان حق نموده اند که بسبب ایشان قحط بهم رسیده و بعضی گویند مراد از لاعنون جمیع
مخلوقات که غیر ملایکه و جن و انس اند حرشات جانوران ریزه که در زیر زمین باشند
چون کرم کل و غیره حاتم کلاغ سیاه در عین در ذکر غراب بیاید حادیه نوعی از ذما
حبتر بر وزن جعفر روباه در ثا در ذکر ثعلب گذشت حبث بر وزن کتف مار
برنده در افعی و حیه گذشت جوذر بچه حباری حلق گوسفندان ریزه در باب عین
در غنم بیاید حبرکی براء مهمله کنه در باب قاف در ذکر قراد بیاید جخرف و جحرف
جانور در از دست و پا بزرگتر از مور چه است الاحقب خر وحشی حقبا ماده او
احقب بجهة آن نامند که حقی کاه پهلوی او سفید است حرشاف و حرشوف ملخ
لاغر بسیار خورنده حبان ملخ و مورچه کوچك حبانه مفرد او حسیل گوساله
مفرد ندارد حسیله مونث او جمعش حسابل حسل بچه سوسمار حسون گنجشك
مختلف اللون در عصفور بیاید حشو و حاشیه اشتران جوان حضاجر علم جنس کفتار
جمع حضجر یعنی بزرك شکم بجهة بزرگی شکم او را حضاجر نامند حفص بچه شتر
حضوف ناقه که مخرجش تنك بود و مودی که بزنان نزدیك نشود حفان بچه شتر مرغ و شتران

مادیان

کوچك حفانه مفرد اوست حقم بقاف نوعی از کبوتر حلم بفتح لام کنه کوچك
و کرمی که در پوست گوسفند افتد و چون دباغت کنند آن موضع از پوست تنك شود
حلك و حلکا جانوریست در ریك میباشد حمه بفتحات جانوریست از جانوران
دریا و بعضی گویند لاك پشت است در سلحفات بیاید حمك هر حیوان کوچك مثل
میش و بچه شتر مرغ و قطا را گویند حمل بره تا شش ماه حمنان کنه کوچك حموله
اشتر و خر بار بردار یا انکه بار بر دارد و قال تعالی و من الانعام حمولة و فرشا در باب
حنش مار افعی حمذ جوجه مرغ سنك خواره حمیاجر مرغیست حواد بچه اشتر
تا علی که از مادر جدا شود و ماده جمعش حیرم حیذران کبوتر صحرای در ورشان
در باب واو بیاید حیقطان بضم قاف دراج نر را گویند در دال بیاید ام حبیس بقول
ابن اثیر آهو بره را گویند ام حفصه مرغ خانگی فصل در رمز در حاء مکسوره حجر
مادیان حکم خواصش در باب خاء در خیل بیاید اما تعبیر دیدن او در خواب
دلیل زن شریفه مبارکه است چنانچه در حدیث آمده که ظهورها عز و بطونها
کنز یعنی سواری بر پشتش عزت و شکم اش گنجی که بچه دهد اگر بیند که مادیان
با زین و لجام سوار شده زنان مبارکه عفیفه بنکاح صحیح در آرد و اگر بی لجام سوار شده
زن بی عصمتی تزویج کند یا مرتکب کاری بی ثبات شود دیدن مادیان سفید دلیل زن
صاحب حسب و نسب بود و سرخ او دلیل زنان با زینت و مادیان زرد زن بیمار
و سیاه زن صاحب ملك و جاه و باشد که دیدن مادیان فربه دلیل سال پر نعمت و لاغر

وکلاغ دلیل سال قحط جراده قلیواج وفیر ازوی کورکوره وبترکی جلاغان نامند اخس
طیور است دو بیضه وگاه سه بیضه نهد وسه جوجه بر آورد وبیست روز حضانه نماید
رنگ وی سیاه وخاکستری از مرغان شکاری نیست اما بچهای مرغان بر باید مگر
طیور که همسایه اشیان وی باشند ایشانرا نیازارد وحق جوار محافظت نماید گویند
چه از گرسنگی بمیرد بچهای نخورد ودر طیران خود مکث نماید ابن وحشیه وابن زهر
زعم انکه عقاب وقلیواج متبدل میشوند وعقاب قلیواج وقلیواج عقاب شود فسبحان
القادر علی ما یشاء گویند او از طیور جوارح سلیمان علیه السلم است ولهذا الفت وتملک او
ممتنع است چه او ملک کیست که تملک ملک او هیچ احدی را بعد از وی سزاوار نیست لقوله
تعالی حکایة عنه رب هب لی ملکا لا ینبغی لأحد من بعدی واگر باوی صید کردن
ممکن بودی هر آینه در طیور شکننده تر از وی نبود وقیمتش از همه افزون بودی
هر چه بباید از راست کسی بباید ومشکل که از جانب چپ آدمی چیزی بر باید واو
یکسال نر باشد ویکسال ماده بود نقلست که اعرابی همیشه این بیت میخواند ویوم
الوشاح من اعاجیب ربّنا؛ علی انّه من ظلمة الکفر نجّانی یعنی پیدا شدن کردن بند
از عجاییات پروردگار ما است چرا که مرا از ظلمة کفر نجات داد چون سبب آن
بر این بیت از و پرسیدند گفت روزی در عروسی حاضر بودم بعد از انکه عروس
بغسلگاه رفت که غسل کند کردن بند خود را بر زمین گذاشتن همان بود وربودن
قلیواج همان چنانچه کسی برو مطلع نشده بعد از فقدان او مرا بزدی متهم ساختند چون

دوی بدرگاه قاضی الحاجات آوردم وگفتم اغثنی یا غیاث المستغیثین هنوز این دعا
با تمام نرسانیده بودم که قلیواج کردن بند را بینداخت وزنان که در دور من بودند
میگفتند که ما را حلال کن که ترا بیگناه متهم ساختیم من این بیت در نظم کشیدم واکثر بخوانم
تا نعمت منعم حقیقی را فراموش نکنم واز جمله فواسق خمسه است که مأمور بقتل وی
شده وآنها قلیواج وکلاغ ابلق وعقرب وموش وسگ گزنده است بجهة ضرر اینها
مقدس نبوی محل ومحرم را امر بقتل اینها فرموده واکل قلیواج حرامست اگر زهره
او را در سایه خشک نموده در میان شیشه نقوع کنند هر که را جانوری بگزد قطره از
در موضع گزیده چکانند شفا دهد واگر جانب چپ را گزیده در چشم راست میل
از او اکتحال نمایند واگر جانب چپ کشند شفا یابد واگر زهره او را خشک وصلایه نموده
در موضع که حیّات وعقارب باشد باشند همه حیّات بمیرند اگر خون او را بقلیل
از مشک وگلاب مخلوط ساخته بناشتا بیاشامند از ضیق النفس نفع بخشد اگر آشیانه
او را در خانه آویزند مار وعقرب داخل آنخانه نشود تعبیر دیدن او در خواب دلیل
حرب وقطاع الطریق یا زن زانیه باشد وبسا باشد که دلیل مقاتله با کسی باشد که حرب
حلال باشد در حل وحرم وبعضی گویند دیدن او دلیل پادشاهیست که نام او مشهور
نباشد اگر بیند که او را در حرابه گرفت حق سبحانه وتعالی او را فرزندی کرامت کند
که قبل از بلوغ پادشاه شود اگر بپرد آن فرزند بمیرد حربا آفتاب پرست او را حمل
الیهود نامند جانوریست که با آفتاب میگردد وروی از وی نگرداند بر هیئة ماهی کوچک

سرش چون سر کوساله مثل کربا سو چهار پای دارد مانند شتر کوهان دارد زبان او دراز
در حلق آمده صاحب عجایب المخلوقات آورده که حق سبحانه وتعالی او را بر صورتی
عجیبی آفریده که چشمهای او میگردد بهر جهتی که در و صید باشد بی انکه بدنش بگردد
یا حرکت نماید گویا که خاموش است ودر هر درختی که باشد متلون بلون آن درخت
گردد وزبان او بیش از وی سه گز باشد وچون بعض از حیوانات مثل مگس وغیره
نزد او آیند زبان بیرون آرد او را چون برق رباید وزبان بر روی در کام کشد
وبخورد وچون جانوری بیند که از و ترسد بشکلی متشکل شود که آن حیوان از
وی گریزان شود وهر ساعت برنگ دیگر شود ولهذا هم حیوانات از وی بگریزند
از نیست که کسی بر یک حال قرار نگیرد گویند مثل حربا هم متلون است او مادام که جوان است
خاکستری رنگ است وهر چند بزرگ شود رنگش صاف شود چون آفتاب طلوع
کند رو بطرف او کند متوجه آفتاب است وتا وقتی که آفتاب بنصف النهار رسد
بر سر درختی یا بلندی بر آید چه در ان وقت که آفتاب بسمت الراس رسید آفتاب را
نه بیند مثل جنون علتی عارض وی شود وهمیشه طالب وی بود تا رو بطرف مغرب
آورد وغروب کند وچون آفتاب غروب کند وقرص وی از نظرش غایب شود
تا صبح طلب معیشت کند اکلش حرام چه از ذوات سموم است خون او را اگر طلا کنند بر جنبی
که موی نرویاند دارد بعد از انکه موی او را بر دارند دیگر بیرون نیارد اکتحال زهره
او مزیل غشاوة چشم است اگر بیه او را بر پاره آهن گذاشته در آتش بسوزانند وباخون

اُو اندک آبی مخلوط ساخته خون وبیه تازه بر وریزند وجراحات سرطان کنند دریاد اول
شفا دهد گوشت وبیضه وی سم قاتل بود تعبیر دیدن او در خواب دلیل وزیر یا خلیفه
که از پادشاه جدا نشود چه او همیشه با آفتاب است وباشد که دلیل رسیدن رانیج باشد
بخدمت پادشاه یا حصول فتنه در دین ومذهب یا دلیل زن آتش پرست یا دلیل جنگ
وگریه بر میّت حمار خر وبترکی اشک نامند حماره ماده او را گویند که در جنس حیوانات
هیچ حیوانی نباشد که با غیر جنس خود جمع آید وبا دیگر در مکر او وچون سی ماه از تولد او
کذرد بر حیوان جهد یکنوع از و قابل احمال وانتقالست ونوع دیگر از و هست که در دویدن
بر اسب یا بو سبقت گیرد واز عادت او ست که چون استشمام شیر نماید از جهة شدة خوف
مضطرب گشته خود را بر بالای او اندازد واهی که بکمر تپد رفته باشد بخاطر وی بماند
موصوف ست بحدة سمع وشنوایی طوایف انام را در مدح وذم او اقوال متباینست
جمعی دکوب او را بر اسب تر اختیار نمایند وگویند او حیوانیست که مشقت کشد
وبار برد؛ مسکین خر اگر چه بی تمیز است؛ چون بار همی کشد عزیز است؛ وجمعی دیگر از
خرج اندک برد وکار بسیار کند وسواری او تکبر را بر طرف کند وحضرت مقدس
نبوی او را بسیار سوار میشده زود را زو توان فرود آمد ودر قرب خود جا ایند وبعضی
دیگر در مذمت او گویند که حق سبحانه وتعالی انکر الاصوات را تشبیه بصوت او کرده
چنانکه فرموده انّ انکر الاصوات لصوت الحمیر واز جمله آداب آنکه در مجالس نام او نبرند
بلکه از وی بدراز گوش تعبیر کنند وعربان در امثال خود گویند که الحمار شنار والعیر عار
کلدر

یعنی سواری خر نیز عیب است و سواری خر ماده عار و دیه اندک داد و چه بجهر زنان
داده نشود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده هرگاه آواز حمار شنوید اَعُوذُ بِاللهِ
مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیمِ گویید جهة آنکه او شیطان را می بیند در باب حمار نقول بشمار و اکر
اما نقل عزیبی بانک مناسبی که بنگر حمار در روییت من کود میکرد در واو آنست که روایت
کرد اند از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام که آنحضرت فرمودند که در بنی
اسرائیل مرد ساده دلی صافی عقیده بود زنی داشت که اجمل زنان آن زمان بود
آن مرد از غایت حرصی که بمحافظت وی داشت هر نوبت که بیرون رفتی در خانه
مقفل ساختی بمقتضای اَلْاِنْسانُ حَرِیصٌ عَلی ما مُنِعَ زن جوان چون خود را محبوس
دید از دیوار و روزن خانه مشاهده مردم راه کذر میفرمود روزی نظرش بر جوان نیکو
شمایل که موافق طبعش آمد واقع شد شیفته و واله او کردید او را بطلبید و اظهار اِبْتِهاج
علاقات وی نمود چون جوان نیز نظر بروی افتاد صید دام وی شد عاقبت بعد از
تأمل در این کار کلیدی موافق تحصیل نمود هر وقت که جوان بیامدی کشاد کار خود را
از در بسته یافتی و در را بکشودی و مراد خود از آن زن حاصل کردی و مدتی
با آن بدین طریقه صحبت داشتی و هیچ یک خود را از آن امر شنیع باز نداشتی تا
روزی شوهر وی بیامد و کفت ای زن هیچ میدانی که من ترا بکر خواستم و ترا بغایت
دوست میداشتم و هیچ نوع غبار ملالی از تو بر خاطرم ننشست اما چند وقت
که دغل غدا از تو در خاطرم و وسوسه از جانب تو در دلم بهم رسیده بر تو ایمن نیستم

میخواهم که قسم خوری و مرا ایمن کردانی از آنکه تو غیر من مردی بر نمیشناسی و جماعة بنی اسرائیل را
کوهی بود که مقسم ایشان بود و آن کوه در خارج شهر بود که ما بین او و شهر نهری جاری میشد
و داب چنان بود که مدعی و مدعی علیه نزد آن کوه میرفتند منکر قسم یاد مینمود اکر
دروغ قسم یاد کردی هلاک شدی و اکر راست کفتی نجات یافتی و آسیبی بدو نرسیدی
زن کفت ای مرد بعد از آنکه من قسم خوردم تو خشنود میشوی و خاطر تو از طرف من اطمینان
بهم میرساند کفت آری زن کفت هر وقت که خواهی قسم خورم چون شوهر بجهة مهمی
بیرون رفت در بر بست جوان شاهد باز بیامد و در بکشود و نزد زن آمد زن
کفت ای جوان شوهرم میخواهد که مرا در دامن این کوه برد و قسم دهد و من قسم خورم
که دست غیری بمن نرسیده و من اکر بدروغ قسم خورم هلاک شوم و اکر نخورم شوهر را
بر من اعتمادی نباشد و نزد وی بی اعتبار و رسوا کردم جوان از استماع این کلمات
متحیر و مبهوت بماند پرسید که پس چه خواهی کرد زن کفت مرا حیلة بخاطر رسیده کفت
بکو زن کفت باید که تو علی الصباح لباس مکاریان بپوشی و دراز کوشی با خود بیار
آن نهر که در خارج شهر است حاضر کردانی چون ما آنجا رسیم او را از تو کرایه کنیم و تو
بشتاب مرا بردار و بر دراز کوش کذار تا من در قسم خود راست کو باشم که غیر تو و این
مکاری دست کسی بمن نرسیده جوان کفت حُبّاً وَکَرامَةً چه نیکو کفتی هر کز فکر من
بدین نرسیدی پس جوان بیرون رفت و در مقفل ساخت و شوهر زن بیامد و در
بکشود و بخانه آمد چون صبح شد زن را کفت برخیز تا بجانب کوه رویم و قسم یاد نمای.

زن کفت من طاقت پیاده رفتن ندارم کفت برخیز و بهانه میار اکر جائی بخر اتفاق افتد از
کوشی بجهة تو کرایه کنیم پس زن برجست و لباس خود را نیز تمام بپوشید برفاقت شوهر از
شهر بیرون آمدند زن جوان را دید لباس مکاریان پوشیده که دراز کوش در دست
انتظار میکشید فریاد کرد که ای مکاری این دراز کوش را تا دامن این کوه بنیم درهم
بکرایه داری میشوی کفت آری پس جوان پیش آمد زن را برداشت و بر بالای دراز
کوش کذاشت برفتند تا دامن کوه رسیدند زن کفت ای مکاری بیا و مرا فرود آر
قبل از آنکه جوان بدو رسد آن زن خود را از بالای دراز کوش بزمین افکند عورت
وی مکشوف کشت نظر جوان بروی افتاد زن جوان را دشنام داد جوان کفت والله
که من تقصیر کیاهی کناهی ندارم زن برخاست و در دامن کوه بایستاد و دست بطرف
کوه دراز کرد و بشوهر خطاب کرد و کفت بشنو و قسم یاد نمود و کفت ای شوهر سوای
دست تو و نظر تو و غیر این مکاری دست و نظر کسی بمن نرسیده از مکر و حیل شدید الحیل
جبل در اضطراب آمد کوه بآن شکوه از هم فرو ریخت بنو اسرائیل از مشاهده این حال
انکار بلیغ نمودند و از اینست که حق سُبحانه و تعالی مکر زنان را عظیم و مکر شیطان را
ضعیف شمرده چنانکه کفت اِنَّ کَیْدَکُنَّ عَظِیمٌ و در بارهٔ مکر شیطان فرموده اِنَّ کَیْدَ
الشَّیْطانِ کانَ ضَعِیفاً و از جمله خواص حمار آنکه هر که از جرک بیخ کوش او در شراب یا غیر
او داخل کرده بکسی بنوشاند آن شخص بخواب رود و بیهوش شود و عقل وی زایل کردد
و هر که در وقت جستن نر او بر ماده از دم نر مویی کشیده بر ران خود بندد قوه باه و نعوظ

وَاِنْ کانَ مَکْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبالُ

زیاده کند و اکر بسنکی بر دم او بندند یا مقعد او را بروغن چرب کنند فریاد نکند بعضی از
اطبا کفته اند که هر که کوشت حمار اهلی مطبوخ نموده در آب او نشیند کسی که مرض کزاز دارد
زایل شود و کزاز مرضیست که از شدة برودة و سرما بهم رسد انکشتان از سرما و ساز ند
و کسی که صرع دارد در انکشت کند شفا یابد اکر سرکین او را با سرکین اسب مخلوط ساخته
بر خون روان که از عضوی آید بپاشند باز دارد و اکر بسوزانند و بپاشند بهتر بود و اکر
پوست پیشانی او را بر کودکان آویزند از فزع و خوف ایمن شوند و نیز اکر سرکه بر سرکین
او بپاشند و در بینی سعوط نمایند رعاف باز دارد اکر عقرب کزیده را ذکر کوینر بر وسوار
شود چنانچه روی او بطرف دم او باشد صحت یابد باشد که دراز کوش در آن وقت
فریاد کند از آنکه وجع باو رود و نیز اکر در کوش او بکوید که در فلان موضع مرا عقرب
کزید درد از وی برود اما اول امر عست و اکر مغز ساق او را با روغن زیت مخلوط
ساخته بر سر طلا کنند موی را دراز کند اکر شیر او را بر قضیب طلا کنند نعوظ کند فریاد
او سک را مضر باشد و باشد که از درد مقعد فریاد کند اکر کسی جکر او بریان کند بخورد
و در سر که نشیند صرع را دفع کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل جق وسعی انسان و دلیل
فرزند و خبر و سفر با عالم بی عمل بود لقوله تعالی کَمَثَلِ الْحِمارِ یَحْمِلُ اَسْفاراً و باشد که دلیل
معیشت بود لقوله تعالی وَانْظُرْ اِلی حِمارِکَ الآیه دیدن حمار عزیز نشان بزرک و علامت
نجات بود و رجوع بمناصب سواری او در خواب دلیل رسیدن بمال و زینت و اولاد بود
لقوله تعالی وَالْخَیْلَ وَالْبِغالَ وَالْحَمِیرَ لِتَرْکَبُوها و نیز دلیل نجات از غم و دیدن موت حمار دلیل فقر

وموت صاحب اوست اکر بیند که اورا بقصد خوردن ذبح نمود وسعی در روزی وی بعمل
اکر قصد اکل نداشت وذبح نمود مال ومعاش او ضایع شود واکر بیند که از پشت او بر آمد
و قصد سواری ندارد یا بیع کند دلالت بر فقر کند اکر بیند که دم حمارش دراز و پر موشد
عمر و دولت ومال وجاه زیاده شود حمار زین کرده دلیل فرزند وعزت است حمار فربه
مال بسیار است اکر بیند که حماری از آسمان فرود آمد وبا وایی دخول کرد مال بسیار
یابد بتخصیص اکر مال او بود وحمار سیاه باشد وحمار مصری وکیلست وحمار ماده زن صاحب خوابست
معیشت کثیر الخیر وصاحب نسل اکر حمار ماده بیند وکره او متعاقب وی آید دلیلست که زنی
بخواهد وفرزندی همراه آورد واکر بیند که حمار راه نمیرود مکر بتازیانه دلیلست که مال بدو
نرسد مکر بدعا **حمار وحشی** خر کوهی وبترکی داغ اشکی که اورا افراد عیر کویند صاحب فا
وعین بیاید بغایت شدید الغیرة است ولهذا زهاد او همیشه محموم بود وچون ماده
او بزاید اکر نر باشد نرا و خصیتین خرکره بدندان کیرد پس ماده او حیله کند در کره بجنن
تا بسلامت بماند وبسا باشد که ماده او خرکره شکند تا نرد دو همیشه او واشیر دهد تا بزرک
شود واز پس رش بسلامت ماند ودویست سال یا بیشتر عمر کند ابن خلجکان آورده که
بعض از لشکریان در قویه جزو دکه از قرایای شامست فرود آمدند وحمار وحشی بسیار
شکار نمودند بعضی از آنها را ذبح وطبخ نموده یک روز تا شب آتش کامل در زیر او بر افروخته
بخته نشد پس بعضی برخواستند سر او را بر کوه انیدند در پشت کوش او چیزی بخط کوفی
نوشته دیدند که بهرام کور وموضع علامت سیاه شده بود چون بهرام کور از ملوک فرس

قبل از بعثت پیغمبر ما صلی الله علیه وآله بزمان بسیاری بود واز عادت او آن بود که چون شکار
میکرفتند نام خود کوش او را داغ میکرد و رها مینمود وخرای عالمست که آن خر وحشی چه مقدار
عمر کرده باشد قبل از داغ نمودن شاید زیاده بر هشتصد سال عمر نموده باشد کویند
نکاه کردن بچشم حمار وحشی باعث دوام صحت چشم ومانع نزول آب است از چشم اکتحال
زهره او تحدید بصر نماید خوردن کوشت فربه او مرض مفاصل را نفع کند وکوشت او نیز
نافعست از نقرس طلای پیه او ازاله کلف کند اکل زهره او دفع بول در فراش نماید اکر مغز
ساق او با روغن زنبق مخلوط ساخته بر بهق طلا نمایند زایل کند **تعبیر** دیدن او در خواب
دلیل زن وفرزند جفاکار صاحب قوة که از اهل بادیه بود در کوب او دلیل عصیان و
نافرمانی افتادن از پشت او دلیل وقوع در معصیت است نوشیدن شیر او دلیل
عبادت ودیندار دیست مالک شدن او یا عضوی از او دلیل رسیدن غنیمت ومالی
و وحشت او دلیل شر وضرر وانس بوی دلیل نفع **حمار قبان** بفارسی پاشنه کز کویند
جانوریست شکم بادیک پشت وی مدور است کویا سپری بر پشت بسته بقدر دینار
سیاهی او از جعل کمتر است واز و کوچکتر در مواضع نم زهم رسد وشش پای دارد
که در مزابل وشود زمینها الفت کیرد در مثل کویند فلان اذل من حمار قبان اکلش
حرامست اکر او را در شراب بیاشامند از جهة عسر البول ویرقان نافع است وبعضی
کویند اکر او را در کوی بپیچد بر صاحب تب ربع آویزند بالکلیه تب وی مفارقت کند
حرذون بذال معجمه سوسمار نر بعضی کویند جانوریست شبیه باو واز ذوات السموم است در یکجا

معموره غیر مسکونه میباشد کف او شبیه بکف انسانست با انکشتان و بندهای انکشت ونوش
بیاضی ندارد بخلاف حلیاسه که بیاضی دارد اکلش حرام عقرب را بکشد ارسطو کفته که اکر
کسی پیه او را بر بدن مالد وخود را بر هنک زند ضرر نرساند وچون بوی او بشنود بتر سد
وبکریزد طلاء سوخته او الم ضرب وقطع را محسوس نکند اکرچه میان سر او جدا کنند تا آب
آرد وعیاران چنین کنند بر الم ضرب وقطع ثبات ورزند نکه داشتن پیه او در میان
دکوی سیاه با خود مزیل تب ربع است **تعبیر** دیدن او در خواب طمع وحرص است
در کسب واختلاف مزاج وغفلت وفراموشی است **حصان** اسب نر جهة نکه داشتن
منی خود از غیر ماد پان بحیب حصان نامند **حضب** بضاد معجمه مار نر درشت بعضی
مار باریک وبعضی مار باریک سفید را کویند **حسل** بچه سوسمار وقتی که از بیضه
بر آید **فصل سیم در حاء مهمله مع جبادی** جرز وبترکی دغلدی وحبره نامند
مرغیست دراز کردن اندک طولی در منقار دارد خاکستری رنک است در بصره بسیار
میباشد واکثر صید مردم آنجا بود در حوصله او دانه یابند که از درخت بطم یعنی حبة
الخضرا بهم رسد اکر پر او را بکنند از رسیدن باو باز ماند از غم بمیرد کوشت وی اخف
از کوشت بط است چون چرخ خواهد که او را صید کند سرکین بر او اندازد پرش کنده
شود ولهذا عربان کویند سلاحه سلاحه یعنی سلاح او سرکین اوست طیور جوارح
صید او نتوانند نمود واو صید ایشان کند اکلش حلال جرا ظیبا است در بعضی تفاسیر
مذکور است که او از لاغری بسبب کناهان بنی آدم میرد یعنی هر که کناهان ایشان بسیار

شود باران کم بارد چرا که قلت امطار موجب بی رطوبتی رسد و بیشتر از هم رطوبت حیله در تحصیل
روزی نماید ومع هذا از جوع بمیرد فسبحان القادر لما یشاء وبچه او را لهار وجوجه مرغ
خانکی را لیل نامند شاعری کفته وهذا اذا دایت فنصف اللیل ۰ ولیلا اذا دایت نصف النهار ۰
یعنی بچه حباری در نصف شب وجوجه مرغ خانکی در نصف روز دیدا کل کوشت او جهة
تسکین بادها نافع است لکن مضر قولنج ومفاصل است مصلح او دارچینی وزنجبیل است که آن
خوردن کوشت او مولد خون بلغمی موافق امزجه بارده است بتخصیص در زمستان وبلاد
سرد سیر وبعضی کفته اند کوشت او نباید خورد چه غلیظ ودیر هضم است بهتر آنست که بعد
ذبح کوشت او را در روز نکه دارند وبعد از آن طبخ نمایند در سینه ورانهای او سیر وفلفل
داد وبه حاره کنند واجب است که بعد از اکل او حلوا خورند صاحب عجایب المخلوقات
آورده در حوصله او سنکی یافت شود اکر کسی با خود دارد محتلم نشود ورعاف در ساعت
قطع کند وشکم بر بندد مادام که با اوست اکر دل او را بر کسی بندند که خواب بسیار کند خواب نشود
کم شود ارسطاطالیس در صفة بیضه او کفته که آنچه از وی بهم رسد موی را سیاه کند و
بکسال نرود وآنچه از ماده بهم رسیده سیاه نکند طریق معرفت این دو نوع آنست که در
در سوزن کند ودر بیضه در آرند اکر رشته سیاه شد بیضه نر است والا ماده اکر تو
سنکدان او را خشک نموده با اندک نمک اندرانی صلایه کنند واکتحال نمایند در ابتدا
نزول آب را از چشم نافع بود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد جابری که دخل اندک
وخرج بسیار داشته باشد کثیر الاکل که هیچ وقت در شب و روز از مشقت خالی نبود

خُرْقُوصْ بصاد وسین هردو آمده جانوریست که بسرخی و زردی زند غالب رنك او سیاه است
بسا باشد که دو بال زرد برآرد و بپرد زمخشری کفته که او جانوریست بزرکتر از کیك
کزیدن او بیتر از کزیدن سك است بفرج زنان عادت نموده جنانچه مورچه بفرج مردان
دو بال بطریق مورچه بیرون آرد و بعضی کویند که بعینه برغوث است یعنی کیك و بکری
کفته جانوریست جزع آورنده بطریق زنبور صاحب نیش و کزنده است مثل سرتازانه
ولهذا او را تازیانه زنند کویند او را حرقوص کرفته اکلش حرامست جهة آنکه از حشرات است
حُوت ماهی و بترکی بالق کویند خواص و تعبیر وی در سمك بیاید قشیری کوید روزی
سلیمان علی نبینا و علیه السلم از حضرت باری التماس نمود که یك روز متکفل روزی
حیوانات شود پس زمان طویل طعام کثیر جمع نمود خداوند عالم از دریا ماهی فرستاد که همه
آنها را یك لقمه نمود پس زیاده طلب نمود آنحضرت کفت دیکر چیزی نزد من باقی نماند
پرسید که هر روز این مقدار طعام میخوردی کفت من امروز ثلث روزی خود خورده‌ام
کرسنه مانده‌ام کاش مرا ضیافت نکردی امروز حق تعالی مرا روزی نداده مکر آنچه بتو میفرستم
غایبی صدق الله و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها حوت الحیض جانوریست
بزرکیست در دریا که کشتی با ز دارد چون اهل کشتی بر هلاکت مشرف شوند لتّه حیض
نزد او اندازند کریزان شود ولهذا او را حوت الحیض نامند و او فاطوس است که ذکرش
در باب فا بیاید چون نزد حایض در کشتی باشد نزد آن کشتی نیاید بعضی خون او را طلا ک
دانند جهة آنکه چون بخشکد سفید شود بخلاف خونهای دیکر که سیاه شوند اکر بوزن

جبّه از زهره او در بینی مصروع سعوط نمایند شفا یابد و این تجربه رسیده اکر جکر او را
خشك و صلایه نموده بر خون روان بپاشند باز دارد و اکر بر جراحت نهند کوشت آورد اکر چه
جراحت عظیم بود و این نیز مجربست کوشت میان پشت او را اکر کسی بخاید تهییج باه و نعوظ کند
تعبیر دیدن خون حیض در خواب دلیل نکاح حرام و کفتن دروغ بود اکر خود را حایض بیند
کاری حرامی کند اکر زن باشد کارش به شود پس اکر غسل کند عمر وی زایل شود اکر خون خود را
مستحاضه بیند خون او قطع نمیشود دلیل کثرة کناه اوست و توبه نمیکند و اکر میکند بر توبه خود
نمی‌ایستد و اکر مرد زن حایض بیند کارش وابسته بآن زن کردد حُوت موسی و یوشع
ابو حامد اندلسی کفته که ماهی دیدم نزدیک شهر سبته از نسل ماهی که موسی و یوشع علیهما السلام
از و تناول نموده بودند که چون ایشان نصف او را بطول خورده بودند و نصف دیکر
که چون یوشع علیه السلم وضو ساخته بود از آب وضوی وی بر و چکیده بامر الله زنده
شد از میان سفره بمیان دریا جسته برفت و او ماهیست که طولش بیشتر از ذرع است
قریب بسه شبر و عرضش یك شبر یك پهلوی او خار و استخوانست پوست نازکی
بر احشا او کشیده شده او را یك چشم و نصف سر باشد هر که او را ببیند چون این صفات
در و مشاهده نماید کمان برد که مکروهست و نصفه دیکر صحیح او را مردم بتبرك و باماکن
بعیده هدیه برند و این محلی که ماهی زنده شده مجمع البحرین است که در دریای فارس
و بحر هند رسند و بعضی کویند دریای اردن و قلزم است و بعضی دیکر کویند که دریای مغرب
و ورقاست و حکمة در جمع نمودن موسی و خضر علیهما السلام در مجمع البحرین اجتماع بحر

مراد ذرع شرعیست

و علم ظاهر باطن است یعنی علم شریعة و حقیقة والله اعلم اُمّ حُبَیْن مثل ابن عرس جانوریست
کرد اسو و سام ابرص کویند یعنی چلپاسه است و بخلقه حربا است سوای سینه او و بعضی
کویند که ماده حربا است و این حیوانیست بقدر کف دست شبیه سوسمار سر او پهن
ابو زیاد کفته او را چهار دست و پا است بمقدار برق آبی چون خواهند که صید
وی کنند این افسون بخوانند اُمّ حُبَیْن انشر بردیکی انّ الامیر ناظر الیکی
و ضارب بسوط جنبیك پس او را امیر اند تا بروی عجز طاری شود و بهر دو پای
راست بایستد و دو بال او که خاکستر رنك است میکسترد که زیبا تر از دو بال او
بود بعضی از آنها سرخ و بعضی زرد در کال نرا که چون صیادان او را ببیند بحال
بیند بر حال خود و اکذارند کویند این صفات ام عویف است که در باب عین بیاید
براصح اکلش حرام و بعضی از عامه او را حلال میدانند حُباب اسم مار و شیطان
ولهذا حضرت مقدس نبوی یکی از انصار را که مسمّی بحباب بود تغییر داده عبد الله
نام نهاد حُباحِب بر وزن هداهد ولد الزنا و او جوانیست مثل مکس و دو بال دارد
و در شب روشن میشود کویا آتش برافروخته است و نیز اسم مرد بخیل است کویا
او را نادر ضعیف است که از ترس مهمان شب روشن میشود حُبَرْبَج بفتح را مهمله
و جیم حُباری نر جبور بچه او و بعضی کفته اند حبور از جمله مرغابیست حُتّاس نوع
از ماهی کوچك باشد برمیم و بعضی بتخفیف نیز خوانند او حُرْمُه سرخ سر نوعی از
کنجشك ترکان سرچه نامند اکلش حلال حُنْظُبْ بنون و ظا معجمه ملخ نر بعضی کفته‌اند

چل چله یا چل چل

که جُعل است دیکری کفته که مرکب از روباه و کربز و حشیه لُواد بچه شتر تا محلی که از شیر جدا
شود و بعد از آن فصیل خوانند حلاّن بتشدید لام بزغاله که در شکم مادر یافت شود
اصمعی کفته که حلاّم و حلاّن بمیم و نون کوسفندان ریزه کویند حُوشِن جمادهای وحشی
دایل حوشیه منسوب بدوست و مذکور جن را نیز حوش کویند باب هفتم در خاء معجمه
مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در خاء مفتوح خاذباذ و خزباز اسم مکس در اشتران
بکی کرد ابتدا اند جانیست که از خز الذباب باشد هر کاه یعنی کثیر الصوت دایم ابو سعید کفته دکر به است
میدانی کفته مکسی است که چون در هوا در طیران غایب دلیل ارزانی سال باشد خَیْتَعُور بچه پلنک
که مادرش باشد و کنیتی مردی از بنی تمیم خَتَق ارسطاطالیس کفته که او مرغ بزرکیست
که در بلاد چین و بابل و ترك میباشد کسی او را ندیده چیزی هیچ کس قهقهه بر کردن او نداد
و از شان اوست که چون برابر زهر عنبار او رسد خیره شود و عرق کند و بیحس شود
بعضی کویند که در مواضع که صیف و شتا باشد میباشد و در مواضع که صیف و شتا او
نزدیک بیکدیکر است و چندان اختلافی ندارد نمیباشد زهر بسیار در راه او ریزند
و چون سم سیر کند خیره کشته بیفتد و بمیرد جثه او را اکر بینند از استخوان او ظرفها
سازند استخوان او و چون در این سم شود عرق کند مغز استخوان او سم هر حیوانی
بود و مادر او کوریزان بود و هیچ وقت مار در اینجا نباشد خُطّاف پرستوك و بترکی قرلاوج کویند
عربان زقا دالهند نیز نامند مسافت بعیده قطع کند تا خود را بجوار مردم رساند و در جاهای
معمور از کل تازه بمقدار آنچه بجهای وی اکتفا نماید آشیان سازد در جاهای بلند دور

باب خاء

چلچله

از خطر و بجهة زهدي كه دارد و نظر با تواني كه در دست مردم است نداد عصفور الجنة
نامند يعني كنجشك بهشت و بدين جهة او را دوست دارند چرا او با كل كيك و پشه اكتفا
نمايد و اشيان را از هوا بر بايد و لهذا او را خطاف نامند يعني ربا ينده و از عجايب كار
او آنكه چشم او از محل خود در آيد باز بجاي خود بر كردد و هيچ كس نديده كه او بر چيزي
بايستد و بخورد و با آنكه با ماده خود جمع شود خفاش يعني شب پره دشمن اوست
بدين سبب چون بچه بيرون آرد چند شاخ از كرفس در آشيان خود نهد تا بچهاي
او را نرنجاند و چون از كل آشيان سازد كاه داخل كند و اكر كل نيابد خود را در آب اندازد
پس در خاك غلطد تا بالهاي او پر از كل شود و خانه سازد و در آشيان خود زبل نكذارد
و آنچه باشد بيرون ريزد و محل خود پاك نكه دارد و چون بچه او بزرك شود اصحاب
يرقان او را بزعفران زرد نمايند پس چون بچه خود را زرد بيند كمان برد كه از شدة
حرارة چنين شده برود و از زمين هند سنك يرقان بياورد و بر اشيان اندازد و او
سنك كوچكيست كه در و خطوط سياه و سرخ است و او مشهور است بحجر سنو نو و صاحب
سبين بيابد پس آن سنك بردارند و بسايند و از آب بياشامند بامر الله تعالي شفا
يابند قشيري در آخر رساله خود در باب محبة آورده كه خطافي بر خطافه مراوده نمود
او امتناع نمود خطاف كفت سخن مرا قبول نمي كني اكر خواهم قبه سليمان در هم نوردم
با داين مكالمه بسمع سليمان عليه السلم رسانيد آنحضرت او را طلبيده كفت چه چيز ترا بالغ
شد كه چنين كفتي كفت يا نبي الله عشاق را باقوال ايشان مواخذه نمايند و فرمود كه راست

كفتي ثعلبي و غيره در تفسير سوره نمل آورده اند كه چون آدم صفي عليه السلم از بهشت بيرون آمد
از تنهاي شكايت نمود حق سبحانه و تعالي خطاف را مونس وي فرستاد بر و لازم ساخت
كه در بيوت آشيان سازد و از بني آدم مفارقت ننمايد و با او چهار آيه از كتاب خداي تعالي
بود و آن آيه لو انزلنا هذا القران علي جبل لرايته خاشعا متصدعا من خشية الله تا آخر سوره
حشر آواز خود را بنغمات كلمات العزيز الحكيم مترنم و ممتد ميسازد و او چند نوعست يكي
آنكه در سواحل بحار آشيان سازد و در حبشه از ين نوع بسيار بود كوچكتر از كنجشك باشد
خاكستري رنك كه آنرا سنو نو خوانند در سين بيابي نوع ديكر سبز رنك است بر پشتش
بعضي علامت سرخي هست كوچكتر از ذره كه مسمي به ببغا است در باب باكذشت اهل مصر از
جهة سبزي او خضرا نامند هر جا كه مكس و پروانه بيند بر چيند و بخورد نوع ديكر هست كه بالها
دراز و نازك دارد كه در كوهها مادكيرد و بخورد و اين نوع نيز مسما بسنو نو كند در صحن الحرام
بسيار آشيان كند در سقف و در باب بني شيبه بعضي كمان برده اند كه مكر اين ابابيل است كه
حق سبحانه و تعالي اصحاب فيل را باو عذاب نمود اكل جميع انواع او حرامست چه حضرت مقدس
نبوي از قتل او نهي نمود بتخصيص آنها را كه در خانها جاي كيرند عبد الله بن عمر از حضرت
پيغمبر حديثي نقل كرده كه مكشيد پرستو را كه بدرستي او از او تسبيح است و مكشيد خطاف را
چرا كه در حين بيت المقدس را خراب كردند كفت بار خدايا مرا بر دريا مسلط كردان
تا ايشان را بدريا غرق كنم از جمله خواص او آنكه اكر چشم او را بر دكوي بسته بر تختي به بندند
هر كه بر وي بخوابد خوابش ببرد اكر خشك نموده بسايند و بروغن زيبق خوشبوي مطيب

خرچسونه

سازند هر زني كه بنوشانند محبت ساقي كردد و اكر بروغن زيبق مخلوط ساخته در وقت
زادن ناف زن را با و مسح نمايند نفع عظيم بخشد خوردن دل او بعد از انكه خشك كرده
بسايند تهيج باه كند اكر بر زني از خون او بنوشانند بشرطي كه ندانند شهوتش تسكين يابد
و اكر بر سر صاحب صداع طلا نمايند دردش ساكن شود هر كاه از اخلاط حادث شده
باشد اشاميدن زهره او موي را سياه كند اما چنان خورد كه بدلهاي وي نخورد
تا سياه نكند خوردن كوشت او بخوابي آرد در سر بعض از آنها سنك ريزها است
و چون يافت شود هر كه با خود دارد از شرور محفوظ ماند و نزد هر كه دود حاجتش
روا كردد و در مسئول او نمايد اسكندر فرموده كه چون بچه نخستين وي بكيرند و شكم
كه قمر زايد النور باشد شكم وي بشكافند دو سنك در و يابند يكي سفيد كه اكر بر مصروع
يا معقود آويزند شفا يابد ديكر سرخ كه اكر بر عسير البول آويزند نجات يابد و باشد كه
اين دو سنك يكي طولاني و ديكر مجتمع مدور و اكر اين دو سنك بر پوست كوساله كذاشته
بر صاحب وسواس آويزند شفا يابد و اين دو سنك در بچه خطاف كه آشيانه او
در ناحيه مشرق از خانه او نيابند و در باقي يابند اكر كل آشيانه او را با آب ممزوج
ساخته بنوشند ادرار بول كند تنبيه ابو حامد اندلسي كفته كه خطاف بفتح خا ماهيست
در درياي سبته باشد كه او را دو بال سياه بر پشت است از آب برآيد و در هوا
ببرد و باز بدريا عود كند خنفساء سركين كردان و بترکي دوزان قوردي نامند
جانور سياهيست از جعل كوچكتر پشتش طولاني بود ميانه او و عقرب صداقتي

و دوستي هست و لهذا اهل مدينه شر بغرا و را جارية العقرب خوانند يعني كنيز عقرب و اين
چند نوع است يكي جعل و ديكر حمار قبان و ديكر حنظب و اين همه كذشت و ديكر خنفسا
كه مشهور بكثرة فسواست و لهذا او را فسفسلو نامند عربان كويند الخنفساء اذا تحركت فست
يعني تا جنبيد اين بوي بد از وي ظاهر شده صاحب عجايب المخلوقات آورده كه شخصي
نظر بر خنفسا افتاد كفت آيا چه حكمت در خلقة وي باشد بنيكوي صورتش يا ببوي خوشش
بعد از تكلم باين كلام بي انجام حق سبحانه و تعالي او را بجراحتي رديتي مبتلا كرده كه جميع
اطبا از معالجه او عاجز آمدند پس انكه در بيرون دروازه شهر مقام كرفته روزي آواز
طبيبي از راه كذران بسمع او رسيد كفت بياريد او را تا بحال من نظر كند كفتند او تراجم علاج
خواهد نمود و حال آنكه اطبا حاذق از معالجه تو عاجز آمدند كفت البته بياريد او را پس چون
حاضر شد جراحتش بوي نمود خنفسا طلبيده حاضران خنده كردند مرد عليل را بخاطر
رسيد كه روزي استهزا بر خلقة خنفسا نموده بود كفت حاضر سازيد آنچه خواهد كه اين
مرد را صاحب بصيرة مي بينم پس خنفسا حاضر ساختند او را سوخته خاكستر بر جراحتش
پاشيد بامر الله در حال شفا يافت پس آغاز كفت كه خداي تبارك و تعالي خواست كه بمن
بشناساند كه اخس مخلوقات احسن داغر او و دواست اكلش جهة استخباثش حرام اكر
سرهاي خنافس را در برج كبوتر كذارند كبوتر بسيار جمع شود اكتحال برطوبتي كه در جوف
اوست تحديد نظر و جلاء بصر نمايد و برده چشم را زايل كند و بياض وي را و سبل را نفع
عظيم بخشد و اكر در موضعي برك چنار بخور كنند خنافس كريزان شوند و اكر يكي از آنها را

الخنفساء اذا مسي قد

بركزيدن عقرب كنادش شفا دهد واكر كسي بجبر او را بخورد ومطلع نشود تا بجوف او رسد حال
عيد تعبير ديدن او در خواب دليل موت زن صاحب نفاس است واكر در ايّ
مرد بود خدمت اشرار كند وباشد كه دليل دشمن بود خَيل اسب وبتركي آت نامند
عربان را در مسابقه وكر وبندي قاعده ايست كرده اسب را بترتيب هر كدام را
نامي مناسب كناوند وده دوايدن كروبندي واسامي آنها را ابو نصر فراهي در
دو بيت آورده ده اسبند در تاختن هر يكي را بترتيب ناميست روشن نه مشكل
مجلّي مصلّي مسلّي وتالي جه مرتاح عاطف حظي ومؤمّل لطيم وسكيت ادب حاجت
عرق خوي فؤادست قلب وجنان وحشا دل وبعضي دوي ديكر بر والحاق نموده ابن
جنانكه كفته اند براين ده دوي ديكر الحاق رفته يكي هست قاشور وديكر جه فسكل
كويند اوّل كسي كه بر اسب سوار شد حضرت اسمعيل عليه السّلم بود جه تا آن زمان اسبان
وحشي بودند كسي بر آنها نميتوانست سوادي نمود از جملهٔ خواص او آنكه اكر دندان سرخ
خورد بميرد خواص او در باب فا در ذكر فرس بيايد تعبير ديدن او در خواب زينت
لقوله تعالى زُيِّنَ للنّاس الي قوله والخيل المسوّمة اكر بينيد كه اسب در هوا ميپرد دليل
فتنه وآشوب بود اسب تند رو دليل نزديكي اجلست خاطف ظلّه مرغيست
از جنس كنجشك كه او را رفراف نامند در را بيايد جون سايه خود در آب ببيند
ميل كند تا بربايد وبا او بازي كند ولهذا خاطف ظلّه كويند خَدَرْنَق بدال مهمله
ومعجمه هر دو آمده عنكبوت كه بفارسي كاره تن وبتركي اودمجك نامند در باب عين

در عنكبوت بيايد خَرَب حبادي نر در باب حا كذشت خَرَشَنَه جوهري كفته كه جانور ديست
خَراطين اسا بيع در الف كذشت واحه شحمة الارض است كه در شين بيايد خَرْشَقلا
نوع از ماهيست كه سمك البليطه كويند در حديث آمده كه لولا الخرشقلا لوجدت اوراق
الجنّة في ماء النيل يعني اكر خرشقلا نميبود بركهاي بهشت در آب نيل عامت شدي جنع
آب او از جنّت است وجون اوراق جنّت در آب نيل افتد خرشقلا ربايد خَرُشَنَه مرغيست
از كبوتر بزرك بزركتر در كركر بيايد خَشْناش هوامّ وجانوران زمين بعضي مرغان كو جل را
كويند وبعضي اژدهاي بزرك را وبعضي ديكر مار الجد ومار سبك را كويند وبعضي
حركات ثلثه در خا اوّل او جايز داشته اند خَشْرَم زنبورها لفظ جمع است مفرد از لفظ
خود ندارد بلكه در معني جمع زنبور است خَلِفَه شتر آبستن در ناقه بيايد خَضارِي مرغ
خال دار ديست كه او را اخيَل كويند در باب همزه كذشت حَمل نوع از ماهيست خُنْزُع
برزون وجغني جندب نوعي از ملخ در كتاب محكم آورده كه او شب پره است خرو بوغ
بره تا شش ماه را كويند خَيذَع وَخَيطَل كربه در سنّور وهرّه بيايد خَيهَفُود كرك
وبعضي كويند غولست در حديث كرك عقبه است كه مراد از وشيطان عقبه است يا بجهت آنست
كه بر يك حال نماند وبعضي ديكر كويند جانور ديست بر روي آب مثل رُتيله يا تار عنكبوت
اخيَل مرغ سبز ديست كه بر بال او درخشندكي هست كه مخالف رنك اوست وبعضي
كويند شقرّاقست در شين بيايد خَلَنْبُوص مرغيست از كنجشك كوجكتر برنك او
فصل دوّم در خاء مكسوره خِنْزِير خوك وبتركي طنغوز كويند صفات بهايم وسباع هر دو

در او موجود است از سبعيت دندان كرفتن ودر بودن ومردار خواري ودرندكي واز بهيمه
ستر وعلف خوردن ودر شهوت بمرتبهٔ حريص است كه ماده در جرا باشد وبر او رفتن
اوجند مثل راه جراد در جرا باشد وماده شش پاي نمايد كسي كه اين معني نيافته كمان برد
كه مكر از جملهٔ دواب نوعي هست كه شش پاي دارد وباشد كه دو نر از وبر سر يك ماده
نزاع كنند تا يكي هلاك شود جون وقت هيجان شهوة خوكان بود سرها بر پيش اندازند
دمها بجنبانند وآوازها متغير سازند وبا باشد كه يك ماده خوك از يك مرتبه
كه نر بر وجهد بيست بجه آرد نر او جون جهار ماهه شود بر ماده جهد وماده جون شش ماهه
شود بار كيرد ودر بعضي بلاد هفت ماهه يا هشت ماهه شود بار كيرد وبعد از پانزده سال
ديكر نزايد دندان خوك از همه دندانهاي حيوانات تيزتر بود كه شمشير بران ونيزه حدّ
السّنان ببرّد ودو دندان پيش از زبر وزير جنان دراز شود كه بيكديكر كند ودو از اكل
باز مانند واز جوع بميرد جون سك را بدندان كيرد موي سك بريزد وبسرعت جيات
وعقارب خورد وزهر آنها در وي اثر نكند از دو پاه ترسناك تر بود جون سه روز
كرسنه ماند دو روزي ديكر جيزي خورد فربه شود علماء نصاري در مرجنين
كنند وجون بيمار شود سرطان خورد فربه شود اكر او را محكم بر حماري ببندند جون
حمار بر و بول كند خوك بميرد وجون يك جشم او در آيد در حال بميرد پوست او
با كوشت جسبيده است مثل انسان بخلاف ساير حيوانات وحشي او اكر اهلي شود قبول
تأديب نكند بنص كلام ملك علّام لحم او حرام لقوله تعالى حرّمت عليكم الميتة والدّم ولحم

الخنزير خوردن جكر او از كزيدن جانوران نفع بخشد اكر خشك كرده بخورند فالج ولقوه را
نافع آيد ودر ساعت صحّت دهد اكر زهره او در بيني مربوط ريزند از هر جانب سه قطره
روان شود كشاده كردد اكر خشك كرده بر بواسير مرد ونيز نهند به كند اكر صاحب قواق مرّ كيمخ
او با خود دارد صحّت يابد اكر بيا شامند سنك مثانه را بشكند واكر بعسل وسركه مخلوط
ساخته بر سر طلا نمايند جراحات به كند اكر بر بيخ درخت انار ترش ريزند مبدّل
با نار شيرين كردد ماليدن وآشاميدن سوخته استخوان او وبعد از انكه صلايه نموده
باشند بواسير را شفا بود واكر صاحب تب ربع با خود دارد تب وي زايل شود باشنه
او را اكر سوخته وصلايه كرده بعسل وسركه معجون نموده كسي را كه درد شكم ونفخ معده دارد
باشد بوزن يكمثقال آشامد نفع عظيم بخشد تعبير ديدن او در خواب دليل شرّ ونكبت
وافلاس ومال حرام ودين مادهٔ او دليل زياده شدن نسل وكثرة آفت رسيدن
ضرر از وي دليل نكبت وضرر از نصراني يا دشمن قوي ملعون كه نزد مصايب جزع بسيار
كند سواري او رسيدن مال وغالب شدن بر دشمنان بود خوردن كوشت او رسيدن
بدولت وخواري وسستي ومال حرام بود اكر بينيد كه مثل او راه رود وخشنود كردد ومالك
شدن او دليل غم واهلي او دليل اوزاني اكر مسافر بيند دليل باران وسرما بود وجرا نيدن
او دليل حكومت بر يهود ونصاري اكر بينيد كه زني او خوك كرديده دليل طلاق اوست
جه لحمش برو حرامست مردي نزد ابن سيرين آمده كفت در خواب ديدم كه قلادها در كردن
خوكان مي آويزم كفت البتّه بنا اهل تعليم علوم مينماي خِنزير بحري خوك دريايي او را الخنزير

شب پره

کویند در دال بیابان وایشان خوك دریایی شناسند خرنق بچه خرکوش وچیزی بزم
خنوص بتشدید نون وصاد مهمله بچه خوك فصل سیم در خاصیت خفاش شب پره وبترکی
یوسه نامند از جهة ضعف بصر در شب طیران نماید بزرك او را وطواط وکوچك او را
خفاش نامند در روشنی ماه وروز نه بیند وترتیب بصر وبصر در طیران آید چه در آن
وقت نه نور بود نه ظلمت ووقت هیجان پشه است که قوت خود کند ودر شب وروز
ابر او هوا صاف نه بیند واعمش ضد اوست که در روز بیند وشب نه بیند واعمش ضعیف
بصر است باسیلان اشك وخفاش از جنس طیور نیست چه او را پستان ودو کوش
ودندانها وخصیتین ومنقار او را باشد حیض وطهر بیند مثل انسان خنده کند ومثل
چهارپای بول کند وبچه خود شیر دهد او را پر نباشد بعض مفسرین کفته اند که او چون
مصنوع مخلوقست یعنی عیسی علیه السلام لهذا مباین صنعة خالق است از ین جهة مغلوب
سایر طیور باشد چه مرغی که کوشت خورد او را بخورد وآنچه کوشت نخورد او را بکشد
بدین سبب در غیر شب او را نتوان دید وهب کوید تا نظر مردم برو باشد بپرد وچون
از نظر غایب شود بیفتد تا فعل مخلوق از فعل خالق متمیز شود وتا بدانند قدرة کاملة
قادر عزیز را کویند بجهة آن طلب خفاش از عیسی علیه السلام نمودند که او از اعجب طیور است
از کوشت وخون است جی پر شدید الطیران است وپشه ومکس در هم شکند وبخورد وبعض
میوها اکل نماید مع هذا بیشتر از حمار وحشی وکرکس عمر کند ماده او میان سه وهفت بچه
کند ونر او کثیر الجماع بود در میان حیوانات سوای او ومیمون وانسان هیچ حیوانی بچه خود بر بالا ندارد چون

بچه خود بردارد در زیر بال نکه دارد وباشد که از کمال اشفاق بر دهن خود چسبانده ودر حین
طیران بچه خود شیر دهد وچون برك جنار بید خورد بترسد وبپرد واکر او را کویند اطرق
کرا یعنی سر به پیش انداز وفرود آی بزمین چسبد لهذا او را بحماقت وصف کنند اکلش
حرام وقتلش چه او نیز مثل پرستوك در حین تخریب بیت المقدس کفت یا رب مرا بر ایشان
مسلط کن تا ایشان را غرق کنم از جمله خواص او آنکه اکر سر او را در میان بالشی کذارند که
سر بر وی نهد نخوابد واکر در ظرف مس یا آهن طبخ نموده بروغن زیبق مخلوط سازند ومکرر
بسایند تا ممتزج شود پس این روغن صاف نموده بر صاحب نقرس وفالج کهنه وارتعاش ودرم
جسد ودر بوعا الله شفا یابد واین بتجربه رسیده در هر خانه که او را بکیرند دل او را در همان
خانه بسوزانند مار وعقرب کریزان شوند ودر ان خانه دیکر نیایند در زمان هیجان او
دل وی بر انسانی آویزند هیچ باه کند هر که کردن او را با خود دارد از کزیدن عقرب
ایمن کرد داکر زهره او را بر فرج زن عسیر الولاده مالند در همان ساعت وضع حملش شود
اکر پیه او را زنی که خون از وی بسیار رود بخود بردارد خون وی قطع شود ومرتفع
کردد اکر خفاشی را تمام ابر بزند وبر قضیب مالند از تقطیر بول ایمن کردد اکر صاحب
فالج بر شور بای او نشیند صحت یابد سرکین او را اکر بر قوبا یعنی کروبن بمالند زایل
برکند وهر که موی را بر کند واشك جشم او بر انجا بمالد دیکر موی نروید واکر بزهار
کودکان قبل از بلوغ بمالند دیکر موی نروید تعبیر دیدن او در خواب دلیل بر دعا
ارطامید وسر کفته که دلیل بطالت وخوفست اکر زن حامله بیند دلیل سهولت ولادت است

وبجهة مسافر بد است واکر بیند که بخانه داخل شود دلیل خرابی آن منزل بود ودین مادة
او دلیل زن ساحره است وبعضی دیدن خفاش را دلیل همسایکانی دانند که اینکس مانوس
از ایشان باشد خلد بروزن جعل موش کور وبترکی کور سیچان وبعضی کویند جانوریست
که پیش خود نه بیند ببوی از سوراخ خود در آید ودهن کشاید وبایستد تا مکس بسیار
میان دو لب واطراف دهن او جمع شوند پس لبها باهم آرد وهمه را فرو برد ارسطو کفته
هر حیوانی را دو چشم است مکر خلد را که چشم نیست حق سبحانه وتعالی عوض بینایی
ببوی شنوایی مرتبه عطا کرده که از مسافه بعیده اصوات خفیه احساس کند وچون
احساس صدای کند زمین را کود کند وچون خواهند که او را صید کنند ملخی در سوراخ
او کذارند بیرون آید تا او را بکیرد ویرا بکیرند از طبع اوست که از بوی خوش کریزد
وببوی پیاز وکندنا عشق بازی نماید وباشد که بسبب این دو چیز او را صید کنند
بعض از اهل تفسیر کویند که او اسم حیوانیست که سد مارب خراب کرد واین چنان
بود که قوم سبا را دو باغستان باشد جمی را که وارد ایشان میشد یکی از جانب
یمین ودیکری از طرف شمال وایشان مستغرق نعم الهی شده بودند چنانچه حق سبحانه
وتعالی فرمود کلوا من رزق ربکم واشکروا له یعنی بخورید روزی پروردکار
خود را وشکر او بجای آورید ایشان را شهر پاکیزه بود که در و پشه وکیك ومکس
مار وعقرب وسایر موذیات نبود مردم غریب که وارد آنجا میشد آنچه از شپش وغیره
در رخت او بود میمرد وچون کسی داخل باغستان ایشان میشد بی آنکه دستها بالها

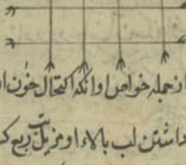
رسانند حق تعالی سیزده پیغمبر بر آن قوم پیغمبر فرستاد ایشان تکذیب همه نمودند هر چند انبیا
تخویف وانذار نموده تعداد نعم الهی بر ایشان کردند فایده نبخشید بآسیه دل چه سود
کفتن وعظ نرود میخ آهنین در سنك اباو امتناع شعار ودثار خود نمود کفتند خدا را
هیچ نعمتی بر خود عیدانیم ایشان را سدی بود که بلقیس که در حین که پادشاه ایشان بود
بسته ودر زیر آن سد برکه ساخته که دوازده جا آب بیرون می آمد بعده انهار بی
که مقسم ایشان بود وبعد از ازدواج سلیمان علیه السلام ببلقیس ایشان متلذذ در نعمت
ومسرت بودند پس طغیان وکفران ایشان از حد متجاوز کشته حق سبحانه وتعالی موش نر
هوش اعجمی مسمی بخلد فرستاد تا سد ایشان را از بیخ سوراخ کرده سیل عظیم آمده اشجار را
از اصول قلع نموده اراضی ایشان خراب کرد ایشان قبل از وقوع این حادثه از علم کاهنان
کمان برده بودند که موش تخریب سد ایشان نماید ولهذا نزد هر سوراخ موشی کربه نکه
داشته بودند چون وقت عذاب آن قوم ناصواب رسید حق سبحانه وتعالی موش سرخی
بشرحی که کفته شد فرستاد که از هیبتا وجمع کربها بسوراخ موشان کریختند پس آن موش
کور رخنه عظیمی در سد ایشان نمود که از ان رخنه سیل داخل باغستان وخانها شده
جمیع اشجار واموال ایشان را غرق کرده خانها را پر از ریك نمود کویند که موش کور را
در میان ایشان مرد عمرو نام بود
انیاب ومخالیب از حدید بود در خواب دید که رخنه در سد شده چون صبح شد آن مرد
بجانب سد رفته موشی دید که بچنکال آهنین رخنه در سد مینماید برکشته زن وفرزندان
خود را برده موش را بان هیئات بر ایشان نمود چون برکشتند کفت دیدید آنچه من دیدم

کفتند آری کفت بدانید که این کار خلایست که ما علاج نتوانیم امّا مرا حیله در دفع آن بخاطر
رسیده اوّل ببینیم که خدای تعالی رخصت هلاك این قوم داده باشد پس برفت کربه را کرفته
نزد موش برده موش بحفر مشغول بود اقبال بکربه نکرد امّا چون کربه موش را دیده
روی بکریز نهاد عمر باولاد خود کفت کار خود بجویید کفتند چه چاره کنیم کفت بدبیری
که مرا بجهت حیله بخاطر رسیده کفتند بکن آنچه خواهی پس اصغر اولاد خود را کفت فردا
که من در مجلس قوم نشینم و هرکس در مرتبه خود قرار کیرد ترا مأمور نمایم تغافل
نمای چون ترا دشنام دهیم برخیز سیلی بر صورت من زن پس باقی اولاد را کفت
چون این چنین کند شما هیچ مکویید من در این وقت قسم یاد کنیم تعبیی که کفاره نداشته
باشد که اکر خلاف قسم نمایم که بعد از این در میان قومی اقامت نکنم که اصغر اولاد
من با من چنین بی ادبی کند هیچ یك او را عیب و عار نکنند اولاد کفتند سمعًا
وطاعة چنین کنیم روز دیکر که عقد جلسا انتظام پذیرفت عمر اصغر اولاد را کفت
برخیز و فلان کار بکن او بحرف پدر اقبال ننموده تغافل کرد اینجا عمر وی را
دشنام داد وی برخواست و سیلی بر روی پدر زد اولاد وی سرها پیش انداخته هیچ
نکفتند قوم از جرأت او و سکوت سایر اولاد تعجب نمودند ایشان نیز چنین دیدند
هیچ نحو حرف نزدند پس عمرو کفت اصغر اولادم مرا سیلی زده شما هیچ نکفتید در جمله
ساکت کشتید در میان هیچ شما قومی اقامت نتوان نمود پس خورد تعبیی که او را
هیچ کفاره نباشد که اکر از میان ایشان بیرون نرود قوم برخواسته عذرها خواستند

سیل ارم و موش

که مادا الکمان نبود که اولاد تو منع او نکنند ولهذا سبقت در منع ننمودیم عمرو کفت الحال
چاره نیست بغیر آنکه بیرون روم چه چنین قسمی از من صادر شده علاج واقعه قبل
از وقوع باید کرد در بیع سود نداد چه وقت کار از دست پس اظهار بیع املاك خود
نمود قوم برغبت تمام املاك وی بخریدند پس عمرو احمال و اثقال و عیال و اطفال
خود را بار نموده از مواضع ایشان بمحل دیکر نقل نمود پس اندك زمانی نکذشت که
موش کور رخنه در سد مذکور کرده سیل آمده دواب و انعام و اموال ایشان را برده
خانهای ایشان خراب کرده چنانکه کلام ملك علام بر این معنی ناطق است که فارسلنا
علیهم سیل العرم یعنی فرستادیم بر ایشان سیل عرم را جمعی کویند که عرم رخنه است
جمعی دیکر سیلی را کویند که کسی طاقت آن نداشته باشد امّا مأرب بسکون همزه
اسم قصر یا لقب پادشاه شهر سبا است چنانکه تبع لقب ملوك یمن است مسعودی
و سهیلی کفته اند بانی سد سبا بن یشجب بود و هفتاد رود بجانب آن سد جاری
میشد سبا قبل از اتمام وی رحلت نموده ملوك حمیر باتمام رسانیدند کفته که سبا
اوّل کسیست از ملوك یمن که تاج پوشید نام او عبد الشمس بن یشجب بن یعرب بن قحطان
مسعودی کفته که لقمان بن عاد بانی او بود او را یك فرسخ ساخته بود خدای تعالی
بسبب سیل عرم مردم آنجا را متفرق ساخت قصه ایشان در جهان مثل کردید از جمله
ادعیه و اشکالی که دافع آن خلدیست که در دواب می افتد این دعا است که بر کوش
جبلست باید او بحث یا خلد سلیمان بن داود ذکر عزرائیل عن وسطك و ذکر جبرئیل

علی رأسك و ذکر اسرائیل علی ظهرك و ذکر میکائیل علی بطنك لاتدب ولاتسعی ابس
کما یبس لبن الدجاجة و قرن الحمار بقدرة العزیز القهار هذا قول جبرئیل و میکائیل
و ملائکة الله المقربین الذین لا یأکلون ولا یشربون الّا بذکر الله هم یعیشون اخسأ وتبّ
ان شدای ایبس ایّها الخلد من دابة فلان بن فلانة و من هذه الدابة
بقدرة من یری ولا یری و یسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربّی نسفا فیذرها
قاعا صفصفا لاتری فیها عوجا ولا امتا الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم
وهم الوف حذر الموت فقال لهم موتوا فماتوا کذلك یموت الخلد من دابة فلان
بن فلانة و من هذه الدابة ۱۱۱ ۳ ۱۱ ۷ ۱۱ الرطط ۷۱ اطا ۱۱۱۹ — و کا



بدانکه اکل او حرامست جهت آنکه از انواع موش است
و عربان در امثال خود کویند فلان اسمع و افسد
من خلد یعنی فلانکس شنواتر و فسادکننده تر از خلد است
از جمله خواص و آنکه اکتحال خون او شفای غیراست و طلا خون دم او مزیل خوك و نکه
داشتن لب بالای او مزیل ربع کسی که بریان او خورد و هر چیز عالم کردد اکر مغز سر او
با روغن کل در شیشه کنند و از و روغن کرفته بر جرب و کر و نند ما الله شفا دهد
بعضی کمان برده اند که اکر خاکی که او از سوراخ بیرون آورده باب تر نمایند و بر
نقرس بمالند شفا یابد و اکر خلد را در سه رطل آب فرو برند هر کس از آن آب بیاشامد
هر علمی بر سبیل هذیان تا چهل روز تکلم نماید یحیی بن ذکریا کفته که او را در سه رطل

آب فرو برده کذارند تا اماس کند پس آن آب را صاف نموده استخوان وی جدا کنند
باقی در دیك کنند با البان و کبریت و نشاسته از هر یك چهار درهم بر و اضافه نمایند
تا آنکه مثل طلا کردد در شیشه کذارند هر که از و بیاشامد العوق نماید را و قانی که شمس بین
اوّل حمل و اوّل اسد باشد مستعمل وی از مسمومات و جربها اجتناب نماید و باك
باتقوی و روزه بود هر که این عمل بجای آورد حق سبحانه و تعالی او را علم هر چیز
نصیب کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل ضلالت و حیرانیست و اخفاء و ضیق مسلك است
و باشد که دلیل حدّة سمع بود بجهة کسی که شکایت از ناشنوایی کند اکر بامستی در نهاد
ببند در نهاد در آید و اکر در بهشت بیند در بهشت در آید خرایم عقاب کما الدسیاه نامند
خنف مکس سبز خرق تشدید راء مهمله نوع از کنجشك خضیرم بچه سوماد خنافس
لغتیست در خفاش خزز بدو زاء معجمه اوّل مفتوح خرکوش نر جمع او خزّان است
مثل صرد و صردان خمیزا مر غیست خنان بر وزن رمّان چلپاسه و ترکان بالتی
باغلو کویند در و زغه بیابانی خنبعه بر وزن قنفذ روباه ماده امّ خنور کفتار
باب هشتم در دال مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در دال مفتوحه دابّه جنبنده
از هر حیوان این بحسب لغة است امّا بحسب اصطلاح اختصاص بچهار پای دارد
و بر اسب بسیار اطلاق میکنند و بعضی طیور را داخل دواب ندانسته استدلال
باین آیه کنند که و ما من دابة فی الارض ولا طائر یطیر بجناحیه الّا امم امثالکم
در بعض این استدلال را رد کرده اند باین آیه و ما من دابة فی الارض الّا علی الله رزقها

باب دال

ويعلم مستقرها ومستودعها چه طير نيز بر روي زمين گاهي ميكردد علي بن ربيعه كويد
كه نزد علي بن ابي طالب عليه السلم بودم كه مركب آنحضرت را آوردند كه سوار شود چون
پاي مبارك بر ركاب سعادت انتساب نهاد گفت بسم الله وچون بر پشت مركب قرار
گرفت سه مرتبه الحمد لله وسه مرتبه الله اكبر وسه مرتبه سبحانك اني ظلمت نفسي فاغفر
لي انه لا يغفر الذنوب الا انت بگفت پس تبسم نمود وي پرسيدند فرمود كه پيغمبر
خداي چنين كرد كه من كردم پرسيدم كه يا رسول الله از چه سبب خنده كردي فرمود كه
خداوند تبارك وتعالي تعجب مينمايد در وقتي كه بنده بگويد خدايا بيامرز مرا وحال
آنكه ميداند كه غير وي آمرزنده نيست ابن عباس از حضرت مقدس نبوي نقل
نموده كه آنحضرت فرمود كه چون كسي بر مركب سوار شود نام خداي نبرد شيطان
رديف او شود گويد غنا كن اگر او را آوازي نباشد گويد آرزوي غنا كن
~~اگر او را آوازي نباشد گويد آرزوي غنا كن~~ و هميشه غنا كند تا فرود آيد ليلي (مرغ بادار نحوان)
دردا از رسول خدا نقل نموده كه آنحضرت فرموده كه در وقت سوار شدن بگويد
بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو السميع العليم
سبحان من ليس كمثله شيء سبحان الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين والحمد لله
رب العالمين وصلي الله علي محمد وآله الطاهرين هركه چنين كند در زير او ستوري
مبارك باد تراي مؤمن كه پشت مر اسبك ساختي و فرمان برود كار خود بري
حاجت خود بر آوردي اما دابة الارض كه از علامة قيامتست بعضي گويند حيوانيست

كه طول او شصت گزاست صاحب تو ابر در شب جمعه از كوه صفا بيرون آيد و مردم بجانب
منا روند و بعضي گويند كه از حجر بيرون آيد و بعضي ديگر گفته كه از طايف برآيد عصاي
موسي و خاتم سليمان با وي باشد بعصا بيني كفار نشكافد و بخاتم ناصيه مؤمنان نقش
نمايد پس مردم يكديگر را بعد از ين بنام نخوانند بلكه گويند يا مؤمن و يا كافر در تفسير
اهل بيت آمده كه دابه علي بن ابي طالب عليه السلام است كه در حين ظهور حضرت صاحب
الزمان عليه السلم است كه در حين رجعت نمايد و جمعي را نيز حق سبحانه وتعالي كه زياده
ايمان و غلبه كفر داشتند دران روز زنده نمايد وآيه واني هذا آيه ويوم نحشر من كل
امة فوجا مؤيد اين قولست دباسي و دبسي بضم دال مرغ كوچكيست كه بفارسي موسيجه
و عراقي هر سه بيكديگر نزديك اند لكن مصري بهتراست اكلش حلال و مزاجش گرم و خشك
رؤيتش در منام حكم سماني دارد كه در سين بيايد اما دبساء بعد الف ماده را گويند
دزباب مرغيست مركب از كلاغ و شقراق در رنگ مابين اين هر دو واست ارسطاليس
گفته كه او مرغيست كه آدمي را دوست دارد و تاديب و تربيت قبول كند و او را صوت
عجيبيست گاهي بطريق قمري اصوات فصيح و نغمات مليح نمايد و وقتي چون بلبل بخواند
و گاهي چون اسب شيهه كشد و از ميوه و گوشت و غيره بخورد در باب ذال و قاف
بيايد دعموص بفارسي كنجلوه گويند جانوريست در آب غوطه خورد و از آب متلون گردد
چون بزرگ شود پروانه شود و بپرد اكلش حرامست دلق كه بفارسي معرب است
جانوريست شبيه بگربه در بعض اوقات جانوران ببرد و خون آشامد و بعضي گويند حيوان

وحشيست چون ببرج كبوتران در آيد يكي از انها زنده نگذارد اگر چشم راست او حمار
تب ربع آويزند بتدريج تب را زايل كند اگر چشم چپش آويزند باز عود كند اگر پيه او را
در برج كبوتران بخور كنند همه آنها گريزان شوند طلا پيه او بر دماغ مزيل بيماغيست كه
آدمي را از خوردن چيز ترش عارض شده باشد اگر بنيم دانك از خون او در گوش
مصروع چكانند نافع آيد اگر صاحب قولنج و بواسير بر پوست او نشيند نافع آيد ديسم
خرس نر و بعضي بچه او را و بعضي بچه گرگ را گويند و بعضي بچه روباه گفته اند جاحظ گفته
آنكه پدرش گرگ و مادرش سگ باشد هر قدر رنگ او سياه و اكلش حرام دَرْحَرَج
بر وزن داء مهمله و حا و آخرش جيم مرغيست منقش بسياهي و سرخي سم است هركه بخورد
مثانه اش مجروح و بولش مسدود و قضيبش ورم كند و چشمش تيره و عقلش خيره شود
داجن گوسفند و ناقه و كبوتر كه در منازل علف دهند داجنه مؤنث او و دواجن
جمع دارم خار پشت در قنفذ بيايد دروقس نوعي از مار دج مرغ كوچك فربه طيب
اللحم در اسكندريه و نواحي او و از بلاد سواحل يافت شود كه با ملح قبل از آنكه بپرد دبر
جماعة زنبور عسل دراج خار پشت دساسه ماري كه در زير خاك مدفون باشد
و بعضي شحمة الارض را گويند دلكم نوعي از كنه دم كه به دنه بشدد بيشتر بود جانوران
دغناش از انواع عصافير است كه خطهاي سرخ در پشت و طوق سياه و سفيد در گردن
دارد سخت منقاد است و شرير الطبع در كنار درياهاي شود بسيار يافت شود اكلش
حلال دهانج بنون و جيم اشتر در شت دو كوهان دوبل خر كوچك كه هيچ بزرگ نشود

دوسر اشتر در لغت دوسره ماده دوسري منسوب باو ديلم بياء دو نقطه از تحته مرغ
نر ابن دابه كلاغ ابلق كه چون در پشت چهارپاي جراحتي يا زخمي شود بر منقار زند
تا استخوان رساند او را عرب شوم دانند فصل دوم در دال مكسوره ديك خروس كنيت
او ابو اليقظان است يعني بيدار از شان اوست كه بغير زن خود مهربان نيست ديك
زوجه الفت بگيرد و هر ساعت مطلوبي در بر كشد و چون از سر ديوار بزير آيد بخانه صاحب
خود راه نيابد تا نگيرند و بعد از نيمي دويي بخواند و چون خروسي در مكاني باشد خروس ماكيان ٣
غريب كه بدان مكان آيد با همه آنها دخول كند اهل تجربه گويند كه خروس سفيد صاحب دراج
در هر مكاني كه باشد آنخانه از دزد و غيره محفوظ ماند ذبح كننده او دايم در نكبت باشد
در حديث آمده كه چون آواز خروس شنويد اعوذ بالله من الشيطان الرجيم گويند
در تاريخ اصفهان آورده كه از حضرت مقدس نبوي مرويست كه خداي تبارك وتعالي
خروس سفيدي بقدرت خود خلق كرده كه بالهاي او منقش و مزين بزبرجد و ياقوت
و مرواريد يكبال او در مشرق و يكي در مغرب سر او در زير عرش و پايهاي او در هوا
چون اذان گويد آواز او را همه اهل آسمانها و زمين هركه هست شنوند مگر جن و انس
در اين وقت خروسان زمين اجابت كنند و با آواز آيند چون قيامت نزديك شود خطاب
رب الارباب در رسد كه بالهاي خود فراهم آر و آواز خود نكن دانستن اهل سموات
و ارض غير آدميان و جنيان نيز هم بدانند كه قيامت نزديك شده در روايت ديگر از جابر
و غيره از آنحضرت منقولست كه مدتيست كه خدا را خروسيست سر او در زير عرش و هر دو پاي او

دو اقصای زمین و هر دو بال او در هوا چون صبح نزدیک شود هر دو بال بر هم زند و
کوید سبوح قدوس و در روایت دیکر سبحان الملک القدوس ربنا الرحمن الملک لا اله غیره
کوید ثعلبی از حضرت مقدس نبوی در تفسیر خود آورده که خدای تعالی سه آواز را دوست
دارد آواز خروس و قاری قرآن و استغفار کنندکان در سحرها و در حدیث دیکر آمده
که آنحضرت فرموده که خروس دو تاج دوست من و دوست جبرئیل است که نکه میدارد
خانه را با شانزده خانه دیکر از همسایکان در اخبار آمده که آنحضرت را خروس سفید
دو تاج بود و صحابه چون بسفر میرفتند خروس با خود میبردند تا محافظت اوقات صلوة
نمایند و نیز وارد شده که خروس را دشنام مدهید که شما را بجهة نماز بیدار میکند
اکلش حلال کوشت وی کرم و خشک و باعتدال نافع اصحاب قولنج و موافق مزاج پیران است
بخصوص در زمستان و مسهل و نافع مفاصل و رعشه است اما کوشت خروس بچه موافق
جمیع امزجه است مالیدن خون و مغز سر او کزیده جانوران را شفا است اکر بر تاج و پیشانی
او روغن مالند دیکر صدا نکند اکتحال خون او مزیل سفیدی چشم است اکر تاج او
بسوزانند و بر کسی که در فراش بول کند بنوشانند نافع بود اکر بر در از او را در وقتی که
بر مرغ جهد بکشند و در مجری آب حمام کذارند هر که از آن آب غسل کند او را نعوظ واقع
شود در کنار بال او دو استخوانست اکر بر صاحب تب ربع ببندند تب وی زایل شود
اکر بر چهار پای ببندند قوة مشی او زیاده شود اکر زنی که بار نکیرد خصیتین او بریان
کرده سه روز در ایام حیض بخورد و با شوهر مقاربت جوید بار کیرد و اکر در کاغذی

کذارند

کذارند و در بازو ببندند قوة نعوظ و باه زیاده کند و چندان که خواهد جماع شود تا نکشایند
ساکن نشود اکر تاج سفید و سرخ را بجهة دیوانه بخور کنند نفع عظیم بخشد اکر زهره او را
بشوربای میش مخلوط ساخته بر آتش کرم نموده بر قضیب مالند قوة باه و نعوظ دهد اکر
خصیه او را بر خروس جنکی ببندند از هیچ خروسی نکریزد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل
خطیب و قاری و موذن و مطرب و یا شخصی که امر بمعروف کند و خود عمل نکند چه او منکر
صلوة و خود غیر مصلیست و باشد که دلیل مرد کثیر النکاح و مرد کریم و قانع باشد یا مرد
ناقص الحظ و عامل که در مشقتها بسیار افتد یا دلیل صاحب خانه یا مملوک یا محارب دین
قتل خروس ابیض ازرق دلیل عدم اجابة موذن است کویند دیدن او مصاحبه با علما است
مردی نزد ابن سیرین آمده کفت دیدم که خروس بخانه من در آمد و چند دانه جو برچید
کفت چون از خانه تو چیزی ببرند مرا خبر کن بعد از چند بود آن مرد بیامد و کفت
بساطم را از بیت با مرد زد دیده اند کفت موذن برده چون تحقیق کردند چنین بود دیکری
کفت در خواب دیدم که خروسی در خانه فلان شخص فریاد میکرد ابن سیرین کفت
سی و چهار روز دیکر صاحب آن خانه میمیرد و بعدد دیک که ۳۴ است شخصی دیکر کفت
دیدم که خروس را سه بار الله کفت کفت سه روز از عمر تو باقی مانده چنین بود آنکاه
دیک الجن یعنی خروس جن جانوریست در باغها و بستانها یافت شود اکر او را کرفته
در شراب کهنه اندازند تا بمیرد پس در میان کوزه فراخی کذاشته سر او را بکیرند و
در خانه دفن نمایند ارضه و سوسه از آن خانه برطرف شود **دلهاف** جانوریست در بحر

سنه ۱۳۲۷ قمری

باهو
۱۲۲ آقا سید علی فیروز آبادی
دوشنبه ۱۰/۱/۲۷ مطالعه شد
خدا رحمت کند کاتب را
و از کناه [illegible]
علی ابن ابوطالب [illegible]
به یادگار نوشته شد
در طهران منزل [illegible]
۱۳۲۸ جوادی [illegible]
عیالم

بحر بر هیأة انسانی بر اشتر مرغی سوار است کوشت هر دو میخورد که آنها را از دریا بساحل
اندازد که متعرض اهل کشتی کشته با ایشان محاربه نماید چنان فریاد کند که همه آنها را
بر روی دراندازد ایشان را بکیرد و بخورد **درص** بچه خارپشت و موش و کربه را و اولاد است
فصل سیم در ذوات الصوف [illegible] خرس و بترکی آیو نامند خانه در غارها کیرد و زمستان
داخل خانه شود بیرون نیاید تا هوا خوش نکردد چون کرسنه شود دست و پای
خود بمکد جوع از وی دفع شود در بهار بیرون آید بغایت فربه کشته باشد مختلف
الطبع باشد چه آنچه سباع و بهایم خورند و چرند از کوشت و علف اکل و چرا نماید چون
وقت مباشرت ایشان شود هر نری از آنها ماده خود را بکوشه تنها و جای خلوت
برد و بر زمین خواباند و جماع کند ماده او پارچه کوشتی زاید که اعضای او متمیز
نباشد پس او را از موضعی بموضعی نقل نماید از ترس موران بیکجا نکذارد چنانچه
در جمهور در باب جیم مذکور شد پس لیسیدن اعضای او متمیز کردد و نفسی زن
ولادة او در غایة صعوبة بود و بسا باشد که در آن حال بمیرد و چون روی بطرف
بنات النعش کند بسهولة وضع حمل شود زعم جمعی آنکه از دهن زاید و ناقص الخلقه
بار نهد از شوق بذکر و حرص جماع و باشد که از شدة شهوة آدمی را بر خود خواند
چون در مکانی فربه شود تا چهارده روز نکذرد از آن موضع حرکت نکند
و بعد از آن آهسته آهسته در حرکت آید تا راه رود و چون بسیار ترسد بر سر
درختان آید و در طبع او زیرکیست قبول تادیب نماید اما اطاعت معلم نکند مکر

بعنف

خرس

بعنف و ضرب اکلش حرام از جمله خواص او آنکه اکر دندان او را در شیر زن اندازند بکودکی
بنوشانند دندان بسهولة بیرون آرد طلاء پیه او مزیل برص است اکر چشم راست او را در خرقه
پیچیده بر بازو ببندند از شر سباع ایمن کشته از درنده نترسد اکر بر صاحب تب ربع آویزند
تب وی مفارقت کند اکتحال زهره او با عسل و آب رازیانج مزیل ظلمت چشم است اکر بر داء
الثعلب طلا کنند موی را برویاند و اکر بر پلک که موی زاید دارد بعد از آنکه موی
بکنند طلا کنند دیکر موی نروید طلاء پیه کل اخته او بر کودک امان باشد از هر بیماری اکر
بر موضع ناسور مالند نافع آید اکر پیه او را بر سک مالند دیوانه شود اکر پاره از پوست
او خشک نموده بر طفل آویزند در خواب نترسد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل شر
و نکبت و فتنه و مکر و خدیعه و باشد که دلیل زن ثقیل البدن وحشی المنظر صاحب لهو
لعب و طرب و باشد که دلیل اسیری و بند و زندان و یا دشمن احمق و دزد و مخنث بود
اکر بیند که خرس ماده سوار شده ولایت دیشه بتصرف وی در آید اکر از اهل ولایت باشد و او را
غمی و حزنی روی نماید پس نجات یابد و باشد که سفر کند و بر کردد بمکان خود **دراج**
معروفست ترکان تراج کویند مرغ مبارک کثیر النتاج است مبشر فصل بهار و کویند
شکر پروردکار است بدوام نغمتها صوتها و مشعر است بر کلمات پاکیزه در هوای بهار
و وقت وزیدن باد شمال و هوای صاف خود را پاکیزه و مطیب سازد و پر و بال برافشاند
و در طیران آید و در وقت باد هبوب جنوب حال او بد شود چنانچه بر طیران قادر نکردد
و شکل پیسه که ظاهر و باطن و هر دو بال او خاکستر رنگ بر خلقه قطا که سنگ خاره است

امّا الطف ازوی بود نر او را قُطان نامند سیبویه از طیور عراق گفته و جاحظ از اقسام
کبوتر شمرده چراکه بچهای خود را مثل کبوتر زیر بال خود جمع میکند و از شان اوست که
در یك موضع بیضه خوردن ندارد بلکه از موضعی بموضعی نقل نماید تا کسی مکان او نداند نر او با ماده
جمع نشود مگر در باغها و بستانها جاحظ گفته که او بزرگ شود امّا فربه نشود اکلش حلال است
چه او از انواع کبوتر است گوشت او از گوشت فاخته احسن والطف است اکل او مغز
سر و فهم و منی زیاده کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مال و زن و مملوکست پس اگر
او را مالك شود یا نزد خود ببیند مالك مال و لشکر گردد یا تزویج نماید یا مملوکی تصرف
آرد دُلْدُل خارپشت بزرگ یا نوعی ازوی ترکان کرپی نامند جاحظ گوید فرق میان
وی و خارپشت مثل فرق میان گاو و جاموس است در بلاد شام و عرب و عراق
و سلخ بسیار بود بجثه روباه باشد ایستاده جماع کند چنانچه پشت نر او به پشت
ماده چسبیده و پنج بیضه کند اگرچه در حقیقت بیضه نیست لکن شبیه به بیضه باشد
مشابه گوشت چیزی بود خانه خود را یکدر بطرف جنوب کذارد و در دیگر بطرف شمال از
دری که باد گزند مسدود کند چون چیزی بیند که مکروه وی بود منقبض شود خارهای
از وی بیرون آید مثل شمشیر برهنه بُرّان هر که رسد مجروح کند خاری که در پشت او است
موی او بود در کمال درشتی و کثرة پیوستگی اکلش حرام در مثل گویند فلان اسمع
مِنْ دُلْدُل یعنی فلان کس از دلدل شنواتر است یا آنکه دلدل بمعنی حرکت و اضطراب آمده
بدین سبب استری که مقوقس بحضرت مقدس نبوی هدیه فرستاده بود دلدل گفتند

چه او استر سفیدی بود در کمال سرعت او را بحضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بخشید
امّا خواص و تعبیر او در باب قاف در ذکر قنفذ بیاید دُلْفِین جانوریست در دریا غریق را نجات
دهد و به پشت خود اعانت او کند تا بساحل رساند جوهری در صحاح و سین آورده بعضی
گویند خوك بحریست و در او اخر رود نیل بسیار بود از دریای شور بدانجا افتد بصفت خیکی
پر باد میباشد سر کوچکی دارد از جانوران آبی غیر او جانوری را شش نمیباشد و لهذا
نفس زند چون بر غریق ظفر یابد همیشه دفع او میکند تا بساحل رساند و نجات دهد و جمیع
کس را نجات دهد و ماهی بخورد چون بر روی آب ظاهر شود گویا میّتی است و از وی بچه متولد شود
و شیر دهد و بچهای خود در هر جا که رود همراه برد و در تابستان نزاید و آدمی انس گیرد خاصه صبی
بکودکان اگر یکی از و صید کنند دلفین بسیار جمع شود تا جنگ کنند و چون زمانی در کوه ی
او را نگه دارند بسرعت تمام از انجا چون تیر باد آید اگر در پیش او کشتی باشد بر بالای او آید
نر او بجهد و قتی از ماده جدا نشود چون فلس ندارد و اکلش حرامست خلاف مر عامه را که
که ایشان حلال میدانند اگر پیه او را در میان حنظل که میان خالی باشد بجوشانند و در گوش
کر چکانند نفع عظیم بخشد گوشتش سرد و تر و دیر هضم اگر دندان او را بر کودك بندند بی توسل
خوردن پیه او درد مفاصل را به کند پیه کرده او را اگر زنی بگذارد و دو بار روغن زیتی مخلوط
ساخته بر خود بمالد شوهرش او را دوست دارد و طلب رضای او جوید اگر هر دو کف او را
بر موضع آویزند ترس و بیم زایل شود اگر دندان راست او را هفت روز در روغن گل
گذارند هر که از آن روغن بر روی خود مالد محبوب القلوب گردد و دندان چپ او ضد

این خاصیت دهد تعبیر دیدن او در خواب دلیل است بر آنچه غساح برود دلیل باشد و باشد
که دلیل مکر و کید و اخفای اعمال و استراق سمع بود و باشد که دلیل کثرة باران بود و اگر خانه
بیند ترس وی زایل شود جهة آنکه او نجات دهنده غرق شونده است از غم اگر در خواب
آب بیند دلیل دشمن عاجز است چه قوت او در آبست دُود کرم ترکان قورد نامند
او را انواعست چون اساریع که کرمی سرخیست که در سبزه زارها باشد و ارضه که چوب
خورد و کرم سرکه و زبل و کرم میوه و ابریشم و کرم سبزی که در درخت صنوبر میباشد
و کرمی که در جوف انسان از عفونت متولد شود ابن عبّاس از حضرت مقدس نبوی نقل کرده
که آنحضرت فرمود که حرمتا نباشد خوردن کرم معده را میکشد اطبا گویند که آشامیدن خنجك
کرم را از شکم بیندازد و برك شفتالو را بر ناف ضماد کنند کرمهای شکم بکشد امّا کرم ابریشم
او از اعجب مخلوقاتست چه اولا تخمیست بمقدار دانهای که در انجیر میباشد از مورچه کوچکتر
رنگ او سیاه و وقت بیرون آمدن او قریب بفصل بهار بود در گرمسیرها در حقه کذارند
اگر از وی بیرون آید زنان در زیر بغل و پستان نگه دارند چون بیرون آید برگ توت
سفید دهند تا روز بروز بزرگ شود چون بقدر بند انگشتی شود از سیاهی بسفیدی
مبدل شود و در مدت شصت روز بدین مرتبه رسد پس شروع کند بر تنیدن بر نفس
خود و بر گرد خود بتند یعنی آنجا لعاب در دهن دارد بیرون آرد و بر دور بدن خود
بپیچد و پیله شود تا آنکه تمام شود و آنچه در درون او بود خالی شود تا بقدر گردگان
شود امّا طولانی بود تا ده روز چنین بود و بعد از ده روز بمیرد پس این جوزه را

سوراخ کند و بپرواند که دو بال سفید داشته باشد از وی بیرون آید و در وقت بیرون آمدن
مضطرب بیرون آید بالهای وی متحرك از حرص جماع نر او را باماده دم علم چسبیده ملتحی
بن نا ایشان باهم ملتحم بود پس جدا شده ماده او تخم کند بهیئتی که گذشت تخم او در او کوچکی
سفیدی بر نشیند نر و ماده هر دو بمیرند و نگه دارند اگر بجهة تخم خواهند والا از انها حریر سازند
و در آفتاب گذارند و چند چیز از خواص اوست که از صوت رعد و رزدن طشت و کوفتن هاون
و بوی سرکه و دود و جنب و زن حایض بمیرد از موش و گنجشك و مورچه و چلپاسه و کثرة
حرارة و برودة بترسد بعض حکما گفته اند که فرزند آدم بکرم ابریشم میماند همیشه از جهل
بر خود تند او را از جهل خلاصی نیست تا آنکه خود را بکشد بدانکه جمیع انواع کرمها بجهة استخبات
حرامست از جمله خواص کرم ابریشم آنکه اگر با زیت مخلوط ساخته بر بدن انسانی بمالند اگر زن
جانوران زهردار را ایمن ماند چون کرم ابریشم بیرون آید مرغ خانگی خورد فربه شود اگر کرم
زردی که از زبل متکون شود در زیت کهنه جوشانند بر داء الثعلب حسن شفا یابد و نفع
عظیم بخشد و موی برآرد تعبیر دیدن او در خواب دشمن حقیر است و دیدن کرم ابریشم
رسیدن منفعت تاجر را و رعیت سلطان را پس هر که از وی چیزی فرا گیرد بمنفعتی رسد
و باشد که دیدن کرمها دلیل مال و ضرر باشد و اکثر کرم اولاد باشد دُجاج برکات دال
آمده مرغ خانگی که ماکیان گویند و بترکی داوق نامند واحد او دجاجه و جهت آنکه در راه رفتن
اقبال و ادبار نماید دجاجه نامند چه هرگاه کسی در راه رفتن گامهای نزدیك گذارد و پیش
و پس رود او را دجاج گویند چون پیر شود بیضه او را زردی نباشد و جوجه از وی بیرون نیاید

باتفاق اكل او حلالست از عجب امر او انكه سباع از نزد وي كند دنغاذ هيچ يك نترسد اما
چون شغال برو كذرد اكر در بام ودیوار باشد خود را از ترس بزیر اندازد وموصوف است
بكم خوابي ودزود بیدارشدن كويند كه نوم وتيقظ او بعقل او وبيرون آمدن نفس ورجوع او
واين از غايت ترس وبي دلي اوست وازشدّة حيلتي كه دارد بر زمين نخوابد بلكه بر بالاي
شاخ درخت يا دیوار بخواب رود وجوجه از بيضه بيرون آيد تا بيرون ظريف ومقبول
بود وبعد از ذلك روز بروز راه رود هرچند بزرك تر شود احمق وناقص الحسن كردد تا انكه
جميع صفات حسنه از وزايل شود پس قابل ذبح كردد مثل طيور وجوارح كوشت ومكس خورد
وبطريق بهايم نان تناول كند ودانه چيند بيضه او را هرجا اطرافش دراز وتيز
از و مرغ بيرون آيد وآنچه مستدير وعريض بود خروس از و متولد شود اين جوجه از بيضه
كاه بعضا نر مرغ بيرون آيد وكاه بيرون نمودن در ذيل ومانند او وبعض از و در روزي
دو نوبت بيضه نهد در هر سال بيضه نهد مكر در دو ماه زمستان خلقت بيضه در ده
روز با تمام رسد در وقت بيرون آمدن پوستش نرم است چون هوا بدو رسد خشك
ومحكم كردد ميان زردي وسفيدي وي پوست نازكي باشد او را وقيص نامند
وكاه در يك بيضه دو زردي باشد كه از دو جوجه بر آيد احسن والطف وانكه زردي
او بيشتر بود بيضه مرغي كه او را خروس نباشد قليل الغذا بود وحيوان از و متولد نشود
وهمچنين از بيضه كه در وقتي كه قمر ناقص النور باشد چه بيضه از هلال تا بدر ممتلي شود
ورطوبت او زياد كردد واز بدر تا محاق ناقص ولهذا بعضي از اهالي ايك جيلو ناقص باشد

جوجه

جوجه نر از ماده باين طريق شناسند كه او را از منقار آويزند اكر حركت نمود نر است وخروس
واكر ساكن شد مرغ است حضرت مقدس نبوي اغنيا را بنكه داشتن كوسفند وفقرا را
برداشتن مرغ خانكي امر فرمود يعني كه هر كس بقدر حال خود جهت معيشت بكسبي اشتغال نمايد بيضه
ولحمش حلال الحراش در حرارة معتدلست كوشت مرغ جوان زياده كننده عقل ومني است اوزار
صاف كند غذاء معتدل دهد موافق امزجه معتدله بود بتخصيص جوانان را در فصل بهار
لكن مضر اهل رياضت است مصلح او بعد از اكل او شربت عسل تناول كنند چون اطبا اتفاق
نموده اند كه خوردن او مولد نقرس ومضر اوست ظاهرا يعني با بالخاصية بافته باشند والا
او درجه اعتدال دارد چه بسيار كرم نيست كه بصفرا مستحيل شود وبسيار هم سرد نيست
كه مولد بلغم باشد وحال انكه كوشت او رنك را نيكو ودماغ را قوّة وعقل را زياده ميكند
بيضه او كرمست مايل بخشكي وبعضي كويند سفيدي او سرد وتر وزردي او كرم اكل زرد
وتازه قوّة باه را زياده كند نيمبرشت او احسن والطف اغذيه وسريع الهضم تمام پخته
زرد
او دير هضم مداومت بر اكل او مولد كلف است دفع ضرر او آنست كه سفيدي او نخورد
ونزودي اكتفا نمايد كه مولد خلط محمود است اكر مغز سر او را بر كزيدن عقرب بمالند
بالخاصية شفا دهد صاحب عجايب المخلوقات آورده كه اكر دجاجه باده پياز
ويك كف كنجد مقشر بپزند تا مهرا شود كوشت وشوربای وي بخورند قوّة باه را
زياده كند بعضي از جاهلان بعلم طب را اعتقاد انكه مداومت بر اكل كوشت او
مورث بواسير ونقرس است واين باطل است صاحب كتاب عجايب المخلوقات آورده

كه در سنكدان او سنكيست كه اكر بر مصروع آويزند شفا دهد واكر كسي با خود دارد قوّة باه را زياد
كند واكر زير سر كودك نهند از خوف ايمن شود سر كيني مرغ سياه اكر بر در خانه جبسد ميان اهل
آن خانه خصومت پديد آيد اكر زهره او را بر قضيب مالد با هر زني كه مجامعت كند آن زن غير
او ديكر را نخواهد اكر سر او را در ظرفي كذاشته زير سر مردي كه اكثر بازنش جنك ميمايد دفن
نمايند زود بصلح آيد اكر مردي چهار درهم از روغن او بردارد قوّة باهش زياده شود اكر
چشم او كه بسيار سياه بود با دو چشم كربه سياه خشك نموده بعد از صلايه اكتحال نمايند دو جنين
ن
وجن را ببيند وهرچه از ايشان پرسد جواب كويند تعبير ديدن او در خواب دليل زنان
بمقدار اكر با رعونت ونشاط ببيند دليل زن اصيل بود واكر در مزبله ببيند دليل زن فاجره
وجوجه او ولد الزنا وباشد كه ديدن او دليل زن صاحب اولاد باشد واكر ببيند
كه بر سر مريض آمد شفا يابد واكر آواز تيز ومورث است واكر ببيند كه بر جيب در آيند
دليل بيماري بود وكاه دليل زوال غم باشد اكر ببيند كه او را ذبح نمود كنيزي را
بكاوت ببرد اكر ببيند كه او را صيد كرد از عجم ولايتي ومالي بدو رسد اكر ببيند كه
او را با بچها وبيضها از مكاني بمكاني راند اهل آن ولايت را اسير كنند پدر او ومال
وبيضه اش دليل زنان است كقوله تعالى كانهن بيض مكنون اكر در دست خود
بيضه ببيند اكر زنش حامله بود دختر زايد واكر عزب باشد زن خواهد اكر بيضه
خام خورد مال حرام خورد واكر مطبوخ زردي حلال بود شعب مردي نزد ابن
سيرين آمد كفت در خواب ديدم كه پوست بيضها جدا ميكنم وزردي آنها ميخورم

وسفيد ها

وسفيد ها را ميخورم كفت تو نباشي كفتند از كجا دانستي كفت بيضه بمنزله قبر است
زردي جسد وسفيدي كفن زردي عبارت از اندرون ميت وبهاي كفن بخورد
اكر زن حامله ببيند كه بيضه پوست كنده با او داده شد البته دختر زايد دجاجة الحبشيه
ماكيان صحرايست كه شبيه بمرغ خانكيست اكثر در سواحل بحار ميباشد وكاهي غبارها
بيرا الفت كيرد ودر بلاد مغرب بسيار بود در جاي كه چوب كز ميرويد بيضه نهد جوجه
او را دوك سندي وطاوس با پر بيرون آيد ودر ساعت دانه چيند جوجه او را
غرغر نامند در باب غين بيايد دُرَّه ببغا است كه طوطي كويند در باب با كذشت شيخ
علي حريري كويد درّه ديدم كه سوره يس ميخواند ديكري كفته كه غرابي ديدم كه سوره
سجده ميخواند چون بمحل سجده رسيد سجده كرد وكفت سجد لك سوادي واطمان
بك فؤادي دُقَيش مرغيست از داد كوب كوچكتر حكمش مثل دغناش است كه كذشت دُخّل
دُيَيلس نوعي از صدف نافع رطوبت معده واستسقا است دُلفين است كه كذشت
نشيتل
بتشديد خاء معجمه بفارسي بره نامند مرغيست كوچك تيره برنك خاك بر شاخ درختان
9
باب ذال
واحوالش دخل است باب طهور در ذال المعجمه مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در ذال
مفتوحه ذراريح آنكه كلنك جانور سرخيست كه نقطهاي سياه دارد وپير را از ذوات السموم
بانواع باشد بعضي از و در بالها خطهاي سبز دارد در رنكش مختلف جسم اش بزرك وطويل
وبعضي بود مثل كرم كل چيزيست اكلش حرام ما ليدن او نافع جرب وعلتي كه پوست برپزد
ونيز مخلوط سازند با دويه كه موافق ورمها است مثل سرطان وكر ونيز امام فخر رازي

گرگ

رازی گفته که او را طبخ نموده بر داء الثعلب نهند موی بر آرد و شفا دهد اطبا سلف را
زعم آنکه اگر چیزی از او در کوی سرخی بحبند و بر مجموع آویزند شب از وی مفارقت
کند بخاصیته ذرّ مور چه کوچک و اجزاء غبار که در آفتاب از روزنه افتد و مورچه
در نمل بیاید ذَرَع کوساله و بقره وحشیه فصل دوم در ذال مکسوره ذِئب
کرگ و بترکی قورت نامند اکل او حرام عربان او را باغبش یعنی خاکستری رنگ نام نهند
او و شیر را یکنوع صبر بود که رسنگی هست که سایر حیوانات را نیست لکن شیر حریص تر و پرخورد
تر است با این حال اگر چند روز برو بگذرد که چیزی نیابد متحمل جوع شود اما گرگ
اگر چه نیست بر تبه و محتاج تر از وست لکن گرسنگی بیشتر است هر گاه چیزی نیابد بنسیم
استنشاق نماید و تعیش کند هر استخوان صلب و مصمتی در جوف او بگذارد مگر
استخوان خرما هیچ حیوانی را بغیر او و سگ نزد مباشرت بیکدیگر ملتحم نشوند و چون
نر و ماده او با هم ملتحم شوند هر کس بر ایشان هجوم آورد بهر طریق که خواهد
ایشان را بکشد و لهذا چون اراده که مباشرت کنند از خوفی که بر خود دارند اکثر (گرگان از اهم حب)
بموضعی روند که تردد مردم در و کمتر باشد بر زمین خوابیده جماع کنند و او موصوف (است)
بلنکی و لهذا چون اراده که بخسپد کند بجهد و نتواند دویدن یک چشم او بخواب رود
و آن دیگر باز ماند تا وقتی که چشم خوابیده بیدار و گشاده گردد و چشم گشاده بخواب
رود و پوشیده شود پس همیشه بچشم بیدار مواظبت و حراست خود نماید و بچشم
خوابیده استراحت کند چون مقید باشد از همه حیوانات بیشتر فریاد کند و چون گرفتار

ت ف ٢١

شود اگر او را بچوب و عصا و شمشیر زنند تا زخمی بر دارد با عضو وی شکسته شود تا مردن
صدای او شنیده نشود قوّهٔ شامه او بمرتبه است که از مسافت یک فرسخ ادراک شموم نماید
و اکثر در صبح متعرّض گوسفندان شود چه غالب شب کلاب غاوبات مترقب بوده و پاسبانی
کلّه نموده اند در وقت انفلاق فجر ایشان را کلالی و فتوری روی نماید بخواب روند
پس در این وقت گرگان جرعان بقصد کلّه گوسفندان اگر در مسافت بعیده و اماکن
عزیزه باشند هر تعب و مشقت که باشد خود را بمقصد رسانند و از رنج و تعب دوری راه
نیندیشند بلکه آن زحمت را محض رحمت دانند ما احسن ما قال رنج راحت دان (بیت)
چو شد مطلب بزرگ ه گرد گلّه توتیای چشم گرگ ه و چون ما بین او و گوسفند عداوت
جبلّی و منافرت فطری واقع است و لهذا اگر پوست او را با پوست گوسفند کنار نهند موها
پوست گوسفند بریزد و او را از وی برهنه کند لکن چون پای بر پوست عنصل گذارد در دم (هلاک)
جان بقابض ارواح سپارد و چون گرسنه شود فریاد کند تا گرگان دیگر جمع آیند و چون
یکی از ایشان روی بگریزد همه بر وی تازند و او را از هم بدرند و بخورند و چون تنها
بآدمی رسد از و ترسد بطریق استغاثه فریاد کند تا ابنای جنس او بشنوند نزد وی مجتمع گشته
هیات مجموعی روی بوی آرند و خواهند که از روی حرص او را بخورند اگر آنکس یکی از ایشان را
از خود دور کند آنکس را گذارند روی بدان گرگ دور شده آرند و او را از هم بدرند و بخورند
و آنکس نجات یابد چه از شأن اوست که چون آدمی از و ترسد طمع در روی کند و اگر نترسد
دور و طمع کند او از آدمی ترسد و بگریزد و از خواص او آنکه بزبان خود چون شمشیر استخوان ببرد

چنانچه صدای او مسموع نشود اگر سر او را در برج گذارند کبوتر و غیره از موذیات نزدیک
ایشان نشوند هر که چشم راست او با خود دارد از دزد و سباع نترسد اگر قاب پای او
بر سر نیزه آویزند اگر جمع کثیر بر دو روی تازند بدو نرسند مادام که آن قاب پای او
بر سر نیزه باشد اگر خصیتین او شکافند و نمک و سعتر باشند هر که را پهلو درد کند
وزن یک مثقال از و با آب جرجیر نوشد صحت یابد اگر با آب و عسل نوشند ذات الجنب را
شفا بخشد اگر قطره از خون او با روغن گاو مخلوط ساخته در گوش چکانند
درد و کری گوش را زایل کند اگر مغز سر او را با آب سداب و زیت هیائین روغن
او گرفته بر حسد مالند از جمیع علل ظاهر و باطن که علّت آنها سردی باشد ایمن سالم
گردد دندانها با پوست و چشم او را هر که با خود دارد بر خصم غالب آید و محبوب القلوب
گردد اکل جگر او درد جگر دفع کند اگر قضیب او در قرن بریان کرده بخایند قوّت باه
دهد و این تجربه رسیده اگر زهره او بعسل یا آب مخلوط ساخته بر ذکر طلا کنند با هر
که مجامعت کند او را بغایت دوست دارد اگر دم او بر علف زار گاوان آویزند هیچ
گرگ بدانجا نزدیک نشود اگر چه از جوع بمیرد اگر سرگین او را در موضعی بخور کنند
هیچ موشی بدان مکان نزدیک نشود مداومت جلوس بر پوست او قولنج باز دارد
اگر زهی از روده او ساخته بر سازی آویزند جمیع زههای که از روده گوسفند
باشد پاره کند اگر دو دهلی که دف سازند پوست او بخور کنند جمیع دفها را
پاره کند و اگر از پوست او طبلی سازند چون در میان طبلها نوازند همه را

پاره کند مالیدن او بر داء الثعلب موی بر آرد آشامیدن زهره او شکم بر بندد و اسهال را
نافع بود چون بر قضیب مالند زهره مقدار که خواهند مجامعت کنند اگر با زهره کرکس و روغن
زیبق مالند تهییج باه و نعوظ بیشتر کند و لذّت تمام یابد اگر بر روغن گل سایند در هر مردی
که بر ابروی خود مالد زنش بغایت دوست دارد اگر برابر او راه رود اگر پا او زنی
که کیاهیت شبیه بکنجد بر حلق مالند زایل کند دندان ماده او اگر بر مصروع آویزند صحت
یابد اگر استخوانی که در میان سرگین او یافت شود دندانی را که درد کند با او بخراشند
وجع وی در ساعت ساکن شود جالینوس گفته کسی را که درد شقیقه دایمی باشد اگر زهره
او و روغن بنفشه در بینی او و روغن بنفشه چکانند صحت یابد و اگر بر بینی کودک چکانند
مدّة الحیوة از صرع ایمن باشد و اگر هر دو چشم او را بر کودک آویزند مصروع نشود
اگر جزوی از زهره او با عسل نکاخته مخلوط ساخته نمایند از ظلمه و تیرگی چشم ایمن گردد
اگر قضیب او را باسم زنی به بندد هیچ مردی قدرت برو نرساند الا وقتی که گره وی
بگشایند طلاء خون او منفح جراحات بود صنعت طلسمی که گرگان جمع شوند از مس صورت گرگ
مجوّف سازند و در جوف وی سرگین گرگ گذارند در هر موضعی که دفن کنند گرگان
گریزان شوند تعبیر دیدن او در خواب دلیل کذب و حیله و عداوه و دزد ستمکار
و دیدن بچه او دلیل فرزند دزد هر که بچه او در خواب ببیند فرزند دزد پرورش
دهد اگر ببیند که گرگ گوسفند یا بره یا حیوانی انسی گردید دزد توبه کند اگر ببیند
که گرگان بخانه او در آمدند از دخول دزدان احتیاط نماید و باشد که دیدن او

دلیل تهمت نهادن بر شخصی باشد که از وی بری باشد بالنظر الی قصة یوسف ع ذیخ
بیاء دو نقطه از تحت و خاء معجمه کفتار نر نوعی ذیخه ماده جمعش ذیوخ و اذیاخ است هر گاه
صیاد اراده صید او کند سنگی در خانه او اندازد از حماقتی که دارد گمان برد که مکر چیزی
ماکولست بیرون آید حیله ش کنند و اکثر در سوراخ باشد این افسون بر وی خوانند
اطرقی ام طریق خامری ام عامری ابشری بجراد عظلی او شاة هزلی مکرر این
افسون خوانند تا نیز در سوراخ آید دست و پایش به بندند و بیرون آرند ذعلب
شتر ماده سریع السیر **فصل سیم در ذال مضموم ذباب** مگس ترکان چیبین نامند
نادان ترین مخلوقاتست که خود را در هلاکت اندازد گفته که از صغر حدقه اش مژه
ندارد چه مژه آینه حدقه را مصفا و مجلا کرداند حق سبحانه و تعالی او را عوض مژه
دو دست دیگر داده که حدقه خود را صیقل دهد و لهذا همیشه بر دو دست مسح چشمها
نماید جاحظ گفته که عربان ذباب را بر مگس و پشه و زنبور و کیک و مگس خر و مگس
سگ و مگس باغها اطلاق کنند اصلش کرم کوچکیست که از ابدان حیوانات بیرون
آید مگس گردد اما مگس مردم از سرگین و کثافات و عفونت و از جماع با یکدیگر
متکون شود و در حین وزیدن باد جنوب بسیار شود و در هبوب باد شمال
متفرق و متلاشی گردد مخلوق الساعة است مثل پشه خرطوم دارد انتهی کلام
از عجیب کارهای او آنکه بر موضع سیاه نشیند سفید کند و بر موضع سفید نشیند
سیاه کند و لهذا حق سبحانه و تعالی بر یونس ع در وقت خروج او از بطن حوت

درخت کدو رویانید تا مگس را از وی باز داشت جسمش صلب گردید در مواضع متعفنه
بسیار بود و باشد که نر او با ماده تمام روز جماع کند او را حیوان شمسیه گویند چه
در زمستان پنهان و در تابستان پیدا گردد اکلش حرام در حدیثی آمده که هر گاه مگس
در ظرف شما افتد او را در آن ظرف فرو برید بدرستی که در یک بال او علت و در بال
دیگر دواست در روایتی دیگر آنکه در یک بال او سم و در دیگر شفا است پس اگر طعام
افتد او را فرو برید جهة آنکه اول بال که سم دارد مقدم دارد و آن دیگر که در و شفاست
موخر پس او چون بال سم دار فرو برده شما او را فرو برید تا بال که در و شفاست فرو
رود و دفع سم او کند مولف حیوة الحیوان گوید که تامل نمودیم دیدیم که بال چپ نگاه میدارد
پس او مناسب علتست و بال راست مناسب شفا ابی اسامه از پیغمبر خدا نقل
کرده که آنحضرت فرموده که بهر مومنی صد و شصت ملک موکل است که دفع میکنند
از وی آفاتی که قدرت بر دفع آنها ندارد و از آنجمله هفت فرشته اند که همه اوقات دفع
بلیات از وی میکنند بنحوی که شما دفع مگس از کاسه عسل در روز تابستان میکنید
اگر بر شما ظاهر شوند هر آینه بر هر زمین پست و کوه بلند و هر نشیب و فراز ببینید که
جمیع کفها پهن کرده و دهنها گشاده اگر بنده را طرفة العین بحال خود گذارند که اعتماد
بر خود کند هر آینه دیوان و شیاطین بربایند قال الله تعالی له معقبات من بین یدیه و من
خلفه یحفظونه من امر الله یعنی مر خدای تبارک و تعالی راست فرشتهایی که دور کنند
و رانند از بنی آدم آفات دیوان و شیاطین را از پیش و پس نگهداری او میکنند از شر شیاطین

جاحظ گفته که اگر سیر را بکنیس مخلوط ساخته بر خانه پاشند هیچ مگس داخل وی نشود و اگر او را
سوخته در ملای مرهم نموده بعسل بسرشند و بر داء الثعلب مالند موی بر آورد و بر برده او چون
برم آهن باشند در حال زنده شود و اگر برگ کدو جوشانیده آب وی در خانه و دیوار
او پاشند هیچ مگسی در و نیاید اگر سر او را بکنند و بر گزیدن عقرب مالند درد وی را ساکن
کند اگر دسته از علف سادوب بر در خانه نهند هیچ مگس داخل آنخانه نشود و اگر مگسها
بزرگ را سر بریده بدنهای آنها را بر موضعی از پلک چشم که موی زاید بر آورده باشد
بمالند موی را ببرد و دیگر بیرون نیاورد عظیم مجربست اگر مگسی را گرفته در کوی
کتان بپیچند و بر رشته آهسته ببندد در گردن یا بازوی کسی که چشمش درد کند باو نسبت
درد وی ساکن شود و اگر مگسی را در هم شکسته بچشمی که ورم کرده ضماد کنند صحت
بخشد محمد بن ذکریا گوید که در کتب طبعیات دو مرتبه دیدیم که اگر مگسی زنده بر کسی آویزند
که دندان او درد میکند درد را ساکن کند کسی را که سگ دیوانه گزیده باشد روی او را
بپوشانند تا مگس بر و ننشیند که باعث ایذای وی باشد **صنعة طلسمی** که منع مگس کند
کندر یا زده و زرنیخ زرد اجزاء متساوی گرفته در هم بزنند و بسایند با آب کرم و روغن خمیر
کنند تمثال مگسی از و بسازند و بر مایده نهند هیچ مگس بران مایده نرسد مادام که آن
تمثال بران مایده باشد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل خصم ضعیف و باشد که دلیل
جمعیت روزی نیکو باشد و بسا باشد که دلیل درد و وبا فزع و ترس بود **ذوالکلم**
کرکدن را گویند بجهة سبکی راه رفتن او **باب دهم در راء مهمله مشتمل بر سه فصل فصل**

باب [illegible]

اول در راء مفتوحه رخمه همای واستخوان زند همای بر سر مرغان از آن شرف دارد
که استخوان خورد و جانور نیازارد گویند در خلقت مرغ الملعبت شبیه بکرکس در جبال صلبه موحشه
و اراضی بعیده از اماکن اعداء خود ماوی سازد و لهذا عربان در امثال خود گویند فلان
اعز من بیض الانوق یعنی فلان چیز عزیزتر از بیضه انوقست این طیر بحماقت اشتهار دارد
چه با شرافت قدرش طمع در خوردن عذره نماید اکلش حرامست اگر خانه را ببر او بخور کنند
همه جانوران بگریزند اگر سرگین او را ببرکه شراب مخلوط ساخته بر برص طلا نمایند تغیر لون او
کند اگر جگر او را بریان کرده با آب سابیده دیوانه هر روز مرتبه نوشد تا سه روز متوالی چنین
کند شفا یابد اگر سر او را بر ران عسیر الولاده بندند بزودی بار نهد اگر پوست که بر چینه دان
او باشد خشک نموده بسایند با شربت عسل بیاشامند جمیع زهرها را دفع کند نگاهداشتن او دافع
اوجاع بود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد احمق است اگر بیند که او را گرفته در حرب و خون
ریختن واقع شود یا بیماری صعب او را روی دهد نصاری گویند اگر بیند که بسیاری از و
در مکانی فرود آمد دلیل فرود آمدن لشکراست در آن مکان ارطامید و س گفته دیدن او دلیل
خیراست از برای کسی که بیرون شهر است چه او داخل شهر نشود و نیز دیدن او دلیل قتال لشکرها
اند که در مقابر ساکن اند اگر او را در خانه ببیند اگر مریض در آنخانه بود موت او ست و الا
دلیل مرض و موت صاحب خانه است **راحله** اشتری که قابل بار برداشتن بود نر باشد یا ماده
راعی بعین مهمله مرغیست که از کبوتر صحرایی و اهلی متولد شود کثیر النسل و دراز عمر بود **رباح**
بتخفیف باء یکنقطه و حاء مهمله جانوریست مثل گربه اما بتشدید با میمون نر را گویند الجبل شهر ع

دالِ مؤنث او جعش وبال ودِبلان دَيْبَه جانوريست میانه موش وداسو وبعضي موش را

کوینْد دَوْت خوك نر وبعضي مطلق او را کویند وبعضي شبیه خوك جانوري را کویند د توت

جمع دَفْراف مرغيست که با سایه خود بازي کند او را خاطف ظله یعني رباینده سایه خود نیز

نوعي از ماهي دَکَش موش تصغیر کند دکین کوینْد دَمکَه مادیان دَشا آهو بره در ترکي

که قوت کرفته با مادر ش راه رود دَهْدَنه و دَهْدُون مرغيست که بسر چي زند در راه

رفتن کویا مستدیر کردد در مکه مشرفه تخصیص در مسجد الحرام بسیارست شبیه بکنجشك

اُمُرْباح مرغ خاکستر رنك که هر دو بال و پشت او سرخ است خوراك او انکور فصل

دوم در راء مکسوره ذِقّ جانور بحريست شبیه نهنك ونیز سنك پشت را کویند

ذِکاب اشتر باد بردار ذِیم آهو بره اُبُوذِیاح جرغ در بیابان فصل سیم در راء مضموم ذُتَیْلا

بثاء سه نقطه ممدود ومقصور هر دو آمده جنسي از هوام یعني حشرات زمین جاحظ کفته

نوعي از عنکبوتست او را عقرب ماران خواند جهة آنکه قاتل حیاتست ترکان بغنا منه

بدترین انواع او مصر بیاست صاحب قاموس بثاء در نقطه ضبط کرده یعني دُتیلا جیانه

مشهور است وکفته که مشهورترین او نوعیست شبیه مکس است که حوالي چراغ میکردد

وبهوا او مي آید بعضي سیاه وبعضي زرد با پر مي باشد کزنده همه انواع او مولم دار

وبعض انواع او در غله زارها باشد بجهة دفع زهر او وعقرب مالیدن شکوفه سوسن نافع است

ونیز اکر مغز سر او را با فلفل بیاشامند دفع سم او کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن فتنه

مفسده است که بکار مردم آید که چیزها بیافد وبعضي کوینْد که دیدن او دلیل دشمن قتال حقیر است

رُوبیان ماهي کوچك سرخ رنك اکر تازه کرفته بر موضعي که خار یا تیر فرو رفته باشد

طلا نمایند بسهولت برآید رُخ مرغيست معروف در جزایر چین مي باشد که هر بال او ده

هزار باع است کوینْد مردي بر سبیل تجارت بزمین مغرب سفر نموده بود ومدتي در چین

بوده که از بیخ براو نه خنك آب کشتي همراه داشت میکفت که یکمرتبه بدریاي چین سفر کردم

باد کشتي ها را بجزیره بزرکي انداخت اهل کشتي بطلب آب وهیمه بیرون رفتند قبه عظیمي

بارتفاع صد کز دیدند که او را براقي درخشندکي بوده از و تعجب کردند چون نزدیك رسیدند

بیضه رخ بود چوب وتیر وشمشیر بر وزدند تا شکافته شد وبچه او بیرون آمد مثل کوه

بزرکي پس از پر وبال او کرفتند وکشیدند تا بال او شکسته شد وبیرون ماند پر بال او بنان

باقي ماند هنوز خلقة او تمام نشده بود او را بکشتند از کوشت او برداشتند وطبخ

نمودند با چوب که در ان بیشه بود بر هم زدند وبخوردند وجمعي در میان ایشان

پیر وریش سفید بودند چون صبح شد جوان وریش سیاه کشته بودند وبعد از و هرکه

از کوشت او بخورد جوان وریش سیاه نکردید میکفتند که این اثر این چوبست

که کوشت او را در وقت طبخ بر هم زدند واین چوب نشاب بود که از و تیر سازند چون

آفتاب طلوع نموده رخ مثل ابر عظیمي در هوا پیدا شد سنکي که بزرکتر از کشتي بوده

در پاي خود داشت در دریا انداخت چون کشتي پیش رفته بود بعون الله کشتي بسلامت

نجات یافت تعبیر دیدن او در خواب دلیل اخبار غریبه واسفار بعیده است ویا شد

که دیدن او دلیل سقوط کلام صحیح با سقیم باشد چنانچه دیدن عنقا رُبَي کوسفند

تازه زا اکرچه بچه او مرده باشد بعضي کوینْد کوسفندي که بعد از زادن تا بیست روز

بعضي کوینْد تا دو ماه پرواري نموده باشند بعضي اختصاص بمیش وبعضي به بزداده اند

رُبَع بفتح با اشتر بچه وبعضي کویند اسم مرغیست رُشَك نام عقرب ولقب مردي که در ریش

ابنوهي داشته وعقرب بر میان ریش او در خانه بعد از سه روز بیرون آمد ذُوَيْحَ تصغیر

موش دشتي بعضي کوینْد موش دشتي که پاهاي دراز دارد باب یازدهم در زاء معجمه

مشتمل بر سه فصل فصل اول در زاء مفتوحه زَاغ زاغچه وترکان غرقه قرغون

نامند یکنوع از وسیاه محض کوچك کلاغ زراعت خوانند اکلش حلالست نوع دیکر منقار

سرخ دارد او را غراب زیتوني نامند جهة آنکه خوردن او اکثر زیتونست لطیف

الشکل ونیکو منظر است در عجایب المخلوقات آورده که یکنوع از و بزد الجو سیاه

بود که زیاده از هزار سال عمر کند والله اعلم زبان زاغچه را اکر خشك نموده تشنه

خورد تشنکي وي زایل شود اکرچه در قلب الاسد باشد اکر دل او را خشك نموده شبها

هرکه بیاشامد تشنه نشود چه او در ماه تموز آب نیاشامد اکر زهره او را بزهره

خروس مخلوط ساخته اکتحال نمایند تیرکي چشم زایل کند اکر بر موي سفید طلا کنند

بغایت سیاه کند اکتحال حوصله او مانع نزول آب از چشم کند تعبیر دیدن زاغ

منقار سرخ دلیل مرد صاحب سطوة ولهو وطرب است ارطامیدورس کفته که دیدن

زاغ در خواب دلیل جمعیت که محبت شرکت باشند ویا شد که دلالت بر فقر کند بعضي

کوینْد که دلیل ولد الزنا است ودلیل کسي که کادهاي او ممزوج بخیر وشر باشد زامود

باب الزاي

ماهي کوچکیست که الفت باصوات آدمیان کیرد ولهذا با کشتي همراه میرود جهة الفت

با او از اهل کشتي هرکاه ماهي بزرکي خواهد که ضرر با ایشان رساند زامور میرود در

بکوش وي جاي میکرد وهمیشه فریاد میکند تا آنکه ماهي میکریزد تا کنار دریا خود را

بسنکي یا کوه الي رساند سر خود را چندان بان سنك زند که بمیرد بر این جهة اهل

کشتي او را دوست دارند وطعمه دهند وتفقد احوال او نمایند والفت بکشتي زیاده نمود

وبا ایشان رفیق باشد با سلامت بمانند واکر در دام افتد او را رها کنند جهة اکرام

اُو زَبْزَب بدو زاء معجمه جانوریست مثل کربه در کامل ابن اثیر آورده که در سنه

اربع وثلثمائه مردم بغداد را خوفي از این حیوانات پدید آمد میکفتند که ایشان را میبینند

در شب بر پشت بامهاي آید اطفال ایشان میخورد ودست مردان وپستان زنان

میکزد مردم پاسباني ومحافظت مینمودند وطشت میزدند وآوازها بلند میکردند این

ایشان را اضطراب تمام دست داده تا بعد از چند یوم مردم سلطان حیواني در شب

صید نمودند ابلق بود که بسیاهي میزد دست وپاي کوتاه داشت کفتند این زبزبست

بر جسر انداختند حلقش آویختند مردم بغداد مطمئن کشتند والله اعلم زَرافه اصح بفتح زاست

وبعضي بضم نیز خوانده اند جانور نیکو خلقتیست که دستهاي دراز وپاهاي کوتاه دارد

مجموع دست وپاي او ده ذرع باشد سر او مثل سر شتر وشاخها مثل شاخ کاو ودمش

مثل دم آهو پوستش شبیه بپوست پلنك زانوي پا ندارد اما زانوي دستها دارد

در حال راه رفتن پاي چپ ودست راست پیش کذارد بخلاف چهار پایان که پاي چپ

ودست چپ بیش دارند واز طبع او موانست است با انسان چون خدای تعالی روزی
اورا از درخت کرد ایند لهذا دستهای اورا از پایهای وی درازتر کرد اینده تا بسهولت
بر درخت صعود نماید وچرا کنند در عجایب المخلوقات آورده که زرافه از سه حیوان متولد
میشود اول کفتار بر ناقه جهد فرزند شبیه هر دو آید اگر نر باشد بر ماده گاو وحشی
جهد زرافه از و متولد شود زرافه در اصل بمعنی جماعت است جهة آنکه از جماعت متولد
شده در بلاد حبشیه بسیار بود وبفارسی اشتر گاو پلنگ نامند وجمعی دیگر گویند
که او از حیوانات بسیار بهم رسد وبفارسی اشتر گاو بسبب اجتماع دواب و وحوش
در صحرا نزد آبها پس بر یکدیگر بجهند وبسا باشد که بر یک حیوان ماده ذکور بسیار از
از حیوانات جماع کنند پس بچه مختلف الصورة آید جاحظ راضی نیست ومیگوید که این
محض جهالت سر بزنند مگر از کسی که اورا چندان تحصیلی نباشد چه خدای تعالی
قادر است بر خلق آنچه خواهد پس زرافه حیوانیست قایم بنفسه مثل قیام اسب وحمار
وغیره واصح آنکه کلش حرام گوشتش غلیظ سوداوی الکیموس است تعبیر دیدن او در خواب
دلیل رسیدن آفت مال یا اطلاع بر اخبار غریبه یا دلیل نیکو بزرگ منش اگر بیند که او
بشهری در آمد یا کسی اورا نکرفت آفت مال بود واگر اورا بگیرد دلیل رسیدن بدوست
یا زوج یا فرزند باشد وگاه دلیل زوجه ناسازکار بود زنبور دانک ترکان ار و نامند
آنچه کوهیست سیاه ودر کوه ودرخت مکان کیرد از خاک خانه سازد از چهار جهت
بجهت وزیدن ریاح اربع در گذارد صاحب نیش وگزنده است غذای وی از میوهها و

شکوفها

زنبور

وشکوفهاست وبزرگ جثه تر از ماده باشد آنچه غیر کوهیست زنگی سرخ بود مثل مورچه در زیر
درختان میوه دار خانه سازد وخاک را از زمین بیرون کند ودر زمستان در زیر
زمین پنهان شود والا از سرما هلاک شود ومثل مینه بخواب رود وقوت زمستان جمع
نکند بخلاف نحل عسل که قوت جمع کند چون طیار شود از شدت برودت وعدم قوت مثل
چوب خشک شده کرده باشد حق سبحانه وتعالی در این چوبهای خشک وروح دمد
بطریق سال گذشته زنده شود واین صنف مختلف اللون در اجسد حریص الطبع بود
هرچیز که در وی گوشت باشد از میوه وغیره میخورد وتنها میپرد ودر بطون زمین و
دیوارها ساکن گردد از میان که مسموم است ولهذا از درون نفس نمیکشد چون
در روغن فرو رود از حرکت باز ماند وچون در سرکه افتد زنده شود وبمیرد اکلش
حرام است از سید انام علیه السلم نقل کرده که آنحضرت فرموده که زنبوری بکشند سه حسنه
کسب کند لکن سوزانیدن خانه او وآتش در وافکندن مکروه است مگر وقتی که از
اذاء او نترسند بعضی صحیح نیست چه از حشرات است بجهای که در خانه اوست در دیت نحو
وسراب دیگر ویا بر وانداختن وبخوردن قوت باه وشهوت بیفزاید اگر شیر ملوخیا بر کرده
او ما الله در حال شفا یابد تعبیر دیدن او در خواب دلیل دشمن محارب وباشد که دلیل
بنا ونقاب ومهندس باشد وگاه دلیل قطاع الطریق وصاحب کسب حرام ومطربی
که خارج کنند در ضرب خود وگاه دلیل اکل وشرب مسموم بود وبعضی گویند دلیل دیدن
خصم مهیب ثابت در قتال بود یا سفید جنیت الاکل والشرب بود اگر بیند که زنبوران

دران مکان در امدند دلیل لشکر مهیب با سرعت باشد که آشکاره با مردم جنگ کنند
وبعضی گویند که دلیل مرد مجادل باطل بود یهود گویند که زنابیر وغراب دلیل خون ریختن
با جمعی که ایشان از رحم بود زاغی خروس هر مرغ صیحه کننده زبابه موش صحرایی چه
اورا احتیاج باشد بیا زدد وبعضی گویند موش کور وکر است جمعش زباب تشبیه
جاهل را بدو تشبیه کنند این موش مشهور بکر بیت چنانچه خلد بکوری زعیم مرغیست
بعضی براء مهمله خوانند زهدم بچه باز اذیب خاد پشت فصل دوم در زاء مکسوره
زرزاب که ابو زریق گویند مرغیست که الفت بمردم گیرد وقابل تعلیم در کتاب منطق الطیر
آورده که مردی از بغداد بیرون رفت چهار صد درهم همراه داشت در راه بچه
زرزاب دید هرچه داشت بقیمت آنها داده خرید ببغداد مراجعت نمود چون صبح شد
باد خنک وزید همه آنها مردند مگر یکی از آنها که لاغر بود بماند چون مرد تاجر را
یقین شد که فقر واحتیاج بر وروی آورده شب تا صبح بتضرع وابتهال بدرگاه ایزد
متعال بذکر یا غیاث المستغیثین اشتغال داشت چون صبح شد برودت زایل شد
هوا حرارتی بهم رسانید آنمرغ ضعیف الحال پر وبال برافشاند با آواز فصیح میگفت
یا غیاث المستغیثین اغثنی مردم بروجمعیت نموده صدا او میشنیدند تا که خلیفه برو کذشت
اورا بهزار درهم بخرید آن مرد از هم وغم استخلاص یافت زندفیل معربست فیل ماده برزرا
گویند فصل سیم در زاء مضمومه زرق مرغ شکاری که با وی باز وباشق شکار کنند وگفته
که او باز سفید است الا آنکه حرارة ویبوست او بیشتر از بنی نوع اوست محکم بال تر ودر طیران

اي

اسرع وپایهایش قویتر است سیاه پشت وسفید واکلش حرام زرزور ساد وبترکی سغرچین گویند
جاحظ گفته که مرغ نیکو بال کوچک پای بود از عجایب دنیا آنکه در روم میان از مس تمثالی زرزوری
ساخته اند که سالی یکروز صدا کند هر مرغی که از این جنس باشد زیتونی بمنقار گرفته نزد او
آورند یکنارند وبروند چون جمع شود بیشتر بند زیتون آنجا ازین نحو حاصل شود اکلش حلال است
چه از جمله عصافیر است گوشتش مقوی باه بود اگر خون اورا بر دمل گذارند شفا دهد زلال
کرمیست که در برف بروید وشاید منقوط است بنقطهای زرد بقدر بند انگشتی بود اورا از
اماکن متعدده آرند تا آبی که در جوف اوست بیاشامند تا دفع حرارت کند از شدت برودتی
که دارد اورا بزلال تشبیه نمودند زماح بر وزن رمان مرغیست که در جاهلیة در مدینه
مشئوم میبوده چیزی میگفته که کسی نمیفهمیده ومیوه وخرمای آنجا را میخورده بسنگ
وچوب اورا میکشتند اما هر کس که از گوشت او میخورد البته جان بقابض ارواح
میسپرد زمج بر وزن جرد مرغ معروفیست که ملوک با او شکار مرغان کنند اهل ترک دورهم
اورا از اضعاف طیور جوارح شمرند چه ضعف وسستی از جثه او وحرکت وشده
از دوییدن او شناسند موصوف باشد بغدر وفریب وقلت وفا وعدم الفت قابل تعلیم بهمت
بطو ودزنک بر روی زمین شکار کند احسنش آنکه رنگ او سرخ باشد ونوعی از عقاب
بود بفارسی دو برادران خوانند جهة آنکه چون از صید عاجز شود اعانت از برادر
وابناء جنس خود خواهد تا صید فرا گیرد اکلش حرام لکن خوردن گوشت او دفع خفقان
وتپش دل کند اگر زهره او در سرمه داخل نمایند نفع بخشد از غشاوة عین ودفع ظلمت بصر نماید

وطلاء سرکین او مزبل کلف وغش است زُخْرُف مکس کوچك که چهار دست وپا دارد وبروی
آب برد زُقَّة مرغ آبی است در آب چندان مکث کند هلاکت نزدیك رسد پس سر باب فرو
برد وچندان مکث کند هلاکت نزدیك رسد پس بیرون آید زُعْبَه ابن سیده کفته
که جانوریست مشابه موش زُغْلُول بغین معجمه بچه کبوتر مادام که بدهن دانه دهند
وبچه اشتر وکوسفند که زبان بجهة رضاع متحرك سازد زُمَّج الماء بچه کبوتر ومرغ سفید
که در مصر بوزس خوانند اکثر بلند شود وخود را در آب افکند وماهی رباید وبجیفه نشیند
وغیر ماهی چیز دیکر نخورد لهذا او را طیر الماء نامند ابو زیدان نوعی از طیور ابو زیاد
حمار باب دوازدهم در سین مشتمل بر سه فصل فصل اول در سین مفتوحه — باب سین ١٢
سامّ ابرص بتشدید میم چلپاسه بزرك وبزرکی باشتی باغلو نامند چون تمام سم
زهر است لهذا او را سامّ ابرص لکر سفید را کویند اکلش حرام وقتلش حلال و
ثواب اکر او را بر داء الثعلب مالند موی برآرد جکر او را اکر بر دندان کذارند درد
وی ساکن کند کوشت او را اکر بر کزیده عقرب کذارند صحت بخشد پوست او را
اکر بر زخم شکاف کذارند برطرف کند در خانه که زعفران باشد داخل نشود تعبیر
دیدن او در خواب دلیل فقر است سَرطان خرچنك کزدم آبی نامند در آب
مخلوق کرده اما در بر نیز تعیّش کند تند رفتار رود ونه دو فك وچنكالها
وناخنهای تیز دارد دندان بسیار وپشتش محکم وسخت بود هر که او را بیند کمان
برد که حیوان بی سر ودم است هر دو چشم او در دو شانه اوست دهن او در سینه

فک اعلا واسفل او از دو جانب متساوی هشت پای دارد وبیك پهلوی راه رود
استنشاق آب وهوا باهم غالب سالی شش نوبت پوست اندازد خانه خود را دو در کذارد
یکی بجانب آب ویکی بجانب خشکی چون پوست اندازد دری که بجانب آب است مسدود
سازد تا از ماهیان وحیوانات ودیو ایمن باشد ودری که بجانب خشکیست کشاده
کذارد تا باد بر ورسد رطوبت او بخشکد وطلب معاش کند ارسطاطالیس کفته که کمان برده
که هر کاه سرطان مرده در میان کوه الی باد هی به پشت افتاده باشد بیابند دلیل باشد
که آن ده وآن شهر از آفات محفوظ ماند اکر او را بر درخت میوه آویزند بار بسیار دهد
در زمین چین یکنوع سرطان باشد که هر وقت که ببوی بر بیرون آید سنك شود الیّا
او را فرا کیرند واز وسرمه سازند اکحال او جلاء بصر دهد که سرطان وکیفیت توالد وتناسل
مخلوق نکرده بلکه در صدف متکون شود وبیرون آید بعضی از وتوالد حاصل شود
در حلیة الاولیاء مذکور است که ابی الخیر دیلمی کفت که نزد خیر نسّاج بودم که زنی نزد
وی آمد کفت بجهة من دستمالی بباف چند اجرة میدهی کفت دو درهم فردا انشاء الله
تعالی بیاورم خیر کفت هر کاه مرا نیابی در دجله انداز که من وقتی که بیایم فرا کیرم
کفت چنین باشد ابی الخیر کوید بیامدم چون روز دیکر شد آن زن بیامد خیر
غایب بود ساعتی انتظار کشیده برخواست دو درهم را در کوی بسته
در دجله انداخت خرچنکی از آب برآمد بدان کوی چسبیده در آب فرو رفت چون
ساعتی کذشت خیر بیامد در دکان کشاده بنشست که وضو بسازد خرچنك دوان

از آب برآمد کوی بر پشت خود داشت چون بخیر نزدیك رسید کوی را برداشت
خرچنك برفت ابی الخیر کوید بدو کفتم که چنین حالی مشاهده کردم کفت تا من زنده
باشم اظهار این سر مکن والله اعلم تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد بسیار مکار است
از جهت کثرة سلاح او ومرد باهیبت نیز تعبیر کنند که دست بدامن او که رسد جامه سبب کفته
که سعلاة آنست که در روز بنظر مردم آید که خوردن کوشت او در خواب مال حرام است
سَعْلاة اخبث غولان سهلی کفته که سعلاة آنست که در روز بنظر مردم درآید
وغول آنکه شب مرئی شود جاحظ کفته که عمرو بن یربوع از سعلاة وانسیه متولّد
شده بعضی را زعم آنکه جرهم از نتاج ملائکه وبنات آدم زاییده شده وجمعی کویند
که مادر بلقیس جنّیه وپدر ذی القرنین ملائکه ومادرش آدمیه بوده وزعم جمعی آنکه
تناکح وتلاقح ما بین جنّ وانس واقع میشود استدلال بدین آیه نمودند که وشارکهم
فی الاموال والاولاد کویند که زنان جنّیه برجال انسی ومردان ایشان بزنان
آدمیه عاشق شوند وطلب مباشرت نمایند لهذا صرع عارض ایشان شود ونیز
کفته اند که وقواق نتاج است ما بین نبات وحیوان وکویند که سعلاة در بیابانها
چون بر انسان ظفر یابد با او برقص درآید وباوی بازی کند چنانچه کربه با موش
وبسیار است که کرك او را شب شکار کند وبخورد چون او را ببرد فریاد
کند ادرکونی ادرکونی دریابید مرا که بدستی که کرك مرا میخورد ودوبا
باشد که بکوید ما بین هزار دینار است هر کاه مرا خلاص کند بردارد مردم

قصه اسکندر وخضر

میشناسند که کلام سعلاة است کسی خلاص نکند تا کرك او را بخورد چون روز شود
بروند ببینند که موی سر او ریخته است حق آنست که اکثر این اقوال از درجه اعتبار
ساقط است سیّما در باب جرهم وبلقیس وذو القرنین بدانکه در نسب واسم ذو القرنین
اختلاف کرده اند کویند نام او اسکندر بوده وپدرش اعلم اهل زمان خود بعلم نجوم بود
حق سبحانه وتعالی او را مهلتی در اجل داده شبی با زوجه خود کفت که امشب بخوابی
بسیار کشیده ام ساعتی بر آسمان نظر کن وقتی که فلان ستاره از فلان مکان طلوع
کند مرا بیدار ساز تا با تو مباشرت کنم زعم من آنکه نطفه که در آن وقت بسته شود
فرزندی که متولد شود تا آخر دهر زنده ماند پس بخواب رفت خواهر آن زن حکایات
مذکوره را شنیده مترصد طلوع آن کوکب بوده چون کوکب مذکور طلوع نموده شوهر
خود را بیدار کرده برقضیه مذکوره مطلع ساخت شوهر با او مباشرت نموده نطفه
خضر علیه السلم بسته شده پس خضر پسر خاله اسکندر باشد که وزیر او بود چون
پدر اسکندر بیدار شد نظر کرد دید که کوکب مذکور از برج طالع بیرون رفته
ومقصد فوت شده بزوجه خود کفت چرا مرا بیدار نساختی کفت والله که شرم داشتم
کفت مدة چهل سال منتظر طلوع این کوکب در این وقت بودم عمر خود را عبث
صرف کردم اما در این ساعة در عقب او ستاره دیکر طلوع کند با تو مقاربت
کنم تعلق بفرزندی کیرد که پادشاه دو قرن شمس شود یعنی ملك مشرق ومغرب
کردد پس اندك ساعتی کذشت تا آنکه کوکب مذکور از افق سعادت طلوع نموده

بنیاد اسکندر را بر معتقد و در قیام نمود نطفهٔ اسکندر بسته شد بس نطفهٔ خضر و اسکندر
در یک شب بسته شد و این یک وجه است از وجوه تسمیه او بذی القرنین وهب بن
منبه گوید که ذو القرنین مردی بود از روم پسر عجوزه که ویرا غیر او فرزندی نبود
نام او اسکندر بنده صالحی بود و ایشان گروه مختلف بودند بعضی از ایشان بطول
معموره و بعضی در عرض معموره بینهما اسکنی داشتند چون ذو القرنین بمرتبه رشد
و عقل رسید حق سبحانه و تعالی بطریق وحی یا الهام بدو گفت که ای ذی القرنین
بدرستی ترا مبعوث میسازم بسوی گروه اهل زمین ذو القرنین گفت بار خدایا
مرا بامر عظیمی خواندی که قدرت آن امر ندارد کسی مگر تو آیا بکدام قوة بر ایشان غالب
کردم و بکدام صبر متحمل شوم و بکدام زبان ناطق کردم و لغات مختلفه ایشان چون
بفهمم بکدام گوش سخن ایشان شنوم و بکدام نفرهٔ نعتقه بر ایشان جویم و بکدام حجة
مخاصمه با ایشان غالب آیم و بکدام عقل ادراک کلمات ایشان کنم و بکدام دل تدبیر
کار ایشان کنم و بکدام عدل میان ایشان عدالة کنم و بکدام معرفة افصل از ایشان
و بکدام دست بر ایشان زیادتی نمایم و بکدام پای بنزد ایشان روم و بکدام لشکر
با ایشان جنگ کنم و بکدام رنجی تالیف قلوب نمایم و آنچه ذکر کردم نزد من چیزی
نیست غیر تو هیچ کس طاقت ایشان ندارد و تو مهربانی و رحیمی که تکلیف ما لا یطاق
هیچ نفسی را نفرمای حق سبحانه و تعالی فرمود زود باشد که ترا طاقت دهم و سینه
تو وسعت هر چیز داشته باشد و گوش ترا شنوا کنم که همه چیز بشنوی فهم ترا قوی کنم

وبکدام

ماهی

که هر چیز را بفهمی زبان تو بگشایم تا هر کلمه جاری شود گوش تو بگشایم تا محافظت
هر چیز کنی پشت تو محکم کنم و دل تو را قوی کردانم که از هیچ چیز نترسی و عقل تو نکه دارم
که هیچ چیز فراموش تو نشود دست تو بگشایم تا بر همه مسلط باشی پای تو جاری سازم
تا همه جای بر تو آسان کردد لباس هیبة در تو بپوشانم که از هیچ چیز نترسی نور و ظلمة
مسخر تو کنم نور از پیش لشکر تو باشد تا دشمن را ببین و ظلمة در عقب تو یا از
پی سر تو باشد ترا نه بیند و از هر چیز ترا سببی سازم چنانکه فرمود که و آتیناه من کل
شیء سببا سقر از مرغان شکاری در جثه شاهین است اما پایهایش درشت
در بلاد سردسیر تعیش کند و در شهرهای ترک بسیار یافت شود چون بر شکاری
سرد هند شکل دایره دور او بکردد تا عجایبی که از و ابتدا کرده البته طیور
در وسط دایره خواهند بود و هیچ یک از دایره بیرون نرونند اکرچه هزار طیر
باشد چه بطریق دور آهسته آهسته نزول کند و بنزول او طیور نزول کنند
تا بر زمین چسبند و التفات هیچ طرفی نکنند تا شکاربانان بردارند سقنقور
یک نوع ماهی است ورک نامند دو نوع بود هندی و مصری بعضی از دریای
قلزم متولد شود و او بحریست که فرعون در و غرق شد نزد عقبه حاجیان
و نیز در بلاد حبشه هم رسد در دریا ماهی خورد و در صحرا قطا که سنگ خوار
بطریق حیات طالب رطوبت باشد بیست بیضه در ریک دفن کند ماده او
دو فرج و نر او دو ذکر دارد و از عجیب کار او آنکه اگر آدمی را بگزد اگر آدمی خود را

زود تر بآب رساند در آب فرو رود سقنقور بمیرد اگر او سبقت بر آدمی کند خود را بآب رساند
آدمی بمیرد میان او و مار دشمنی است که هر یک بر آن دیگر ظفر یابند بکشند فرق میان او و انکه
ورک از چند وجه است یکی آنکه ورک بر تپه جای بکیرد مگر در صحرا سقنقور خانه
نسازد مگر بقرب دریا و دیگر آنکه پوست او نرم تر از پوست ورک است پشت ورک زرد
و خاکستر رنگ و پشت سقنقور منقش بزردی و سیاهی از جمله خواص او آنکه اکل او
بجهة قوة باه انفع از ماده اوست از روی قیاس و تجربه بهترین اعضای او از پشت تا نزدیک
دم است مادام که نمک نپاشیده اند کرم و تر است در درجه دوم و چون نمک نپاشند
و خشک شود کثیر الحرارة و قلیل الرطوبة کردد سیما اگر او را متجی از جای بیاورند و هذا
استعمالش موافق امزجه حاره یابسه نیست درین عمر یافت نشود مگر در بلاد نیم
و از و بقاهرهم آورند در زمستان چون شدة برودة بد و اثر کند از دریا بصحرا بیرون
آید صیدش کنند طول سقنقور هندی دو وجب و عرضش نصف وجب باشد
اگر دو کس مابین ایشان عداوت باشد از و تناول کنند دوست یکدیکر شوند اکل
کوشت و پیه او زیاده کننده شهوة و قوة نعوظ بود امراض بارده که در عصب بود
دفع کند اگر او را بچیزی مخلوط نکرده استعمال کنند نفع بیشتر دهد ادویه و اشربه او
از یک مثقال بود با اسفیداج مخلوط سازند اکل او کوشت را فربه کند کوشت او
درد پشت و کلیتین را برطرف کند و منی زیاده کند مهره پشت او را اگر بر پشت کسی
آویزند نعوظ کند و اراده مباشرت نماید تعبیر دیدن او در خواب دلیل مردم بیشماز

کرک بلدرچین

وعالم راهنمای باشد در ظلمات جهل و حمق سلوی مرغ سمانه و بترکی بلدرچین نامند
جهة آنکه از اکل او از سایر نان خورش تسلی میشوند مرغیست که مدة روزگار خود را در میان
لجه و کل میکذارند قتیل الرعد خوانند جهة آنکه از آواز رعد بمیرد حق سبحانه و تعالی او را
بر قوم موسی فرستاد در حدیث آمده که اگر بنی اسرائیل نمیبودند هرگز کوشت متغیر نمیشد جهة
آنکه حق سبحانه و تعالی من و سلوی بر ایشان فرستاد و از ذخیره کردن آنها نهی فرمود ایشان
ذخیره نهاده اند عفن شد اکلش حلال و پاکیزه چون باز در درد جگر هم رساند او را بکیرند
جگرش خورد شفا یابد اگر چشم او را بر صاحب رمد بندند صحت یابد و چون بر او اکتحال
نمایند از وجع جگر نفع بخشد زهره او را العق نمایند صرع را سود دهد خون وی در کوش
چکانند درد وی ساکن کند ادمان خوردن وی دل را نرم کند اکل کوشت
وی سنگ مثانه بریزاند و بول را براند زهره او را اگر با زعفران مخلوط نموده بر روی
برهق سیاه مالند زایل کند سرکین او را اگر سایند بر جراحت که خورده شده باشد طلا
نمایند انتفاع یابند اگر سر او را در برج کبوتر نهند سایر هوام از و گریزان شوند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل نجات از غم و دشمن و ازاله نکبت بود چه سلوی
تسلی از بدی و غم بود و انجاز وعده نماید و روزی بلا تعب رسد مالک شدن
او در خواب دلیل رنج و تعب بود سمک ماهی و ترکان بالق کویند از آب مخلوق
شود در حدیث آمده که حضرت مقدس نبوی فرمود که خدای عز و جل را هزار نوع
مخلوقات است ششصد در بحر و چهارصد در بر از انواع ماهیان ماهیست که نه اول او

دیده شود و نه آخرش از جهة بزرکی او و ماهی دیکر هست که از کوچکی نه اوّل او پیداست و نه
آخرش و همه اصناف او در آب ماوی کیرند و استنشاق آب بصبر و غنین نمایند چنانچه
بنی آدم دیکر در استنشاق هوا نمایند و آب در دل او مقام هوا در تولد روح حیوانی باشد
وار هوا مستغنی کرده در اقامه حیوة و ما از هوا مستغنی نکردیم چه از عالم آب و خاک
و هوا ام ماهی و اشباهی او از حیوانات از عالم آب و خاک جاحظ کفته که او شناوری
در جوف آب کند نه در روی او نسیمی هوای که طبو در با او تعیّش کند اکر آدمی برو وزد
هلاک شود انواع او قاطبة حریص و اکو بو نه از جهة برودة معده و نزدیکی او بر هنش
او را کردن و صوت نباشد چه البته بر جوف او هوای داخل نشود و لهذا بعضی کویند
که او را شش نیست چنانچه اسب را سپرز و اشتر را زهره و اشتر مرغ را مغز ساق نبود
ماهیان کوچک جهة محافظت از ماهیان بزرک خود را با طراف انهار و سواحل بحار
رسانند بعضی از آنها و از عفونة متولد شوند و بعضی از کل و ریک حادث کردد
بیضه او را سفیدی و سیاهی نیست بلک یک رنک است بعضی از رود دره فصول
یافت شود و بعضی باشد که در بعض از فصلها یافت نشود از جمله انواع او سقنقور
و دلفین و خرشقلا و تمساح است که درین باب و در ابواب سابقه کذشت و بعض
دیکر قرش و عنبر که در ابواب آتیه بیاید انشاء الله تعالی و یکنوع از و رعاده که ماهیست
کوچکیست که چون در دام افتد بلرزد چون در دام افتد ریسمان شبکه یعنی یا در جی
محکم بربندند تا در شبکه بمیرد و چون در شبکه بمیرد خاصیت او برطرف شود اطبا او را

در امراض شدیدة الحرارة استعمال کنند ابن سیده کفته اکر رعاده را زنده بسر مصروع برند
دارند نفع عظیم بخشد اکر زن چیزی از و با خود دارد شوهر تاب مفارقت او نیارد و از
جمله انواع او شیخ الیهود است که در باب شین بیاید در عجایب المخلوقات آورده که عبد الرحمن
هارونی مغربی کفت وقتی در دریای مغرب در کشتی بودم که بمکانی که او را بوطون میکفتند
رسیدیم پسر صقلی با ما بود دامی داشت در دریا انداخته ماهی صید کرد در طول یک شبر
دیدیم در پشت کوش راست او لا اله الا الله مکتوب بود و در عقب کردن وی محمد و نزد
و در پس کوش چپش رسول الله مسطور بود و در کتاب تحفه ابی حامد اندلسی آورده
که در بحر روم تقریبا یک ذرع ماهی دیدیم که او را اثلب نامند چون بدست کیرند مدّتی
بماند و عیره بلکه حرکت کند و اضطراب نماید پاره پاره شود اکر پاره از و بر آتش افروخته
اندازند خود را بیرون اندازد و باشد که بر روبهای مردم خورد اکر او را در دیک
هند و سر او را به سنک یا آهنی بپوشانند تا بیرون نیاید بمیرد و پخته نشود اکر چه او را
هزار پاره کنند از انواع او آنچه فلوس دارد بغیر ذبح حلال باقی حرام نزد کیده و قوع او بر حال
کوشتش سرد و تر بود لاغر کند و تشنکی آرد و تولد خلط بلغمی نماید موافق اصحاب امزجه
حارّه و جوانانست اجود شش آنکه در تابستان در بلاد حارّه بهم رسد یکنوع او را ابرامس و
بوری خوانند جهة معدة او مضرّ و اطلاق شکم نخورند ماهی بزرک جثّه کثیر الفضاء و
اکل کوشت او با عسل آب چشم باز دارد و تحدید بصر نماید و قوة باه زیاده کند محمد بن
زکریا کفته اکر کوشت تازه او را با پیاز بپزند و بخورند تهیج قوة باه کند خصوصا که کرم باشد

او فروبع او بساز آب بزوه برایم

وسرم نشده باشد چون بوی ماهی بمشام مست رسد هشیار کردد اکر زهره او و زهره
سنک پشت بحری را مخلوط ساخته از و بقلم فولاد بنویسند چنانکه تر باشد چنان نماید
که بطلا نوشته شده اکتحال زهره او و زهره کلنک و زهره کبک بر چشم را از نزول
آب نکه دارد اشامیدن زهره او بخصوص در دفع خفقان و مستی نماید اکر چیزی
در حلق نفخ کرده باشد نفع بخشد تعبیر دیدن او در خواب تا چهار دلیل زنان
و زیاده از و مالست و او را بوزیر و لشکر پادشاه تعبیر کنند اکر از و بر دارد از لشکر
پادشاه بد و نفع رسد اکر ببیند که او را در چاه صید میکند لواطه کند یا خادم خود
فروشد دیدن صید او در آب تیره چیزی نیست اکر ببیند که ماهی صید میکند
کلامی شنود که خشنود شود لکن بجهة بیماری بدست اکر ماهی را در فراش
او ببیند دلیل شدّه و کاه دلیل غرق باشد و اکر در آب روشن ببیند دلیل روزی
حلال و فرزند صالح ماهی شور مال باقی و بریان کرده دلیل سفر بعضی کویند
کردیدن او دلیل یمین و قسم است حق سبحانه و تعالی بدو یمین خورده و قسم
یاد نموده که نون و القلم و ما یسطرون و نیز دلیل معبد و مسجد چه یونس
علیه السلام در شکم او بعبادت اشتغال داشت سمندل و سندل هر دو
جانوریست که بیش میخورد و او کیاهیست که در چین باشد مادام که نر است
قوت سمندل است و چون خشک شود قوت مردم آنجا باشد و بد انشان ضرر
نرساند و چون از سند دور شود اکر چه صد ذرع باشد هر که خورد در ساعت بمیرد

از عجایب کار سمندل آنکه از آتش محظوظ باشد و لذت یابد و در و مکث کند چون
پوستش چرک شود بآتش رود پاک کرده در هند بسیار بود و او جانوریست از روباه
کوچکتر سرخ رنک و در از دم بود از تفنیک او دستمال بافند چون چرک شود بآتش
اندازند پاک و نو شود و نسوزد جمعی کمان برده اند که مکر او مرغیست در بلاد هند که
بیضه و جوجه در آتش کند و بالخاصیة آتش در و اثر نکند از پر او دستمال بافند به بلاد
شام برند چون چرک شود در آتش اندازند پاک شود و نسوزد ابن خلکان کفته که بارها
از آن دستمال دیدیم که هیئت تنک اسب در طول و عرض بافته بودند در آتش انداختند
نسوخت یک جانب او را بروغن زیت فرو بردند بر فتیله چراغ کردند بر افروخته
شد در زمان بسیار میسوخت پس خاموش کردند هیچ تغیری در و بهم نرسیده عبد اللطیف
بن یوسف بغدادی کفته که بجهة ملک ظاهر قطعه از سمندل که مقدار دو ذرع در طول
و یک ذرع در عرض بود در زیت فرو برده بر آتش بر افروختند تا زیت میجوشید او سفید
میکشت صاحب عجایب المخلوقات کفته که نوع از موش است که بصفة که ذکر شد
داخل آتش میشود امّا مشهور آنست که مرغیست بطریقی که در کتاب مسالک الممالک
و غیره مذکور است اکر زهره او مقدار یک دانک باب بخورد بیان کرده شده و صاف
نموده و شیر تازه دوشیده چند نوبت بیاشامند اکر زهر کشنده خورده باشد صحت
یابد اکتحال از مغز سر او با اثمد که سنک سرمه است دفتن آب را از چشم باز دارد
و حدقه چشم را از سایر دردها محافظت نماید اکر خون او را بر برص مالند تغیر لون او دهد

اگر از دل او فرو برد چیزی نشنود مگر آنچه حفظ نموده باشد ما لیس زهره او موی
برویاند اگرچه بر کف دست باشد **سمور** بضم میم مشدد جوانی صحرایست شبیه
بگربه بعض گمان برده اند که مگر او غراست که در باب نون خواهد آمد مکانی که مهود دروی
میباشد محلیست که بالخاصیه در تغیر رنگ او اثر کرده عبد اللطیف بغدادی گفته که او
جوانی بجرائیست که در حیوانات بجرات تر از وی بر آدمی جوانی نیست بحیله بدست
آرند که جیفه دفن نمایند و در دام آرند گوشتش شیرین و حرام گوشت او خورند و
پوست او جهت نرمی و سبکی دباغی نکنند و از وی پوستین دوزند ملوک و اکابر پوشند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد ظالم و دزدیست که با کسی مخالطه نکند **سمندر**
جانوریست **سناد** بر صفت فیل اما در جثه کوچکتر از وی و بزرگتر از گاو بچه او از فرج
سر بیرون آرد و چرا کند تا قوت گیرد پس بیرون آید و بگویند چه ترسد که مادر او
او را بزبان بلیسد و زبان وی مثل اره بود خارهای درشت بر وبر آمده
اگر او را بلیسد خارهای او بر گوشت وی فرو رود و هلاک کند در بلاد
هند بسیار بود اکلش حرام **سودانیه** بفارسی دار بوبشیر ادزی دارغك
مرغیست که انگور خورد ابن سیده نقل کرده که در شهر رومیه درختیست
از مس که سودانیه از مس بر وساخته اند چون وقت زیتون شود
صفیری از وی آید هر سودانیه که در آن نواحی این صدا شنوند سه
دانه زیتون یکی در منقار و دو در چنگال بیاورند بر سر او اندازند

هتره اهل

اهل انجا از زیتونی که جمع شده بیفشرند و از آن قدر روغن حاصل شود که در آن سال ایشان را
کفایت باشد ظاهرا ابن زیتون و است که در باب زا گذشت **سکنوت** مرغیست **سنمج**
بتقدیم حاء مهمله جز ماده در اذنیت **سمایم** جمع سمامه نوعی از طیر مثل خطاف
ـت بر بیضه خود ندارد و بعضی گویند ابابیل است **سمسر** روباه **سنداوه**
گرگ ماده **سند و سنفه** خرس ماده **سیفنه** نام مرغیست که در مصر بر کهااد از درخت
بر بزد تا هیچ برگی نماند و نیز نام شخصی از محدثین عام **فصل دوم در سین مکسوره**
سنجاب بچه موش دشتیست موش در نهایت نرمی است اهل تنعم بجهة پوستین
فراگیرند چون آدمی را ببیند در درختهای بلند بالا رود و میوه آنها خورد در بلاد
صقالبه و ترک بسیار بود مزاجش گرم و تر است جهة انکه حرکت او اسرع از حرکت انسان
بهترین پوستهای او آنست که کبود باشد و نرم اکلش حرام پوشیدنش حلال اگر دیوانه
از گوشت وی خورد عاقل گردد و مرضهای سوداوی را دفع کند چون غالب بر مزاج
او رطوبت است با قلت حرارت پوست وی بدن را چندان گرم نکند پس او مجرور المزاجان
و جرانان را نیکوست **سنور** بتشدید نون گربه و بترکی پیشک نامند حیوانیست متواضع
والفت گیرنده نام بسیار دارد اعرابی که به صید کرد نشناخت که چه جانورست از شخصی
پرسید که این چیست گفت سنور از کسی دیگر پرسید گفت قط دیگری گفت که این را هره نامند
آن دیگر گفت خیدع گویند کسی دیگر گفت که این را هره نامند آن دیگر گفت خیدع
گویند کسی دیگر گفتا این را خیطل نامند اعرابی با خود خیال بست که از جهة غرابت و کثرة

الخیطلی

قیمت نام بسیار چون بازار آورد گفتند بچند میفروشی گفت بصد درهم گفتند بهای
او مساوی نیم درهم نیست چون این بشنید گربه را بر زمین زد و گفت لعنك الله
ما اکثر اسما و اقل قیمته چه نام بسیار و بهای اندک داری در اخبار آمده که در کشتی نوح
علیه السلم از فساد موش شکایت پیش انحضرت نمودند انحضرت دست مبارک بر سر شیر
کشید عطسه زد از بینی او گربه بیرون جست که شبیه باوست لطیف الطبع است که بلعاب
دهن خود روی مسح نماید اکثر کثافتی ببدن او آلوده شود پاک میسازد در اواخر
زمستان تهیج شهوتش شود المرشدید از آن هم لاحق وی شود بدین سبب اکثر فریاد کند
تا آنکه دفع او کند از شدت محبتی که بچهای خود دارد در مرده ایشان بخورد و چون بول
کند بپوشاند تا موش بوی او شنود و نگریزد و در بعضی اوقات بوکند چون رایحه
شدید از وی شود چنان بپوشاند که عین و اثر او پوشیده شود و الا باندك پوشیدنی
اکتفا نماید و چون غایط نیز کند اکثر چنین نماید زمخشری گفته که حق سبحانه و تعالی
اینمعنی را بوی الهام کرده از جهة تنبیه بنی آدم که چون بقضاء حاجت روند بول
و غایط خود مستور دارند و چون گربه بخانه الفت گیرد گربهای دیگر را از انجا
منع کند و خیلی غایت چه داند که صاحب را این ادا را مستحسن شمارد و او را بتخیل
تقدیم نماید آیا مشارك او سازد در طعام اگر از آن منزل چیزی خیانت کند
بگریزد چه داند که خواهند که او را زد چون او را بیابند بزاری صدا کند و تملق نماید
خود را بر ایشان زیرا که داند که از و عفو نمایند و چون موش یا گنجشك ببیند خود را پنهان

بساید

کند

کند آهسته آهسته پیش آید بیك مرتبه بجهد و بچنگال در رباید گربه مسکین اگر چه در او نیست
تخم گنجشك از زمین برداشتی فیل از وی بگریزد نقل کنند که جمعی از لشکر فیل سوار که گربه
دیدند فیلان روی بگریز نهاده هزیمت بر عزیمت اختیار نمودند سه نوع بود یکنوع
از و زبادی بود که از هند و زباد آرند و دیگر اهلی و دیگر وحشی و بری که در جثه بزرگتر
از اهلی بود و وحشی نافرمانی و درندگی کند و گوشت حیوان زنده چون موش
و عصفور خورد و با انسان در بعض امور چون عطسه زدن و دهن دره نمودن
و خود را واکشیدن و چیزی بدست خود برداشتن مشارك باشند سالی دو بار
بار گیرد و پنجاه روز مدت حملش باشد صاحب عجایب المخلوقات آورده که بعض
گربها را بال بود مثل بال خفاش از بیخ گوش تا دم اگر این نقل صحیح باشد ظاهرا که گربه
وحشی و بری بود اکل همه انواعش باجماع حرام از جمله خواص اهلی او آنکه اگر کسی
گوشت گربه سیاه را بخورد سحر در و کار نکند سپرز او را اگر بر زن مستحاضه آویزند
حیض او قطع شود اگر زهره و چشم او را خشك نموده هر که نزد خود بخور کند هر حاجت
که خواهد برآورده شود اگر دندان او را با خود دارد در شب نترسد اگر دل او را
در پارچه از پوست او پیچیده با خود دارد از شر دشمن ایمن باشد اگر زهره او را
نمك و زیره کرمانی مخلوط ساخته بر جراحت و ریشهای ناسور کنار نهند بسرعت به کند
اگر خون او را نزد جماع بر قضیب مالند مفعول محب فاعل گردد اگر صاحب جذام زهره
او نوشد نافع آید اگر انسانی از و بنوشد زنان او را دوست دارند بخور سرگین او

بچه‌دان بیرون اندازد صاحب عجایب المخلوقات گوید اگر زهرهٔ گربهٔ سیاه و مرغ
سیاه را خشک و صلایه و ممزوج نموده اکتحال نمایند جنیان بروی ظاهر شوند
و خدمت او کنند و این بتجربه رسیده و نیز اگر کسی زهرهٔ او اکتحال نماید در شب
بطریق روز ببیند و اگر نیم درم از زهرهٔ او بروغن زنبق بیامیزد صاحب لقوه در بینی — زنبق ۳
چکانند شفا یابند اما خواص گربهٔ بری مغز ساق او عجیب مجربست درد کرده را اگر
مغز سر او با آب بخور کاخته بآتش گرم نموده در حمام ناشتا بیاشامند عسر البول را
دفع کند مغز سر او را اگر بخور کنند منی را از رحم بیرون آرد باقی خواص و غیر او
در قط و هرّه بیاید اما گربهٔ زبادی مثل گربهٔ اهلیست لکن دمش دراز تر
از وست در جثه از و بزرگتر از بلاد هند و سند و زباد آرند در ذیر دم و
بیخ بغل و زانوی وی شبیه بچرک چیزی سیاه و لزج هست که بوی مشک
از و آید از مواضع مذکوره بردارند و استعمال نمایند سیرانس و ابو سراد یس
صاحب عجایب المخلوقات آورده که او حیوانیست در صحراهای کابل بود در قصبه
بینی او دوازده سوراخ بود هر گاه نفس زند آواز مزمار از صوت او مسموع
شود از استماع آواز او حیوانات جمع شوند و بسا باشد که مدهوش کردند
همه را صید نموده بخورد هر گاه اراده صید آنها نداشته باشد دلتنگ شود
فریاد‌ها یلی کند که همه بگریزند سلک بچه سنگ خواره و بچه کبک سلوم سرحان
کرک سمع بچه که از کرگ و کفتار بهم رسیده باشد سمسمه مور چه سرخ فصل بیم

در سین مهمله و لام سلحفاة سنگ پشت و توکان توسباغر نامند در بو بعضی کشف آنچه
بحر افتد لجا خوانند و آنچه در بر بود سلحفات نامند و از هر دو صنف بزرگ شوند
تا بار شتری کردند چون نر او اراده مباشرت کند ماده اطاعت نکند گیاهی آورده
که چون او را ببیند فرمان برد هر که دارد محبوب القلوب گردد و همه کس او را دوست
دارند بعضی از مردم آن گیاه را شناسند و بنظر حضانت بیضه نماید تا بچه بیرون
آرد چه بحرارهٔ خود کامل نتواند نمود جهة آنکه اسفل او در کمال صلبیتاست که
مطلقا حرارهٔ در وینت و باشد که دم مار بگیرد و سر خود بدرون کشد و دم
از دندان گیرد مار خود را بر پشت او چندان زند که هلاک شود و باشد که از
آب بیرون آید و بر خاک غلطد و خود را بمکانی رساند که طیور بجهة آب آشامیدن
نزول کنند هیأت خود را بسبب کدورتی که از آب و خاک اکتساب نموده مختفی سازد
هر یک از طیور را که قدرت بر و دارد در آب در آرد تا بمیرد پس او را بخورد نر او دو ذکر
و ماده دو فرج دارد در جماع بسیار مکث نماید چه عادت بر اکل حیات نموده چون
مار بسیار اکل نماید سعتر خورده از ضرر سم آنها ایمن گردد سیری که بر پشت دارد
از موذیات حفظ وی کند در مکانی که سرما بسیار شود او را بر پشت انداز بجنانچه
با جای او بجانب آسمان بود از آن مکان ضرر سرما محفوظ ماند اگر صاحب مفاصل
دست و پای خود را بخون او مخلوط سازد صحت یابد مداومت مسح بخون او
دفع کزاز و تشنج نماید کزاز درد یست که از شدت سرما بهم رسد اکل لحمش نقرس

خاصیت دهد اگر خون او را خشک و صلایه نموده بر اسب و استر مالند هر که
او را زین کند متصل از انتفض با دجا اگر درد هر عضو از اعضای آدمی که درد
کند همان عضو از سلحفات را بر آویزند درد ساکن شود هر که در وقت هیجان
شهوت او سر دم نر او را بر پای خود دارد تهیج قوت باه کند اگر کاسهٔ پشت او را
گرفته بر سر دیک نهند از جوش باز ایستد مادام که بر و باشد اما سلحفات
بری که لجا است در کلام بیاید پوست او را ذبل گویند از و شانه سازند اگر با و
شانه کنند موی از کودکان بریزد اگر سوخته خاکستر وی بسفیدی بیضه
خمیر نموده بر شقاق کعبین و انگشتان طلا نمایند نافع آید پوست بعضی گویند
ذبل پوست سلحفات هند از و شانه سازند مراد بعاج او ست نه عاجی که دندان
فیل است تعبیر دیدن او در خواب زن مزینه و معطره که خود را بر مردان عرض
کند و نیز بقاضی القضاة و مرد عالم تعبیر کنند جهة آنکه اعلم حیوانات بحر است اگر
بیند که او را گرامی داشته علما اکرام او کنند اگر بیند که گوشتا و خورد استقا
علمی کند نشادی بمال و علم خورد و تعبیر کنند سنونو نوعی از پرستوک بین جهة
سنگ بر قانرا جرسنونو گویند واحدش سنونه است و بعضی که بصاد نقل نموده
تصحیف است اگر هر دو چشم او را گرفته در رکوی بسته بر تختی آویزند هر که
بر بالای وی رود خوابش برد اگر چشم او را بر عصا آیند بخور کنند بگریزند
اگر بر صاحب حمی بندند شفا یابد سوسه کرمیست که در کنه و پشم افتد

شیشه وره نامند قتاده در تفسیر آیهٔ وانی هذا به و یخلق ما لا تعلمون آورده که کرمی
که درخت خورد و در میوه افتد و در بعض کتب سماوی مذکور است که اگر گندم
که مرده متعفن شود هر آینه در خانها نگه میداشتند و اگر بر جو و گندم شپشه مسلط
نساختم ملوک چون طلا و نقره در خزاین خود نگه میداشتند و اصح آنست که سوسه
وه است که در پشمینه افتد و قمله شپشه که در جو و گندم باشد و اد دفع آنکه چوب خرنوب جهة
دفع هر سه این افسون بر خشبه العار نویسند بحیثیتی که آفتاب بر و نتابد در گندم و جو
و میان رخوت نهند اینست بسم الله الرحمن الرحیم الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم
وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا فما توا کذلک یموت الفراش والسوس و
یرحل باذن الله اخرج ایها السوس والفراش باذن الله تعالی عاجلا والا خرجت
عن ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام و اشهد انک سرقت لجام بغلة نبی الله سلیمان
بن داود علیهما السلام عجیب مجربست از علماء اما متبه رضوان علیهم منقولست
سبد مرغیست که پر او در خانهٔ نزمیت برهنه که اگر قطرهٔ آبی برو چکد از وی فرو
ریزد سحل بفتح حای مهمله بچه روباه وقتی که از مادر خود مفارقت کرده بسر خود
چرا کند سحلیه عظاءه است در عین مهمله بیاید از هر یکفته جانوریست که تردد
و نزدیکی بسیار کند شبیه جلپاسه الا آنکه کسی را نزنجاند سرقه از ضراست که در زبان
الف گذشت از چوب خانه مربعی سازد که بعضی از آنها بلعاب دهن خود مثل عنکبوت
اتصال نماید سرعوب او در عین مهمله را اسوانست که ابن عرس گویند در باب عین بیاید

سُفُنَّج بسکون فا وضم نون وجیم مرغ بسیار دندان سُبُکُر بضم باء یکنقطه وسکون با
دو نقطه از تحت وراء مهمله مرغ دراز گردن که همیشه در آب دیده شود سُوذنیق بفتح
دال مهمله وکسر نون ویاء دو نقطه از تحت وقاف چرغ ودر صقر در باب صاد بیاید باب
سیزدهم در شین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در شین مفتوحه شاذهوار

باب شین

بسکون دال مهمله آخرش راء معجمه حیوانیست که در انتهاء بلاد روم یافت شود
صاحب عجایب المخلوقات آورده که او را شاخیست که بر و هفتاد شعبه مجوفست
چون باد در وزد اصوات حسنه از و مسموع شود بسبب این حیوانات جمع شوند
که استماع صوتش نمایند و نیز گفته بعض از ملوک شاخ از و هدیه آورده بودند
که در وقت هبوب ریاح اصوات عجیبه طرب آمیز از و شنیده میشد بنحوی که آدمی
از استماع وی مدهوش میگشت وچون بر میگردانیدند آواز حزین از وی می آمد
که سامع را رقت میشد شاهین معروفست ترکان لاچین نامند عربی نیست لکن
عربان با و متکلم گشته اند سه نوعست شاهین وقطامی وابیقی شاهین در حقیقه
از جنس چرغست لکن برودة اش از و بیشتر است بسبب حرکتش بشدة وصلابه
تمام بود چنانچه بفرود آمدن صید را در هم شکند ومع هذا در کمال بیدلی
وسستی گاه باشد که چنان خود را بر زمین زند که میرد استخوان او سخت تر از
سایر جوارحست نه تاب سیری ونه صبر جوع دارد که چرا او را در سیری وگرسنگی
متوسط باید داشت تا بسلامت باشد بهترین صفات او آنست که میان سر او بزرگ

وکشاده چشم وفراخ سینه بود از میان ناد وشهای پر گوشت وبزرگ زانو وکوتاه
ساقین وکم پر وباریک دم باشد چنانچه اگر دو بال اش بر و آویزند چیزی از ان
دو بال برون نیاید هرگاه شاهین بصفات مذکوره بهم رسد شکار کلنگ وامثال
او نماید اول کسی که بشاهین شکار نموده قسطنطین بود او را شاهینی بود که در وقت
که سوار میشد از حرارت آفتاب بر سرش سایه میگسترد وفرود می آمد وبلند میشد
وبر دور مرکبش میگردید تا محلی که سوار شود تا روزی مرغی از زمین بجانب
هوا طیران نموده شاهین خود را بر و زد وبشکست وفرود آورد قسطنطین را
خوش آمد او را بر داشت بر صید افکند موافق مقصود یافت در باب صاد در ذکر
صقر بیاید اکلش حلال صیدش حلال شَبَث بباء یکنقطه از تحت وثاء سه نقطه
عنکبوت که کاره تن گویند اما در کتاب محکم آورده که جانوریست که بر پشت وی
پایهای او زرد وسرش سیاه وچشمهایش کبود بعضی گویند که جانوریست بسیار پای
وبزرگ سر فراخ دهن بلند عقب که زمین بکند او را شحمة الارض نامند شحمة الارض
جانوریست که چون آدمی دست بر وی گذارد مثل مهره جمع شود هر مس که نه جانور
کوچک خوشبویست که از یک جانب آتش در آید واز جانب دیگر بیرون رود
ونسوزد هر که پیه او را بر خود مالد در آتش در آید اتنباز از این عمل کند اگر
او را گرفته خشک نموده قدر درهم از وی بزن عسیر الولاده دهند بزودی بار نهد
شَقراق وشَرَقراق بفارسی بلوسه وسفره وبشیرازی کاسه شکنک عربان اخیل

نیز گویند وشوم دانند مرغ سبز رنگیست بقدر کبوتر بالهای سیاه دارد در بلاد روم
شام وخراسان ونواحی وی بسیار باشد مخطط بسیاهی وسبزی وحرص ودزدی
بر طبع وی غالب همیشه از آدمی گریزان در تلال ورؤس جبال ماوی کند در زمستان
در معموره ودر تابستان بصحرا رود وحضانه بیضه خود در معموره وجاهای بلند
نماید که دست کسی بدو نرسد اشیانه وی بسیار بدبو ومنتن بود جاحظ گفته او یکنوع
از کلاغست در طبع او عفتست از جمله چون مرغی بطرف او بپرد فریاد کند واستغاثه
نماید اکلش حرام اگر زهره او را گداخته بر طلاء کم عیار ریزند سرخ وعیارش زیاد
شود چنانچه اگر زهره روباه بر و ریزند عیارش کم شود نیز اگر زهره او را خضاب
سازند موی را سیاه کند گوشت او گرم ودر و چربی هست محلل بادهای غلیظ است
که در وردها میباشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن صالحه نیکو جمالست
شیخ الیهود صاحب عجایب المخلوقات آورده که حیوانیست که رویش مثل روی آدمی
وریش سفیدی دارد بدن وی چون بدن بزغ موبش چون موی گاو ودر جثه
گوساله شب شنبه از دریا بیرون آید تا غروب شب یکشنبه باشد بطریق بزغ
میدود وبکشتی نتواند رسید پوست او اگر بر نقرس نهند فی الحال تسکین وجع
وازاله مرض شود شمسیه مار سرخ براق هرگاه بزرگ شود چشمش درد کند
دیواری طلب کند که روی بمشرق باشد چون آفتاب طلوع کند بحدقه چشم
بجانب آفتاب بمقدار یکساعت نظر کند چون شعاع آفتاب در چشم او در آید کوری

وتیرگی وظلمت او زایل شود تا هفت روز بدین منوال کند تا چشمش بسیار روشن وصحیح
گردد بخلاف غیر او از مارهای دیگر که چون چشم ایشان کور شود خود را بر رخت
رازیانه رسانند وچشم خود بدو بمالند تا روشن شود چنانچه گذشت شادن بدال
مهمله آهو بره که هنوز شاخ بر نیاورده باشد شارف براء مهمله وفا شتر یکساله
شاة گوسفند وبز نر وماده از بز ومیش صادقست اگر در وقت که ذبح کنند پوست
وی در آورده بر کسی که تازیانه خورده باشد بپیچند درد والمش ساکن گردد شامرک
براء مهمله مرغ جوان خانگی پیش از انکه بیضه نهد عربان او را ملک الطیر یعنی پادشاه
مرغان نامند شَبَب بدو باء یکنقطه از تحت گاو پیر همچنین شبوب ومشبب شَذا
بذال معجمه مگس سگ که گاهی بر اشتر نیز نشیند شَرَشُور در شکل وجثه مثل عصفور رنگ
خاکستری رنگ است بر لطافت حرم که سر خر سر نامند اکلش حلال چه از جمله عصافیرست
بفتحتین شین خوانده اند شَرَع وشَرَعُور بزق شَصَر بفتح صاد مهمله آهو بره شَعرا
بسکون عین مهمله مگس کبود وسرخ که بر شتر وحمار وکلاب نشیند [illegible]
بعضی گویند مثل سگ مگس است شعوا بعین معجمه ومد همزه عقاب یعنی آله سیاه
چون منقار بالای او دراز تر از منقار زیر است ولهذا او را شعوا نامند شَغبغ
بزق کوچک شَقَحطَب بقاف وحا وطاء مهمله قوچی که چهار شاخ دارد جمعش شقاحط
وشقاطب آید شَقَدان حربا وسوسمار وچلپاسه شَقراق براء مهمله مرغ آبی کوتاه پا
ابلق رنگ از لک لک کوچکتر است شَنَه لفظ اعجمیست مرغیست مشابه شاهین

شهام غول بیابان در سعلاة گذشت شوحر بحاء مهمله قلیواج در حداءة گذشت شوصب بصاد مهمله شپش و کژدم و موریچه شوط نوعی از ماهی شغفر بچه آهو شیدمان بیاء دو نقطه از تحت و ذال معجمه کرک شران شبیه پشه که بر روی مردم نشیند شیف بیاء دو نقطه تحتانیه و فا خاریشت شوط براح شغال شول عقرب و شتربی که شیر نشک شده باشد و تا حملش هفت ماه شده شیصبان بیاء دو نقطه از تحت و صاد مهمله و باء یکنقطه ملخ نر شیع بیاء دو نقطه از تحت و عین مهمله بچه شیر شیم بیاء دو نقطه از تحت نوعی از ماهی شیهم بیاء دو نقطه از تحت خارپشت نر ام شیقونه بیاء دو نقطه از تحت و قاف و نون مرغیست که با حمار و گوسفند میباشد و مکس میخورد شبوه بباء یکنقطه کژدم جمعش شبوات آید

فصل دوم در شین مکسوره شفنین بفا و نون و یاء دو نقطه از تحت و نون بجاحظ از انواع کبوتر شمرده عوام یمام نامند آوازش مثل آواز رباب حزین چون جمعی ازین نوع باهم باشند اصوات ایشان بهم مختلط گردد بسیار نیکو شود از طبع اوست که اگر ماده خود بیابد همیشه عزب بماند تا آنکه بمیرد و همچنین ماده او چون فربه شود پرش بریزد و از جماع باز ماند و عزلت خواهد بسیار متنفر و محترز بود با سلاحی از اعلا غایه الکلش حلال خوردن بیضه او مزید قوت باه اگر ذنبی سرگین او را بروغن مخلوط ساخته بر جا دهد او جماع رحم را زایل کند اگر از خون او بر قضیب مالند با هر زنی که مجامعت کند هیچکس غیر او بر آن زن قادر نباشد و آن زن او را چندان دوست دارد که اگر

آنکس بمیرد دیگر شوهر نکند اگر در وقت ذبح او از خون وی قطره در چشم چکانند او را زایل کند شق صاحب عجایب المخلوقات آورده که نوع از شیاطین است نصف صورة آدمی دارد زعم بعضی آنکه نسناس از شق و آدمی متولد شده در سفرها بنظر مردم ظاهر میشود گویند علقمه بن صفوان بن امیه در بعض اسفار شبی بیرون رفت شقی در جادوی شد علقمه گفت بگو با تو چه باید کرد شمشیر خود در غلاف نه و شق خود را از من دور دار گفت من آمار حرب تو او را نگذارد تا بر سم پس هر دو با هم مقاتله نموده هر یک ضربتی بر آن دیگر زدند تا هر دو کشته شدند و نیز شق و سطیح دو کاهن بودند در زمان جاهلیه شق را یک چشم و یک دست و یک پا و نصف بدن بود بدین جهة او را شق میگفتند آنچه شق بمعنی نصف است سطیح را استخوان و بند انامل نبود بلکه مثل حجر بجیب میشده از جهة سطیح او سطیحی نامیده اند و این هر دو در روزی متولد شدند که طریقه کاهنه که زوجه عمرو بن عامر بود وفات یافت قبل از فوت خود سطیح را طلبیده آب دهن او افکند و گفت که سطیح در کهانه جای نشین من خواهد بود سطیح را سر در سینه بود و گردن نداشت او نیز قبل از فوت خود شق را طلبیده همین و تیره جای نشین خود کرد قبرش در جحفه است نافل بن ابو العوج خالد بن عبد الله قسریست که از اولاد شق است شبل بباء یکنقطه از تحت و لام بچه شیر و قیتی که بمرتبه رسد که شکار کند شربنی براء مهمله و باء یکنقطه از تحت و نون مثل حنبطی مرغیست شبدع بباء یکنقطه از تحت و دال و عین مهملتین کژدم جمعش شبادع شیع بیاء دو نقطه از تحت و عین مهمله بچه شیر

فصل سیم در شین مضموم

ما ر

شبوط بباء یکنقطه و طاء مهمله نوعی از ماهی شجاع مار بزرگ که بر سواره و پیاده دود و بر دم خود ایستد و بسا باشد که در صحراها خود را بر سواره رساند شجود بجیم و واو بین الراءین المهملتین مرغ سیاهیست اندکی از کنجشک بزرگتر شنقب بنون و قاف بر وزن قنفذ نوعی از مرغ

باب چهاردهم در صاد مشتمل بر سه فصل فصل اول در صاد مفتوح

١٤ باب صاد

صافور صفادیه از انواع عصافیر است از نشان او آنست که چون شب شود هر دو پای خود را بر شاخ درختی چسباند خود را سر از زیر آویزد تا صبح فریاد کند از ترس آنکه آسمان بر سر او فرود آید بعضی گویند او شوط است که در دنا گذشت صدف از حیوانات دریاست از ابن عباس منقولست که هرگاه باران نیسانی بارد صدف بر روی آب آید و دهن گشاید و انتظار کشد تا باران بدرون وی در آید و او غلاف مروارید است وجه تسمیه آنکه صادف تری باشد و انتظار کشد تا بعد از ایشان آب خورد از خواص مروارید آنکه اکل او خفقان و مرض سودا را زایل و خون دل و جگر صاف کند چون حل کرده او را بر بهق بمالند بالکلیه زایل کند صاحب عجایب المخلوقات آورده که اگر صدف را بر وجع مفاصل و نقرس ضماد کنند سود دهد اگر با سرکه سایده بر بینی سعوط کنند قطع رعاف کند گوشتش از گزیده سگ دیوانه نافع بود سنون صدف سوخته جلاء دندان دهد اکحال او نافع جراحات چشم بود اگر بر محل مویچه ابد بر ملک بمالند بعد از آنکه موی بر آورده باشند از بر آمدن موی مانع آید اگر بر سوخته آتش طلا کنند به شود اگر پاره از وی بر کودک محکم به بندند دندان

باسانی بر آرد بعضی گویند که صدف چیزیست که در جوف او جوانی میکردد و بر سر شن برق صلیبت شبیه به سنگ اگر او را بسایند و کاو شیر در و مخلوط ساخته در بینی چکانند رعاف باز دارد تعبیر دیدن صدف در خواب در دست خود دلیل اعراض و ابطال کارست که عزم داشته اما دیدن مروارید دلیل غلامان و کنیزان و فرزندان و مال و کلام نیکوست اگر بیند که مروارید سوراخ میکند تفسیر قرآن بصواب کند اگر مروارید سوراخ نکرده در دست خود بیند اگر او را حامله باشد پسر آرد و اگر مالک غلامی گردد لقوله تعالی یطوف علیهم ولدان مخلدون کانهن لوء لوء مکنون اگر بیند که مروارید از جای میکند و میفروشد قرآن فراموش کند و اگر از جای قلع نمیکند علمی در میان مردم ثابت کند و اگر بیند که مروارید متفرق میسازد و مردم بر میچینند البته موعظه مردم کند و عظ او بر ایشان مؤثر و نافع آید اگر در دست خود مروارید بیند نقد دهم فرزندی بشادت یابد اگر حامله دارد و الا کنیزی بخرد و اگر عزب باشد زوجه نماید اگر بیند که از دریا مروارید بیرون آورد کیل و وزن میکند مال بسیار از شخصی که منسوب بحر باشد بدو رسد جاماسب گفته اگر کسی بیند که مروارید از دور شد مشقتی بدو رسد جاماسب گفته اگر کسی بیند که بدو مروارید داده اند دانسته باید سرور گردد دیدن عقد مروارید بدو رسیدن بزن صاحب جمال و گاهی دلیل نکاح بود صدی مرغ معروفیست زعم اهل جاهلیه آنکه از سر مقتول بوم که یوسیده شود مرغی بیرون آید و فریاد کند که اسقونی اسقونی تا آنکه قاتلش مقتول گردد

ولهذا اورا صادي كويند يعني تشنه ونيز صدي بزق نزرا كويند علا بسبي كويند كه اورا عنبت
كرشب مبكرده ومبدود مردم اورا جندب دانند اما جندب اصغر از وست ونيز
اوازي كه از كوه آيد چون كسي سخن كند همان جواب شنود صَرْصَر و صَرْصَاد جانوريست
شبيه ملخ جهنده اواز بابدي يكي اكثر فرباد او درشب بود لهذا صراد الليل نامند ونوع
از كرم زمين كه بنات الوردان كويند بال ندارد وبعضي كويند جيجيلاست كه جوهري
تفسير صراد الليل كرده درباب جيم كذشت مكانش معروف بود مكروه تتبع او آزش
درجاهاي نمناك باشد مختلف اللون است بعضي سرخ وبعضي سياه وبعضي كبود
صحابت اكلش حرامست شيخ ابي علي سينا كفته كه اكر اورا با قردمانا بر بواسير كزيده
هوام طلا كنند نفع عظيم بخشد اكر خشك نموده وسايبده با اثمد مخلوط ساخته اكتحال
نمايند حرقة بصر نمايد اكر با ذهره كاو اكتحال نمايند بر هم زدن چشم را نفع بخشد صَقْر
بقاف وراء مهمله چرغ تركان اينلكو نامند از طيور جوارحست كه با او صيد كنند ابن ذهره
كفته كه او زهره ندارد چون اورا انكه داده نباشد كه از خوف بميرد اكر مغز سر اورا
بر بهق ما لند لونش زايل كند واكر بر قضيب طلا كنند لذت جماع افزايد وهيچ باه كند
اكثر از دهنش رايحه كريهه آيد لهذا اعرابان در امثال خود كويند فلان اخلف من
الصقر يعني بوي دهن فلانكس بد بوتر از بوي دهن چرغست تعبير ديدن او
درخواب دليل عزت وجاه وتسلط بر اعادي ورسيدن با آرزوها ويافتن ازواج
واولاد وبنده وخدم وحشم ونفايس اموال وصحت وتفريح هموم وصحت چشم وكثرة

وكثرة اسفاد وبر كشتن با فايده وكاه باشد كه دليل موت بود وجهة انكه او سلب ارواح
نمايد وباد ليل زندان وتنكي طعام وشراب وبعضي كويند كه دليل مرد با قوة وبطش بود
صَنّاجه بتشديد نون وجيم صاحب عجايب المخلوقات آورده كه او جانوريست در زمين
تبت بقدر يكفرسخ بجهة خود خانه سازد نظرش بر هر حيواني كه افتد آن حيوان بميرد
اكر حيواني را بر او نظر افتد او بميرد لهذا چون خواهند كه صيد حيوانات كنند چشم هم
لهذ حيوانات متعرض او شوند تا وقتي كه چشم كشايد ونظر بر ايشان كند ايشان چشم
بر هم نهند وچون نظر او بر ايشان افتد بميرد در زمان بسيار طعمه ايشان شود صَارِخ
براء مهمله وخاء معجمه خروس از كثرة فرياد او را صارخ كويند بتخصيص در شب سيما در سكر
آخر صَرّاخ بتشديد راء مهمله وخاء معجمه طاووس صَعْب بعين مهمله مرغ كوچك جعش
صعاب آيد صَعْوه بعين مهمله سر خر سر كه نوعي از كنجشك است صَفَر بفتح فا وراء
مهمله زعم اهل جاهليت آن بوده كه در جوف آدمي مار بست كه بر اطراف اضلاع مي بست
كه متشرف بر شكم است او را صفر نامند هر كاه آن مار حركت كند آدمي كرسنه شود
اهل اسلام اين قول را مردود دانند صَفَرْد براء ودال مهملتين مرغيست از جنس
خشخاش كه درباب خا كذشت صَوْمَعه بفتح عين مهمله عقاب چون هميشه بر اماكن
مرتفعه ومواضع شريفه اختيار نمايد او را صومعه نامند صَيْد بياء دو نقطه
از تحت ودال مهمله هر شكاري صَيْدَن بياء دو نقطه تحتانيه ودال مهمله دويا
صَيْدانى جانوريست كه در جوف زمين خانه سازد صَيْدَن بياء دو نقطه تحتانيه

ودال وحاء مهملتين اسب قوي اواز فصل دوم در صاد مكسوره صِلْبَاح بنون
وباء يكنقطه از تحت وحاء مهمله ماهي دراز باريك صِئْبَان بهمزه وباء يكنقطه از تحت تخم
شپش فصل سيم در صاد مضمومه صُوَابَه بچه شپش او جمع صئبان است كه كذشت
بحذف همزه ضبط كرده اند لكن اثباتش اولي است صُلْصُل فاخته صُلَب مرغيست صُوَانِ كه او
صُرَد داد كوب مرغيست از كنجشك بزرك صيد كنجشكها كند نصفي سفيد ونصفي سياه
بزرك منقار مخالب واصابع عظيمه دارد كسي قدرت بر كرفتن او ندارد شرير النفس وبسيار
متنفر وكرسنه غذا او از كوشت است هر مرغي را كه خواهد كه صيد كند مثل او صيد كند
وچون طيور جمع آيند حمله بر بعض از آنها كند يكي بكيرد وعنقاد او را سوراخ كند در ساعت
نخورد مكان او در وس جبال واغصان اشجار بلند باشد باب پانزدهم در ضاد
معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در ضاد مفتوحه ضَأن كوسفند ميش باب ۱۵ ضاد
بتركي ديشي قوين اكلش حلال كوشتش مانع صفراء سوخته سياه ومزيد قوة
باه ومني بود در دفع سموم كرم تر از كوشت بز است بهترش يكساله است
كوشت خصي از وباه را زياده كند اكر در وقت ذبح خون او را فورا بر برص مالند
تغير لون وي دهد جكر بز نرا اكر تازه بسوزانند وبرد ندان مالند سفيد
كند اكر شاخ قوچ را زير درخت ميوه دار دفن كنند ميوه بسيار دهد اكتحال
ذهره او با عسل منع نزول آب از چشم كند اكر استخوانش با آتش چوب كز بنوسانند
خاكستر او را با روغن كل مخلوط ساخته بر موضع شكسته مالند درست شود اكر

زن بشم كوسفند ماده بر دارد بار بكيرد اكر پارچه كه از پشم موي بز سفيد بافته باشند
بر سر ظرف عسل كذارند مورچه نزديك او نشود ضَبّ سوسمار حيوان بريست آب
نخورد لهذا اعرابان در امثال خود كويند لا افعل حتي يرد الضب يعني اين كار نكنم
تا آنكه سوسمار آب خورد ابن خالويه كفته سوسماري نباشد كه آب نخورد مكر آنكه
هفتصد سال زنده ماند يا زياده در هر روز چهل مرتبه بول كند دندانش نريزد چه
دندانهاي او يكپارچه است نه متفرق نر او دو ذكر وماده اش دو فرج دارد چون
خواهد كه بيضه نهد كوي بكند وبيضه در او نهد وبخاك پوشد چهل روز حضانه
نمايد تا بچه بيرون آرد هفتاد يا بيشتر بيضه نهد شبيه بيضه كبوتر چون از سوراخ
خود بر آيد چشمش چندان روشني ندارد نظر با آفتاب اندازد در وقت پيري غذا
از نسيم يابد وبر برودة هوا تعيش كند چه رطوبات وي تحليل يافته وحرارتش نقصان
پذيرفته ميان او وكژدم دوستي است لهذا كژدم بر در سوراخ وي نشيند ومحافظت
نمايد تا اكر كسي دست بسوراخ او دراز كند بكزد خانه نسازد مكر در زمينهاي سخت
تا از سيل وسم ستور محفوظ باشد بدين جهة مخلب وي هميشه ناقص وشكسته است
واز طبعش فراموشي است وعدم هدايت است لهذا خانه نسازد مكر نزد نيستان
ويا نزد سنك بزرك تا در وقت مراجعت بخانه خود راه كم نكند عربان در ضلالت
بر ومثل زنند كويند فلان اضل من ضب يعني فلانكس كمراه تر است از سوسمار است
بدين جهة اعرابي سوسماري كرفته نزد حضرت مقدس نبوي آورده بر زمين زد

انداخت وکفت ایمان نمی آورم تا این سوسمار ایمان نیارد آنحضرت بزبان معجز
بیان آورد که ای سوسمار بحق آنکسی که در عرش پرستش او کنند و در فرش طاعت
نمایند در بحر راه اوست و در بهشت رحمتِ او بگو که من کیستم در حال سوسمار بزبان
عربی فصیح کفت انت خاتم النبیین قد افلح من صدقک وقد خاب من کذبک
یعنی تو خاتم پیغمبران و آخر ایشانی رستگار شد هر که تصدیق تو کرد و از رحمت
الهی نومید شد آنکه تکذیب تو نمود چون اعرابی این معجزه بدید از روی صدق
و عقیده درست با قبایل و عشایر خود بدایرهٔ اسلام در آمد از نار سعیر نجات یافته
بنور ایمان رسید پس آنحضرت فرمود که اعرابی دینایی بدهد هر کس از اصحاب
بدو چیزی بدهد هر یک از اصحاب چیزی دادند تا غنی شد کفت یا حضرت
صبح از خانه بر آمدم کمراه ترین و بی چیزترین قبایل خود بودم والحمد لله والمنة
که الحال هدایت یافته بدولت اسلام رسیدم توانکرترین ایشان کشتم باجماع
علماء امامیه اکل سوسمار حرام و بعضی از عامه حلال میدانند از جملهٔ خواص او
آنکه که از مابین دو قدم هر مردی که بیرون رود آن شخص عنین کردد هر که دل او
بخورد غم و خفقان از و زایل شود اکر بیرا و را کداخته بر قضیب مالند قوت جماع
زیاد کند هر که او را بخورد زمان بسیار تشنه نشود هر که خصیتین او را با خود دارد
خادمانش محبت او را دوست دارند اکر قاب پای او را بر پیشانی اسب آویزند
هیچ اسبی در کرو بندی بدو نرسد بپوست او را اکر بر قبضه غلاف شمشیر کشند

هر که آن شمشیر کار فرماید شجاع کردد اکر ظرف عسل کنند هر که با نکشت عسل از آن ظرف
بر دارد و تناول کند هیچ شهوتش شود اکر سرکین او را بر برص و کلف مالند زایل کند
اکتحال او آب رفتن از چشم باز دارد تعبیر دیدن او در خواب دلیل اعرابی راهزن
در مال مردم و صاحب خود یا دلیل مجهول و یا ملعونی بود چه از جملهٔ مسوخاتست
و بعضی کویند دیدن او دلیل کسب و بعضی کویند دیدن او دلیل بیماریست ضبع
کفتار مثل خرکوش سالی نر و سالی ماده و در الدر صاحب عجایب المخلوقات
آورده که در عرب قبیله است مسمّی بضبعین هر کاه احدی از ایشان در میان جمع
کثیری از قافله باشد چون کفتار بقصد شکار آنجا آید بسوای آن شخص متعرض
غیری نشود و موصوف است بعرج ولیکن اکر چه لنک واقعی نیست لکن در نظر
ناظر چنین نماید سببش آنکه رطوبتی در مفاصل دارد و در جانب راست
بیشتر پس طرف ایمن او ملایم در مشی ثقیل نماید و از خواهش غایتی که بلحم بنی آدم
دارد و عادت بر نبش قبور نموده هر کاه در وقت فرصت ببیند که شخصی در خواب
زیر سر او حفر نماید و حلقش بکیرد و بکشد خونش بیاشامد و فاسق است چه در حین
که با حدی از بنی نوع خود رسد تا بر و دخول بکند و هانماید چون در رمهٔ
کوسفندان افتد اکتفا نکند با نچه کرک کند و چون با کرک باشد کوسفندان سالم
مانند چه هر یک مانع آن دیکر شوند و لهذا اعرابی در دعاهای خود کویند اللهم
ضبعاً و ذئباً یعنی بارخدایا در کوسفندان ما کفتار را با کرک جمع نمای و جاذب

کلابست همچو مغناطیس آهن را بدین جهت اکر سکی در مهتاب بالای دیواری
راه رود و کفتار در بیخ دیوار چون سایهٔ سک بر او واقع شود فوراً بیفتد کفتار
او را بخورد و موصوف بحماقتست چون شکار بانان در درون سوراخ او کلمات چندی
کویند بیرون آید شکارش کنند چنانچه سابقاً سمت کذارش یافت اکلش باجماع
شیعه حرام و عامه در و خلاف کرده اند از جملهٔ خواص او آنکه از عنب الثعلب کوبیده
و اکر پیه او را بر جسد مالند از شر کلاب ایمن کردند زهرهٔ او را اکر زنی خشک
نموده بقدر نیم دانک بیاشامد شهوتش زایل شود اکر از پوست او پرویزن سازند
و بذر را از و بیزند و بکارند از شر ملخ ایمن مانند اکر عصاره عنب الثعلب بر بدن
مالند از مضرت او ایمن مانند هر که پوستش با خود دارد سک بر او فریاد نکند
اکتحال زهرهٔ او دفع نزول آب از چشم و تحدید وی نماید اکر چشم راست او را
در سرکه هفت روز نقوع نموده پس در زیر نکین انکشتر نهند هر که آن خاتم در دست
کند سحر و مکر بر و کار نکند اکر کسی را سحر کرده باشند خاتم مذکور در آشامه آب او
بیاشامند از سحر نجات یابد اکر سر او در برج کبوتران کذارند کبوتر بسیار جمع آیند
اکر کسی زبان او بدست راست کیرد سک بر و فریاد نکند و او را نترساند عیاران
اکثر چنین کنند اکر بیخ عضل بدست کیرند کربزان شود اکر بیمار موی جبین کردن هفت
روز بخور کنند شفا یابد اکر پارهٔ از قضیب او خشک نموده سایید بخیس بخورد زنی
دهند شهوتش منقطع کردد هر که پارهٔ از فرج او با خود دارد محبوب القلوب کردد

اکر دندان او را با خود دارند از نسیان و درد دندان ایمن کردد اکر از پوستش کیل
سازند تخمی که میکارند بدو کیل کنند زراعت او از جانوران و سایر آفات محفوظ مانند
خوردن او قطع وسواس کند اکر کسی حنظله در دست کیرد بکریزد اکر پیه او را بر تن طلا کنند
از کزیدن سک ایمن کردد اکر بزهره او یا بسقایا بزغاله اکتحال نمایند بعد از آنکه موی
زاید از چشم بر آورده باشند دیکر بیرون نیاید هر مردی که مقدار یک دانک از
قضیب او بعد از آنکه خشک کرده باشند بخورد هیجان باه کند و از جماع ملالتی بهم نرساند
اکر نصف درهم از زهره او با عسل بحدید بصر و جلاء نظر و مزید حسن کردد هر چند
کهنه کردد نفع بیشتر بخشد و نیز اکتحال زهرهٔ او دافع بله و دموع عین بود اجلع الطباست
که اکر موی دو وره ران راست نر او را بکنند و بسوزانند در زیت مخلوط سازند بر مقعد
شخصی که مرض ابنه داشته کذارند زایل کند دیکر آن شخص مرتکب آن امر قبیح نکردد
اکر از ماده او موی کنده این عمل بجای آرند محدث علهٔ مزبوره بود فافهم فانه
عجیب مجرّب تعبیر دیدن او در خواب دلیل کشف اسرار و در آمدن در مال یعنی
و باشد که دیدن نر او دلیل خنثی مشکل بود و یا دلیل مرد جبّار و دشمن شمکاره
و دیدن ماده او دلیل زن قبیح بی شرم کریه المنظر بود ضرغام بغین معجمه شیر در اسد
کذشت ضیزبین برادسین مهملتین طیهواست در طا بیاید ضغبوس بغین معجمه و باء
بکنقطه و سین مهمله روباه بچه ماده ترمله کویند در باب تا کذشت ابوضبه دراج ضبّ
حیوانیست شبیه بسک ابن سیده کفته ضیون بیاء دو نقطه از تحت کربه ماده ضبیله

بتقدیم باء یکنقطه بر یاء دو نقطه از تحت مادباریک **فصل دوم در ضاد مکسوره ضفدع** بفا و دال و عین مهملتین بفتح دال نیز آمده اما فصیح نیست بزق و بزکی قورباغه کویند از آبهای ایستاده متکون شود از توالد نیز بهم رسد و از عفونات و عقب باد و باران شب بسیار بود مردم کمان برند که مکر از ابر میبارد نه از توالد و تناسل این کمان باطلست حق سبحانه و تعالی درین ساعت از طبیعت همان خاک که باران برو بارید خلق نماید او حیوانیست که استخوان ندارد بعضی از و آواز کنند و بعضی نکنند آنکه آواز کند آوازش بکوش برآید و موصوفست بحدة سمع خواهد که صدا نکند از آب برآید و چون اراده کند که صدا کند داخل آب شود صدا نکند از دیدن آتش تعجب کند و ساکت شود همیشه نظر بر آتش اندازد در مبدا خلقت او در آب مثل دانه جاورس سیاه بود پس بیرون آید مثل دعموص بعد از و اعضا او منبسط کردد اکلش حرام و قتلش منهی عنه شیخ ابو علی سینا کفته در سالی که ضفادع بسیار شوند زیاده بر عادت در عقب او وبا بهم رسد صاحب عجایب المخلوقات آورده که ضفادع مثل لاک پشتست در دریا بیضه کنند دو نوع بود کوهی و آبی از خواص وانکه اکر زنی بزق آبی را دهن کشاده سه نوبت بر دهن او تف کند پس از دست کذارد تا باب رود باز بکیرد اکر بیدار او را بر خارج دیک مالند که در زیرش آتش باشد هر کز بجوش نیاید اکر او را بر کزیده جانوران مالند در حال به شود اکر او را از سر تا عجز دو نیمه کنند هر زنی که درین وقت برو نظر کند

شهوه برو غلبه کند ببوی مردان ذایل شود اکر زبان او را بر کسی که متهم بمزدی باشد بخوابانند اقرار نماید اکر خون او را بر موضعی که موی او کنده باشند طلا کنند دیکر موی بر نیارد اکر بر روی مالند مردم او را دوست دارند اکر بر بیخ دندان کذارند بلا تعب بیفتد از صاحب عجایب المخلوقات کوید که در موصل در باغی در کنار حوضی با جمعی نشسته بودیم از استماع آواز ضفادع متاذی کشتیم شخصی طشتی آورده بر روی او کذاشت ساکت کشتند راحت یافتیم و نیز آورده که اکر چراغ در میان چشمه و برکه آب نهند بزقان صدا نکنند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل مرد عابد مجتهد در طاعت الهی چه او بنادعرو در آب بحث تا ابرهیم علیه السلم را اذیت نرسد دیدن بزقهای بسیار دلیل عذابست چه بر قوم فرعون ضفادع بادین فضادی کویند دیدن او دلیل حسن معاشرة با اقربا و همسایکانست اکر بیند که کوشت بزق میخورد بمنفعتی رسد ارطامیدورس کفته که دیدن او دلیل نزدیکان و ساحران بود جاماسب کفته هر که با بزق سخن کوید مملکتی بدست او آید و اکر بیند که ضفادع از شهر بیرون آمدن دلیلیست که عذاب از آن شهر بیرون آید **فصل سیم در ضاد مضمومه ضوع** مرغیست که اخیل نامند در الف کذشت **ضوع** از جنس هوامست جوهری از طبوره شمرده مفضل کفته جغد نر است **باب شانزدهم در طاء مشتمل بر سه فصل فصل اول در طاء مفتوحه طاووس** در ما بین طیور بعزت و حسن و عفت مشهور است حسن و منظر خود دوست دارد و تکبر و عجب برو و عقده دم خود کند سیماد در وقتی که ماده اش نظر بجانب او کند چون سه ساله شود پر نر او رنکین شود و ماده

بیضه نهد در سالی دوازده یا کمتر در بهار مباشرت در خریف اسقاط پر نماید بنحوی که از اشجار برک ریزد و چون در بهار اشجار شروع در انبات نمایند او نیز پر برآورد و در وقت حضانه با ماده خود بسیار بازی کند و بسا باشد که بیضه را بشکند مدة حضانتش سی روز بود جوجه او برهنه یعنی بی پر بیرون آید چون بیضه او در زیر مرغ خانکی کذارند جمیع ما یحتاج از اکل و شرب نزد وی حاضر سازند از خوف آنکه اکر برخیزد هوا فاسد سازد و قوت آن ندارد که زیاده از دو بیضه وی حضانت نماید جوجه که از و بیرون آید بشکل طاووس بود لکن کو حسن و ناقص الخلقه بود بد آنکه او را با حسن صورتش شوم دانند بجهة آنکه سبب دخول ابلیس در بهشت و خروج آدم علیه السلم از و او بود چون بپا مباشر این کشته لهذا پاهایش زشت کرد بلیت طاووس را بنقش و نکاری که هست خلوص تحسین کنند او منفعل از پای زشت خودش کویند چون آدم صفی علیه السلم بحکم الهی تاک انکور غرس نموده ابلیس طاووسی آورده در بیخ او ذبح کرد و بخون وی او را آب داد چون برک بیرون آورده بوزینه ذبح نمود چون غوره شد شیری ذبح نمود تا خوشه یا شامل بعد از اتمام ثمره خوکی ذبح نموده بخون وی آب داد ازین جهة شارب الخمر اول رنکش مثل پر طاووس سرخ کردد چون مست شود مثل میمون بازی کند و برقص درآید و چون مستی وی زیاده شود بطریق شیر بغرد و بدرد و عربده نماید و هذیان و لا یعنی کوید و در آخر مثل خوک سر در پیش اندازد و بخوابد عربان در امثال خود کویند فلان احسن من طاووس اکلش حرام

امر قبیح

دکوشتش دیر هضم و بد مزاج لکن معده کرم را نافع است اطبا کویند کوشت وی اغلظ لحوم طیور است اجتناب از و واجب دانند اکر با سرکه بزنند دفع ضرر وی شود ابن زهر کوید که از خواص طاووس آنکه چون طعام مسموم را با یحذر وی شود فرح کند و بال بکسترد و درقص و اظهار سرور نماید آشامیدن زهره او با سرکه از کزیده جانوران نافع بود اما حکما کویند که اکر آدمی زهره طاووس آشامد البته دیوانه شود و این تجربه رسیده هرمس کفته اکر خون او را با انزروت و غک مخلوط ساخته بر قروح رطبه رد یه که از اکله ترسند طلا نمایند به کند سرکین او را اکر بر زکیل مالند ذایل کند استخوان وی را اکر سوخته و ساییده بر کلف مالند بری سازد **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل عجب و تجبر آنی و حسن و جمال مالک او بود و باشد که دلیل سخن چینی و فریب و مکر و انقیاد اعدا و زوال نعمت و شقاوت و تنکدستی بود و کاه دلیل زینت و زیور و تاج و ازواج حسنه و اولاد کریمه با زن اعجمیه صاحب جمال یا غیر مسلمه بود اکر بیند که با طاووس برادر شده با ملوک عجم مواخاة نماید **طیر** جنس مرغان واحد او طایر و جمعش طیور آید ابن عباس کفته که ده مرغست که نام در قران مذکور است بعوضه در البقره غراب در مایده جراد در اعراف سلوی در بقره و طه و نحله در نحل نمله و هدهد در نمل ذباب در حج فراش در قارعه ابابیل در فیل **تعبیر** دیدن طایر در خواب عمل آدمیست لقوله تعالی و کل انسان الزمناه طایره فی عنقه یعنی عمل هر کس را لازم داشتیم بر کردنش اکر مرغ مجهولی بیند با مش

بسم الله الرحمن الرحيم بلبل

معلوم نباشد دليل اننا او وترس بود لقوله تعالى طائركم معكم الآية اكر از حبس طيور
نيكو بود دليل نيكويي عمل او بود بادسولي خبر خيري آورد ودوين آشيانه مرغ
دليل زوجه وبيضه او دليل فرزند اكر آشيانه او در كوه باغار يا ديوار بيند
زيارة مساجد ومتعبدين ومنقطعين از خلق غايب جنكال او غلبه بر دشمن ومنقار
دليل عزت وجاه وسركين او دليل مال حلال اكر از طيور مأكول اللحم ديده واكر
از غير مأكول اللحم دليل مال حرام **تتمه در كلام طيور** كويند روزي سليمان عليه السلام
به بلبلي كذشت كه بر درخت سر ودم ميجنبانيد با اصحاب خود كفت ميدانيد كه اين
بلبل چه ميكويد كفتند الله ورسوله اعلم كفت ميكويد كه امروز نيم خرما خورده ام
وخاك بر سر دنيا كرده ام وهدهدي كفت ميكويد كه اذا نزل القضاء عمي البصر
ما احسن ما قال قضا از آسمان چون فروهشت پر همه زيركان كور كردند وكر
كعب احبار كفت كه ميكويد من لا يرحم لا يرحم هركه رحم نكند بر وي رحم نكنند فاخته
ميكويد ياليت هذا الخلق ما خلقوا او علموا لماذا خلقوا كاش اين خلق مخلوق
نكشتندي يا دانستندي براي چه مخلوق شده اندي وچون دانستند براي چه مخلوق
شده اند عمل ميكردند بر انچه عالم كشتند **ورشان** كبوتر صحرائي كويد لدوا للموت وابنوا للخراب
بزاييد براي مردن وبنا كنيد بجهة خراب شدن طاووس كويد كما تدين تدان يعني
انچنانكه جزا ميدهي جزا داده ميشوي صرد كويد استغفروا الله يا مذنبون استغفار
كنيد اي كناهكاران طيطوي كويد كل حي ميت وكل جديد بال يعني هر زنده ميرد وهر

قضا چون ز كردون فروهشت پر
چون قضا بيرون كند از چرخ سر
عاقلان كردند جمله كور وكر

تازه بپوسد پرستوك كويد قدموا خيرا تجدوه هر نيكي كه پيش فرستيد بيابيد كبوتر
كويد سبحان ربي الاعلى ملء سمائه وارضه باز ميكويد سبحان ربي الاعلى وبحمده
قمري ميكويد سبحان ربي الاعلى بعضي كفته اند كه ميكويد كه يا كريم يا غياث
المعن ونفرين كرده قليواج كويد كل شيء هالك الا الله سنك خواره كويد من سكت
سلم هركه خاموش شد بسلامت ماند طوطي كويد ويل لمن كانت الدنيا همته واي بر كسي
كه همتش دنيا باشد دراج كويد الرحمن على العرش استوي سار ميكويد بار خدايا
روزي روز بروز ميخواهم قبره كويد بار خدايا بر دشمنان محمد وآل محمد لعنت كن
خروس ميكويد اذكروا الله ايها الغافلون كركس كويد ايكه هر نوع خواهي زندكاني كن
آخر مرك است عقاب كويد در مفارقت از مردم موانست است ودر دوري از ايشان
راحت پرستوك آواز بركشد وفاتحه تا آخر بخواند بطريقي كه قاري خوانده است در وقتي
كه در وصف قتال بكين بكردسند ميكويد سبوح قدوس ربنا ورب الملائكة والروح
حمار لعن كند كسي را كه در سبع كم كند برق كويد سبحان ربي القدوس سرطان كويد
ربي المذكور بكل لسان **طيطوي** ارسطاطاليس كفته او طيري است كه از نيستان وآبها
بسيار مفارقت نميكند چه او غير كرمي كه در اطراف آبها ونيستانها متكون شود نخورد
باز چون بيمار شود اين مرغ شكار كند جكر وي بخورد شفا يابد واين طير طيران نمايد
وفرياد كند ومكان خود تغيير ندهد مكر در وقتي كه باد بكريزد واكر در شب كريزد فرياد
كند واكر در روز كريزد فرياد نكند از خواص او آنكه كوشت وي شكم ببندد وقوة بلغميه زياد كند

طيهوج شبيه بكبك كوچكيست الا آنكه كردن ومنقار وهر دو پاي او سرخست وبر
پر او سياه وسفيد اكلش حلال كوشتش كثير الحرارة والرطوبة است اصح آنكه معتدلست
بعضي كويند در درجه سيم هاضم است بهترش آنكه فربه بود مزيد قوة باه وشهوة است
شكم ببندد ضرر دارد بكسي كه علاج خلط وثقل كند اكر در هر هفته يكبار خورش دفع شود
مولد خون معتدل موافق مزاج معتدل بود اكلش در بهار انسب بتخصيص در بلاد
شرقيه طيهوج ودراج وكبك باهم در ترتيب اغذيه واعتدال ولطافة اول طيهوج
پس دراج پس كبك **تعبير** ديدن او در خواب دليل ذنت **طامر وابن طامر** كيك
وهر دو خسيس **طبطاب** مرغ بزركيست كه كوشهاي بزرك دارد **طبوع** بيا يكنقطه
وعين مهمله قمله است در قاف بيايد **طحثوج** بحاء مهمله وثاء سه نقطه وجيم مورچه
كوچك **طحن** بحاء مهمله جانوريست شبيه بام حبين در آخر يابد كذشت كوركان
بروجع شوند كويند الطحن يعني بكرد خود در ابو زمين انبار دو بكردد تا در زمين
غايب شود **طرسوخ** براء وسين مهملتين وخاء معجمه نوع از ماهي مرا وصنبر اكل
او مورث غشاوه عين كردد **طرغلودس** براء وعين مهملتين ولام ودال وسين
مهملتين اهل اندلس او را طرپس كويند در ضاد كذشت بعضي كويند اصغر عصافير است
خاكستري رنك در بال او رنكها سرخ وزرد ويوش طلائيست باريك منقار در دم
نقطهاي سفيد دارد بهترش آنست كه فربه باشد مأكول اللحم است تناول كوشت
وي سنك مثانه بشكند واز تولد او مانع آيد **طغام** وطغامه بغين معجمه ارذل طيور وسباع

آهو

وهر دو **طلا** بزغاله كوچك كه هر دو پاي او بسته نكويند يطلي بحلاء الي وتد يعني هر دو
پاي او ميخ ميبندند **طمل وطمال** كرك **طنبور** بنون وباء يكنقطه زنبور نيش دار كه
چوب خورد **طرزوق** براء مهمله وقاف شب پره **طوبالة** بباء يكنقطه كوسفند
طير العراقيب بعين مهمله مرغيست كه عربان او را شوم دانند **طير الماء** بنات الماء
وابن الماء در ميم بيايد **بنت طبق وام طبق** سنك پشت بعضي كويند مار بزركيست
كه شش روز بخوابد وروز هفتم بيدار شود بر هر چه باد نفس او رسد در حال بميرد
فصل دوم در طاء مكسوره طفل بچه هر وحشي ومولود از بني آدم **طرف** بحاء مهمله
طرف براء مهمله وفاء اسب نيكو **طلا** بچهاي حيوانات سم شكافته مثل كاو وكوسفند
فصل سيم در طاء مضمومه طوراني براء مهمله ونون نوع از كبوتر **طوطل** بتشديد واو
اسم مرغيست **طوطي** ببغا است در با كذشت **باب هفدهم در ظاء معجمه مشتمل**
بر يك فصل در ظاء مفتوحه ظبي بباء يكنقطه آهو تركان جيران وكيك نامند
سه نوع اول آرام كه آهوي خالص سفيد است مسكن او در ريك باشد جهة
فربهي او را ميش آهوان كويند يكنوع ديكر را عفر نامند سرخ رنك وكوتاه
كردن بود در دويدن ضعيف ترين آهوان كويند يكنوع ديكر را عفر نامند
سرخ رنك وكوتاه كردن بود در دويدن ضعيف ترين آهوان بود در اراضي
مرتفعه صلبه جاي كيرد نوع سيم كندم كون ودراز كردن وطويل القوائم
سفيد شكم همه انواع او موصوف اند بحدة بصر كريزنده ترين حيوانات است

بعضی از فوج وی چون خواهد داخل خانهٔ خود شود از خوف صیاد عقب عقب
بخانه درآید و بدر بیاید و آب تلخ خورد و از اکل حنظل ملتذ شود ابن جلجان
در ترجمهٔ خود آورده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از ابو حنیفه پرسید
که چه چیز لازمست محرمی را که دندان رباعیهٔ آهو بشکند گفت نمیدانم پرسید
یا ابن بنت رسول الله آنحضرت فرمودند که آهو را رباعیه نمیباشد دو دندان پیش
دارد یکی فوقانی و یکی تحتانی ثعلبی در کتاب ثمار القلوب آورده که روزی
بهرام بقصد شکار شتری تیز رفتار سوار شد با کنیزی که تعشق تمام برو داشت
در پیش خود کرد و اینده بر روی دشت و هامون برآمدند تا بشکارگاه بجمعی از
آهوان برخوردند بهرام بدان کنیز گفت که بکدام عضو آهو که گویی بدان تیر بزنم
کنیز گفت خواهم که بیک تیر نر و ماده او با هم دوزی پس بهرام تیر دو پیکان
برکمان نهاده بیک تیر نر و ماده او هر دو شاخ آهو از بیخ برکند و دو تیر دیگر در جای
وی چون دو شاخ بر دوخت بعد از و کنیز گفت خواهم که سم پای وی بر بیخ
شاخش بدوزی بهرام اولا بندقهٔ گل بر بیخ گوش وی زد تا آهو پای خود بر
بیخ گوش رسانید تا بیخ گوش خود بخارد پس بیک چوبه تیر سم وی بر بیخ
گوشش بدوخت تا آنکه تعشق و میل تمام بجانب آن کنیز داشت او را بر زمین
انداخته شتر بر اعضای وی دوانید تا اعضایش خورد در هم شکست گفت
تو خواستی که عجز مرا ظاهر کنی پس اندک بگذشت که کنیز بگذشت بدانکه آهوی ختایی

که از و مشک حاصل شود رنگش سیاه و دو دندان باریک سفید بقدر ما بین ابهام
سبابه از دهن وی مثل دو دندان خوک در روی وی برآمده و در شکل و باریکی
سم فرقی با سایر آهوان ندارد گویند آهو از تبت و هند رود و آنجا نافه اندازد و
آن مشک بد بود و حقیقت مشک خونیست که در وقت معلوم از سال در ناف آهو
جمع شود بمنزلهٔ ماده که بعضوی ریخته شود حق سبحانه و تعالی ناف او را معدن
مشک ساخته مثل اشجار اثمار هر سال در وقت معین بار دهد چون این ورم
حادث شود آهو بیمار گردد تا آنکه ماده کامل شود اهل تبت در صحرا میخهای چوب
زنند تا در این وقت خود را برین مواضع رساند و ناف خود بر سر آن چوبها گذارد
نافجه بروی هندی نافه معرب نافجه است مصغر فارسی ظرف مشک را گویند ابن عقیل
بغدادی گفته که نافجه در درون آهو مثل پنیر مایه ایست که در جوف بزغاله است
صاحب عجایب المخلوقات آورده که جانوریست در دریا بشکل آهو دابة المسك
نامند در وقت معلوم از سال بیرون آید بسیاری از وی شکار کنند چون ذبح
نمایند در ناف او خونی یابند که مشک است در آن موضع بوی نداد چون بمکان
دیگر بردند بوی دهد از ام سلمه منقولست که حضرت مقدس نبوی در صحرای بود
که منادی شنید که یا رسول الله آنحضرت بدان طرف متوجه شد آهوی ماده را
بر درختی بسته بودند گفت یا رسول الله درین کوه دو بچه دارم مرا بگشای تا بروم
و ایشانرا شیر داده بیایم آنحضرت فرمود که می آیی گفت اگر نیایم خدای تعالی مرا عذاب عشار کند

پس وی را نجات داده برفت بچهای خود را شیر داده بیامد اعرابی که او را مقید ساخته
بود خبردار شد بیامد و گفت یا رسول الله هیچ شما را مطلبی هست گفت آری خواهم
که این آهو را رها کنی پس آهو را رها کرده برفت و میگفت لا اله الا الله و انک رسول الله
بدانکه اکل او حلال و مشکی که از و حاصل شود پاک است گوشت او گرم و خشک بهترین
انواعش آهو بره اول زاییده باشد خشف نامند نافع قولنج و دافع فالج و مصلح تنهاست
که فضول بسیار دارد و اعضا را خشک کند مولد خون حاد است که موافق امزجهٔ
بارده باشد بجهت پیران تخصیص در زمستان اگر شاخ او را آتش بخور کنند
هوام گریزان شوند اگر زبان وی در سایه خشک نموده زن سلیطه خورد
تسلط وی برطرف شود اگر زهرهٔ وی در گوش چکانند درد گوش ببرد اگر سرگین
و پوست او را سوخته و صلایه نموده در طعام کودک کنند چون از وی بخورد
هرچند که نشو و نما کند زیرک و حافظ و فصیح و بلیغ شود اما خواص مشک
آنکه قوت چشم و دل و دماغ دهد و رطوبات دفع کند و جلاء بصر دهد نافع خفقان
و تریاق زهرها است الا آنکه روی را زرد کند و اگر در طعام کنند بوی دهن
حاصل کند بالخاصیة **تعبیر** دیدن آهو در خواب دلیل زن صاحب جمال غریب است
اگر بیند که نصید کردن مالک آهوی شد کنیز را بکر مالک شود یا زنی تزویج
نماید اگر تیری بر آهوی بقصد شکاری اندازد زنی را دشنام دهد اگر بیند
که آهوی ذبح کرد کنیز را بکارت برد اگر بقصد شکار اندازد از زنی مال یابد اگر

اگر بیند که آهوی کرد بره لذت دنیا یابد اگر بیند که آهوی برو دوید زنش عقب
او کشد اگر از مو یا پوست او مالک شود از قبل زنان مال یابد دیدن مشک
در خواب دلیل رسیدن بدوستی یا تملک کنیزی اگر بیند که مشک از نزد آن
برداشت مشک نگه داشتن بد بود و نیز دلیل رسیدن بمال و بوی خوش و
عیش و خبر خوش و بعضی گویند دلیل فرزند و زنست **الظربان** براء مهمله و با
مرتکل و بترکی پدق و کوهان خوانند جانوریست از سگ بچه بزرگتر بدبوی کثیر الفسو
بر در سوراخ سوسمار آید دهن سوراخ او به بر خود مسدود ساخته سه مرتبه فسو
دهد از نتن او سوسمار بیهوش شود پس او را با بچه و بیضه آنچه باشد بخورد
اعراب بادیه زعم آنکه چون بلباس ایشان بوی وی رسد هرگز از وی نرود
تا پوسد ابو علی فارسی گفته که او حیوانیست بقدر گربه ظاهر و باطن بد بود و
سوراخ دیگر بغیر گوش دارد دستهای و چنگالهای تیز و دم دراز دارد استخوان
پشت جدا و مفاصل ندارد بلکه از سر تا دم یک استخوانست باشد که مردم برو ظفر
یابند شمشیر زنند در و اثر نکند مگر آنکه بگوشهٔ بینی او خورد و بمیرد جهت آنکه پوست
او در نهایت صلابت است از عادت اوست که چون اژدها را ببیند نزدیک
وی شود خود را طول کشد و باریک کند تا آنکه مثل ریسمانی شود تا مار خود را بر او
بپیچد و بعد از مدتی سر برآورد مار را پاره پاره کند و نیز قوتی عجیبی دارد که دیوارها
بالا رود و طلب طیور کند و چون خواهد که از دیوار بزیر افتد شکم خود پر باد کند

چون بنفشه خرد بوی نرسد وگاه بمیان گلّه شتر آید فربه کند تا از عفونت او شتران
متفرق شوند لهذا او را مفرق النعم گویند در بلاد عرب گویند فلان افسی من الظربان
اکلش حرام ظَلیم شتر مرغ نر ظاء معجمه مکسوره بنا مده باب هجدهم در عین مشتمل
بر سه فصل فصل اوّل در عین مفتوحه عَظاءة بظاء معجمه جانوریست از چلپاسه
بزرگتر ازهری گفته که جانوریست نرم که دونی و تره د بسیار کند شبیه بکرباسو
الا آنکه نیکوتر ازوست اذا نرسانند شحمة الارض و شحمة الرمل نیز گویند در باب
شین گذشت مختلف الالوانست سیاه و سفید و سرخ و زرد همه انواع او منقط
بسیاهی اختلاف او باختلاف مواضع اوست چه بعضی از آنها در ریگ و بعضی قرب
باو گیاه باشد در سوراخ خود چهار ماه چیزی نخورد از طبع اوست دوستی با آفتاب
در آفتاب رو خود را بیارد و بزدو از مزخرفات عربست که گفته که چون سموم بر
حیوانات متفرق گردد او محبوس شود تا دهر حیوانی بقدر حصّه وی سم نفوذ
کند غیر او از سم نصیبی نرسد و از طبع اوست که تندر و دو با دست چون سم بخاطر
وی رسد تا سف کشد از فوت او دردی در مصر سلحیه گویند در سین گذشت
اکلش حرام هر که دست راست و پای چپ او را با خود دارد آنچه از که خواهد
جلع کند اگر در کوی سیاهی پیچیده بر صاحب تب ربع آویزند تب وی
زایل کند هر چند تب مزمن باشد اگر دل او را بر زنی آویزند باد بکر ماده
که باوی باشد اگر باروغن گاو طلا نمایند تا مه اسود و بر گزیده عقرب مالند شفا یابد.

١٨ باب عین

اگر

اگر با زیت مخلوط ساخته در شیشه کنادند و در آفتاب نهند زهر قاتل شود تعبیر دیدنش
در خواب دلیل اختلاف اسرار است عَقْرَب کژدم ترکان بعضی ساده و دو نلونامند
مائیة الطبع کثیر الاولاد باشد آفتش در ولادتش باشد چه اولاد او شکم مادر بدریده
بیرون آیند جاحظ نفی این قول کند گوید معتمدی بمن گفت که من عقربی دیدم که
دو بار بچه آورد اولاد خود بر پشت خود برداشت میرفت هشت پای دارد چشمش
در پشتش بود میّت و خوابیده را نگزد الا وقتی که عضوی از وی متحرک شود و باشد
که افعی را بگزد و افعی بمیرد جاحظ گفته که چون عقرب افعی را بگزد اگر افعی را
خورد بسلامت ماند و الا بمیرد بر اکل ملخ حریص است طریق صیدش آنکه ملخ را پیش
اندازد و داخل خانه خود کند اگر کند تا در سوراخ وی کنادند ملخ را بیرون کند
و باز متعاقب وی ... باشد که منسله و کلوخ بر و زنند در شهر مرو کشنده
او بسیار بود هر که را بگزد در حال بمیرد و باشد که گوشت بدن ملسوع بریزد یا متعفن
گردد چنانچه کسی تا بینی خود بگیرد و نزد او نتواند رفت با صغر جسمش فیل و شتر را
بگزیدن بکشد یک نوع از و که نصیبین نامند صاحب بروطیار و غالبا وفات کشنده
بود اگر مورچه بر موضع گزیده وی بمالند شفا یابد عایشه گوید که روزی حضرت
مقدس نبوی در نماز بود که علی بن ابی طالب علیه السلم آمده در پهلوی آنحضرت
بنماز ایستاد که عقربی آمد از پیغمبر بگذشت چون بامیر المؤمنین رسید آنحضرت
بانعل عربی که در پای داشت بزد و بکشت حضرت مقدس نبوی در نماز وی را اعتراضی

نمود و در روایت دیگر آمده که رسول خدای خود در نماز بود عقربی آنحضرت را بگزید
آنحضرت با نعل عربی بزد و بکشت چون از نماز فارغ شد فرمود لعن الله العقرب
که مصلّی و غیر او را نگذارد تا نگزد پس آب و نمک برو مسح نموده قل هو الله احد و معوذتین
برو خواند یافعی گفته که در حوادث سنة اربع و خمسمایة نزد بعض ملوک منجمان گفتند
که تو را در فلان ساعت از فلان روز عقرب بگزد و بمیری آن پادشاه در آن روز
قبل از ساعت مذکوره غسل نموده موی سر خود شانه کرده سوای ساتر عورة از
جمیع لباس برهنه گشته بر اسب برهنه سوار شده موی خود را متفرق ساخته
داخل در باشد از خوف آنچه منجمین گفته بودند قضا را در همان ساعت موعود
اسبش عطسه زده عقربی از بینی او بیرون آمده بگزید پادشاه در حال جان
بقابض ارواح سپرد حذر او دفع قدر نکرد بلکه وسیله وی شد ذوالنون
مصری گوید روزی از خانه برآمدم تا رخت خود شویم عقربی بزرگ دیدم
که روی بمن آورد بسیار ترسیدم استعاذه بجناب احدیت بردم حق سبحانه
و تعالی شرّ او را از من دفع کرد پس از من درگذشت تا بکنار نیل رسید بزغی
از آب در آمد او را بر پشت برداشت از آب گذرانید من نیز لنگی بستم عیان
در آمدم او را بر پشت برداشت از آب گذرانید تا ببینم که کجا میرود از آب برآمد
دیدم که بزغ عقرب را بپای درختی آورد که جوانی مستی در خواب بود که افعی
الا بالله عقرب از آب عبور کرد که این جوان را بکشد ماری دیدم که میخواست جوان را

در روایت دیگر از آن حضرت
منقولست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله در اثنای نماز عقربی گزید
حضرت نعل بر وزد او را کشت و چون
فارغ شد فرمود که لعنت خدا بر تو
نیکوکار را میگذاری و نه بدکردار را
آنکه آزار میرسانی پس نمک سائیده
طلبید و بر موضع گزیده عقرب
مالید و فرمود که اگر مردم منفعتهای
نمک را بدانند محتاج بتریاک فاروق
و غیر آن نشوند ۱۲

عقرب

عقرب بدماغ او در رفت بینی بر و زد و بکشت و برگشت بر پشت همان بزغ سوار
شده از آب گذشت این شعر بخواندم یا راقدا والجلیل یحفظه من کل سوء یکون فی الظلم
کیف تنام العیون عن ملک یاتیک منه فوائد النعم از استماع آواز من جوان بیدار
شد احوال باوی گفتم جوان گفت سبحان الله من اسباب عیش از کباب و شراب
و میوه برداشته و بدین محل آمدم چون اراده شرب خمر کردم سایلی آمده گفت خود
و عیالان چند روز است که چیزی نخورده ام آنچه از نان و کباب آورده بودم
به او دادم و خود بشراب خوردن مشغول گشتم چون مست شدم بخواب رفتم و از
خود بیخبر بودم تا وقتی که از آواز تو بیدار شدم پس جوان اسباب لهو بیرون آورده
توبه نمود و سیاحت اختیار کرد تا آنکه عمرش باخر رسید بزهد و تقوی و عبادت
بود زمخشری در کتاب ربیع الابرار آورده که عقرب در زمین حمص زنده نمی ماند
چه زعم بعضی آنکه در آن بلده طلسم عقرب ساخته اند اگر از جای دیگر بآنجا عقرب
برند در حال بمیرد فایده بدانکه افسون عقرب جایز است چه جابر بن عبد الله
انصاری گوید که در خدمت رسول خدای نشسته بودیم که مار دیدن عقرب گزید
شخصی برخواست گفت یا رسول الله آیا او را افسون کنم آنحضرت فرمود که
افسون کن هر کس از شما که تواند که برادر مومن خود نفع رساند برساند جمعی گفتند
یا رسول الله تو ما را از افسون نهی فرموده و حال آنکه نزد ما افسونیست که بآن
عقرب را افسون کنند آنحضرت فرمود که آنرا بمن نمایید پس بآنحضرت نمودند

نزمود قصوري در روغني ببينم بدانكه يكنوع افسوني هست كه بغير عربيت مثل زبان هندي
وغيره كه معني او دريافته نشود منهي عنه است چه ميتواند بود كه در وكلمه كفري باشد
ودر تجويز افسون اهل كتاب اختلافست بعضي از علما تجويز نكرده اند واز افسونهاي
مجرب بجهة دفع عقرب افسونيست كه اكر آدمي عقرب بدست كيرد ونكزد واكر
بكزد ضرر نرساند اينست كه بسم الله وبالله وباسم جبرائيل وميكائيل كاذم كاذم
ربزاذم قتبرزا الجي مزن الجي مزن بشتام ابشتام اهو ذاهو ذاهي وطا
انا الراقي والله الشافي ونيز هركه صبح وشام بكويد سلام علي نوح في العالمين
هيچ مار وعقرب او را نكزد وبعضي نيز از افسون مار وعقرب درباب هاء دركو
جته كذشت صفة خاتمي كه نافع كزيدن عقرب وبجهة عاقل كشتن ديوانه ودفع
رعاف ودرد چشم كه از باد سرد باشد بر نكين بلور سرخ اين اسما نويسد
حطلستد كطوده دل صحره اوسططالي حمد سدهي سعاهمه بجهة كزيدن عقرب
نكين وي در آب پاك فرو برد وبر موضع كزيده كذارد وبجهة ديوانه چنان كند
كه هميشه كه نظر او بر نكين باشد كه بهوش آيد وبجهة رعاف با نكين بر پيشاني
وي نقش كند خون باز ايستد وبجهة تب بر برك زيتون نويسد وبياويزد
وبجهة باد انكشتر را بر موضع باد مالد واز جمله افسونهاي مجربه بجهة دفع تب
اينست بر سه پاره كاغذ نويسند ودر روز بخور بسوزانند اول لدي ااا الولوم
وثانيه لدي ااا الركهوم وثالثه لدي ااا الراوم ونيز بجهة دفع تب بر سه پاره كاغذ نويسد

هر روز يكي را بخورد روز اول بسم الله نادرت واستنادرت دوم بسم الله في علم الغيب
غادرت سيوم بسم الله حول العرش دادرت واز جهة رعاف نويسد لوطا لوطا لوطا لوطا
ثلثا اسط صاحب عين الخواص نوشته كه هر كه اين اسما بر كاغذي يا طاس اسپاد دريه
كه صحيح باشد يعني شعبه وكوشه نداشته باشد يا بر كاسه مدوري كوشه نويسد
با نام او ومادر وي بر شش آب او بر سولي كه از جانب عقرب كزيده آمده نوشاند عقرب
كزيده شفا يابد واكر بر عقرب كزيده نوشانند در حال بميرد افسون اينست سادا
سادالي اسادا ابرل برل الى ناما ل واصاده اطوطو كال طوصا حادب ياقاريس
اردا باب اباب جاكا ناناما اس بيما يادا ايادما بن بحر يا دا كاطي صلوسرس
صادوب ابا ونيز ترمذي كفته هركه در محل شام سه مرتبه بكويد اعوذ بكلمات الله
التامات من شر ما خلق از ضرر نيش عقرب وغيره در اين شب ايمن كردد
محمد بن عثمان التوردي كويد وقتي در مكه كتاب فرايض بر شيخ تقي الدين جوزي
ميخواندم كه ناكاه عقربي راه ميرفت شيخ بدست خود برداشت وبر ميكردانيد پس
من كتاب را از دست كذاشتم بكفت بخوان كفتم خواهم كه اين فايده كه نزد تو است
بدانم كه از چيست كفت كه از حضرت مقدس نبوي بثبوت پيوسته كه هر كه در وقت
صبح وشام بكويد بسم الله الذي لا يضر مع اسمه شيء في الارض ولا في السماء وهو
السميع العليم هيچ چيز ضرر بوي نرساند واز جمله آنچه دفع شر مار وعقرب كند اينست
كه در وقت خواب سه مرتبه بخواند اعوذ برب اوصافه سميه من كل عقرب وحية

سلام علي نوح في العالمين انا كذلك نجزي المحسنين اعوذ بكلمات الله التامات
من شر ما خلق از جهة كزيدن عقرب بخوانند تلا غدا لن عاو تلا اغا فهو ملدوغ
ولديغ وابوية ولسعة العقرب والحية تلسعه لسعا فهو ملسوع واز جهة مار كزيده بكويد
عقت نعص وهشت تهش ونشطت تنشط ونكزت بانفها تنكز سبع واكلش حرام
از جمله خواص آنكه چون چلپاسه را ببيند در ساعة خشك شود وعنبر را اكر بسوزانند
همه عقربها كريزان شوند اكر بزيت طبخ نموده بر كزيده عقرب كذارند دردش
ساكن كند ترمذي كفته اكر عقربي در ظرف سفالين افكنند سر او را بخمير
بكيرند در تنور كذارند تا آنكه خاكستر شود از اين خاكستر كسي كه سنك مثانه
دارد بخورد سنك مثانه بشكند وبريزد واكر در سه روز آخر ماه عقربي كرفته
در ظرفي كرده يك رطل زيت برو ريزند سر وي را كرفته كذارند تا يك ماه بعد
او بكيرد پس روغن او درد ديست را نافع بود اكر پاره ترنج بر ديكي كذارند
وبجوشانند بر موضع كزيده عقرب كذارند فورا دردش ساكن كند اكر نقش
او در خانه كسي باشد هميشه آن شخص بيمار باشد تا آنكه از وي بيفتد اكر عقربي را
بكوبند بر كزيده او مالند صحت يابد اكر عقربي در آبي افتد كسي از و بخورد
بدنش از دمل مبتلي شود اكر خانه را بر پيه كاو ودنبه بخور كنند عقرب
كريزان شوند صاحب عجايب المخلوقات آورده كه اكر عقرب كزيده دو
مثقال دانه ترنج بعد از آنكه نرم كوفته باشند بخورد شفا يابد كه ترياق سموم است

مار وعقرب است عظيم مجرب ونافع است نيز اكر برك زيتون با خود دارد
در ساعت شفا يابد ديدن ستاره سها دفع كزيدن عقرب ودزد نمايد وتا
صبح از هردو محفوظ باشد شيخ ابو علي سينا كفته اكر دو كس با هم نظر بر ستاره
سها كنند يا دو ستاره كه در منزل بلع وسعود وسعود وذابح است نظر كنند
با هم دوست كردند نمودن كف الخضيب تا ابد فرقة ارد وفرو بردن بكيه هم
صابون از قولنج نجات دهد تعبير ديدن عقرب در خواب منازعه با اقربا
اكر عقربي كشد مالي از وي بيرون رود وباز بيايد ديدن در سراويل دليل
مرد فاسق است خوردن كوشت مطبوخ او دليل رسيدن مال ميراث باشد
كه ديدن او دليل فتنه بود علامات او در درياي هند ماهيان دراز و
باريك است مثل مار متلون برنكها ودر حركات در دريا علامة وصول
ببلاد هند ونشانه نجات از مهالك ابن عباس كفته كه در آية وعلامات وبالنجم
هم يهتدون علامات در روز نشانهاي راهها ودر شب ستاره ها است كه بسبب
اين دو در شب ودر روز مردم راه بمقصد برند علق زلو وبزركي سلوك نامند
سياه وسرخ رنك باشد در آب ميباشد ببدن چسبد وخون بمكد از ادوية
حلق واورام دموية است چه هركاه موضعي از اعضا آدمي از ماده خون
ورم نموده باشد غالب اوقات اطبا تجويز نمايند كه برآن موضع زلو بندند
وحجامت كنند خون را بكشند ودر بعض احاديث آمده كه بهترين دواها علق وحجامت است

و در بعض اعضاء ضعیفه کار حجامت کند مثلا اگر خون فاسد در پلك باشد بتخییر
در زنان و کودکان طریقش آنست که زلو را در میان گل کنار نهند و بدان عضو
نزدیك سازند بوی چسبد و چون آب و نمك بروی پاشند در حال بیفتد و اگر در آب
آشامیدن بحلق کسی رود پشم روباه و موی او بخور کنند و چون دود او بحلق وی
رسد در حال بیفتد و این عظیم مجربست صاحب عین الخواص گفته هرگاه او را در آفتاب
خشك نموده با نوشادر در روغن صلایه کنند بر داء الثعلب طلا کنند موی بر آورد
دیگری گفته که اگر او را در خانه بخور کنند کیك و پشه و امثال آنها گریزان شوند اگر
در شیشه کنا دند تا بمیرد پس صلایه نموده از عضوی موی بکنند و بر محل وی بمالند
دیگر موی بر نیارد صاحب عجایب المخلوقات گفته اگر زلو بحلق کسی چسبد سرکه
شراب را با یکدرهم از مکس که در باقلا باشد غرغره کند بیفتد و از خواص مجربه
نافعه او آنست که اگر زلوهای بزرگ را که در ظرفها و مواضع نم باشند با زیت
پاکیزه جوشانیده با سرکه صلایه نموده مرهم سازند و در میان پشم نهند و بر موضع
بواسیر مالند شفا بخشد اگر او را در دکان شیشه فروشی بخور کنند همه شیشهها بشکنند
اگر روغن او بگیرند بر احلیل عالند حجم بزرگ شود اگر او را در کوزهٔ تلایی
کنا دند تا بمیرد پس صلایه کنند و بر موضعی که موی بکنند بمالند دیگر موی بر نیارد
و نیز اگر زلو بحلق رود او را بدر واسند پس یخ را بحلق او نزدیك دارند بر یخ چسبد
و بیرون آید تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند است لقوله تعالی خلق الانسان

من علق اگر در خواب بیند که خون بسته شده از بینی و دهن یا ذکر و دبرش بیرون
آمد زنش اسقاط حمل کند عناق الارض جانوریست کوچك تر از یوز هر چیز را صید
کند ترکان قراقولاق نامند قتاده گفته که از جوارح وحشیه است از سگ کوچکتر و از
گربه بزرگتر است قابل تعلیم شکار است رنگش زرد اکثر اوقات ملازم شیر است عنبر
ماهی بزرگ بحریست که از پوستش سپر سازند اما عنبر مشموم از دریا بیرون آید و بعض
از دواب بحر او را از جهة دسومة بخورد پس بقی بیند از دبر بروی آب بر آید مثل سنك
باد آنرا بکنار دریا اندازد صاحب قاموس گفته که سرکین حیوان بحریست یا چشمه که در
متکون شود شیخ ابو علی سینا گفته که عنبر از دریا بیرون آید و بهترین انواعش اشهب
سبزی که بسفیدی زند چه او با نواعش اسود و اخضر و اشهب شخصی نقل نموده که
بجزیره افتادم درختی دیدم شکل کردن گوسفند میوه او عنبر بود او را کنا اشتم تا زرد
شد باد وزید بدریا انداخت گویند چون باد اقل دریا افتد نرم است چون در آب
بحر او را فرو برند از جهة افراط حرارة او کرم باشد که زنده ماند چون صیادان ماهی
گیرند در شکمش عنبر یابند گمان برند مکرر از و حاصل شده و حال آنکه میوه درخت
اما اصح آنست که در جزایر بحر نحل شان عسل سازد چون در دریا افتد شهد او
بآب برود موم او عنبر باشد چه نحل در جزایر گیاهان خوشبو بسیار خورد از جمله
خواص او آنکه مقوی دل و دماغ و روح است نافع لقوه و فالج است موافقت
با امزجه بارده رطبه خاصه بجهة پیران در زمستان عنبر چاجم مثل کله آدمی باشد که

بزغاله

بوزن هزار مثقال باشد بعضی گویند از چشمهای که در بحار است روید و بر روی آب
ظاهر شود طیور ربایند و بخورند هلاك شوند عنز بزغالهٔ ماده اکلش حلال از جمله
خواص و آنکه اگر زهرهٔ او را با نوشادر مخلوط سازند از هر موضع که موی بکنند و بر محل
وی بمالند دیگر موی بر نیارد و اگر زهره و ساق صاحب سلسل البول را بوی بنوشند
بنوشد شفا یابد اگر پشم او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود چون خاکستر بر وریزند ظاهر شود
هرمس گفته که اگر مغز سر او و خون کفتار از هر یك وزن یك دانك با دو دانه از کافور با هم
شخصی خمیر نمایند چون بوی دهند بعبان اکل محبته روحانیه بهم رسد اگر از هر یك
از زهره و خون او یك دانك با نیم دانك از مغز سر گربه سیاه بکسی دهند شهوتش قطع شود
هیچ زنی تصرف نتواند نمود تا نگشایند طریق گشادن وی آنکه شیر ماده در شیر عنز
گرم نموده بنوشانند بامر الله تعالی گشاده گردد سوید بن عقله گوید روزی امیر المؤمنین
و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام را فاقه روی نموده روی بدان سلاله
دودمان نبوت و نمکدان ملاحت یعنی سیدة النساء فاطمة الزهرا علیها السلام آورده
گفت اگر نزد پدر بزرگوار و الد عالیمقدار خود روی و احوال ما بگوی بهتر خواهد بود
آنحضرت بیامد و در بکوفت حضرت مقدس نبوی نزد ام ایمن بود فرمود که در کنار
که جگر گوشه ام فاطمه است ام ایمن برخواست و در بگشاد چون بیامد و سلام کرد حضرت
مقدس نبوی بعد از جواب سلام فرمود که یا فاطمه در ساعتی آمدی که عادت تو نبود
در چنین وقتی بیایی فاطمه علیها السلام گفت یا رسول الله طعام ملایکه تسبیح و تهلیل است

طعام ما چیست آنحضرت فرمود بحق آنکسی که مرا براستی بخلق فرستاد که در خانه وادی
آل محمد سی روز است که طبخ نشده اما چند عنز یعنی بز ماده آوردهاند اگر خواهی
پنج از آنها ترا بخشم و اگر خواهی پنج کلمه تعلیم تو نمایم که ترا بهتر باشد فاطمه علیها السلام
فرمود بلکه پنج کلمه مرا تعلیم نمایی آنحضرت فرمود بگوی یا اول الاولین و یا آخر الآخرین
و یا ذا القوة المتین و یا راحم المساکین و یا ارحم الراحمین پس برگشت و نزد امیر المؤمنین
علیه السلام آمده گفت از نزد تو بطلب دنیا رفتم آخرت آوردم این پنج کلمه بخواند آنحضرت فرمود
خیر ایابك خیر ایابك یعنی نیکو باز آمدن تو نیکو باز آمدن تو عنقا مغرب سیمرغ لفظ
مغرب زایداست بعضی گفته اند که مرغ غریب است بزرگی کوهی بیضه کند مسافت
بعیده طیران نماید و بلند رود و بعض گویند چون طوق بیاضی در گردن دارد
و لهذا مسمی بعنقا شده بعضی دیگر گویند مرغیست غریب بمغرب شمس صاحب عجایب
المخلوقات آورده که او اعظم طیور است بحسب جثه و خلقة فیل را چنان رباید که گربه
موش را در زمان سابق بوده اذیت بمردم میرسانیده تا آنکه روزی عروسی را
باز بودش ربوده ببرد حنظله نبی علیه السلام بر او دعا کرد حق سبحانه و تعالی او را
ببعض جزایر دریای محیط که در عقب خط استواست پای مردم بدانجا نمیرسد و تمام
عظیم چون فیل و کرگدن و جاموش و ببر و سباع هست برده در حین طیران وی
آوازی مسموع شود مثل صدای رعد تند و هزار سال عمر کند ارسطاطالیس گفته
که عنقا را گاهی شکار کرده میشود از چنگالهای او قدحها و منقارهای بزرگ ....

ایاب بازگشتن

طريق شكار نمودن او چنانست كه دو كاو را مي بندند وكوساله را درميان هردو وبسنكهاي بزرك سنكين كنند ودر پيش او خانه سازند كه مردي در وي باشد كه در و آتش برافروزد چون عنقا فرود آيد كه كاوها برباید چون چنكالهاي خود را در هردو يا يكي از آنها فرو برد نتواند آنها را از جاي بركند جهة آنكه كاوها بر كوساله بسته شده وكوساله نيك سنكين شده پس چنكال خود را نتواند برآورد پس در آتش افتد وبسوزد وكرفتار كردد ابو البقا كفته اهل رس را در زمين ايشان كوهست كه او را فخ كويند بقدر يك ميل بلندي داده و در ان كوه از انواع طيور كبار بسيار باشد عنقا را كه جثه عظيم داده روي ش شبيه بروي آدمي است از هر نوع حيوان در وي مشابهتي وازاحسن طيور است سالي يكمرتبه بكوه مذكور آمده از مرغان آنجا بر مي چيند ومخورد سالي بيامد هيچ طير در وي نبود از كوه فرود آمده ازدهي كه در دامن آن كوه بود كودكي ربود وبرد نوبت ديكر زني را ربود پس مردم شكوه بحنظله نبي عليه السلام آوردند پس آنحضرت دعا كرد صاعقه بوي رسيد او را بسوخت ونسل او قطع شد وحنظله نبي در فتره ما بين عيسي ومحمد المصطفي عليهما السلام بود زمخشري در آخر كتاب ربيع الابرار از ابن عباس نقل كرده كه خداي تعالي در زمان موسي پيغمبر عليه السلام مرغ ماده خلق نموده كه از هر جانبي چهار پر بود وروي ش شبيه بروي انسان واز هر مرغ در وي نشاني بود پس نري مثل او خلق كرد وبسوي موسي عليه السلام وحي كرد كه من دو مرغ عجيب آفريدم آنها را دو وحوش حوالي بيت المقدس كردانيدم

ضير

ونسل ايشانرا زياد كردم چون حضرت موسي وفات يافت اولاد ايشان پراكنده كرديد بزمين نجد وحجاز انتقال نموده وحوش مخوردند وكودكان ميربودند تا آنكه خالد بن سنان عيسي مبعوث شد بوي شكوه كردند او دعا كرد تا ديكر از عنقا خود بيرون نيامد وكسي از وي واز نسلش نديد وبهر تقدير امروز عنقا را نام مانده كسي از وي نشان ندهد تعبير ديدن او در خواب دليل مرد رفيع القدر بزرك منش كه با كسي الفت نكند كه با او حرف زند از قبل پادشاه يا وزير ودوزي صند شود اكر بر عنقا سوار شود بر شخصي بزركي غالب كردد واكر صيد كند زن جميله بنكاح آورد اكر متصرف آن را اكر زنش باردار بود پسر نجابتي آرد عنكبوت كاو ده تن وبتركي اير بمجك نامند هشت پاي وشش چشم دارد وپاهايش دراز وچشم وي بزرك چون اراده صيد مكس كند بر زمين برد ورقي تند پس خود را جمع كند وبروي دود و هيچ يك از آنها خلاص نشوند افلاطون كفته چون حريص ترين حيوانات مكس واقانع ترين آنها عنكبوت است ولهذا حق سبحانه وتعالي احرص اشيا را روزي اقنع كردانيده فسبحان اللطيف الخبير ويكنوع از وي مي تنند موهاي تنك وچهار پيش در سر دارد واين نوع نتند بلكه در زمين بجهة خود خانه بكند ودر شب بيرون آيد ويكنوع از وي تيلا است كه در بابه اكذشت جاحظ كفته كه بچه عنكبوت اعجب عجايب جانورانست چه بي پر بيرون آيد ودر حال كسب كند يعني بي تعليم مادر وپدر تند وبيضه نهد وحضانت نمايد واكثر شبيه بكرم كوچك باشد پس تغير يابد عنكبوت در سه روز

عنكبوت

موي وتنش تمام شود وتا او چون اراده جماع كند بعض از رشتهاي از ميان ماده كشد وماده رشتهاي وي كشد آهسته آهسته هم نزديك شوند بنحوي كه شكم هردو ملصق كردد واز دانش او آنكه چون سدي كشد ابتدا از وسط نمايد ومحلي را براي صيد مهيا سازد در مكان ديكر مثل خزانه سازد هركاه مكس يا مثل او از جانوران در جاي افتد كه حركت كند بروي تند ومشبك سازد تا آنكه صيد ضعيف كردد وبعد از و برداردد وبخزانه خود برد واكر صيد از تار تنيده او چيزي پاره كند مرمت نمايد واز جايي كه تنيده صيد را از ميان او بيرون نبرد بلكه از محل ديكر موضعي را بطول تنكا فروبرد واين نوع تنيدن بخانه خود نمايد ابدا بشكل مثلث تند وخانه خود را چنان تند كه بغير جثه خود در و چيزي نكنجد فايده ثعلبي وابن عطية وغيرهما از امير المومنين علي بن ابي طالب عليه الصلوة والسلام نقل نمودند كه آنحضرت فرمود كه خانهاي خود را از تار عنكبوت پاك سازيد كه كذاشتن او فقر آرد ابو نعيم در كتاب حلية در سبب نزول آيه واني هذا ايه اينما تكونوا يدرككم الموت ولو كنتم في بروج مشيدة آورده كه در زمان سابق زني بار حمل داشت دختري از وي متولد شد او را اجيري بود كفت كه برو آتشي بيار اجير از خانه بيرون آمده در در خانه مردي را ديد كه از وي سوال كرد كه اين چه زاييد كفت دختري آمرد كفت اين دختر نمي ميرد تا صد كس زنا نكند آخر اجيرش بنكاح در آرد عاقبت موتش بعنكبوت بود اجير با خود كفت من كجا راضي شوم بآنكه بعد از انكه اين دختر با صد مرد زنا

كند

كند بنكاح آوردم البته اين را بكشم پس كارد بزركي برداشت وبخانه درآمده شكم دختر پاره كرده بركردانيد ودر حال بيرون آمده بركنار دريا آمده بركشتي سوار شده از دريا بكذشت چون مادرش بر قصه مطلع كشته شكمش بدوخت ومرهم انداخته بمعالجه وملاحظه كرد آن دختر نشو ونما يافته بعد از سن بلوغ از احسن واجمل زنان آن زمان كرديد زنا ميكرد ودر شهرها ميكرديد تا بكنار دريا رسيد ودر محل معمودي از سواحل بحر اقامت نموده مرد اجير بعد از مدتي كه از تجارت اموال وافره وامتعه بسيار حاصل نمود سير بلدان مينمود تا از دريا عبور نموده كذارش بدين محل افتاد چون موضع نيكوي بود اقامت نموده اراده تزويج كرد بزني از اهل آنجا كفت زن جميله بجهة من پيدا كن كه بخواهم آن زن كفت در اينجا زنيست در كمال حسن ونهايت جمال كه بران زيبايي ورعنايي در اين ساحل نيست اما بزنا اشتغال دارد مرد تاجر كفت او را نزد من آر آن زن نزد او رفت وكفت اينجا مرد صاحب ثروتي آمده ميخواهد كه ترا بنكاح آورد كفت من نيز ترك زنا نمودم پس او را نزد تاجر آورده بعقد وي در آورد ونهايت الفت ميانه ايشان بديد آمده بسيار وي را دوست داشت روزي آنمرد از بدايت احوال خود تا نهايت نقل نمود زن كفت من آن دخترم وشكم خود بوي نمود كه جاي شكاف وبخيه مرئي بود وكفت من مدتي زنا ميكردم صد يا كم وبيش وي نميدانم پس مرد تاجر كفت شنيدم كه سبب موت تو عنكبوت خواهد بود پس بجهة او در صحراي برج محكم وقصر مشيد بنا

وخوبي ونازكي

کرد و مدتها در آن برج بود روزی عنکبوتی را در سقف دید گفت پیش از آنکه مرا بکشی ترا
بکشم پس نار و برا حرکت داده تا بیفتاد انگشت ابهام پای برسر او گذاشت و بیفشرد
زهر وی ما بین ناخن و گوشت او در آمده پایش سیاه شد ستم اش همه اعضایش
در آمد بمرد حق سبحانه و تعالی آیه مذکوره فرستاد که اشاره بقصه وی باشد
اما اکثر مفسرین بر آنند که این آیه در شان منافقانی نازل شده که درباره قتلا
احد گفتند که اگر ایشان نزد ما میبودند کشته نمیشدند حق تعالی رد قول ایشان نمود
که شما هر جا باشید اجل موعود بشما خواهد رسید اگر چه در برجهای محکم باشید
راقم حروف گوید که میتواند که تشبیه احوال منافقان باشد بحال آن زن
گویا خطاب بر ایشانست اگر چه شما بطریق آن زن در بروج مشیده باشید
که مرگ شما را در یابد چنانچه او را در یافت جمعا بین القولین والله اعلم عنکبوت را
این نحو کاتبست که بام برود و کار برد در غار ثور تنیده تا حضرت مقدس نبوی
از شر کفار و اذیت اشرار محفوظ ماند امام ابی حافظ ابی القاسم بن عساکر
آورده که عنکبوت بر عورة زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلم
تنیده در وقتی که او را در سنه مائة واحدی وعشرین برهنه بردار آویخته
بودند مدة چهار سال بر دار گذاشتند روی وی را بغیر قبله کرد انیده بودند
چوب دار بجانب قبله کردید عاقبت جسد مبارکش را با چوب دار سوختند
وحال آنکه خلق بسیار به بیعت وی در آمده بودند رحمة الله علیه وعلی آبائه الکرام

بر آنکه اکل عنکبوت حرام از جمله خواص و آنکه اگر تار او را بر جراحت تازه که در ظاهر بدن
باشد گذارند بچرک و ورم نکذارد و قطع سیلان خون کند اگر بر نقره که زنگش تغیر یافته باشد
بمالند جلا دهد اگر صاحب تب ربع تار عنکبوتی که بر کنیف تنیده باشد در خرقه پیچیده با خود
دارد تب وی زایل شود اگر زنده او را با روغن زیت بسایند بر بدن محموم مالند
شفا یابد اگر برگ مورد تر در خانه بخور کنند عنکبوت گریزان شود تعبیر دیدن او
در خواب دلیل مرد قریب العهد و زاهد یا زن ملعونه ایست که از فراش شوهر منافرت
کند چرا او زمسو خانست دیدن خانه عنکبوت دلیل ضعف دین و اعتقاد است لقوله
تعالی ان اوهن البیوت لبیت العنکبوت یعنی گویند دیدن عنکبوت دلیل مرد بافنده است (margin: شتر)
اگر بیند که با او نزاع کند با مرد بافنده نزاع کند عاین شتر ماده که بچه اش با او همراه باشد
عطار بطا و راء مهمله نوعی از حیوانات صدفیه است که در بلاد هند یافت شود در کنار
ایستاده و در زمین بابل نیز یافت شود او را خانه صدفی است که از وی بیرون آید
سر و دو چشم و دو گوش و دهن دیده شود چون داخل خانه خود شود کسی گمان
برد که صدف است چون بیرون آید بر روی زمین رود خانه خود را با خود کشد چون
در زمستان خشک شود جمع کرده بوی او عطر است چون بخور کنند از صرع نفع بخشد
سنون خاکستر او جلاء دندان دهد اگر برسوخته آتش گذارند نفع بخشد دهد عنقصه
وعنقوا جانوریست عبود گوسفند کمتر از یک سال عتود بزغاله کوچک هر گاه قوت چرا کردن
حاصل کند عتوفج شتر درشت عثعثم شیر عجوز روباه و شیر و گرگ نر و ماده و زهر بعا

و کفتار و کژدم و اسب و گوبه و سگ و عامه وحوش عدس استر عربض و عوابض
براء مهمله و با یکنقطه و ضاد معجمه و کاو ماده قوی سینه و کتف عروس ماده شیر عرقصه
براء مهمله و یاء دو نقطه از تحت و قاف و صاد مهمله جانوریست مثل جعل عرقیطان
براء مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه و قاف و طاء مهمله و نون و همچنین عرقیطه جانوریست
عزة بزاء معجمه گیاهی که آهو خورد و وزن عسا ملخ ماده عسعاس بدو سین
مهمله منک پشت بسیار جهت تاریکی و برد داو و در شب عسعاس نامند عساس گرگ
عساهیل بسین مهمله و هاء و یاء دو نقطه تحتانیه شتر لاغر عسلق بسین مهمله و لام و قاف
هر سباع ستمکار ابن سیده گفته که روباه است عسنج بسین مهمله و تشدید نون و جیم
ستمکار عطاط بدو طاء مهمله شیر عقف بقاف و فا و باه عسل بسکون سین مهمله
کنه لاغر علجوم بجیم و واو بزق نر و بعضی اردک نر گفته اند علس بسکون لام
و سین مهمله کنه درشت عملس بتشدید لام و سین مهمله گرگ و سگ خبیث
عنتر بسکون نون و تاء دو نقطه فوقانیه و راء مهمله مگس کبود و بعضی مطلق
مگس را گفته اند عنبس بنون و باء یکنقطه و سین مهمله شیر عناق بنون و قاف
بزغاله ماده عندلیب بلبل و هزار نیز گویند جمعش عنادل و عندل شتر بزرگ
سر را نیز گویند عنبس شتر سخت عوسا بسین مهمله جعل حامله عوهق
بقاف پرستوک کوهی و بعضی کلاغ سیاه و بعضی شتر سیاه بزدیک جسم را گفته اند
علامه سنگ خواره عیسوم بیاء دو نقطه تحتانیه و سین مهمله مطلق کفتار و بعضی گفتار

ماده گفته اند عبنا بباء یکنقطه ملخ ماده عیلام و عیلان بیاء دو نقطه تحتانیه کفتار نر
عیر بیاء دو نقطه تحتانیه خر کوهی عین بیاء دو نقطه تحتانیه از الفاظ مشترکست بعضی
گفته اند مرغیست که شکم و پشتش زرد باشد در حد قمری عین المراة مرغیست بصورت کبوتر (margin: عود شتر پیر)
عیهل بیاء دو نقطه تحتانیه ناقه تند رفتار عیجلوف نام غله که در قرآنست امر زبه
آهو عیزار بیاء دو نقطه تحتانیه و زاء معجمه و راء مهمله نام مرغی کشنده ناقه صالح فصل
دوم در عین مکسوره عجل بجیم و لام گوساله و بزرگی بز و بجهت استعجال بنی اسرائیل
در عبادت او عجل نامند چه چهل روز عبادت کردند و چهل سال در تیه سرگردانی
عاقبت لهذا حق سبحانه و تعالی افیلوا ابنح بقرة امر عود مأکول اللحم است اگر خصیه
او را بعد از طبخ و خشک نمودن تناول نمایند تهییج باه کند اگر قضیب او را خشک نموده
خوب بسایند بقدر درهم از و پیر عاجز بخورد اقتضاض ابکار دغاید اگر ساییده بر تخم
نیم برشت پاشند بخورند بغایت تهییج باه و نعوظ کند اگر قضیب او را خشک نموده بسایند
سنون او در دندان را سود کند اگر با سکنجبین بیاشامند منع سپرز نماید تعبیر
دیدن او در خواب دلیل سیر و ابیحی از مخوفات لقوله تعالی ان جاء بعجل حنیذ (margin: فما لبث)
الی قوله لا تخف ابن عرس براء و سین مهمله راسو جوانیست که دشمن موش است
بسوراخ او در رود موش را بیرون آورد نیز دشمن نهنگ است که چه نهنگ را هیبت دهن
گشاده بدهن وی رود و بدرونش در آید و احشای وی بخورد و بیرون آید و مار
بکشد چون بیمار شود بیضه مرغ خانگی خورد مرض وی زایل شود نقلست که راسوی

نري موشي را پي كرده موش بر بالاي درختي بر آمد راسو هم بتعاقب ميرفت واز شاخ بشاخ
ميدوانيد تا بر شاخ رسيد چون موش از قرار و فرار عاجز آمد خود را بر سر برگي رسانيد كه
برگ بدندان گرفته خود را از ان برگ سر از بر آويخت راسو ماده خود را او از كرده تا بپاي
درخت آمد برگ را از بيخ قطع نموده تا موش با برگ بزير افتاده راسوي ماده كه در بيخ
درخت بود موش را بگرفت عبد اللطيف بغدادي گفته كه ظن من آنست كه او حيوانيست
مسمي بدلف شايد كه ذلك و موي او بحسب بلاد و مواضع مختلف باشد از طبع او
كه آنچه از طلا و نقره يابد مثل موش بدزدد و باشد كه موش را بكشد لكن ترس موش
از گربه بيش از راسو است در مصر بسيار باشد نقلست كه شخصي بچه راسو اگرفته
در قفسي محبوس ساخت مادرش بديد برفت يك دينار از سوراخ بياورد و بيرون سوراخ
خود گذاشت آنمرد او را رها نكرد تا پنجاه دينار بياورد رها نكرد اين مرتبه كيسه كه در او
دينار رها بود بياورد بياورد رها نكرد پس يك دينار بياورد و برداشت بسوراخ خود برد
آنمرد ترسيد كه همه را ببرد او را رها كرد و چهار دينار برداشت ارسطاطاليس گفته كه
ماده او از دهن بارگيرد و از گوش نر ابد از جمله خواص او آنكه اكتحال بمغز سر او دفع تاريكي
چشم كند اگر مغز سر او را خشك نموده باسركه بياشامند از صرع نجات يابند اگر گوشت
او را بر وجع مفاصل ضماد كنند نافع آيد سپر او را اگر بر دندان گذارند درد را ساكن كند
زهره او را اگر كرم ماكرم بخورند در ساعت بكشد خونش را اگر بر خوك طلا كنند تحليل
نمايد اگر خون او بخون موش مخلوط ساخته باب ممزوج ساخته زنند بخانه بپاشند جمعيت

در آنخانه بديد آيد و اگر راسو در خانه دفن كنند همين خاصيت دهد سوكين او را اگر بر جراحت
گذارند قطع خون كند اگر هر دو كف او را بر دزني بندند بار بگيرد هيچ دام گربا او باشد **تعبير**
اگر عربي او را در خواب بيند دختري بعقد در آرد **عِشبار** بسين مهمله و بايكنقطه بچه كفتار
كه مادرش گرگ باشد **عِفريت** بغا و راء مهمله و ياء دو نقطه از تحت و تاء دو نقطه از فوق ديو
سركش قوي و جني كه بسليمان عليه السلم گفت من تخت بلقيس بياورم پيش از انكه از جاي
خود برخيزي و آنحضرت تا محل ظهر بديوان بنشستي نام او كوذا باذ كوان با صخره بود
عِمير بياء دو نقطه تحتانيه قافله و شتري كه غله و طعام بار دارد **عيس** بياء دو نقطه
تحتانيه و سين مهمله شتري سفيدي كه ببر خيد زند **امّ عجلان** مرغ سياهيست كه
دمش سفيد فتاح نامند در وا بيابد **عظريف** بظاء معجمه و راء مهمله و ياء دو نقطه
تحتانيه و فاء افعي بزرك **عِفر** بغا و راء مهمله خوك نر **عِقال** بقاف شتر جوان و زكوة
عام از شتر و كاو و گوسفند **عِكرشه** براء مهمله و شين معجمه روباه ماده **عِكرمه**
براء مهمله كبوتر ماده و **عِلج** خر وحشي فربه قوي **عِلهِز** بزاء معجمه كنه درشت **عَلوّس**
بتشديد لام و سين مهمله شغال **فصل سيم در عين مضمومه عُصفور** بعاد مهمله
و فا و راء مهمله گنجشك و ببركي سرچه نامند بانواع باشد بعضي خوش نغمه و نيكو صورت
و پرستوك را نوعي از وي شمرند و عصفور الجنة نامند و نوع ديگر را صوار نامند كه چون
بطلبي بيايد اما آنچه در خانها مقام گيرد گوشت وار انه خورد و چون بر شاخ نشيند
سه انگشت پيش گذارد و يكي پس لهذا ساير طيور دو انگشت پيش دارند و دو انگشت پس

بو بچه خود مهربانتر از وي نيست از وي جفت طلبد و معمور آشيان سازد تا از جوارح
طيور ايمن باشد و چون شهري از مردم خالي شود ايشان بيرون روند و چون معاودت
كنند بيايند مشهور براه رفتن نيست بلكه رفتن او دويدن باشد كثير الجماع بود كه
در يك ساعت صد نوبت جماع كند و لهذا كوتاه عمر باشد چه غالب اوقات زياده بر يكسال
زنده نماند بچه او عادت بر طيران كند تا آنكه اگر بخواني اجابت كند جاحظ گفته كه عن
رسيده كه از يك فرسخ بيايد زعم ارسطو آنكه ما بين او و حمار عداوتست چه هر گاه
حمار جراحتي باشد اگر بر خاري كه عصفور آشيان سازد كند بر وعا لد تا عصفور برح
و بسا باشد كه حمار فرياد كند بچها و بيضهاي وي از آشيان بريزد و لهذا بر سر و چشم
حمار طيران كند و او را برنجاند اكل همه انواعش حلال و گوشتش گرم و خشك
از گوشت مرغ خانگي صلب تر است بهترش زمستاني فربه باشد زياده كند قوه
منيست لكن مضر امزجه رطبه اصليه است مصلح وي روغن بادام است موافق
مزاج پيران است اگر گنجشكي را كه خاد آشيان سازد بريان كرده با غلك بخورند
سنگ مثانه را بشكند اگر مغز سر او را باب سد و عسل مخلوط سازند بناشتا
بياشامند دفع بواسير كند مهرا ديس گفته اگر او را ذبح كرده از خون وي بر آرد
عدس مخلوط سازند پس بندقها ساخته خشك نمايند هر وقت كه بندقه از وي بنبت
مخلوط ساخته بر احليل مالد چندانكه خواهد مجامعت كند **فايده** چهار چيز عقل را
زياده كند ترك زيادتي كلام و مسواك كردن و مجالست صالحين و عمل نمودن بعلم

چهار چيز قوة بدن دهد خوردن گوشت و بوييدن بوي خوش و كثرة غسل از غير جماع
و پوشيدن كتان چهار چيز بدن را ضعيف كند بسيار غم خوردن و بناشتا آب آشاميدن
و چيزي ترش بسيار خوردن و جماع بسيار عادت كردن ضعف بدن و تاريكي چشم آورد
و لذة جماع كم شود و زود پير كرد و حرقة بول بهم رساند هر كه در بول خود آب دهن
اندازد و بر وعادت نمايد از درد پشت ايمن گردد **تعبير** ديدن گنجشك در خواب دليل
مرد صاحب لهو و حكايات كه مردم از و خنده كنند اگر او را ذبح كند هر گاه پسرش بيمار باشد
فوت شود و نيز ديدن گنجشك در خواب دليل مرد كثير المال الحيل در امور كامل در رياست
و بسا باشد كه دليل زن جميله مشفقه بود و استماع اصوات عصافير را نيز با ولاد تعبير نمايند
بدانكه از رؤياي معتبره آنست كه شخصي نزد امام جعفر صادق عليه السلم آمد و گفت
كه در خواب ديدم كه عصفوري در دست دارم آنحضرت فرمودند كه ده دينار بدست
تو خواهد آمد آنمرد برفت و بعد از چند روز بيامد گفت يا حضرت نه دينار بدست من
آمد آنحضرت فرمود كه خواب خود را مرتبه ديگر نقل كن انشخص گفت ديدم كه عصفوري
در دست دارم و ميگردانم دم او را نديدم راقم حروف گويد والله اعلم كه مراد امام عليه السلم
آنكه چون بار اول آنمرد مطلق ذكر نمود و مطلق منصرف بفرد كامل شود و در كلام مجيد
عددي كه موصوف است بكامليه ده است لقوله تعالى تلك عشرة كاملة و چون
ثانيا گفت دم نداشت چيزي از عدد مذكور كم شد يا آنكه گفت در دست ميگردانم
و عدد اصابع يدين ده است وجه اول اوليست و نيز از رؤيا آنكه مردي نزد ابن سيرين

آمد گفت که در کنار خود عصافیر بسیار دیدم که بالهای آنهارا میکوبیدم پرسید که تو معلم اطفالی
گفت آری ابن سیرین گفت بترس در فروزنان مسلمانان شخص دیگر گفت دیدم
که عصفوری در دست دارم وخواهم که ذبح کنم مرا گفت لا احل لك یعنی ترا حلال نیست
گفت تو صید قمر میکردی ومستحق آن نیستی گفت آری اینك در دست دارم وتوبه نمودم
اگر خواهم گویم چند است گفت شش دینار گفتند از کجا گفتی گفت عصفور در حساب
ناطق بحقیقت داد شش عصفور است را تمام حروف گویم یعنی لا احل لك شش حرف است
ع **عقاب** بقاف آلهٔ سیاه ترکان قراقوش عربان کاسر نیز گویند یعنی شکننده طیور در کتاب
کامل آورده که کرکس رئیس طیور وعقاب سید ایشانست حرب البحر میباشد در مثل
گویند فلان أبصر من عقاب یعنی فلانکس تیزچشم تر از عقابست وعقاب مغرب
نیز نامند جهة انکه از اماکن بعید آید اما او عنقاء که سابقا مذکور شد بهمت
یکنوع از ورا انواع گویند در دراز گذشت وبعضی از وسیاه وبعضی خوخید یعنی بدرنگ
شفتالو وبعضی سفع یعنی خشاهی که سبزی زند وبعضی سفید وبعضی سرخ
جمعی از او در کوهها ماوا گیرند وبعضی در صحرا وبیابان وبعضی حوالی شهرها
نر او بسیار لطیف الجرم باشد چنانچه هیچ مرغی بلطافت وی نبود غالب سه بیضه
بنهد وسی روز حضانت نماید تا بچه بیرون آید یکی را بیندازد چه بپرورش
وطعم دادن سه بچه بر او گران باشد وبسیار کم صبر بود وآن بچه که انداخته
مرغی که اورا کاسر العظام نامند در کاف مذکور میگردد او را بپرورد وازغایت

او آنست که هر مرغی عاجز ضایع را دانه دهد وچون اراده صید خرگوش نماید اولا بصید
کوچك او ابتدا کند پس بصید بزرگ تر حرارة ویبوست او از همه طیور زیاده است
لکن سبك بال وسریع الطیران است غذای صبح در عراق وعشا در یمن خورد پوستین
پوستین وی در زمستان فراش وی باشد چون پیری بنابینا شود او را طیران علاج اکند
بجهایش اورا بردارند از مکانی بمکانی نقل کنند تا بر سر کوهی که در زمین هند باشد
برند ودر آنجا چشمهٔ صافی باشد بشویند ودر شعاع آفتاب گذارند تا بر وی پر برود
بیرون آورد تا ریکی چشمش برود پس باز دیگر در آن چشمه فرو برند تا قوت وجوانی
وی عود کند وهرگاه درد جگر بهم رساند مار خورد ومکرر او را همراه اعطا و مرغ خورد
مکر دل او را هم جنس وی ماده باشد نر او از جنس دیگر باشد بعضی گویند
روباه با او جماع کند در عجایب المخلوقات آورده که حجر العقاب سنگیست که در آشیانه
وی یافت شود شبیه باستخوان خرمای هندی هر گاه حرکت دهی آواز سنگ دیگر
از وی آید گویند که چیزی در وی باشد او را از زمین هند آورده هر گاه کسی قصد آشیان
وی کند آن سنگ بجانب وی اندازد چه داند که قصد آن سنگ آمده جهت خاصیتش
اگر سنگ مذکور را بر ران عسیر الولاده بندند بسرعت بار نهد اگر کسی زیر زبان کرده
در مقاوله بر خصم غالب آید وحاجتش روا گردد تتمه این نقل در باب نون
در کرکس بیاید ان شاء الله تعالی اکل عقاب حرام جهة انکه صاحب مخلب است کرم
بوی او شنود بیهوش گردد زیرا اگر در خانه بخور کنند حیات وعقارب بیرون آیند

زهره او دفع تیرگی ونزول آب از چشم کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل فتح وظفر بر اعداست
اگر در جنگ باشد چرا او دلیل عقاب دشمن بود چنانچه پیغمبر خدای عقاب را در خواب
دید بر اعدا غالب آمد اگر بیند که مالك عقاب یا کرکس شده حکم برو میکند بعزت وسلطنت
رسد ودشمن غالب آید عمرش دراز گردد اگر انشخص از ارباب اجتهاد بود از خلق
عزلت گیرد وبا تنها معیشت کند اگر پادشاه بود با دشمن صلح نماید واز اموال واسلحه
ایشان انتفاع یابد مقدسی گفته اگر بیند که او را بچنگال زد نقصان در مال او
بهم رسد اگر او را بر بام یا خانه خود بیند ملك الموت است اگر بیند که عقاب را
سوار شده اگر فقیر باشد مال یابد اگر غنی با اشراف ناس باشد عمرد جهة انکه
در زمان سابق صورت مرده اغنیا را بشکل عقاب میساختند اگر زنی بیند
که عقاب زایید فرزندش بخدمت پادشاه رسد **عقعق** بدو عین ودو قاف
بروزن ثعلب عکه وتجلد وترکی سقسقان نامند بقدر کبوتر سیاه وسفید ودراز
دم است در جای سایه وزیر سقف آشیان نکند بلکه در مواضع که دور وعیان
باشد خانه سازد واز طبع او زنا وخیانت است وموصوف است بدزدی چون
بیضه نهد بر لك چنار پوشد تا خفاش فاسد نسازد واز طبع او در بودن دیگر چیز
چون بچهای خود را از طعم مانع آید ولهذا او را عقعق نامند اکلش مباح است
او را خوش خبر نامند چون آواز وی شنوند بفال نیکو گیرند گویند از مسافر
خبر آید اگر مغز سر او را بر شیر کنار دیف وبر جایی که پیکان وخار فرو رفته باشد

بالند بسهولت بیرون آید گوشت وی گرم وخشك **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل
مرد بی دیانت بی وفا ونیز دلیل رسیدن خبر از غایب باشد **عنزفان** بنون وزاء
معجمه وفا خروس در دیك گذشت **عثر** بتشدید بسه نقطه جانوریست که پوست
بشر خورد وبعضی گویند سوسه است در سین گذشت اکلش حرام **عثمن** بثاء
سه نقطه وضم میم بچه حباری **عثمان** بچهٔ مار **عجروف** بجیم وراء مهمله وفا جانوریست
که دست وپای دراز دارد وبعضی گویند مورچه دراز پا است **عرفوط** براء مهمله
وفا وطاء مهمله جانوریست سفید شبیه بانگشت زنان **عشراء** بشین معجمه وراء مهمله
شتری که ده ماه از آبستنی او گذشته باشد **عضل** بضاد معجمه ملخ **عریقطه** براء
مهمله ویاء دو نقطه تحتانیه وقاف وطاء مهمله جانوریست **عفر** بفا وراء مهمله بچه بزکوهی
عقربان بقاف وراء مهمله وباء یکنقطه جانوریست دراز وزرد دست وپای بسیار
دارد داخل گوش شود چهل پا نامند وترکان قرخ اياق گویند **عكاش** بتشدید
کاف وشین معجمه عنکبوت نر **علکم** بتشدید لام با شترق **علعل** بضم دو عین
مهمله چکاوك نر **عیثل** بیاء دو نقطه تحتانیه وثاء سه نقطه شیر **عنظب** بنون
وظاء معجمه ملخ نر وعنظبا نیز آمده **عمروس** براء وسین مهملتین بره **عرس** بسین
قوچ **عومه** جانوریست که در آب شنا میکند گویا یکی از سیاهیست **ام عریف**
براء مهمله وفا جانوریست کوچك بزرك سر سبز رنك دراز دم که چهار بال دارد
هر گاه آدمی بیند بر دم خود ایستد وبالها متفرق سازد وبپرد او را ناشره گویند

باب ۱۹ غین

باب نوزدهم در غین معجمه مشتمل بر سه فصل فصل اول در غین مفتوحه
غزال آهو بره که هنوز تازه شاخ بر آورده باشد اگر مغز سر او را با روغن موش
مخلوط ساخته بجوشانند بس بر دارند و آب تازه بر وی بریزند دیگر عدا از وی باشد منفعت
سرفه را نافع بود و اگر زهره او را با قطران و نمک مخلوط ساخته صاحب سعال
که از سینه او خون چرك آید قی ری از وی باب کوم بیا شامد بعون الله تعالی
شفا یابد پیر او را اگر آدمی بر ذکر خود مالد با هر زنی که مجامعت کند غیر وی
کسی را دوست ندارد گوشت او گرم و خشك علاج فالج و قولنج و اصلح لحوم صید است
غنم بنون گوسفند و بترکی قویین اکلش حلال و ذبحش مباح بتخصیص الجزء
تعریف کنند گویند گوسفند است و چون مذمت کنند گویند بز است خواص او
در شاه کن نشاما تعبیر دیدن او در خواب دلیل رعیت و غنیمت و زن و فرزند
و املاك و زراعت گوسفندان بیشمار دار ذنان کریمه نجیبه دیدن او در ابر زنان
صالحه حی خیر صاحب عقد ایستادن گوسفندان در مکانی دلیل جمعیت مردمست
در آن مکان بجهت مشاوره در امری از امور اگر گوسفندان استقبال او کنند
بر دشمن ظفر یابد اگر در عقب ایشان راه رود دلیل تنگی معیشت باشد دیدن
او دلیل مال اگر بیند که موی او قطع میکند اجتناب نماید از بیرون آمدن از خانه
تا سه روز جهة آنکه تا سه روز موی ظاهر شود جاماسب گفته هر که دنبه گوسفند
در خواب بیند همیشه خوشحال باشد اگر یك گوسفند بیند یکسال خوشحال کرد

و اگر گوسفندی ذبح کند دختر برا بکارت برد لقوله تعالی ولی نعجة واحدة فایده
در عجایب المخلوقات آورده که موسی بن عمران علیه السلم را روزی گذارش بر سر چشمه
آبی افتاد که در دامن کوهی بود از آن چشمه وضو ساخت بکوه بر آمد تا نماز کند
که سواری از برابر وی آمد و بر سر چشمه فرود آمد آب بخورد کیسه زری با وی بود
در آن موضع فراموش کرد پس شبانی بیامد تا گوسفند را آب دهد کیسه زر بود را
برفت بعد از آن مرد پیری فقیری که هیمه بر پشت داشت بر زمین گذاشت و بخفت
بخوابید مرد سوار بطلب زر بر گشت هر چند کیسه زر بجست نیافت از آن مرد طلب کرد
گفت ندیدم چندانکه آزار وی داد او قسم میخورد که ندیدم تا عاقبت وی را بکشت
حضرت موسی گفت خداوندا تو عادلی در این امور چه قسم حکم کنی حق تعالی وحی
فرستاد که یا موسی این پیر پدر سوار را کشته بود و پدر شبان را بقدر آنچه در کیسه
بود از آن سوار طلب بود تقاص و قصاص بر وجه عدل میان هر سه جاری شد
غواص بتشدید واو و صاد مهمله مرغیست که او را غطاس نامند یعنی فرو رونده
در آب بقوة و شدة معکوس فرو رود و مکث کند تا آنکه ماهی گیرد و بالا آید
این نوع مرغ در زمین بصره بسیار باشد تخصیص نقل کرده که دیدم که مرغ غواص
بآب فرو رفت ماهی بر آورد کلاغی آمد ماهی را از وی ببرد و بپرد تا باز فرو
رفت ماهی بر آورد باز کلاغ بیامد ببرد و ببرد و مرتبه سیم فرو رفت ماهی بر آورد کلاغ
آمد تا ببرد دوید و پای کلاغ بگرفت و در آب کشید تا غرق شد و برد پس ماهی را

بره است و برفت از جمله خواص او آنکه اگر خون یا استخوان او را خشك نموده با موی
آدمی بسایند و بر سر بیرز ما لند صحت بخشد و نیز او را قزالی گویند در قاف بیاید غاق
و غاقه بقاف نوع از مرغ آبی غذاف بتشدید دال معجمه و فا کلاغ درشت و بزرگ است بعضی
گویند کلاغ کوچك است خاکستری با بوم مقاتله کند و بیضه وی را بیابد صاحب عجایب
المخلوقات آورده اگر روغن او را با روغن گل مخلوط ساخته تخصیص بر روی خود
مالد و نزد حاکم یا پادشاهی رود حاجتش بر آید غدی بدال مهمله بره گوسفند غضب
و غضوب بضاد معجمه گاو وحشی غماسه بسین مهمله مرغیست که در آب فرو رود
او غواص است که گذشت غطاده بطاء معجمه سنك خواره غضیف بضاد معجمه
و فا سنك خواره جوی یعنی فراخ شکم غضیض بر وضاد معجمه بینهما یاء دو نقطه
بچه گاو وحشی غطلس بطاء مهمله و تشدید لام و سین گرگ غطاط بر و طاء مهمله نوعی
از مرغ سنك خواره که شکمش خاکستری رنگ است بالهایش سیاه دراز پای و
دراز گردن غنافر بنون و فا و راء مهمله کفتار بسیار موی غوغا ملخ را گویند
وقتی که سرخ شود پرش ظاهر گردد و نیز جانوری که شبیه پشه است که بگزد
و آزار برساند غیداق بیاء دو نقطه تحتانیه و دال مهمله و قاف بچه سوسمار غیطله
بیاء دو نقطه تحتانیه و طاء مهمله ماده گاو وحشی غیهب بیاء دو نقطه تحتانیه و با
یکنقطه شتر مرغ نر غیلم بیاء دو نقطه تحتانیه سنك پشت فصل دوم در غین
مکسوره غرغر بر و غین معجمه و دو راء مهمله ماکیان صحرایی اکلش حلالست

غرناق براء مهمله و نون و قاف مرغیست غفر بفا و راء مهمله بچه گاو وحشی فصل سیم
در غین مضمومه غراب براء مهمله کلاغ و ترکان قارغه و قزقون نامند غراب الليل
یکنوع غرابیست که اخلاق او شبیه است باخلاق بوم او را غراب الترك گویند
ارسطاطالیس گوید که غراب چهار جنس است یکی بسیار سیاه و دیگری ابلق
که غراب البین خوانند و دیگری که سفیدی زند لطیف الجرم بود و دانه خورد
چهارم سیاه طاوسی پرش براق بود با بهایش سرخ چون مرجان مشهور بزاغ
همه انواع او در وقت جماع خود را مستور و پوشیده سازد الا این نوع که مواجه
مردم با ماده جماع کند و از قلة وفایی که دارد دیگر نزد وی نیاید ماده وی چهار
یا پنج بیضه نهد بچه اش چون از بیضه بر آید قبیح المنظر بر آید بدنش کوچك و سر و منقار
بزرگ متفاوت الاعضا است چون پدر و مادرش او را باین هیئات مشاهده
کنند از نزد خود برانند حق سبحانه و تعالی روزی او را از مگس و پشه کرده که
در آشیانه او هم رسند تا آنکه نزدیك شوند و پر بر آورد پس نیکو شکل گردد و نزد
وی آیند بر طعمه آرد و ماده محافظت نماید از طبع کلاغ آنکه صید نکند بلکه اگر
جیفه یابد بخورد و الا از جوع بمیرد یا بطریق مرغان ضعیف در آب رود و غرق
شود چون آدمی خواهد که بچه او را بگیرد نر و ماده بپاهای خود سنگ برداشته
و متعاقب در هوا اندازند تا دفع کنند او را از بچه در ترکیب و مزاج بدترین
خلق است و حضرت نوح غراب ابلق را که غراب البین خوانند بجهة تحقیق آب فرستاد که ببیند
که آب کم شده یا نه جیفه دید با کل او مشغول گشت و خبر نیاورد آنحضرت مبالغت اختیار نمود در حق او اوا شوم دانند

جاحظ کفته که غراب البین دو نوع است یکی کوچك مشهور بلوم و ضعف و یکنوع دیکر آنست
که در دور مردم و قافله فرود آیند و چون ایشان کوچ کنند در مقام ایشان بنشینند و صعصعه
غراب البین آنست که او غراب سیاه ایست که بطریق اهل مصیبت نوحه و حزن مینماید
و میان دوستان فریاد کند و اکر جمعی را ببیند بترساند و خبر تفرقه بدیشان
دهد و اکر مکان معموری یابد مژده خراب دهد بتجربه رسیده که چون کلاغ
دو نوبت فریاد کند دلیل شر باشد و اکر سه نوبت فریاد کند دلیل خیر بود
راقم حروف کوید که نکته درین آنکه حروفی مکتوبی شر دو و خیر سه بود چون
صاد فی العین و نیز نظر استاعور نا منند بر عکس هند نامرد کی کافور و نیز
ارسطاطالیس آورده که غراب البین آنست که چشمش سیاه منقار و دو پای
او زرد ما کلش جمیع انواع نبات و لحوم است بعضی کویند که حکمة
در آنکه حق سبحانه و تعالی بنزد قابیل در قتل هابیل غراب فرستاد نه غیر او
از حیوانات جهة آنکه قتل او ما بین بنی آدم معهود نبود مستغرب مینمود پس
از جهة این امر غریب غراب فرستاد صاحب عجایب المخلوقات آورده که
در بحر اسود از ناحیه اندلس کلیسا ایست از سنك بر کوه هست و بر و قبه
بزرکیست و بر قبه غرابیست که هیچ وقت از آن مکان بجای نرود و در مقابل
قبه مسجدیست که مردم بزیارت او آیند و کویند که دعا در و مستجابست
بر قسیسین که علما فضا اند که در آن کلیسا باشند شرط نموده اند که هر مسلمان
که بزیارت آن مسجد آید ضیافت کنند پس چون کسی بزیارت آید غراب بر سر قبه آید و
سر خود را داخل روزنه قبه کند اکر یك کس آمده فریاد کند اکر دو کس باشد دو بار و علی هذا
القیاس بعدد اصوات وی رهبانان طعام بجهة زایرین آورند و این کلیسا بکنیسة
الغراب اشتهار دارد بدانکه جمیع انواع او حرامست مکر غراب الزرع که او را بعضی حلال
میدانند از جمله خواص و آنکه از زیر زمین بقدر منقار خود ببیند و بسیار صبح زود بر خیزد
اکر منقار او برادمی آویزند از شر چشم بد محفوظ ماند اکتحال جکر او برده چشم برد
اکر کسی عادت شرب نبیذ کرده باشد ترکش ممکن نبود نبیذ با خون کلاغ بیاشامد
دیکر هرکز نخواهد اکر بیضه او را در نوره داخل کنند و طلا کنند نفع عظیم بخشد
اکر خون او را خشك نموده بر بواسیر طلا نمایند نافع آید اکر دل و سر او را بر بندند
اندازند و بادمی بنوشانند شارب او محب ساقی کردد اکر غراب را بریان کرده
کوشت وی خورند نافع قولنج بود زهره او را بر مسحور طلا کنند سحر وی زایل
شود هرکاه کلاغ سیاه را با پوش در سر که فرو برده بر موی مالند سیاه
کند سرکین او را بر صاحب سعال آویزند نفع دهد سرکین کلاغ ابلق که
ان را هودی کویند اکر بر خوك مالند نافع آید اکر در زیر کوی بنند و بر کودك
نابالغ آویزند او را از سرفه مزمن نکه دارد و اکر سرفه دارد قطع سرفه کند **تعبیر**
دیدن او در خواب دلیل مرد فریبنده و اقف بر حظ نفس خود و کاه بود که دلیل
مرد حریص بود بر معاش یا دلیل قبرکن یا دلیل کسی که قتل مردم حلال داند یا دلیل

دفن موتی بود لقوله تعالی فبعث الله غرابا یبحث فی الارض لیریه کیف یواری سوءة
اخیه و باشد که دیدن غراب دلیل غربة از وطن یا طول سفر یا خبر بد بود غراب الزرع
دلیل ولد الزنا است یا مردی که ممزوج باشد بخیر و شر و غراب ابلق دلیل مرد معجب بنفس خود
بسیار خلاف است اکر ببیند که غراب صید کرد مال حرامی بدست او آید چه در میان هر مرغ
با پرو عضو او دلیل مالست اکر غراب بر زراعت یا درخت ببیند شوم است اکر
در خانه ببیند مرد فاسقی که با زن او خیانت نماید اکر ببیند که غراب باوی حرف
زند او را فرزند خبیثی شود یا غمکین کردد اکر ببیند که کوشت غراب میخورد از قبل
دزدان مال یابد اکر غرابی بر در پادشاه ببیند جنایتی کند که پشیمان شود یا قتل
برادر خود نماید پشیمان شود لقوله تعالی فاصبح من النادمین اکر ببیند که غراب
روی او خراش کند در صحرا هلاك شود یا او را الی و دردی برسد اکر در خواب
ببیند که غراب بکسی بخشید او را مسرتی دست دهد ارطامیدورس کفته که
غراب ابلق دلیل طول حیاة و بقا متاع است و از رؤیای معتبره آنست که
مردی در خواب دید که غرابی بر کعبه افتاد بر ابن سیرین نقل کرد مرد فاسقی زن
شریفه بخواهد کویند حجاج دختر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب بخواست **غرنیق**
براء مهمله و نون و یاء دو نقطه تحتانیه و قاف جوهری و زمخشری کفته اند که مرغ
سفیدی دراز کردن است در نهایه آورده که مرغابی نراست و بعضی کویند
کلنك است و بعضی دیکر کفته اند که مرغ سیاهیست صاحب مدارك و عجایب المخلوقات

آورده که از طیور قواطع است چون دریابد که زمان متغیر و حوادث و آشوب ظاهر شده
ببلاد هند رود چون عزم رفتن کند از جنس خود قایدی و حارسی فرا کیرد پس چون
پرواز کند در هوا مرتفع شود از آفات سباع ماند چون اراده خواب کند سر زیر
بال خود کشد تا چشم و سر و دماغ وی از حوادث محفوظ ماند و بر دو پای ایستاده
خواب کند تا خوابش سبك شود و قایدش نخوابد و سر زیر بال نکذارد بلکه مدام بر اطراف
نظر کند چون کسی ببیند فریاد کند **غفر** بچه بز کوهی **باب بیستم در فا مشتمل بر سه فصل**
فصل اول در فا مفتوحه فاخته بفا معجمه و تاء دو نقطه فوقانیه کبوتر بنا بتر کی الا
یا خته حیات از صوت او کریزند نقل کنند که در زمینی مار بسیاری بهم رسید
ماران
بنزد بعض حکما شکایت کردند امر کرد که فاخته بسیار بدانجا بردند بالکلیه حیات بر طرف
شدند و بحسن صوت و فصاحت موصوفست و از طبع اوست که بمردم انس کیرد
و در خانها معیشت کند عرب کوید که صوت فاخته اینست که هذا اوان الرطب
یعنی این زمان رطب است این را در وقتی میکوید که هنوز درخت خرما شکوفه نکرده
باشد و لهذا او را بکذب نسبت کنند و در امثال خود کویند فلان اکذب من فاخته
یعنی فلانکس دروغ کوی تر از فاخته است غزالی در آخر کتاب صبر و شکر از کتاب
احیا آورده که فاخته زوجه خود را طلبید او منع نفس خود کرد کفت که چه چیز
ترا از مواصلت من منع کرد اکر خواهی ملك سلیمان بجهة آنروی تو بر هم زنم
باد این سخن بکوش سلیمان علیه السلام رسانید آنحضرت او را طلبیده از وی پرسید

باب فاء ٢٠

که چه چیز ترا باعث شد که این سخن کفتی کفت یا نبیّ الله من عاشقم عاشق را ملامت نکنند
و کلام عشاق بعید شود چه من وصال او طلبم و او ترك من کند پس محتمل است که و صفاء او
بکذب که هذا اوان الوطب محمول باشد بر ترغیب مطلوب امّا از جمله خواص او آنکه اکر خون
او با خون حمار اسود بر برص طلا کنند تغیر رنك او کند سر کین او را اکر بر کودك مصروع آویزند
شفا دهد اکر قطره از خون او در چشم چکانند وجاع مزمنه را و جراحات و غیرها برد
تعبیر دیدن او در خواب دلیل عزّة و جاه و ظهور و بغر است و باشد که دلیل اهل عبادة
و قراءة و تسبیح و تهلیل باشد لقوله تعالی و ان من شیئ الّا یسبّح بحمده و باشد که دلیل
اهل طرب و لهو و غنا و رقص و عشاق بود و بعضی کویند دلیل فرزند کاذب یا دلیل
زن کاذبه است ارطامیدورس کفته که فاخته در خواب دلیل زوجه با مروّة است
ق الفأر و الفارة موش و ترکی سیچان با نواع بود زیاده موش کر خلد موش کور
بر نوع موش دشتی فاره موش خانه که آنرا فویسقه نامند جهة آنکه ریسمانهای کشتی
نوح علیه السّلم پاره کرد ابن عباس شبی حضرت مقدّس نبوی بر بالای حصیری خواب
بود موشی فتیله چراغ بکشید و بر حصیر انداخت و مقدار درهمی بسوخت آنحضرت بیدار
شد چون بر اطلاع شد آموش را بکشت و قتل موش حلال کرد اند باین جهة او را
فویسقه یعنی فاسقه نامند و فرمود که هرکاه بخوابید چراغ خاموش کنید که شیطان
او را برین عمل باز دارد تا خانه بسوزانند با آنکه او را حاسه سمع و بصر در کمال قوّت
و هیچ حیوانی مفسدتر و مضرتر از وی نیست و کثیر الحیل است از جمله حیلهای وی آنکه

اکر شیشه سر تنك پر روغن باشد دم خود در و فرو برد و روغن بیرون آرد و بمکد تا عام کند
ما بین او و کربه عداوة فطریست اکل جمیع انواع او حرام اکل انچه خورده او نسیان آرد و همچنین
سیب ترش خوردن عسل قوّة حافظه دهد در کتاب عین الخواص آورده که اکر موش در زر
کتان پیچیده بر صاحب صداع آویزند ساکن شود اکرچه صداع او بسیار باشد و از صرع
نفع بخشد و اکر چشم او را کسی در کلاه بندد راه رفتن بروی آسان شود هرچند پیاده
راه رود درمانده نشود اکر خایه زا بر کین کبوتر مخلوط ساخته موش با هرجا نوری که بخورد
بمیرد اکر پا زعفران را کوفته بر در سوراخ موش کنارند هر موشی که را بخورد شود بمیرد
اکر بر سوراخ موش برك دفلی کنارند همه را بکشد اکر موشی را دم ببرند و در میان
خانه دفن کنند هیچ موشی مرکب آنخانه نشود مادام که آن موش در ان خانه مدفون
باشد اکر نزد سوراخ موشان بیادام و زیره و قطرون بخور کنند در ساعة همه بمیرند
اکر ناخن چپ استر سیاه بخور کنند موشان کریزان شوند اکر چشم او را بر صاحب تب
ربع بندند زایل شود اکر دم موش را در پوست حمار کذاشته در خرقه حریری پیچند از
دست چپ آویزند حامل او را نزد ملوك و غیره حاجتش روا کرده بول او کتان
از پوست آهو بردارد طریق اخذ او آنکه آهنی در تله موش کذارند و در زیر آهن ظرفی
نهند و کربه نزد او پنهان کنند چون کربه را ببیند از ترس او بشاشد جهة دفع موش
بر چهار تخته بنویسند یا دسق یا دمسکو بوا امّا سم الفار حاکیست که از خراسان
از معادن نقره آرند و نوعست سفید و زرد اکر او را در خمیر داخل کرده در خانه بریزند

چون موش از وی بخورد بمیرد و هر موشی که بوی آنموش شنود بمیرد تعبیر دیدن او در خواب
دلیل زن فاسقه است یا زن یهودیه ملعونه یا مرد یهود یا دزد نقب زن و بسا باشد
که دلیل رزق بود هر که در خواب در خانه خود موش بسیار بیند روزی او بسیار کردد
اکر بیند که موش در خانه او بازی میکند آنسال چیزها ارزان کردد امّا موش سیاه
دلیل شب و سفید دلیل روز و موش سیاه و سفید دلیل روز و شب هر که
بیند عمرش دراز کردد اکر او را ببیند در جامه که قطع جامه او میکند اجلش نزدیك
بود اکر بیند که موش نقب میکند از دزد نقب زن احتیاط نماید فراشه براء
مهمله و شین معجمه پروانه خود را بر چراغ زند و بسوزاند چرا از جهة ضعف بصری
که دارد طلب روشنی کند تا بیرون رود چون روشنی چراغ بیند کمان برد
که در خانه تاریکی واقع شده روشنی چراغ را کمان روزنه آن خانه کند لهذا خود را
بنزد شعله چراغ رساند و بر شعله زند بخیال آنکه از آن روزنه بیرون رود چون بکنار دکان
که مکو بر روزنه نرسیده باز دیکر مکرر خود را بر چراغ زند تا آنکه خود را بسوزد
غزالی آورده که شاید که بجهة ضعف عقل و شدّة جهلش چنین کند تعبیر
دیدنش در خواب دلیل دشمن خوار بزرك بود اکر اهل فلاحت بیند دلیل بطالت
کار او بود فرس براء و سین مهملتین اسب و ترکان آت نامند جوهری کفته که او را
سپرز نبود ظاهرش آنکه این مثل است بجهة سرعة حرکة او چنانکه کویند شتر را زهره
نیست یعنی جبان نیست جاحظ کفته که مادیان کاهی حیض بیند لکن اندکی نزد او

و در مثلهای عرب است
که فلان اذل واذل او اجهل
است از فراش

بعد از تمام چهار سال بر ماده جهد و باشد که نود سال عمر کند و مثل بنی آدم خواب بیند
چون آب صاف بیند آب تیره نیاشامد بقیه علف غیر خود نخورد موصوف بجدة بصر
بود از قدم کودك بیند بترسد و پیش نرود ابو الفرج جوزی کفته هر که سوره متحنه را
نوشته و بشوید آب او را بخورد صحت یابد و نیز اکر این شکل بر پوستی نوشته بکفه
بر جانب چپ بندد از سپرز ایمن کردد و این بغایت مجربست صورتش این بود
ح هم یا ال طا عد الی دار [illegible] صالح صح و صح لد صالح دو یا مع [illegible] الی سر و مره
و نیز از آنجمله بجهة سپرز مجربست بر بازوی آویزد صح صح صح ح ح ح ١١ ح ح ١
نوع دیکر که بجهة سپرز مجربست که در روز شنبه قبل از طلوع آفتاب بنویسد بر شته
پشم بر جانب راست خود آویزد اینست [illegible] ح ح ه م صبر یا اصر اکلش
ا ح ا ح ا ح ا لا الا الی الا الله
مکروه از جمله خواص او آنکه اکر دندان اسب عربی بر کودك آویزند بی مشقت دندان
بر آرد و اکر بر سر کسی که در خواب خرشنه زند کذارند ترك ان کند خوردن کوشت
او بادها ازین نجاسد اکر عرق او را بر زهار و بیخ بغل کودك بمالند موی برنیارد
عرق او سم قاتل سباع است اکر با تازیانه که بر عرق اسب رسیده بر ماده زنند در حال
بمیرد اکر موی از دم او فرا کیرند و بر در خانه کشند پشه داخل آنخانه نشود مادام
که بر در کشیده شده باشد اکر زن خون اسب نر اعجمی را بیاشامد هرکز آبستن
نشود خاکستر سم اسب را اکر بزیت مخلوط ساخته بر خوك مالد شفا یابد اکر
زنی ندانسته شیر اسب خورد و بی فاصله شوهر او مباشرة کند بار کیرد و اکر با غسل

خورد و از مجامعت لذة عظیم یابد هر گاه بصل الفار کی پیاز عنصلست سایید بر دندان اسب
گاه کیرمالند نرم و خوش خلق کردد و صعوبت و کاه کیری وی زایل شود اکر سرکین
او را خشك نموده بر جراحات پاشند خون را قطع کند اکر با او اکتحال کنند بیاض چشم را
زایل کند و اکر با او دود کند فرزند از شکم بیفتد از **فصل** در رنك نمودن اسب صاحب
عین الخواص آورده هر گاه آب را بسیار کرم نموده چنانچه هر گاه بر اسب بریزند
موی او را ببرد پس موی دیکر بر آرد مخالف رنك موی اول و نیز اکر موم کادنك
وبوده و مازو و زاج آستا کهنه و طبر خوردی بالسویه اجزا را بکوبند و با آب کرم خمیر
نمایند و بر اسب مالند و با خرقه بپیچند و بعد از یکشبانه روز بشویند سیاه شود
و اکر بر بعضی بدنش بمالند و بعضی نمالند ابلق شود و اکر خواهند اسب سیاه را
ابرش کنند اشنان با برك دفلی بجوشانند آبش صاف نموده با قلیه و مغز کردو
بجوشانند بعد از آنکه اسب را چند مرتبه پاك بشویند و بر و بمالند و یکشبانه روز
بکذارند سیاه ابرش شود اکر خواهند که اسب اشهب را سیاه کنند پوست کردکان
تازه با مورد و براده آهن بجوشانند بعد از آنکه اسب را پاك شسته باشند بمالند
و یکشبانه روز بکذارند سیاه شود سیاهی او تا شش ماه باقی ماند **عوذه** از کتاب
انیس العابدین بجهة محافظة اسب از شر جمیع هوام و سباع و دزد نوشته بر کردن
اسب آویزند اینست منقول از امام ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم
بسم الله الرحمن الرحیم اعیذ من علق علیه کتابی هذا من الخیل والدواب

ا ب

وشقرها و بلقها و دهمها و اعزها و اخوالها وسمیدعها و زرقها و اغیابها و محجلها
واصغرها و ما اخلف من الوانها اعوذ و امتنع و احرز و اعقد و احبس من
علق علیه کتابی هذا من جمیع الخیل والبهایم والحیوان من الکلام والقدام
ومضغ اللجام ومرض الاسنان والادسان والعثرة والنطرة والکبوة والروعة
والعذرة والحکة والجرب والجلد والقمر والحمرة والهدة فی الظهر والزوابد
والنفاح والعلاق والذباب والذنابیر والارتعاش والادهاش والظلمة
والمغل والورم والجرب والطبوع ومن الجمح والرمح والفالج والقولنج والحراج
وقیام العین والدمعة عند الجری ومن التعسر والتحیل ومن معط شعر
الناصیة ومن الناصبة ومن الامتناع ومن العلف ومن الرهص ومن الرمش
والدبب ومن قصر الاسادع ومن البلة والنملة ومن الامتناع ومن الا تبن
والعلف والسرج واللجام حصنت جمیع ما علق علیه کتابی هذا بالله العظیم
من کل سبع وضبع واسد واسود ومن السراق والطراق الا طارقا یطرق
بخیر ومن یکلؤکم باللیل والنهار من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم معرضون
بل هو الله الواحد القهار تحصنت بذی العزة والجبروت وتوکلت علی الحی
الذی لا یموت نور النور ومنور النور ونور الانوار ذلکم الله الملك القهار
وهو السمیع العلیم **تعبیر** دیدن اسب در خواب دلیلیست که حامله فرزند نرینه
آرد و نیز دلیل شریك و تجار و زن بود اکر بیند که اسبی بر دست او بمرد موت یکی از این
جماعت بود که باسب منسوب است دیدن اسب ابلق دلیل کار مشهور و اسب سیاه دلیل مال

و زرد دلیل مرض کسی که برو سوار شده و اشقر دلیل خون و اشهب دلیل صاحب کیت
دلیل قوة اکر بیند که اسبی سوار شده دوانید تا در آب غرق شد دلیل خوف و موت
بود اکر بیند که موی دم اسب بسیار شد مال و فرزندش بسیار شود اکر پادشاه
بود لشکرش بسیار شود اکر بیند که دم اسب ببرید فرزندش نماند اکر پاشد بمیرد
اکر پادشاه بود لشکرش برطرف شود **فرس البحر** حیوانیست که در نیل مصر هم رسد
پیشانی او بطریق پیشانی اسب هر دو پای او مثل پای گاو سم شکافته بینیش پهن
و دمش کوتاه مثل دم خوك صورتش شبیه بصورة اسب الا آنکه دوش پهن تر است
پوستش بسیار درشت بود کاه از آب بیرون آید و چرا کند و کاه باشد که آدمی غرق
او را بکشد اکلش مکروه بلکه چون فلس ندارد و از بحر بیرون آمده حرام از جمله خواصش
آنکه اکر پوست او را سوخته با آرد کرسنه مخلوط ساخته بر داء السرطان تا سه روز
متوالی بمالند شفا یابد اکر تا سی روز زهره او را در آب کنادند پس بسایند و بعسل
آتش ندیده مخلوط سازند و بسایند و چهارده روز با او اکتحال نمایند آب سیاهی
که در چشم باشد زایل کند دندان او انفع است بجهة درد شکم اکر کسی از درد شکم
مشرف بر موت شده باشد نجات یابد چون بر او آویزند اکر از تخم هم رسیده باشد
اکر پوست او را در میان دهی دفن کنند هیچ آفتی بدان ده نرسد اکر سوخته پوست او
بر ورم کنادند درد را ببرد و ساکن کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل کند به کار تمام
فصل دیدن دریا در خواب که از و عبور کنند دلیل محبوسی بود در مکانی که دیکر

خلاص نشود و نیز دریا را بر عالم و کریم تعبیر کنند اکر بیند که از آب دریا بخورد پادشاه
بدو مال دهد و اکر او را شریکی باشد از وی مفارقت کند لقوله تعالی و اذ فرقنا بکم
البحر و اکر بیند که در دریا فرو رفت تا مروارید بیرون آرد در علم غوطه خورد و اما دیدن
نهر دلیل مرد بزرك دخول در نهر دلیلیست بر در آمدن بکار سلطانی دیدن چشمه
آب دلیل کرامت و نعمت و رسیدن با منیت است اکر آب صافی بیند صحت جسم و اکر آب
تیره بیند کدورت و بیماریست و اکر از و بخورد بیمار شود و مکدر کردد اکر خنك باشد
مسرور کردد و دلش خنك کردد **فهد** بال بمهمله یوز و ترکان پارس کویند نعم
ارسطو آنکه از شیر و پلنك متولد شود مزاجش چون مزاج پلنك و در طبع مشابه است
بطبع سك چون حمل وی سنکین باشد ماده فهد نر که او را ببیند بوی میل کند بر
جهد چون وقت حملش نزدیك شود بکریزد بموضعی که از جهة زادن قبل از این
معین کرده او را مثل زنند بکثرة نوم و ثقل جثه چه هر گاه بر حیوانی سوار
شود لیکن وی نشکند از صفت اوست غضب کردن چه هر گاه بر دریدن
حیوانی اقدام نماید بدود و نفس نکشد تا آنکه برسد بدین جهة تب کند نیز
بر شود از هوای کرد و محبوس شده چون خطا کند در صید غضبناك بر کردد
و دیکر از لجاو نرود و از طبع اوست که بدی و درنکی نماید کسی را اکر با او نکوی
کند بزرکتر بهتر او قبول تادیب کند تا کوچك است اکلش حرام از جمله خواص او آنکه
خوردن کوشت او موجب حرة ذهن و قوة بدن باشد آشامیدن خون او بلا فهم اکر

اگر سرگین او را در موضعی بر بزند موشان گریزان شوند صاحب عین الخواص گفته
اگر زن او را بر دارد باز نگیرد بلکه عاقر گردد و دیگر نزاید تعبیر دیدن او در خواب
دلیل دشمن منی بزد بیت که اظهار عداوت و صداقت نکند و بعضی گویند دلیل
عزت و جاه است فاذر بذال معجمه و راء مهمله مورچه سیاه که در دو سوخی باشد
و بدال مهمله بز کوهی پیر بود فاشیه بشین معجمه و یاء دو نقطه تحتانیه ماشیه
یعنی هر چه راه رود مثل شتر و گاو و گوسفند فالج بجیم شتر دو کوهان که از
هند باز بر دارد فالیة الافاعی بنات الوردان است که در باب واو بیاید
بعضی گویند نوع از جعل است که با عقارب و سوسمار الفت گیرد در خانه
سوسمار در و بیضه البته یقین باشد که در عقبا و عقرب و مار است
که نیش زند فاعوس بعین و سین مهمله مار و بز کوهی فاطوس بطاء و سین
مهمله ماهی کوچک که کشتی شکند آنرا کشتی بانان شناسند و بر کشتی لته
حیض آویزند بگریزد او حوت الحیض است که در باب حا گذشت فتاح
بتاء مشدد دو نقطه فوقانیه و حاء مهمله مرغیست که کنیت او ام عجلان است در باب
عین مهمله گذشت فحل نر از هر حیوان صاحب سم و ناخن و غیره از
ذی روح فتع بتاء دو نقطه فوقانیه و عین مهمله کرم سرخ فراخ وحشی فرش
براء مهمله و شین معجمه شتران کوچک و بعضی گویند آنچه از شتر و گاو قابل بت
مگر فرع را فرع براء و عین مهمله نتایج بهیمه فرقد براء مهمله و قاف و دال مهمله

گوساله

گوساله ابو فرقد گاو وحشی فصیل بصاد مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه شتر بچه که از شیر
بریده شده باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل فرزند شریف و بزرگ اگر حیوان
کوچک را در خواب کسی دست بساید او را همی رسد فلحس بحاء و سین مهمله
سگ و خرس پیر فتاه بتاء دو نقطه فوقانیه گاو ماده فیاد بیاء مشدد دو نقطه
تحتانیه و دال مهمله قلیواج ترفینسه بیاء دو نقطه تحتانیه و نون و سین مهمله
مرغیست شبیه عقاب در زمستان از ترس سرما بیمن گریزد فنک بنون و کاف
جانوریست که از پوست او پوستین سازند در بلاد صقالبه بسیار گوشتش مایل
بشیرینی از سمور و سود تر و از سنجاب گرم تر است مصلح امزجه معتدله است
اکلش حرام بعضی از عامه او را حلال میدانند فنیق بنون و یاء دو نقطه تحتانیه
و قاف شتر نر کریم الاصل که عزیز دارند و از جهت کرامت سوار نشوند فروخ
براء مهمله و خاء معجمه بچه هر مرغی و مرغچه بریان کرده تعبیر دیدن او در خواب دلیل
مال و روزی بود که بتعب حاصل شود اگر بیند که گوشت بچه سباع طیور مثل
شاهین و عقاب میخورد غیبت اولاد ملوک کند و بعضی گویند که از بزرگان
تزویج غاید فیصور بیاء دو نقطه تحتانیه و صاد و راء مهمله حرباناشاط ابو فراس
شیر فناقس بدو فاء و سین مهمله حیوانیست شبیه بغراد که گفته است صاحب
عجایب المخلوقات آورده شبیه ببق که در باب کاف گذشت و او ملخاست اگر او را
سائیده بر سوراخ ذکر بریزند عسر البول را نفع بخشد فصل دوم در دال مکسوره فیل

فیل

پیل ماده او را زنده فیل گویند نزاید و بار نگیرد مگر در ولایت خود چون شهوت
برو غلبه کند بطریق شتر ترک آب و علف کند تا آنکه سوزش و ورم کند مرضی در گردنش
حادث گردد از حدت او بگریزد و جای اقامت نتواند نمود چون نر او بجساله شود در ماه
بهمن و زمان جستن او بهار است مدت حمل سه ساله کشد و چون بار گیرد نر نزد
وی نشود تا او منع حملش نشود و مس وی نکند عبد اللطیف بغدادی گوید که مدت
حمل او هفت سال بود و چون وقت حمل شود داخل نهری شود ایستاده بار نهد
چه فواصل قوایم ندارد در این وقت محافظت ماده و بچه او از حیات غاید
و شدید الغیرة باشد بر ماده و بر غیر یک ماده بجهد اهل هند را زعم آنکه
زبان فیل مقلوبست و الا تکلم کند دندان وی را عزیز دارند چندان بزرگ
شود قریب بصد من وزن یک دندان بر سر خرطومش که بینی اوست کار
دستش کند چه با او طعام خورد و آب آشامد و کارزار غاید صوت او بعد
جثه اش نیست چه آواز کودکان ماند قوتش بمرتبه است که درخت قوی
از بیخ بر کند و دیوار فرو د آورد و آنقدر فهیم است که قبول تعلیم کند و بامر
صاحبش کار کند و سجده و تعظیم ملوک غاید با جنس خود و غیر جنس خود
جنگ کند چون مغضوب شود فروتنی غاید بجهة بزرگی جثه و بدیع منظر
بطول خرطوم و سعة گوش و کثرة حمل بار و سبک رفتار هنوز تعظیم وی کنند
و عزیز دارند و باشد که از نزد کسی چنان گریزد که محسوس آنشخص نشود

ارسطو

ارسطو گوید فیلی دیدم که داغ بر گوش او بود از تاریخ او معلوم شد که چهار صد
سال از عمر او گذشته با بزرگی جثه اش از گربه گریزد چنانچه سباع از خروس سفید
و عقرب چون چلپاسه بیند بمیرد صاحب عجایب المخلوقات آورده که فرج پیل
زیر بغل است چون نر خواهد که بر ماده جهد ماده دست بالا گیرد تا فرج او
بجهة نر ظاهر گردد فسبحانه من لا یعجز شیء و هو القدیر لما یشاء نقلست از ابی عبدالله
قلانسی که در بعض اسفار بکشتی در آمدم باد تندی وزیدن گرفت چنانچه دریا
بتموج آمد اهل کشتی بتضرع و ابتهال در آمدند هر یک نذری کردند من نیز
نذر کردم که اگر خدای تعالی مرا نجات دهد گوشت فیل نخورم پس کشتی بشکست
با جمعی از اهل کشتی نجات یافتیم چون بساحل رسیدیم چند روز چیزی نیافتیم
که بخوردیم عاقبت رفقا ما فیل بچه یافتند ذبح نموده گوشت وی طبخ کردند و بخوردند
و من بجهة نذری که کرده بودم نخوردم و گرسنه ماندم چون قوم بخواب رفتند
ماده فیل پی بچه خود بیامد مردمی که در خواب بودند استشمام میفرمود از هر که بوی
گوشت بچه خود احساس میکرد در زیر دست ۲ بوی وی نیافت بسر خود بجانب
من اشاره کرد که بیا و سوار شو پس برخاستم و برو سوار شدم همه شب برفت
تا روز مرا بزمینی کشت زار مزروع رسانید اشاره کرد که از پشت من فرود
آی فرود آمدم قومی در آن موضع مرا دیدند نزد پادشاه خود بردند من قصه خود
گفتم زاد و راحله همراه من کردند تا بشهر خود رسیدم فایده هر گاه کسی نزد بزرگی رود

که از وی بترسد باید کهیعص وحمعسق کرده حرفست بخواند هر حرفی انکشتی عقد کند
ابتدا از ابهام دست راست وختم بابهام انکشت دست چپ نماید وسورهٔ فیل بخواند
چون بلفظ ترمیهم رسد مکرر کوید تا ده مرتبه رسد هر انکشتی بکشاید ابتدا از ابهام دست چپ
وختم بابهام انکشت دست راست کند چون مقابل او چنین کند از شر وی ایمن کردد
واین عظیم مجربست ونیز اکر کسی را دشمنی باشد که از وی بترسد در ده روز متوالی
هر روز صد مرتبه سورهٔ فیل در محل مخصوصی بخواند روز دهم بعد از قرات ترکنا
آیی شنید وبکوید اللهم انت الحاضر المحیط بمکنونات الضمایر اللهم عز الظالم
وقل الناصر وانت المطلع العالم اللهم ان فلانا ظلمنی واذانی ولا یشهد
بذلك غیرك اللهم انك مالکه فاهلکه اللهم سربله سربال الهوان وقمصه
قمیص الردی اللهم اقصفه این لفظ را ده مرتبه بکوید پس بکوید فاخذهم الله
بذنوبهم وما کان لهم من الله من واق خدای تعالی اورا از شر دشمن محفوظ
ودشمن وی دفع کند بدانکه اکل فیل حرامست چه از جملهٔ مسوخاتست واز جمله
خواص او آنکه هر که چرك یخ کوش او بخورد هفت روز بخواب رود در زهرهٔ او اکر برص
مالند وسه روز نکذارند زایل کند استخوان اورا اکر در کودك بندند از فزع
وترس ایمن شود اکر در زیر درخت میوه وزراعت بخور کنند پشها حمله بر
هر که از نتاده استخوان او هر روز دو درهم با بعسل ممزوج ساخته بخورد
شوهر باوی مفارقت کند با دکیرد اکر پاره از پوست او بر محموم آویزند تب وی
ساکن شود

مفارقت کند اکر صاحب تشنج بر پوست وی بخوابد صحت یابد اکر سرکین او را سوخته با عسل
ممزوج نموده بر پلك کسی که مژه او ریخته باشد بمالند موی برآید اکر زنی بخیر از
بول او بیاشامد یا سرکین وی با خود دارد هرکز بار نکیرد مادام که با او دخان
پوست او دفع بواسیر کند **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل پادشاه اعجمی است
که مهابت کند فهم بود حامل اثقال وشدائد بود اکر بیند که بر فیل سوار شده
وفیل اطاعت او میکند بر مرد اعجمی غالب کردد اکر مالك وی شود با تحکم برود کند
بسلطانی وحاکمی پیوندد اکر پادشاهی در خواب بیند که بر فیل سوار شده اکر با دشمن خود
در جنك باشد هلاك شود قوله تعالی الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل الایه
اکر بیند که فیل زین کرده سوار شده دختر مرد اعجمی در شتی تزویج کند اکر راییی با جر
باشد فایدهٔ عظیمی حاصل کند اکر بیند که فیل اورا پاره کرد آفتی بد ودشمند
اکر بیمار باشد بمیرد اکر فیل بچراند با ملوك عجم مواخاة بهم رساند اکر فیل بدو
مرد اعجمی بدو رسید واز جانب او مال یابد هودی کوید که فیل دلیل پادشاه حلیم
بامدارا بود هر که از فیل بخطوم زند مال یابد واکر بیند که سوار شده ووزارة وی
یابد اکر از سرکین او بردارد غنی کردد بغدادی کوید هر که فیل بیند وسوار شود
نقصان در بدن وخسران در مال وی پدید آید اکر فیل را کشته بیند وسوار
پادشاه آن عصر بمیرد یا پرده مشهود کشته شود اکر بیند که فیل اورا در زیر دست
وپای انداخت واز وجل اغیشود آن شخص بمیرد اکر بیند که فیل آمد اکر در آن شهر طاعون وبا وقع شود
از شهر بیرون آمد

قرنب براء مهمله ونون موش ربعضی کویند بچه موش وبعضی موش دشتی را کویند
فصل سیم در قاف مضموم قرنس بال وسین مهمله عنکبوت **قرانصه** براء مهمله ونون
وصاد مهمله شیر **قرانق** براء مهمله ونون وقاف ببر که بترکی قراقولاق کویند
بیش پیش شیر رود وچون مردم اورا ببینند بترسند چه دانند که شیر متعاقب وی
بیاید **قرقر** بدو قاف ودو راء مهمله مرغ آبی کوچك جثه بقدر کبوتر **قرقور** بروزن
عصفور مرغیست **قرغل** براء مهمله وغین معجمه بچه کفتار **فلو** بچهٔ کاو فاو شتر بد
واوکرهٔ اسب **قولع** بعین مهمله مرغی که هر دو پای او سرخ بود **قویسقه**
بیاء دو نقطه تحتانیه وسین مهمله وقاف موش **قور** آهو **باب بیست ویکم**
در قاف مشتمل بر سه فصل فصل اول در قاف مفتوحه قاقنس بنون ودال
مهمله مرغیست که بر ساحل دریا آشیان سازد در هفت روز حضانت بیضه
خود کند وجوجه بیرون آرد وبعد از هفت روز دیکر متفرق سازد مسافرت
بجا این ایام از ترك کنند وغنیمت شمرند جهة آنکه در این اوقات دریا از
تموج ساکن باشد جوجه وبیضه وی بیدا عرق شود جوجهای او
چون نزدیك شوند با ابوین احسان ورزند ومدة حیوة بجهة ایشان قوت
آورند از جملهٔ خواص او آنکه بیه او بجهة ناسور مقعد وتحلیل بلغم مزمنه
نفع عظیم بخشد واو مشهور است از بلاد چین وحبشه وهند وقرنه بعضی
کویند که روغن قاوند از ثمرهٔ متجره که شبیه درخت کردکانست فراکیرند وعجم

نمایند امراض بارده واوجاع اعصاب را نافع بود **قبج** بباء یکنقطه وجیم کبك
ماده پانزده بیضه نهد نر او مثل خروس موصوفست بقوة جماع ولهذا قصد کند
بشکستن بیضها تا ماده بحضانه اشتغال نماید وچون وقت بیضه نهادن شود
ماده بکریزد وکوشه کیرد واکر نر بر بیضها اطلاع یابد بعضی بر بعضی زنند وماده بکنار
اواز وغوغای ایشان بلند شود وماده اکثر از اشتمام در ابجه نر بیضه کند وبچه بیرون
آرد صاحب عجایب المخلوقات آورده که چون صیاد قصد وی کند سر خود را در زیر
برف فرو برد کمان آنکه مکر او را نه بیند همه انواع وی نغمه وغنا واصوات طیبه
دوست دارد وبسا باشد که صیاد آواز او از آشیانه وی شنود صید کند وبانواع
مختلفه صوت خود تغیر دهد وباشد که تا مدت پانزده سال عمر کند کلش طیب وحلال
اکتحال زهره نر او دفتن آب را از چشم باز دارد واکر باب را از بانه مخلوط ساخته
اکتحال نمایند از شب کوری نفع دهد اکر بیه او را در بینی چکانند سکته ولقوه را
نفع بخشد ارسطو کفته که اکر زهره او را بروغن زیبق مخلوط ساخته در بینی محموم
چکانند در روزی که تب داشته باشد تب وی زایل شود طریق صید کردن او
آنست که آرد جو با شراب خمیر کنند وبریزند چون بخورد مست شود وبسهولت بکیرند
ققنس بدو قاف ونون وسین مهمله مرغ معروفیست در زمین هند میباشد
منقاد دراز دارد وسوراخهای بسیار در روست واز هر یك نوعی آواز بیرون
آید چون در صفیر آید از خوشی صوت او هیچ جانور از زنکن دار او را تولد نیست

وایشان نر وماده میباشند وقت رحیل بالهای بیشمار برهم زنند از صدمت پرهاشان آتش در آشیانه ایشان افتد ومشتعل شوند هر دو سوخته کردند باران بران خاکستر بارد کرمی دروی پیدا شود وازان خاکستر میخورد تا بزرگ شود ققنس دیگر کردد فسبحانه ما اعظم شانه کویند ساز ارغنون از آواز او استنباط نموده اند **قرققنه** براء مهمله وقاف وفا وتشدید نون هرکاه مردی زن خود را فاسقه یابد وانکار او کند مرغی طیران کند که اورا قرققنه نامند بطرف شرقی در خانه او چهل روز مکث کند پس اکر بعد ازان انکار زن خود کند آن مرغ بمیرد واکر انکار نکند بالهای خود را بجنبانید او عالم او را بعد ازین دیوث خوانند ودانند چه عمل بد از اهل خود مشاهده میکرده وانکار ننموده روز قیامت خدای تعالی او را از نظر رحمت وشفقت خود دور کرداند **قطام** مرغیست که بفارسی اسفره کویند وسنک خوارده نامند اکلش حلالست چه از جنس کبوتر است سفید او را جرغ حضانت کند از جمله خواص او آنکه هرکاه استخوان او را بسوزانند خاکستر او را بزیت جوشانند بر داء الثعلب طلا کنند موی برآرد کوشت او دیر هضم وبد غذاست هرکاه سر او را خشك نموده در خرقه کتانی نو بسته بر ران زن خوابیده آویزند آن زن هرچه در ضمیر داشته بکوید وبسا باشد که آنچه دران روز کرده بکوید واکر در کلاه خود خلط کند بکشای تا وسواس بهم نرساند واکر شکم دو قطا یکی نر ویکی ماده پاره کنند وشکم هر دو بیرند روغن هر دو بکیرند در شیشه کنند بر هر کسی که شخصی

بجبر او ازان روغن بر دمال مجتمع دوستدار وی کردد **تجبیر** بدین او در خواب دلیل صدق وفصاحت والفت وانس است وباشد که دلیل زن معجبه بنفس خود باشد که صاحب جمال والفت بکرم **قطا** بتشدید طاء مهمله ماهی بزرك چنانچه استخوان پهلو او را پل سازند واز وکند پیه او را اکر بر برص طلا کنند رنك او زایل کند **قادحه** بدال وحاء مهمله کرم دندان ودرخت **قادیه** براء مهمله ویاء دو نقطه تحتانیه مرغ کوتاه پای ودراز منقار وسبز رنك که اعراب بادیه او را دوست دارند ودیدن وی مبارك شمرند وبمردم سخی تشبیه کنند وبعضی از ایشان کوشتش خورند اما حلال نیست بعضی از علما او را حلال دانند **قارنب** بنون وباء یکنقطه کرك فریاد کننده ومقانب کرك خردسان **قاقم** بمیم وقاف شبیه سنجاب جانوریست الا آنکه مزاجش سردتر ورنکش سفیدتر از دوست پوستش شبیه پوست فنك است پوستین کنند **قثع** بثاء سه نقطه وعین مهمله کرمیست که در چوب بهم رسد **قبیط** بباء یکنقطه ویاء دو نقطه تحتانیه وطاء مهمله مرغیست **قزعبلان** بزاء معجمه وعین مهمله وباء یکنقطه ولام ونون جانوریست شکم برباد **قرمه** بتشدید راء مهمله **قرمود** براء ودال مهمله بزکوهی **قربنا** و**قربنی** براء مهمله وباء یکنقطه ونون جانوریست دراز پا شبیه بشکل جعل بزرکتر از وی پشتا ومنقطع برونیم **قرم** براء مهمله شتر نجیب وکریم **قسوره** بسین وراء مهمله شیر **قعود** بعین ودال مهمله شتری که شبانان زاد وتوشه خود بر وبار کنند **قعیده** بعین مهمله ویاء دو نقطه تحتانیه

قادیه براء مهمله ویاء دو نقطه مرغ کوتاه پای ودراز منقار وسبز که اعراب بادیه او را دوست دارند وی مبارك شمرند وبمردم سخی کنند وبعضی از ایشان کوشتش اما حلال نیست بعضی از عاصه حلال دانند

ودال مهمله ملخیست که بالهای او برابر نباشد **قعیده** وحنبی که از پی آدمی آید **قعقع** بدو قاف ودو عین مهمله نجله که ترکان سقسقان نامند ونیز مرغ ابلق در شاز جمله مرغابی طویل المنقار که در دو سیاه وسفید باشد **قلقالی** بدو قاف ودو کاف ویاء دو نقطه تحتانیه مرغیست شبیه بفاخته **قلوص** بواو وصاد مهمله شتر جوان **قشعبان** بشین معجمه وعین مهمله وباء یکنقطه کرکس **قمعه** بمیم وعین مهمله مکسی که بر شتر نشیند **قمعوط** بمیم وعین وطاء مهمله وقمعوطه هر دو جانوریست **قمقام** بدو قاف ودو میم شپش ومیموهای خود **قهبه** بیاء دو نقطه تحتانیه وباء یکنقطه مرغیست در زمین تهامه که در وسفیدی وسیاهی هست ونوعی از کبك است **قهبی** بباء یکنقطه عنکبوت وپادشاه زنبور **ققفنه** بنون وقاف وشین معجمه جانوریست **قونع** بواو وثاء سه نقطه وعین مهمله شتر مرغ **قراقر** بدو قاف ودو راء مهمله بزقها **ام قشعم** بشین معجمه وعین مهمله کرکس وعنکبوت وکفتار وماده شیر **ام قبس** بباء یکنقطه وسین مهمله کاو وبطی است

فصل دوم در قاف مکسوره قرد براء ودال مهمله بوزینه ومیمون وترکان بیجین کویند حیوانیست قبیح الوجه نیکو ادا زیرك وتند فهم قابل تعلیم صنعتها نقلست که ملك النوبه بجهة متوکل خلیفه دو بوزینه فرستاد یکی خیاطی میکرد ودیکری زرکری اهل یمن او را تعلیم نمایند چنانچه بحوایج ایشان قیام نماید وبازار رود تا طعام ومیوه بخرد بیاورد هرچه خواهند بدکان بقالی آید کاسه بر سر آنچیز

کذارد وبعضی در دکان قصابی وبقالی باز دارند تا کوشت ومیوه فروشند ومحافظت دکان کنند تا محلی که صاحب دکان آید ودزدی نماید نر او اکر زنی تنها یابد با وجماع کند کویند اکر ممکن میبود از دیوار فرود آمدن بخانه مردم می آمد ونقب میزد ومتاع میبرد وباشد که او را یك ماده بیك شکم ده یا دوازده بچه زاید نر او بسیار باغیرت باشد بر ماده خود این حیوان در غالب صفات بانسان شبیه باشد چه خندد وبازی وطرب نماید وبدست خود چیزی بردارد وانکشتان وی صاحب مفصل وناخن بود وتعلیم قبول کند وبا مردم انس کیرد وبچهار دست وپای راه رود وکاه بر زمین نشیند وکاه بر دو پای راه رود ولب زیرین وی اندکی کوید ماده او بطریق زنان بچه بر کنار خود بردارد ولهذا بعضی او را ما بین انسان وحیوان برزخ دانند واز سر این حیوان آنست که هرکاه اراده خواب کنند هر یك در پهلوی دیکر بطریق یك خط مستقیم بخواب روند چون از خواب برخیزند اولین از جانب چپ برخیزد وچون بنشیند فریاد کند آنرا که در پهلوی او خوابیده بیدار کند وهمچنین بترتیب یکدیکر را بیدار نمایند تا آخر در هر شب بدین نسق بود شب در زمین باشند وصبح در زمین دیکر مثل انسان چون در آب افتد غرق شود چون شهوة بر وغلبه کند ماده نیابد بدهن استمنا کند ومنی بیرون آرد شخصی نقل کند که میمونی دیدم زرکری میکرد چون خواستی که دم بدمد مردی را اشاره کردی تا بدمیدی کوشتش حرام است از مسوخاتست باز عباس

کوین جمعی که بصورت بوزینه وخوس وفیل وغیرهم مسخ شدند زیاده برسه روز
زنده نماندند از جملهٔ خواص او آنکه اکر دندان او را بر کسی آویزند خواب بر و غلبه
نکند ودر شب نترسد اکل لحمش نافع جذام بود اکر پوست او را بر درخت آویزند
از خر وسرما ایمن ماند اکر غربال سازند وتخم از وبیزند وزراعت نمایند از آفت
ملخ ایمن مانند هر که از خون کرم او بخورد کنك کردد جون طعام زهر آلود بیند قی
کند وبترسد اکر موی او در زیر سر نایم باشد در خواب بترسد وخوابهای هایل
وترسناك بیند صاحب عجایب المخلوقات آورده هر که ده روز هر صبح بر روی
میمون برخیزد او را مسرت ومیمنت وخوشحالی بسیار بهم رسد وروزی
وی فراخ کردد زنان او را بغایت دوست دارند از دیدن او وتعجب کنند چه او
میمون ومبارك است تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد عیبناك ومخالف است
هر که در خواب بیند که با بوزینه جنك میکند بر و غالب شود اکر بیمار باشد صحت
یابد اکر بوزینه غالب کردد بیمار شود اکر بیمار بود صحت نیابد بعضا کویند هر که
بوزینه در خواب بیند لباس نو پوشد اکر بیند که او را بر دشمن خود بخشید بر دشمن
غالب کردد اکر بوزینه در فراش یا ماینع خود بیند که با او چیزی خورد مرد
یهودی بازن او زنا کند اکر بیند که با بوزینه دخول کرد فاحشه نکاح کند
یا با شخصی مخاصمت نماید اکر او را بکزد یا شخصی جنك کند وخصومت ورزد
ارطامیدورس کفته که بوزینه مرد مکار فریبنده است دلالت بر مرض ومریض وآنچه

ازماه حادث کردد چه او بماه منسوب بود قدّان بتشدید دال مهمله کیکها وبعضی
کویند جانوریست مشابه کیك که چیزها ببرد قرش براء مهمله وشین معجمه جانوریست کفت
مدوّر از جانوران دریا که کشتی را از سیر باز دارد و دو نیکند قرقس بدو قاف وراء
مهمله وسین پشه قرمل براء مهمله اشتر بچه قرزد براء معجمه وراء مهمله نوعیست از دد ها
قنعاب بنون وعین مهمله بزکوهی قشّه بتشدید شین معجمه بوزینه وبعضی بچه بوزینه
قطّ بتشدید طاء مهمله کربه قلو خر لاغر قلیّب بتشدید لام وباء دو نقطه تحتانیه
وباء یکنقطه کرك قیق بیاء دو نقطه تحتانیه میان دو قاف مرغیست که قابل
تعلیم است وبمردم الفت کیرد اهل شام ابو زرق کویند بزودی تعلیم کیرد
ابو قیر مرغیست مشهور قرعوش براء وعین وسین مهملات بروزن فردوس
شتر دوکوهان بفتح قاف نیز آمده فصل سیم در قاف مضمومه قبّره بتشدید باء
یکنقطه وراء مهمله چکاوك ترکان چیچکو نامند خاکستری رنك وبزرك منقار
نوعیست از کنجشك بود ابو الملیح کویند اکلش حلال خطیب بغدادی باسناد خود از داود
ابی هندی نقل کند که مردی قبّره صید کرد کفت مرا چه خواهی کرد آنمرد کفت ترا
ذبح کنم کفت اولا آنکه فربه نیستم دیکر آنکه حرارة جوع تو بسبب اکل من منطفی
نمیشود اکر مرا رها کنی ترا سه کلمه تعلیم نمایم که بهتر از یك لقمه کوشت من باشد — انهٔ کوشت ۷
پرسید کدامست کفت کلمه اول وقتی کویم که بر دست تو باشم دوم وقتی که بر
درخت بنشینم کلمه سیم زمانی که بر کوه باشم پس کفت بر مافات تاسف مکش پس اورا رها کرد

جون بر درخت نشست کفت آنچه نباشد و وجود نیابد قبول مکن جون بر کوه نشست
کفت ای شقی اکر مرا ذبح میکردی در حوصلهٔ من دری مییافتی که بوزن بیست مثقال
بود آنشخص پشت دست بدندان کزید وتاسف خورد کفت کلمهٔ سیم بکو کفت نکفتم
که بر مافات تاسف مکش وتو تاسف کشیدی وکفتم که تصدیق مکن با آنچه نباشد
تو تصدیق کردی چه هر کاه همه اعضا وپر و بال مرا جمع کنی بیست مثقال نمیشود چون
در حوصلهٔ من دری بدین وزن یافت شود از جملهٔ خواص او آنکه اکل کوشت
وبیضهٔ او شکم بر بندد وقوة باه زیاده کند اکر سرکین او را با آب دهن آدمی مخلوط
ساخته بر زکیل مالند قلع کند اکر زنی از شوهر خود اکراه کند مرد پیه او را بر ذکر خود
بمالد مجامعت کند آن زن شوهر را بغایت دوست دارد قمری براء مهمله مرغیست
مشهور نیکو آواز بعضی منقش وبعضی تمام سفید طوق سیاهی در کردن دارد
قمّل بتشدید میم شپش وکنه قمل الزرع یعنی شپش زراعت جانوریست که میپرد
شبیه علج در خلقه بدانکه شپش از عرق وچرك بر درخت متکوّن کردد یا از حرکت
جراحتی که در بدن باشد بهم رسد بعضی مردم شپش دار باشند هر چند که بدن را
طاهر ومعطر نکه دارند تفاوت نکند عبد الرحمن بن عوف وزبیر بن عوام چنین
بوده اند حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه وآله ایشانرا تجویز نمودند که بجهة
دفع شپش حریر بپوشند علما اختلاف کرده اند در قمله که حق سبحانه وتعالی بر بنی
اسرائیل فرستاد قبط بجهة استخلاص ابن عباس کفته که شپش کندم بود که سوسه کویند

بعضی کویند ملخ کوچك بی پر بود ابو عبیده کفته که نوعیست از قراد بود بعضی کنه دیکری کفته
که کرم سیاهی بود ابن زید کفته که کیك بود والله اعلم جاحظ کفته که شپش بر درخت مجوف
نیفتد ابن جوزی کفته که حکمت در این آنست که جون او را ضعف بر اطراف واعضا
غالب است خار بیند بن پر وصعب است حق سبحانه وتعالی لطف باو نموده بدن
وی از شپش باز داشته چنانچه کنك را از شنیدن زیرا که اکر اخرس نشنود جواب
نتواند کفت هر آینه دلتنك کردد از جملهٔ خواص او آنکه هر که شپش زنده بیند از دل
فراموشی آرد فایده شش چیز فراموشی آرد نیم خوردهٔ موش وانداختن شپش زنده
در آب ایستاده بول کردن بریدن ناخن بدندان سفز خاییدن سیب ترش خوردن
بعضی کویند که خواندن الواح قبور واز میان دو زن کذشتن ونظر کردن بر کسی که
از حلق آویخته باشند خوردن کشنیز تر ونان کرم نیز فراموشی آرد اما خوردن حلوا
ونان سرد وشربت عسل حافظه را قوة دهد اکر خواهی بدانی که زن آبستن پسر زاید
یا دختر شپشی در شیر آن زن انداز اکر بیرون آید دختر واکر بتهٔ رود پسر جهة
آنکه شیر دختر سبك باشد اکر کسی حبس البول بهم رساند از شپش وی یکی
در سوراخ ذکر وی اندازد در ساعت کشاده کردد اکر زنی بیخ موی خود را
با آب چغندر بشوید از شپش منع کند هر که روغن کعاله بر بدن مالد یا بدن را
ببرکه وآب دریا بشوید شپش بمیرد اکر سر وبدن را بروغن زیبقی که بروغن کیجد
کشته باشند بمالند از تولد شپش در قبا و بدن مانع آید تعبیر دیدن شپش در خواب

در درخت تازه دلیل مال است اگر رایی پادشاه بود دلیل لشکر و اعوان اگر والی بود
دلیل زیادتی مال اگر قاضی بود دلیل زیادتی متوصلین بود اگر در درخت کهنه
بیند دلیل گناه بود اگر بر روی زمین بیند دلیل قوم ضعیف بود اگر بجانب او
حرکت کنند با ضعفا مخالطت کند و اگر دور شوند ایشان را ببیند اما خرزین ساند
اگر بدن او بخور بن بیحض ریختی از قوم ضعفا شنود مردی نزد ابن سیرین آمد
گفت در خواب دیدم که از آستین خود شپش بر داشتم و بیند اختم ابن سیرین
گفت زنت را بدست خود طلاق دهی اگر بیند که شپش از سینه اش میرید
غلام یا پسر با مزد و در شن بکریزد شپش بکریزد شپش بزرگ دلیل بیماری و
وحبس است جهة آنکه اکثر شپش بر بیمار و محبوس مسلط شود و باشد که دیدن
او دلیل عیال بود اگر بیند که شپش میخورد کسی را غیبت کند جاماسب گفته
هر که شپش چیند دروغ گوید **قنفذ** بنون و فا و ذال معجمه خارپشت و بزرگی
کوچکی کنیت و ابو الشوک ماده او را ام دلدل نامند این حیوان شب تا صبح
تردد نماید بدین جهت عسا عس گویند و نوع بود یکی در زمین مصر که بقدر
موشی باشد و دیگر در زمین شام و عراق بجثه سگی این حیوان را قنفذ
صحرایی نامند چون گرسنه شود بر تاک میوه عقب بالا رود خوشه
انگور ببرد بزیر اندازد پس فرود آید و بخورد بقدر انجه طاقت دارد و آنچه
باقی ماند بر و غلطد تا بخار خود او را ابکزد سعتر بریچ خورد صحت یابد نیخ

دندان در دهن دارد خارپشت صحرایی ایستاده با ماده خود جمع شود چنانچه پشت
بر پشت ماده چسبیده باشد بیهقی در آخر کتاب دلایل النبوه آورده از ابی دجانه
که نام او سماك بن خرشه است نقل کرده که پیغمبر خدای شکایت کردم که شب در فراش
خود خوابیده بودم که صدایی مثل صدای آسیا شنیدم و آواز او مثل آواز زنبور
عسل و روشنی مثل روشنی و درخشندگی برق پس سر بر داشتم سایه سیاهی
دیدم که در صحن خانه بلند میشد دست بپوستش و سایدم مثل پوست خارپشت
بود شراره آتش از وی بر روی من بخورد آنحضرت فرمود که خانه خود تغییر کن یا ابا دجانه
پس دوات قلم طلبید و فرمود که بنویس که بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب
من محمد رسول رب العالمین الی من طرق الدار من العمار و الزوار الا طارقا
یطرق بخیر اما بعد فان لنا و لکم فی الحلق سعة فان یکن عاشقا او فاجرا
مقتحما هذا کتاب الله ینطق علینا و علیکم بالحق انا کنا نستنسخ ما کنتم تعملون
ان رسلنا یکتبون ما تمکرون اترکوا صاحب کتابی هذا و انطلقوا الی
عبدة الاصنام و الی من یزعم ان مع الله الها آخر لا اله الا هو کل شیء
هالك الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون حم لا ینصرون حمعسق تفرق
اعداء الله و غلبت حجة الله و لا حول و لا قوة الا بالله فسیکفیکهم الله و هو
السمیع العلیم ابو دجانه گوید که این نوشته بر داشتم بخانه بردم شب که خواب
زیر سر خود گذاشتم چون بیدار شدم فریاد شخصی را شنیدم که میگفت یا ابا دجانه

بحق صاحب خود که این نوشته از ما بردار که شرط نمودیم که دیگر بخانه تو و جایی که این
نوشته باشد نیاییم چون صبح شد بخدمت آنحضرت آمدم و این احوال بگفتم فرمود
که یا ابا دجانه بحق آنکسی که مرا براستی بخلق فرستاد که الم عذاب را تا قیامت
بچشند و نیز بجهة دفع هم و زوال غم و گرسنگی و تشنگی این دعا فرج شکو یاسابغ
النعم یا دافع النقم یا فارج الهم یا کاشف الظلم یا اعدل من حکم
یا حسیب من ظلم یا ولی من ظلم یا اولا بلا نهایة و یا آخر بلا نهایة
اجعل لی من امری فرجا و مخرجا بدانکه اکل خارپشت حرام و از جمله خواص
آنکه اگر زهره او را بموضعی که موی او را بیرون آورده بمالند دیگر موی
بیرون نیاید اکتحال باو سفیدی که در چشم افتد زایل کند و اگر با کبریت
مخلوط ساخته بر بهق مالند زایل کند و آشامیدن زهره او دافع جذام
و سل و زحیر بود اگر بروغن مخلوط ساخته در گوش چکانند کری کهنگی را
برطرف سازد بشرطی که چند روز مداومت نمایند خوردن گوشت او دفع
سل و جذام و برص و تشنج و درد گرده کند و گوشت نمك زده او دفع داء
الفیل و برص و دفع بول در فراش مالند نافع آید اگر گوشت و خون او را
با زیت مخلوط ساخته بر مربوط مالند گشاده گردد باذن الله تعالی دل
او را اگر بر صاحب تب ربع آویزند صحت بخشد سپرز او را اگر بکنجه همراه او
باب بخورد سیاه عسیر البول بنوشد شفا یابد اگر سر او را با شمشیری ببرند گاهی را

باو بکشند باشند برد بوانه و مصروع آویزند عاقل گردند اگر طرف پای چپ زنده او را
ببرند در خرقه کتانی بر صاحب تب کوه و سرد آویزند چنانچه او بدانند شفا یابد اگر
چشم راست او را با شیره در ظرف مسی بجوشانند و از او اکتحال کنند در شب ظلمت روشن
بیند عیادان چنین کنند و اگر چشم چپ او را بزیت جوشانیده در شیشه کنند چون
اندکی از او در وقت خواب با سر میل نزد بینی او بوی کنند در ساعت بخواب رود بخورد باطن
داشت او تب زایل کند آویختن دل وی بر صاحب تب ربع شفا است خوردن بریان
سپرز او در درد سپرز ساکن کند اگر زهره او را با روغن گاو کهنه خمیر نموده اگر زن بردارد
هر چه در جوف او باشد بیندازد **تعبیر** دیدن او در خواب مکر و فریب و تجسس و اختفا
و دلتنگی و شر و سرعة غضب و بی رحمی و فتنه باشد **قنفذ بحری** یعنی خارپشت
دریایی نصف مقدم او شبیه بخارپشت صحرا بیست و نصف موخر شبیه بماهی
اکل لحم او ازاله عسر البول نماید ملاحان نقل کنند که این حیوان چون گرسنه شود
خود را بر حیوانی زند چون آن حیوان او را فرو برد خار خود را بر احشای او زند
تا او هلاك شود و این نجات یابد و بسا باشد که از شکم او بیرون آید و از آن حیوان
بخورد و گاه خود را بر کشتی زند و سوراخ کند و اهل کشتی را غرق کند اگر کسی قصد او
کند تا خاری که دارد بزند او را هلاك کند ملاحان این را شناسند و پوست
ماهی پوشند که خارش برو کارگر نباشد **قوقس** بدو قاف و واو و سین مهمله مرغیست
در زمین هند که نر در جمع شدن با ماده در آشیان خود هیمه بسیار جمع کند نر او

منقار ماده بخارد تا از آتش از منقار هر دو بیرون آید و مشتعل شود هر دو بسوزند و خاکستر شوند چون باران بارد کرمی ازین خاکستر بهم رسد بال برآرد و مرغی شود و پیر و هر فصل اول دائما چنین باشد ظاهرا این همان ققنست که سابقا مذکور شد اختلاف در اسم او بهم رسیده قُبَعَه بباء یکنقطه و عین مفتوحه مرغکی کوچکیست مثل کنجشک که نزد سوراخ موشان نشیند که اگر کسی سنگی زند یا از کسی ترسد خود را در سوراخ موش اندازد قَرقَف براء مهمله میان دو قاف و نام مرغ کوچکیست قَرهَب براء مهمله و هاء مفتوحه و باء یکنقطه گاو پیر قُرَّه بتشدید راء مهمله بزق ماده قُردُوح براء و دال و حاء مهملات مثل قرشت قُرشُوم براء مهمله و شین معجمه و واو و قُرشام کنه درشت قُطرُب بسکون طاء و راء مهمله و باء یکنقطه مرغیست که همه شب بگردد و نخوابد و بعضی گفته اند که روباه نر و بعضی گفته اند جن و نیز موش و دزد را قطرب نامند قُصَیرا بصاد مهمله و یاء دو نقطه تحتانیه و راء مهمله نوعی از افعی قُطامی بطاء مهمله چرغ قُنفُذ بنون و دال مهمله و ذاء معجمه خند بید ستر آب در باب جیم گذشت قُندُس سگ آبی قَوب بچه مرغ و قابیه پوست بیضه قَوَاع خرگوش نر قُوبَع مرغ سیاه که دمش سفید باشد اکثر دم خود حرکت دهد قُوقی نوعی از مرغ کبوتر که بر سر خاد قوی دارد که با او بزند قُوق مرغ دراز گردن باب بیست و دوم مشتمل بر دو فصل چه کاف مکسوره نیامده فصل اول در کاف مفتوحه کَبش بباء یکنقطه و شین معجمه میش نر که قوچ گویند اکلش حلال فایده بوئی در طعمه نورانید آورده که هرگاه کسی بر خود ترسد از قتلی یا عذابی کبش نر بی عیبی در موضع خلوتی ذبح کند برودی رهائی یابد بگوید

۲۲ باب کاف

در وقت ذبح بگوید که اللهم هذا لك ومنك اللهم له انه فدائی فتقبله منی و بجهت خون او گوی بکند و با خاک خون را بپوشانند تا کسی پای بر بالای خون نگذارد اجزای او سه حصه کنند که از آنجمله یك حصه سر و یك حصه پوست و یك حصه شکم وی باشد همچنین تا سه قسمت تمام شود خود و عیالان از و نخورند هر حصه بفقیری دهند تا به هفت فقیر برسد که او فدای او شود و هیچ مکروهی از آن امر مخوف نرسد و این عمل مجرب متفق علیه چه از اعمال محسنین است والله یحب المحسنین و اگر امری باشد کمتر ازین هر یك از هفت مسکین را یکصاع کنم بود و اگر نباشد هر مسکین را یك مد بدهد و بگوید اللهم انی تکفی هذا الامر الذی اخافه بهم هؤلاء و بانفاسهم و ارواحهم و عزماهم ان تخلصنی مما اخاف واحذره که او را فرجی روی نماید مجرب و متفق علیه است راقم حروف گوید که نیز در امور مخوفه آنچه انکس از اموال هرچه دوست تر دارد در راه خدای تعالی بدهد نجات یابد کما قال الله تعالی لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون بدانکه از جمله خواص قوچ آنکه مداومت اکل بریان خصیه او دفع بول در فراش کند و اگر پیه او را و پیه گاو را آب کنند تا مخلوط ساخته زن در حین زادن بر دارد اگر زهره او را بر پستان مالد شیر را قطع کند در بعض احادیث آمده که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرموده که اگر دنبه کبش را گداخته سه حصه کنند هر روز یك حصه از و بناشتا بخورد دفع عرق النسا را شفا دهد عبد اللطیف بغدادی گفته که این معالجه اعرابیست که مرض ایشان از بیوست عارض شده باشد تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد شریف القدر اگر دیده

کبش را گداخته سه حصه کند هر روز یك حصه از و بناشتا بخورند عز بر داد د مال بر قدر بیغی بدست او آید از طامید و بس گفته که دیدن او دلیل رئیس قوم است جهة آنکه او رئیس غنمست اگر در خواب بیند که در جای ملندی بر و سوار شده بمنفعتی رسد قوچ بی شاخ دلیل حاکم معزول یا مرد ذلیل یا مخنثی خصی بود اگر پوست بر داد د متصدی کار بزرگی شود اگر بیند که گوسفند ماده او قوچ شده زنش او دیگر را اگر زن نداشته باشد او را فرج و مفرحی رسد و بر دشمن غالب شود کبش انسان سلطان و حاکم و امرا و ست و گاهی کبش کینه وی باشد هر گاه در کبش چیزی حادث شود بکیسه نسبت ده مردی نزد ابن سیرین آمده گفت دو قوچ را دیدم که شاخ بر فرج زن من زدند ابن سیرین گفت زن تو فرض موی فرج خود میبرد جهة آنکه سر تراش نداشت اگر بیند که کبشی قربان کرد اگر بنده آزاد شود و اگر غمگین باشد غمش بر طرف شود اگر بیمار باشد شفا یابد اگر در زندان باشد خلاص شود اگر در جنگ باشد بسلامت ماند و اگر صاحب قرض است اداء دین او شود اگر بیند که دو قوچ شاخ برهم زدند دو پادشاه باهم جنگ کنند هر کدام بکو بزدان دیگر غالب گردد کبش سیاه را بعرب و سفید را بعجم تعبیر کنند اگر کسی از شاخ یا پشم او بگیرد مالی بدو رسد کَرگَدَن کرگدن است و خرهندی نیز گویند دشمن فیل است مکانش بلاد هند از جامیش کوچکتر بود از اسب و فیل متولد شود یك شاخ بزرگ بالای بینی دارد که از سنگینی او سر بالا نتواند کرد این شاخ مجوف نیست بلکه مصمت محکم است ماده او بچه خود هفت ماه در شکم نگه دارد و بچه را در شکم او دندان و شاخ

بیرون آید چون وقت زادن نزدیك شود سر خود بیرون آرد و اطراف شاخهای درخت بچرد پس بر گردد جاحظ منکر این قولست گوینند شاخ او را چون ببرند پیش از بشکنند صورتهای مختلف از و ظاهر گردد سفید در سیاه مثل صورة طاوس و آهو بره و انواع طیور و صور اشجار و آدمی و غیره از عجایب نقوش از و تختها بجهة ملوك سازند و بر کمر بندها گذارند و بقیمت فروشند جاحظ گفته که در حیوانات غیر او هیچ حیوانی را گوشه شاخ شکافته نیست مثل گاو و شتر نشخوار کند و علف خورد و با آدمی شدت عداوة و در زد چه هرگاه بوی او را شمایند یا آوازی شنود طلب وی کند و بکشد لکن از وی چیزی نخورد اکلش حرام از جمله خواص او آنکه بر سر شاخ او شعبه ایست که کجی او بخلاف سمت کجی شاخ اوست علامت صحت شاخ او آنکه شکل سواری در و دیده شود نزد ملوك هند بهم رسد و باعزت باشد از خواص عجیبه او آنکه کشاده هر کار فرو بسته ایست اگر صاحب قولنج بدست گیرد فی الحال شفا یابد و زن عسیر الولاده اگر بدست گیرد بزودی بار نهد و اگر اندکی از و بسایند و بمصروع بنوشانند شفا دهد حامل او از چشم بد محفوظ باشد و اذا اسب نیفتد و چون در آب کند او نیز سرد شود اگر از و ظرفی سازند صاحب بواسیر از و آب خورد و چند گاه مداومت کند صحت یابد و اگر موبوط خود در کشاده کرده چشم را بشاورد هر کم بیند از جمیع دردها محفوظ ماند جن و حیات و عقارب و سایر هوام نزد وی نیایند که چشم چپ نگه دارند از مرض ناقص و تب نافع باشد اگر از پوست او سپر سازند هیچ شمشیر بدو کار نکند گویند که بهترین زینتهای اهل چین از شاخ اوست چنانچه فلکورشد

که هرچه از وباده کنند صور عجیبه واشکال مختلفه ازو ظاهر شود ولهذا ازو کمربندها سازند
که قیمت او بسا باشد که چهار هزار مثقال طلا بود وهمچنین لجامها وسلسلها بجهة دواب وکلاب
سازند اهل چین سعید رنك باشند که بزردی مایل وپهن بینی باشند زنان را مباح
دانند وهیچ چیز را بد ندانند وبزن بیش از مرد میراث دهند اشیا انراعیس بست نزد نزول
آفتاب بحمل که هفت روز بخورند وبپاشاهند اقلیمی وسیعی دارند که قریب بسیصد شهر
دران جاعجایب بسیار بود **تعبیر** دیدن او در خواب دلیل پادشاه بزرك بود وبعضی گویند
دلیل حرب وفتنه است وفریب وحقادت است **کروان** مرغیست شبیه بمرغابی
که ترکان ادك نامند که شب بخوابد بعکس معنی او چه کرا بمعنی خواب کردنست
بسیار ترسناك وبی دل است لهذا عربان در امثال خود گویند فلان اجبن من کروان
یعنی فلان کس ترسناك تر از کروانست اکل او حلال صاحب عجایب المخلوقات آورده
که خوردن گوشت وی باه را زیاده کند عربان چون این افسون خوانند باید
که اطرق کرا اطرق کرا ان النعامه فی القری بغاتکم بارضنا ما استنسری
ما استنسری **کلب** سك وترکی ایت نامند حیوانیست شدید الرکوب کثیر الوفا
نه از سباع محض ونه از بهایم محض است بلکه مرکب از هردو است چه اگر طبیعت سبعیت
در وتمام بودی که مردم الفت نکرفتی واگر بهیمة کل بودی حیوان نخوردی لکن
در حدیث الطلاق بجیفه پرورشده واز طبع اوست که محتلم شود وماده او حیض بیند
ومدة حمل او زیاده بر شصت روز نبود اما کمتر از چهل روز ممکن باشد بچه او کور متولد گردد

وبعد از چهارده روز چشم بکشاید نر او قبل از ماده خواهش شهوت بهم رساند چون
یکساله شود بر ماده جهد وگاه کمتر از یکساله نیز جهد وچون چند سك بیك ماده دخول
کنند رنکهای بچهای او مخالف کردد چه هر سکی مشابهة بهم رساند از خواص او آنکه یو مردم
وغیره نیکو داند استشمام روایح بهتر از سایر حیوانات کند جیفه را از گوشت تازه بهتر داند
ونجاسه خورد وبر کرد انند میان او وکفتار عداوة شدیده است چه هرکاه بر دیوار یا جای
بلندی راه رود وکفتار در مهتاب رود چنانچه سایه اش بر کفتار افتد او را جذب
نموده بزیر کشد چنانچه مغناطیس آهن را پس او را بخورد ولهذا کفتار را جاذب الکلاب
نامند اگر سکی را روغن کفتار مالند دیوانه شود واگر کسی زبان کفتار با خود دارد
سك برو فریاد نکند واز طبع سك آنست که پاس وصاحب خود وحرم او دارد
وحمایت کند خواه صاحبش حاضر باشد یا غایب گویا شد یاد در خواب غالب اوقات روز خواب
وشب بیدار ماند مکر حوالی صبح که اندك خوابی کند خواب او سبکتر از خواب اسب
زود تر از و بیدار شود وباحذر تر از قجلاست چون بخوابد مژهها نشکند وچشم تمام
نپوشد چه مغز سر او را سبك تر از مغز سر آدمیست مردم شریف ونیکو روی مکرم
دارد وبر ایشان فریاد نکند وبسا باشد که از سر راه ایشان دور شود وبر مردم سیاه
وقبیح الوجه وکثیف جامه وضعیف الحال فریاد کند واو را بطلبند دم جنبانند وتملق
دوستی کند واگر بعد از زدن بطلبند دور شود واگر صاحبش با او بازی کند چنان
دندان گیرد که درد نکند تعلیم وتادیب قبول کند بر تبه که اگر تعلیم کنند که بر سر او چراغی

بلیت
سک تمامی حمله بر مسکین کند
تا نتواند زخم بر مسکین زند

کذارند وچیزی ماکولی نزد او اندازند چراغ نکر دارد والتفات با کل آن چیز ننماید چون
چراغ از سر او بردارند بجانب ماکول رود وبخورد او را مرضی عارض شود که آنرا الکلب نامند
مرضیست شبیه بدیوانکی علامتش آنست که چشمهایش سرخ وپرده بر چشمهاش کشیده شود
گوشهایش سست کردد وزبان بیرون آرد وآب بینی ودهنش بسیار شود وسر پیش اندازد
وپشت بیك جانب کج ومنحنی سازد وهمیشه دم خود را در زیر پای خود دارد غمکین
وترسناك راه رود وکسی تصور کند که مست است چیزی نخورد وتشنه شود وآب ننوشد
وبسا باشد که آب را ببیند بترسد وباشد که از خوف بمیرد چون سیاهی ببیند بر وحمله
کند وبسا باشد که آب را ببیند بترسد وباشد که از خوف بمیرد چون سیاهی ببیند اما
فریاد نکند سکان ازو کریزان باشند اگر سکی نزد او آید دم جنبانند وبجهت او فروتنی
نماید چون آدمی را بکیرد او را مرضهای بد عارض شود یکی آنکه آن شخص آب نخورد
اگرچه از تشنکی بمیرد با آنکه همیشه آب خواهد چون بدهند نخورد وچون این مرض آدمی
استحکام پذیرد در حین بول کردن از مخرج آدمی را کم کاهی علاج پذیر شود وسلامت
مانند این مرض حمار وشتر را نیز عارض شود صاحب عجایب المخلوقات آورده که در دهی
از نواحی حلب چشمه است مشهور که او را بئر الکلب نامند هر کس را سك دیوانه گزیده
ازو بیاشامد شفا یابد ونیز گفته که بعض اهل آن ده مرا گفت که مکلوب اگر قبل
از چهل روز از آن آب خورند وی از ایشان را اگر چهل روز تمام نشده بود
صحت یافتند یکی که بعد از چهل روز بود بمرد وهمه زراعت آن ده از آن آب خورد

ازفوایه مجربه آنکه بجهة شفا کسی که سك دیوانه او را گزیده این طلسم بر ظرفی نوبسند
وبروغن زیت چرب کنند بنوشد اینست اب ح لا ا ح ع ال د ق ۱۱۱ و بجهة نیز
از بعد عظیم مجربست بجهة سك دیوانه گزیده بخورد وبرا موضع مالند بد انکه یك نوع از سك
باشد که او را سلوقی نامند که آهو را از دور ببیند بداند که میرود یا می آید وبو ماده
او تشخیص نماید وزنده را از مرده شناسد اهل روم موتی خود دفن نکنند
تا بر این نوع کلاب نمایند که ازو علامت جندی ظاهر شود که مرده از زنده متمیز
گردد واین نوع سك صغیر الجثه وکوتاه دست وپا باشد در حدیث آمده که حضرت
مقدس نبوی صلوات الله علیه واله شخصی را دید که کشته بودند پرسید که بچه سبب
کشته شده گفتند بر دمه گوسفند بنی زهره دویده وگوسفندی ربوده سك گله
او را کشته انحضرت فرمود که خود را کشته ودین خود ضایع کرده وعصیان پروردگار
خود نموده وخیانت برادر مومن خود ورزیده سك بهتر از وی ابن جوزی
در بعض مولفات خود آورده که مردی را در بعض سفرها بر قبه گذار افتاد
که در نهایت زیبایی بنا کرده بودند قریب بدهی وبر و نوشته شده بود که هر که پرسید
هیچ خبر ندادند تا آنکه او را دلالت بر پیری کردند که قریب دویست سال از عمر او گذشته
بود از وی احوال آن قبه پرسید آنرا از پدر خود نقل کرد که پادشاهی در این ده
بوده سکی داشته که هیچ وقت از وی مفارقت نمیکرده در سفر وحضر با وی بوده
در خواب وبیداری محافظت مینموده وکنیزی نیز داشته کنك وزمین گیر روزی

آن پادشاه نیز همگاه خود بیرون فرمود تا سگ را به بندند تا با او نیز وه طباخ را فرمود
تا طعامی از شیر مهیا کند پس طباخ طعام را مهیا نموده بیاورد و نزد کنیز و سگ کنار گذاشت
سروی بپوشید و برفت پس مار نزدیکی بیامد از آن طعام بخورد و برفت چون پادشاه
از نزهتگاه بیامد فرمود تا طعام را بپیش آوردند کنیز دست برد سگ نیز دست
بجانب پادشاه میکرد که مخور هیچ کس قصد وی نفهمید پادشاه دست خود را
در میان ظرف گذاشت تا طعام برداره سگ فریاد میکرد و خود را از زنجیر میکشید
و بر زمین میزد تا آنکه نزدیک بود که خود را بکشد پادشاه ازین تعجب نمود فرمود
تا سگ را بگشودند پس سگ بجانب پادشاه دوید پادشاه لقمه طعام برداشته
میخواست که بر دهن گذارد که سگ دست بر دست وی زد که لقمه از دست پادشاه
بیفتاد پادشاه ازین غضبناک شده در پهلوی خود تبری بود خواست که سگ را
بزند چون سگ دید که پادشاه ادراک مطلب او نمیکند سر خود را در میان طعام
فرو برد و در میان وی غلطید بر پهلوی کردید گوشت و پوستش او بریخت و بمرد
پادشاه را از دیدن این حال عجب آمد بجانب کنیز ملتفت شده کنیز نیز پادشاه
خاطرنشان نمود که ظرف سر گشاده بود ماری بیامد و بخورد و برفت پس پادشاه
نمود تا آن طعام بریختند و طباخ را تادیب نمود که چرا سر ظرف نپوشیدی
امر نمود تا سگ را دفن نموده قبه بر سر او ساختند و این کلمات بر وی نوشتند
تا هر که بر این قضیه مطلع شود از وفای سگ آگاه گردد در عجایب المخلوقات آورده

سگ

که در اصفهان شخصی شخصی را کشته بچاهی انداخته بود که کسی بر او اطلاعی نبود الا سگ مقتول
که هر روز بر سر آن چاه می آمد و خاک از دور میکرد و بجفر او اشاره مینمود و چون ناپیدا
میشد فریاد میکرد و چون این معنی اکثر مکرر بوقوع انجامید آن چاه را حفر نمودند شخصی را
مقتول یافتند پس اثر در اکرفته از وی اقرار استدند و قصاص نمودند گویند چون حسین بن
احمد شاعر را چون وفات نزدیک رسید وصیت نمود که او را در زیر پای امام همام امام موسی
الکاظم علیه السلام دفن نمایند بر سنگ قبرش نوشتند و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید
چون سلطان المحققین خواجه نصیر الملة والحق والدین طوسی فوت شده بنابر وصیت
وی در زیر پای امام علیه السلام قبر حفر نمودند سنگی که این آیه بر او نوشته بیرون آمد
بر سر قبر خواجه علیه الرحمه گذاشتند الحال هست ممکن که این همان سنگ است **خاتمه**
بدانکه اکثر اهل تفسیر بر آنند که سگ اصحاب کهف از جنس کلاب بود لکن اختلاف
در لون او کرده اند ابن عباس گفته و سرخ بود نام وی قطمیر قرطبی گفته زردی که بسرخی
زند بعضی دیگر گفته اند کبود آسمان رنگ بوده بعضی دیگر ابلق سیاه و سفید و سرخ
گفته اند در نقلی از علی بن ابی طالب علیه السلام آمده که نام او ریان بوده قولی بعضی
آنکه شیر بود و مجاز کلب در قرآن مجید مسمی شده جمعی دیگر گفته اند که مرد طباخی بود
مضعف این قول آنکه بسط ذراعین که در قرآن در صفت وی واقع است از صفات
کلاب است نه از اوصاف طباخ در حدیث نبوی آمده که اگر اسامی اصحاب کهف را بر اطفال
آویزند از آفات محفوظ مانند و خواب کنند و گریه کم کنند و اسامی اصحاب کهف انجاز اقوال

اسم اصحاب کهف و سگشان

و صاحب قاموس نیز آورده بدان سه روایت ذکر نموده اند روایت اول مکسلمینا یمل
املیخا مرطوکش نوالس سانوس بطینوس کشفوطط روایت دوم ملیخا مکسلمینا مرطوس
نوالس اوبطاس اوبوس کید سلططیوس روایت سیم مکسلمینا ملیخا مرطونس براونس سارینو
بطینوس کشفوطط قطمیر و نیز جهة خواب و آرام و دفع بکا اطفال بنویسد که اعوذ
بکلمات الله التامات التی ناموا اصحاب الکهف والرقیم الله یتوفی الانفس حین
موتها والتی لم تمت فی منامها فیمسک التی قضی علیها الموت و یرسل الاخری
الی اجل مسمی اللهم القی النوم والسکینة علی حامل هذا الکتاب بالف لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم و در بعض تفاسیر آمده که سوره الرحمن اینست که چون
آدمی در وقت که سگ بر وحمله کند بخواند از شر او محفوظ ماند و اذیتش بوی نرسد
آیت اینست که یا معشر الجن والانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات
والارض فانفذوا لا تنفذون الا بسلطان و نیز بجهة دفع حمله سگ و کلبهم
باسط ذراعیه بالوصید و اقم حروف گوید که در حدیث آمده که ملائکه داخل
نمیشوند در خانه که در وی سگی یا صورتی باشد چه سگ اکثر نجاست خود در بعض
العین است ملائکه طیب و طاهرند با ماکن طیبه نزهه در آیند و از اخباث و انجاس
مجتنب و محترز باشند و چون ارواح مجرده اند صورة مجرده از ارواح نیز
نفرت دارند و بعض اشباح سایه ببیند از نیجه ملائکه عقول لذا انسانها کار یا معنی
نه با صورت بدانکه جمیع اجزاء سگ حتی موی و ناخن و استخوان که روح بدانها

حلول نکرده جمله نجس و اکلش حرام خلافا للمالکیه که سگ بچه چشم نگشوده را حلال میدانند
پیه ودسومة او در زیر گوشتش باشد بخلاف گوسفند که چربی او بالای گوشت او بود اگر
گوسفندی شیر سگ خورد گوشت او بر گردد بصفت گوشت سگ که چربی تحت گوشت او در
از جمله خواص او آنکه اگر آدمی زبان سگ سیاه ببرد و در دست خود نگهدارد هیچ سگی
بدو فریاد نکند اگر پاره از گوشت سگ بریده در دست نگهدارد هیچ سگی بدو فریاد نکند
دندانهای انیاب او را اگر کسی بر سگ دیوانه گزیده باشد بیاویزند در وی ساکن شود
اگر صاحب یرقان آویزند صحت بخشد اگر بر کودک ببندند بسهولت دندان بیرون آرد
و اگر کسی با خود دارد هیچ سگی بدو فریاد نکند اگر بکسی زهر کشنده داده باشند شیر سگ
خورد نجات یابد و نیز اکل او اخراج جنین و مشیمه نماید اکتحال با او بیداری شب آورد
اگر سرگین او را خشک و صلایه نموده با آب کشنیز خمیر نمایند بر اورام حاره نهند نافع آید
اگر صاحب قولنج سگ خوابیده را برخیزاند در مکان او بول کند فورا قولنج وی زایل شود
و سگ در حال بمیرد اگر دندان ناب او را بر کسی که در خواب حرف زند بیاویزند ساکت شود
شیر سگ بر زهار عالند موی بر کاد نموده کند اگر موی سگ سیاه را بر مصروع آویزند
نافع آید اگر کسی را بنده گزیده باشد سرگین سگ بچه با زیت مخلوط ساخته بر روی
عالند دیگر نگزند **تعبیر** دیدن کلاب در خواب دلیل بزرگان یا مردم سفیه که جرات بر معاصی
نمایند اگر فریاد کند دلیل مردم سفیه و طامع باشد اگر ببیند که سگی او را گزید تعبیر آن از دشمن
الم و غم رسد و باشد که دلیل حرص بر دنیا باشد دیدن سگ اصحاب کهف دلیل ترس و زندان دیگر
بنهان شود
بجهت کند

دیدن اودر شهر دلیل تجدید ولایت باشد که دیدن سک دلیل کفر و نومیدی از رحمت خدای
باشد لقوله تعالی کمثل الکلب یلهث دیدن سک شکاری دلیل عزت ودفعت وروزی وسک إن تحمل علیه
کله دلیل مرد صالح که باغیرت باشد براهل وهمسایه خود اکر بیند که سکی قبای وی پاره کرد سفیهی
او را عتاب کند اکر فریاد کند دشمن ترک عداوت کند سک ماده دلیل زن سلیطه وبچه سک
فرزند محبوب سفید او مومن سیاه او کافر دیدن سک کله رسیدن فایده از پادشاه وحاکم
وسک شکاری ملک وولایت کوراینکه در عرضه آن بود اطاعت اوکس کفته اکر سکان شکاری
بیند خارج از شکار دلیل خیراست بجهة طلب روزی وخرمی دیدن سک پاسبان
دلالت بر محافظت ومال کند اکر بیند که سکی شکار کرد حق تعالی برو علمی دهد که سک
فراموشی کند لقوله تعالی واتل علیهم نبأ الذی آتیناه الی قوله کمثل الکلب الایه کلب الما
سک آبی قندز است که در باب قاف کذشت از خواص او آنکه اکر خون او را با زیره کرما
مخلوط ساخته در حمام بیاشامند عسیر البول را شفا بخشد اکتحال مغز سر او دفع تیرکی
وظلمت چشم کند زهره او بیضه یکدیکر سم قاتل است ابن سینا کفته که خصیه او بقدر یک دیر
نفع دهد از کزیدن ماران اکر از پوست او جوراب دوزند صاحب نقرس پوشد صحت یابد
کاسر العظام مکلفه است در اقلیم بیاید کبعه جانوری صحرا کرکر مرغیست در تریاک کاسر عقاب در عین کذشت
چین کرد در زیر مرغی که او را خرشنه کویند میپرد منتظر افتادن سرکین او ست تا غذا
خود کند صاحب عجایب المخلوقات آورده که خرشنه مرغیست که هر سرکینی که از وی جدا
شود مرغی باشد کلکسه را سواست بعضی دیکر کویند شبیه باوست غیر او دمقراطیس

کفته

کفته که مرغ سفید است که از دهن بیضه کند سرکین او را اکر با سرکه ساییده بر غلر بمالند نفع عظیم بخشد
کنداره ماهی صاحب کوهانست کنعبه شتر ماده بزرک کهند نوعی از ماهی کهف جای مخفی
کوذن اسب ترکاهل کهولی عنکبوت فصل دویم در کاف مضموم کرکی کلنک وترکان درنا
نامند مثل کنجشک سریع الجماع بود حیوانیست که باید که او را ریس مرغان باشد از طبع او
احتیاط وخوف بنوبه پاسبانی وحراست یکدیکر کنند پس چون بخوابند یکی بیدار ماند بفک
آهسته آواز کند کویا انذار میکند با آنکه او پاسبانست چون نوبت او تمام شود آنکه در پهلوی
ویست در خوابست برخیزد وحراست نماید وحارس سابق بخواب رود تا آخر بعضی از ونجا
اقامت نمایند وبعضی مسافرت اختیار کنند ومعاونت یکدیکر کنند هیئات مجموعی یک صف
روند نه متفرق یکی مثل رئیس پیش باشد باقی متعاقب تابع وی باشند بعد از
چندگاه رئیس موخر شود آنکه در عقب رئیس بوده مقدم ورئیس شود همچنین
بترتیب تا آخر صف هر یک را رئیس ومرئوس کردن چون یکی از ایشان ومادر پیر شود
اولاد وی بردارند وطیران نمایند هر جا که روند بجهة او قوت ودانه آورند صاحب عجایب المخلوقات
آورده که چون کلنک در روی زمین راه رود بیکپای رود پای دیکر بالا دارد از ترس آنکه
بزمین فرو رود اکلش باتفاق حلال کوشت او سرد وخشک لکن چرب نیست بهتر نیش
آنست که باز شکار نماید درد جکر دفع کند اما دیر هضم است بهتر آنکه با ادویه حاره طبخ نمایند
تا خر دکند اکل او مولد خون غلیظ موافق امزجه محرورین بتخصیص جوانان را در زمستان آب
مینماید بعد از خوردن وی عسل بیاشامند لکن واجب است که او را بر پای او سنک بندند ودو روز

با و بیرند بعد از آن طبخ نمایند وباسبزه ابزار خورند اکل زهره او دفع خوف کند اکر مغز سر او را با زنبق مخلوط
ساخته بر بینی ریزند آنچه فراموش شده بخاطر رسد اکر جزوی از ذراریح ومثل او مغز سر کلنک
باهم نرم بکوبند وبیرون مالند هیچ موی بیرون نیاید اکر دل وزهره او را مخلوط ساخته با زنبق
بر بینی صاحب نسیان ریزند آنچه فراموش کرده بخاطرش رسد اکر زهره او را در چشمی کشند
که آب سیاه آورده باشد دفع کند تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد غریب است اکر بیند
که کلنکی سوار شده محتاج شود اکر بیند که بسیاری از وی مالک شده یابد وبخشیده برایشان
ومال رسد کوشت او در خواب بجهة کسی که اراده شراکت یا کدخدایی دارد نیکوست
چرا او در طیران خود متفق است باشرکا وابنا جنس خود اکر یکی از آنها بکیرد با قومی
بپیوندد وخویشی نماید واکر بیند که کلنک بشهر خود سفر کرد بشهر خود برکردد اردیطلمدرس
کفته که دیدن او در زمستان دلیل دزد وقطاع الطریق است واکر فرزند خواهد دلیل خیراست
چرا او اعانت ابوین کند کتفان ملخی که نو پر آورده باشد کتع بچه روباه کرزده
مرغ تیره رنک کسعوم در لغت حمیر حمار را کویند کعیت[7] بلبل کلم مرغیست در بلوچستان
نیکو چشم بجهة تکلم باصوات حسنه کلم نامند صید کنجشک با کثر از وی کند
در بستان وآنها باشد چون بخوابد عصافیر بسیار بر وجمع شوند تا آخر روز یکی
از آنها بکیرد بخورد در هر ایام برین طریق باشد تا فصل بهار چون بهار شود عصافیر
جمع شود ایشان از نزد واز نزد خود دور کند واز ایشان کریزان باشد هیچ کس آواز
وی نشنود تا بهار دیکر وهیچ کس ندیده که او هر دو پای خود بر زمین نهد بلکه چون

[7] یعنی مهمله ویای دو نقطه وثای سه نقطه فوقانیه

یکبار

یکپای بر دارد پای دیکر بر زمین نهد همچنین بر سبیل بدل راه رود جهة ترسد که بر زمین فرو
رود کلثوم فیل کمیت اسب سیاه سرخ رنک کنبش نجله باب بیست وسیم مشتمل بر سه فصل ٢٣ باب اللام
فصل اول لام مفتوحه لجا نوعی از سنک پشت که در بر وبحر تعیش کند بجهة او را
دو زبان در سینه بود هر حیوانی رسد بکشد وصید طیور وغیره او را حیله عجیبست جهة آب
فرو رود پس در خاک غلطد وبمشرب طیور آید بسبب تغیر رنک از نظر ایشان مختفی باشد
پس هر طیری که بیند در میان آب کشد تا در آب غیر نفس بخورد در بر سفینه نهد ودر بحر
نشیند ونظر خیانت سفینه کند تا بچه بیرون آید ارسطو کفته هر که جکر او را تازه خورد
از درد جکر ایمن کردد اکر کوشت او را با سرکه طبخ نموده شود بیای وی را مستسقی دهند
نافع آید ودل را مبخت کند وباد سودا ببرد تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن مستوره
نیکوروی صاحب مال بود وبسا باشد که دلیل بود بر دفع دشمنان وامن کردن
از شر ایشان لقلق ولغلغ لک لک مرغ دراز کردن نیست که مار خورد واز ذکاوت یکی
او آنکه دو آشیان سازد هر چند وقت در یکی اقامت کند وچون احساس تغیر هوا وحرکت
وباکند بجای دیکر رود وبسا باشد که ترک بیضه خود کند وچون خواهند که جانوران
از جای بجای برانند لک لک را آن مکان نکاه دارند چندان فرغ کند که همه هوام
وجانوران کریزان شوند اکلش حرام از جمله خواص او آنکه هر کاه بچه او را ذبح نموده بر بدن
مجذوم مالند شفا یابد هر که یکدانک از مغز سر او با یکدانک پنیر مایه خرکوش کداخته با نام
شخصی بکسی دهد تا تناول کند بغایت محبت او در دل آن شخص واقع شود هرمس حکیم کفته

هر که استخوان لك لك با خود دارد غمش زایل کردد اکر عاشق باشد تسلّی یابد هر که حدقه
چشم راسو را با خود دارد خوابش نبرد اکر چشم چپش را با خود دارد بخوابد و هیچ
بیدار نشود مکر آنکه بکشایند اکر هر دو چشم او را با خود دارد میان آب بر آید غرق نشود
اکرچه شناوری نداند تعبیر دیدن او در خواب دلالت کند بر قومی که با هم دوست باشند
بعضی کویند که دیدن او دلیل سرما و برف بود هر کاه متفرق بیند اکر جمعی از و در مکانی
مجتمع بیند ایشان دزدان و راهزنان باشند و اکر رائی مسافر بود یا اراده سفر او
دلیل خیر و برکت است و باشد که دیدن او دلیل آمدن غایب باشد بمکانی لبوه
ماده شیر تعبیر دیدن او در خواب دلیل دختر پادشاه بود اکر بیند که با او مجامعت
کرد از شدّت عظیم نجات یابد و شانش بزرك کردد و بر اعدا غالب آید اکر رائی
پادشاه بود در جنك بر دشمن ظفر یابد و ممالك بتصرف وی آید لقلق مرغی که دانه
چیند اکلش حلال لیل بچه کروان فصل دوم در لام مکسوره لِحْد شتر ماده
شیر دار فصل سیّم در لام مضمومه لُبادی مرغیست که بر زمین چسبد و بخوابد
تا بر انش نپرد لُخاء جانوریست شبیه بماهی در دریای که چون احساس آدمی کند
در دریا فرو رود اکلش حرام لوب بعا و لُنوب بنون و واو زنبورهای عسل
باب بیست و چهارم مشتمل بر سه فصل فصل اوّل در میم مفتوحه مالك
الحزین بحاء مهمله و زاء معجمه بوتیمار و بترکی اوخار کویند جوهری کفته که از جمله
مرغابیست ملشبون است که در باب کذشت مرغ دراز کردن دراز پایست جاحظ کفته

که از عجایبهای

که از عجایبهای دنیا آنکه همیشه بنزد آب یا جایی که آب جوشد نشیند چون آب خشك شود
غمکین شود هر چند آب کم شود غم او زیاده شود و آب نیاشامد اکرچه از تشنکی بمیرد از ترس
کمی آب خوف بر وی غلبه کند و غمکین نشیند و لهذا او را مالك الحزین نامند ترمیذی کوید که مالك
الحزین ملاحیان را از دریا بیرون آرد و بخورد طعامش این بود و شناوری نداند چون ماهی
بدست وی نیاید خود را در کنار دریا اندازد ملاحیان نزد او جمع شوند بزودی آنها را برباید
بقدر که احتیاج وی باشد احتیاج بمباشرت ندارد اکلش حرام جاحظ کفته که شبیه باو
کرمیست که در شب مثل شمع روشن شود و بروز طیران کند و این کرم سبز و نرمی باشد غذای
او خاکست که هیچ از و سیر نشود از خوف آنکه خاك تمام میشود کرسنه ماند تا بمیرد مها
کاو کوهی اکر مغز سر او را صاحب قولنج تناول کند صحّت یابد هر که شعبه از شاخ او با خود
دارد همه درندکان و سباع از وی کریزان شوند اکر شاخ یا سم یا پوست او را در خانه
بخور کنند ماران کریزان شوند اکر شاخ او را با روغن کرم خورده بیاشند درد وی ساکن
کند اکر موی او را بخور کنند موش و خنافس کریزان شوند باقی بدیدن تقرم کذشت تعبیر دیدن او
در خواب دلیل مرد رئیس کثیر العباده کوشه کیر بود اکر چشم او را بیابد بریاسه یابد
با زن جمیله کو تا هم تزویج کند اکر سر او سر کاو کوهی کرد دید بریاسه و ولایه رسد و غنیمت یابد
اکر بیند که کاو کوهی کردیده از مردم کوشه کیرد و عزلت جوید و در بدعة داخل شود معز بعین مهمله
بز و بترکی کچی اکلش باتفاق حلال لکن موصوف بحماقتست تفضیلی که او را بر کوسفند است
بزیادتی شیر و تخانتر پوست آنچه از دنبه کمی دارد در پیه او زیاده شده و لهذا عربان کویند بیّن المعز

یعنی دنبه بز در شکمش باشد چون حق سبحانه و تعالی پوست کوسفند نازك آفریده پشم او را بسیار کردانیده
پوست بز درشت و غلیظ لکن مویش کم کردانیده از جمله خواص او آنکه اکل لحم او مورث غم و نسیان
و مولد بلغم و محرك سودا است لکن نافع است کسی را که دمّل دارد ابن سینا کفته که سرکین او محلّل
خوك است بسبب قوّتی که در وست اکر زنان او را با پشم بر دارد سیلان خون از و باز دارد
دیکری کفته که اکر شاخ بز سفید سائیده در کوی محکم بسته در زیر سر نایم کذارند بیدار نشود
تا بر ندارند زهره بز اکر بپیش رو و دایش بزهاست اکر با زهره کاو مخلوط ساخته فتیله
سازند و در کوش کذارند کری را زایل کند و منع نزول آب کند اکر بزهره بز اکتحال نمایند بعد
از آنکه موی زاید از چشم بر آورده باشند دیکر موی بر نیاید و نیز برده چشم زایل کند
و مانع از حدوث آن کردد و کوشت زاید در چشم را قطع کند طلاء او داء الفیل را نافع
کند خوردن مغز ساق او نسیان آرد و محرّك سودا باشد ماریّة سنك خاره و بتخفیف یا
کاو ماده مامزور و ماذور مرغیست در دریا مغرب که چون اهل کشتی او را بینند مبارك
شمرند و بفال نیکو دانند در ساحل بحر بیضه کند چون بیضه او ببینند دانند که در دریا سکون است
چون کشتی بمکان مخوف یا حیوان مضر نزدیك باشد این مرغ بیاید و در پیش کشتی بایستد
و بر خیزد کویا که خبر دار میکند تا اهل کشتی تدبیر کار خود کنند ملاّح آنرا شناسد ماشیه
حیوانات انسی از شتر و کاو و کوسفند مثابر وانه موزاه ذات مطبّه ناقه که برپشت او
سوار شوند موقوذه حیوانی که او را بسبب زدن کشته باشند اکلش حرام کردد
مول عنکبوت بوالملیح چکاوك بنت المطر جانوریست که در عقب باران ظاهر میشود چون نمر

شود

شود بعربی فصل دوم در میم مکسوره مِرزم مرغیست دراز پا و دراز کردن که منقار در کنار
بالهایش سیاهی بیشتر است ماهی خورد اکلش حلال مِعراج جانور عجیبیست مثل خرکوش
زرد رنك یکشاخ سیاه بر سر دارد هر حیوانی که او را ببیند کریزد در جزایر بحار میباشد
مِنشار ماهیست که در بحر زنج مثل کوه بزرك نزد سر او دو استخوان بزرکست مثل ارّه کن
آب دریا براست و چون بزند دریا بتموج آرد آواز مهیبی از و آید آب را از بینی و دهن خود
بیرون آرد بجانب آسمان بلند شود پس عود کند بجانب کشتی مثل باران باشد و چون در زیر کشتی آید
کشتی را بشکند چون اهل کشتی این ببینند بدرکاه خدای تعالی بنالند و بتضرّع و زاری در آیند
تا آنکه حق تعالی او را از ایشان دفع کند فصل سیّم در میم مضمومه مُرعَد مرغ نیکو رنك خوش
طعم است بقدر سلوی که بلبل و چین کویند جمع او مرغ است شبیه ببداج اکلش حلال از جمله
خواص او آنکه اکر شکم او پاره کنند بر خار یا پیکانی که بر کوشت فرو رفته باشد کند از بیرون آرد
متردّیة هر حیوانی که از جای بلندی یا در چاه افتد بمیرد اکلش حرامست مُجثّمة هر حیوانی را
کویند که دست و پای او را به بندند و بر زمین اندازند تا بمیرد مُسهِر هرمس کفته که او مرغیست
که شب نخوابد و روز طلب معیشت نماید او از خویشی دارد مکرّر بخواند و ترجیع صوت نماید
هر که بشنود چنان لذّت یابد که آرزوی خواب بکند اکر مغز سر او در سایه خشك نموده بوزن
یکدرهم با روغن بادام در بینی هر که سعوط نمایند خوابش نبرد هر که او را ببیند کمان برد که شراب خورده
و مستاست هر که سر او را در دست کیرد یاد نیرد خود دارد مسرّت بسیار او را روی دهد و دهشت
و وسواس از و زایل شود مُعوَدِّس مرغ معروفیست سفید که طوق سیاه در کردن دارد بجثه کبوتر است
مکّاء بتشدید کاف مرغیست که در باغها خوانندکی بسیار کند مُلقَّم مرغیست که چون عقاب بخلقت

و بچه بیرون آرد ددی از آن بپرورد و نزدیک کند و یکی بنیاد مکلّفه بیابد او را بپرورد و برات
کند چه پرورش سه بچه او را از شکار سست کرد الخ **مُکَلَّلَه** ماریست که طول وی یک وجب
یا اندکی بیشتر بر سرش مثل تاج خطهای سفید است چون بر روی زمین رود بره هم
بکند و بسوزاند اگر مرغی بر بالای او بپرد بیفتد چون برود جمیع جانوران از پیش او
بگریزند هر حیوانی که او را بخورد در حال بمیرد لکن این مار بهم کمتر ظاهر شود هر که او را
بکشد زهر او در قاتل نفوذ کند علاج نپذیرد **مُناره** ماهیست که از دریا بشکل منار
بیرون آید خود را بر کشتی زند و بشکند و اهل کشتی را غرق کند و چون مردم پیشتر
خبردار شوند طشتها و بوقها زنند و آوازها بلند کنند تا از ایشان دور شود او
مخنه بزرگیست در دریا **مُخَنَّقَه** حیوانیست که ریسمان که در گلوی او انداخته خفه
نموده باشند که عربان چون نمیخواستند که خون ریخته شود بدین نهج میکشتند میخوردند
چرا ایشان گویند گوشت خون بسته شده است حق تعالی بر ایشان حرام کرد باین جهه
الی آنکه خون را نجس کند **ابن مُقرِض** مشهور بسبنوره است جانور سیاه ریگیست پشت درازی
چهار دست و پا دارد از گربه کوچکتر است چون ببرج کبوتران آید همه آنها بکشد و یکی زنده
بگذارد لکن گوشت آنها نخورد اکلش حرام **ابو مُزَینه** ماهیست در دریا بصورت مردی
در اسکندریه ظاهر شود چون بدست صیاد افتد گریه کند صیاد را بر وی رحم آید رها کند
باب بیست و پنجم مشتمل بر سه فصل فصل اول در نون مفتوحه ناب شتر ماده پیر
ناقه شتر ماده خواص او در ابل گذشت **بعیر** دیدن او در خواب دلیل زن است اگر بختی باشد
عجمیست اگر غیر بختی باشد عربیست اگر بیند که ناقه را امید و شد زن صالحه تزویج نماید

...س براء مهمله کره اسب **مُلاعِبُ ظِلِّهِ**
...ست که با سایه خود بازی کند
...که در قاف گذشت **مُوَق** بقاف
...به پردار
ضح بضاد معجمه و حاء
...رشتر الکیش **ناس** آدمیان
باب ۲۵ نون

روزی

روزی و فرزند نصیب وی شود اگر ناقه با بچه اش ببیند دلیل ظهور آیه و فتنه عام است ابن سیرین
گفته که اگر ناقه با خطب ببیند دلیل سفر برّاست اگر شتر برهنه سوار شود سفر کند اگر ناقه را بدوشد
والی ولایتی گردد که در روز زکوة مال جمع کند مردی نزد ابن سیرین آمده گفت در خواب دیدم که از ناقه
بختی شیر دوشیدم پس خون دوشیدم ابن سیرین گفت این مرد بر عجمان حاکم گردد و از ایشان
زکوة گیرد او شیر است بالاخره با ایشان ستم کند و اموال ایشان غصب کند و او خون است
گوشت او دلیل وفا بنذر است لقوله تعالی کل الطعام کان حلا لبنی اسرائیل الا ما حرم اسرائیل
علی نفسه پی کردن او دلیل مصیبت و پشیمانی است لقوله تعالی فعقروها فاصبحوا نادمین
ناقه دلیل نکاح زنست اگر بر عکس سوار شود با زن او دخول کند اگر ببیند که ناقه او استر یا جمل
گردیده که زنش با دیگری را اگر ببیند که ناقه او مرد زنش بمیرد و سفرش باطل گردد اگر ببیند
که ناقه داخل شهری شد اهل آن شهر را فتنه و مصیبتی رسد لقوله تعالی انا مرسلوا الناقة
فتنة لهم و اگر او را در شهری پی کنند اهل آن شهر را مصیبتی رسد **نَحَّام** مرغیست بخلقت
بط چون اراده خوابیدن کند نر اگر نخوابند نرها بجوابند و مادها بیدار مانند و هر کدام
خوابگاه علیحده باشد از چینه داده نر ماده را بیضه نهد از غیر جماع چون بیضه نهاد ازوی
دور شود نر نزد بیضه مانند سرگین بر بیضه اندازد این قایم مقام حضانت باشد
چون مدت تمام شود جوجه بیرون آید حرکت ندارند ماده نزد ایشان آید در منقار
ایشان دمد تا روح در ایشان جاری شود پس نر و ماده هر دو بر ترتیب اولاد خود
معاودت نمایند نر او درشت طبع و بی وفا چه هر گاه بچه خود را ببیند که قوت طعمه خوردن
بهم رساند نر زند و براند مادر با او برود و نر نزدیک وی نشود تا وقت جماع اکلش حلالست

ناموس با سین مهمله بیشه نا...
نجیب بچه عقاب
و یاء دو نقطه تحتانیه و باء...
شتر کریم

که نحام بخته برای حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه و آله هدیه آورده بودند آنحضرت دست
مبارک بدعا بر داشت و گفت اللهم ادخل الی احب خلقك اليك ليأكل معی من هذا الطیر
یعنی بار خدایا دوستترین خلق خود را نزد من بفرست تا با من از این مرغ بریان
بخورد پس امیر المومنین و امام المتقین و قاید الغر المحجلین علی بن ابی طالب علیه السلام
آمده انس باز گردانید و گفت که پیغمبر بحاجتی مشغولست پس آنحضرت دست بر سینه انس زده
او را دور کردانیده داخل شد سلام کرد گفت با حضرت نزدیک بود که انس میان من و تو
حایل شود آنحضرت فرمود که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره
واخذل من خذله الخ و در بعض روایات آمده که آنحضرت سه مرتبه آمده در دو نوبت
اول انس او را باز گردانید در مرتبه سیم در را قوی تر کوفت تا حضرت مقدس نبوی شنید
فرمود تا بگشودند امیر المومنین علیه السلام در آمد آنحضرت فرمود که ما ابطاك عنی یعنی
چه چیز باز داشت ترا از ما که دیر آمدی گفت آمدم انس مرا باز گردانید آنحضرت فرمود
ما حملك علی هذا یعنی یا انس چه چیز ترا بر این داشت گفت خواستم که این دعا برای یکی
از انصار باشد آنحضرت فرمود هل فی الانصار خیر من علی هل فی الانصار افضل من
علی یعنی آیا در انصار کیست که بهتر از علی بن ابی طالب و فاضل تر از وی باشد **نَحْل**
انگ عسل و بترکی بال ادوسی گویند چون حق سبحانه و تعالی از و عرب هم عطا عسل نموده
و لهذا او را نحل گویند چه نحل بمعنی عطا است در عجایب المخلوقات آورده که روز عید
فطر را روز رحمت گویند بجهة آنکه در این روز حق سبحانه و تعالی وحی کرد بزنبور عسل که
او حی ربك الی النحل و او حیوانیست صاحب فهم و کیاست و شجاعت در عواقب امور نظر کند

و فصول

و فصول سال بشناسد و اوقات باران و تدابیر چراگاه و مطاعم داند و بجهة پادشاه خود اطاعت
و استکانت کند ارسطو گفته که نحل نه قسم است شش قسم از آنها بعضی با بعضی الفت گیرند عمل
آنها از فضول حلویات و رطوباتیست که از شکوفه و اوراق اشجار ترشح کند که همه آنها را جمع کند و
ذخیره نماید و او عسل است ظروفها او یعنی خانهای مسدس پس آنجا را گیاهان بر دارد در ظروف
خود چیند و بر رانهای خود بار کند و از ران خود بر پشت نقل نماید از کلام ملك علام چنان
مستفاد میشود که شکوفه در جوف وی مستحیل بعسل شود و از درون وی بیرون آید
اما دانسته نمیشود که از دهن او یعنی بیرون آید یا از غیر او و هو قوله تعالی کلی من کل
الثمرات فاسلکی سبل ربك ذللا یخرج من بطونها شراب مختلف الوانه و فیه شفاء للناس
ان فی ذلك لایة لقوم یتفکرون مراد بعض ثمراتست نظیر و اوتیت من کل شیء
ای بعضه الوان عسل مختلف میشود بسبب اختلاف زنبور او و گاه باعتبار چراگاه
وی طعمش اختلاف یابد چه در بعض اوقات اشیا بدبو خورد طعمش بد بو و بد مزه
شود و از طبع اوست که تدبیر در معاش خود کند چون بموضع پاکیزه رسد خانه از موم
بنا کند و جای که پادشاه ایشان نشیند جداگانه سازند و دیگر خانهای نر آنها که کار
نکنند و آنها از ماده خود بصغر جسم امتیاز دارند و ماده کثیر الجثه درون وی خالی
بود چون بر یک هیئة مجموعی و یکمرتبه بیرون آیند و در هوا بلند شوند پس عود کنند
و بمکان خود آیند نحل عسل اولا موم سازد پس تخم ریزد چون موم او غیر آشیان ترتیب
بعد نشینند و حضانه نمایند چه از تخم وی کرمی بهم رسد که بچه او بود پس که عسل تمام
شوند غذا از نفس خود خورند پس بپرند بر شکوفها مختلف نه نشینند بلکه بر یک نوع از شکوفه

نشیند بعضی از خانها را از بچه و بعضی را از عسل پر کنند و از عادت ایشانست که چون از پادشاه
خود فسادی بینند عزل کنند یا بکشند و در بیرون نخله اندازند تا هم ایشان بیرون نیاید
پادشاه آنها بیرون نیاید چون از طیران عاجز شود لشکر وی او را بردوش گیرند و پادشاه را
یعسوب نامند در بیان نشانه او آنست که نیش ندارد و هذا انکه دهبترین او آنست که سرخ
رنگ باشد و بتر آنکه سیاهی بود که در و نقطها سفید بود لشکر وی کارها مابین
خود قسمت نمایند بعضی موم سازند و بعضی عسل ریزند و بعضی آب آورد و بعضی خانه
سازند بر شکل مسدسی که اصلا در و انحرافی نبود بی آلتی و پرکاری بقیاس هندسی
در دایره مسدسی که اختلافی در و هم نرسد و اینها هم متصل واقع شده گویا جمله
یک شکل مسدس است که انفصال و فرجه در و نباشد جهت انکه از اشکال مثلث
و مربع تا معشر هر یک از اینها که با امثال خود در دایره جمع شود البته در ما بین آنها
فرجه و فاصله واقع شود و بیکدیگر متصل نشوند الا مسدس که هر چند اشکال مسدس
بر پهلوی هم در دایره کذاری مسدس دایره پر شود و فرجه و فاصله نماند
چرا او اوسع اشکال است غزالی در کتاب احیا آورده که بزنبور عسل بنکر
که بطریقی که حق سبحانه و تعالی بوی وحی نموده اولا در کوهها خانه ساخت
و از لعاب خود موم بر ساخت و استخراج عسل نمود از یکی شفا آید و از دیگر
و اگر تامل کنی در عجایب کار او که بچه نخل خود را با زهار و انهار رساند و شفا
طیبه فرا گیرد و از انجاس و اقذار اجتناب و احتراز نماید و اطاعت پادشاه خود کند

واکر یکی از ایشان از خارج در آید بفرمان پادشاه او را کشته بیرون در اندازند بچه و صغار
هنوز از ما در و اکبر کار کنند سیما در فصل ربیع و خریف در بهار بیشتر و از طبع او لطافت رقیقست
چه نخل مرده در نخله نگذارند بلکه آنچه بود بیرون ریزند و آنجا آب شیرین و صافی باشد ما بیابند
طلب کنند تا هر جا که بیابند و از عسل نخورند مگر بقدر آنچه کفایت ایشان بود بر آنکه چون
عسل در نخله کم شود در آب اندازند تا خوف آنها بسیار شود از نفوذ آب چه هرکاه آب
نفوذ کند خانهای پادشاه و خانهای ذکور خود خراب کنند و باشد که پادشاه را بکشند
و مثل ما ریوست اندازند اگر سوسه برو مضرت رساند یک هشت نمک در نخله ریزند
و هر ماه یکبار بکشایند و بسر کین کاو دود کنند سوسه برطرف شود و دیگر آنکه ایشان
چون بیرون آیند باز بمکان خود آیند و غلط نکنند اهل مصر بجهت نخل در کشتی جایها
خالی سازند چون عبور کشتی بمواضعی رسد که در و درخت و شکوفه بسیار باشد
درهای نخلها بکشایند پس روزها از نا بر عسل بیرون آیند در مواضع از ازهار
و انوار بار بر داشته شب بکشتی آیند و هر یک بمحل خود روند که خطا نکنند و این
حیوان همیشه در ایام بکبختی الحمد بکن و جز تمام کار کنند تکاهل و تکاسل نورزد
مگر آنکه هوا تاریک و ابر و باد باد و دود با آب یا آتش باشند که او را از عمل باز
دارد بدانکه جمهور انام و اکثر علماء اعلام بر آنند که عسل از دهن نخل بیرون
آید و از امام همام علی بن ابی طالب علیه السلام در باب مذمت دنیا منقولست
که آنحضرت فرمودند که بهترین ملبوسات فرزند آدم لعاب کرم ملبست و اشرف مشروبات

زنبور عسل

وی در جمیع نخل یعنی برکشته او و این محتملست که قی او بود که از دهن وی بیرون نیاید ما دانسته شده
که از دهن یا غیر او چنانچه سابقا مذکور شد کویند ارسطاطالیس خواست تا تحقیق این معنی
نماید بجهة نخل خانه از شیشه ساخت تا نظر کند که چه قسم شهد از وی بیرون می آید نخل
اولا روی شیشه بکل اندود کرفته تا عمل وی مرئی نشود و بعده شروع در کار نمود تا کسی
مطلع احوال وی نشود مسوّد اوراق کوید که نکته در این که عسل مقلوب لسع است
چه نخل از طرفی نخل کند و از طرف دیگر عسل دهد یعنی از جانب نیش رساند و از جانب
دیگر شهد نوشاند چه شهد محبت بی نیش محنت حاصل نکرد و در بعض تفاسیر آمده
که عسل از آسمان بزمین فرود می آید و در اماکن آن میرود پس نخل او را میخورد و بخانه آمده
در خانهای از موم بسته میریزد و بعضی کمان برد اند که مکر عسل در درون وی
از فضلات غذا بهم رسیده و در معده او مستحیل بعسل شده چون حق سبحانه و تعالی
او را باکل حلال امر نمود تا لعابش شیرین و شفا کردیده آری دوای الهی شیرین و دواء
اطبا تلخ بود بدانکه اگر چه ظاهر آیه و انی هدایه و فیه شفاء دلالت بر عموم دارد اما
لازم نیست که عام باشد چه تقدیر و فیه نوع شفا او بعض شفا او یعنی انه شفاء
لکل علة بارده رطبه علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که مراد از عسل شهد
محبت امیر نخل است که علی بن ابی طالب علیه السلام است لهذا آنحضرت را یعسوب الدین
نامند یعنی پادشاه نخل که شهد محبت او شفا و محبت او شفاء هم علل ذنوب شیعیانست
چه مراد از ناس معروف بالف لام تعریف شیعیان و بنا ما ساید دم بصورة نامل

معنی نسناس و این تأویل محمول بر تفسیر باطنست چه قرآن را هفت بطن است بنا بر این آیه
و آنچه هر آیه مقتضی عموم باشد و ابن مسعود از حضرت مقدس نبوی حدیثی نقل کرده که
دلالت بر عموم کند که آنحضرت فرمود که العسل شفاء من کل داءٍ و القرآن شفاء لما فی الصدور
فعلیکم بالشفائین القرآن و العسل یعنی عسل شفاء هر علتیست و قرآن شفاء انچیزیست که در
سینها پس بر شما باد باین دو شفا که عسل و قرآنست نقلست که عوف بن مالک بیمار شد کفت بجهة
من آب بیارید که حق تعالی فرموده که و انزلنا من السماء ماءً مبارکا پس کفت عسل بیارید
که فرموده و فیه شفاء پس زیت طلبید که از شجره مبارکه طیبه است هر سه مخلوط ساخته
بیاشامید شفا یافت ابی سعید خدری آورده که مردی بخدمت حضرت مقدس نبوی
آمده کفت برادرم را اسهال است آنحضرت فرمود که عسل بنوشان آنشخص برفت برادر خود را
عسل بنوشانید اسهال وی زیاده کشت بخدمت آنحضرت عرض نمود پیغمبر صلوات الله علیه و آله
فرمود که عسل بنوشان پس بیامد و بر و عسل نوشانید باز بخدمت آمده کفت که عسل
نوشانیدم اسهال وی بیشتر از بیشتر کشت آنحضرت کفت عسل بنوشان همچنین تا سیم
مرتبه نوبت چهارم آمد کفت یا رسول الله عسل نوشانیدم اسهال وی زیاده شد در این
مرتبه آنحضرت فرمود که صدق الله و کذب بطن اخیک اسقه عسلا یعنی خدای تعالی راست
کفت که و فیه شفاء دروغ کوی شکم برادر تست که کلام الهی را قبول میکند برو عسل بنوشان
پس آخر در این نوبت که عسل نوشانید بامر الله شفا یافت جمعی را که مرض الحاد در دلهای
ایشان راسخ کشته بر این حدیث اعتراض نمودند و کفته اند که موافق عقل نیست زیرا که اطبا
اتفاق نموده اند بر آنکه عسل مسهل است پس چگونه دفع اسهال کند جواب آنکه اسهالی که از هیضه و تخمه

حادث شده باشد غیر اطبا اجماع کرده‌اند که در مثل این اسهال طبیعت را بحال خود کذارند اکر
محتاج بر معین بر اسهال باشد مادام که قوّة باقیست اعانت کنند در این وقت یعنی نه بندند
بستن وی ضرر دارد پس محتملست که اسهال این شخص مذکور نیز مثل این اسهالی باشد که
از امتلاء و هیضه باشد که بحال خود واکذاشته باشند طبع وی قوتی داشته آنحضرت
مکرر باسقاء عسل امر فرموده تا آنکه ماده بالکلیّة دفع شده اسهال باز ایستاده باشد عسل
همان مسهل بوده که دفع اسهال مسهل شده و هیچ اعتراضی وارد نباید بر آنکه عسل کرم
و خشک است که ادرار بول کند و اسهال نماید و هیچ قی نماید و تشنگی آرد و بصفرا
مستحیل شود مولد خون با حدّة کردد اما اکر باب بجوشانند و کف وی بکیرند حرارتش
بر طرف کردد و نفخش کم شود و غذاء بسیار دهد خوبی وی انفع از دیگری بود بسبب
ترشی دفع مضرت وی کنند اکر بر عسل خام که آب و آتش برو نرسیده باشد مشک داخل
نموده اکتحال نمایند دفع نزول آب کند مالیدن او بر بدن دفع شپش و رشک کند لیسیدن
او بانکشت علاج کزیدن سک دیوانه کند اکل مطبوخ او دفع زهرها کند خاصیت موم او
آنست که اکر کسی با خود دارد محتلم نشود لکن غم آرد چه شهد و شادمانی او در فنا اما
نحل را قتلش مکروه و اکلش حرام تعبیر دیدن نحل در خواب دلیل ارزانی و ربح است
برای کسی که او را فنا کرده باشد و اکر نحاله او را ببیند از وعسل در آرد عسل حلال آرد
اکر هم عسل بر آرد و بجهت نحلها چیزی نکذارد بر قومی ستم کند اکر چیزی کذارد عدل
کند اکر والی یا طالب حق باشد اکر ببیند که نحلها بر سر او نشستند والی کرامش قومی
کردد اکر پادشاه بود ملکی و ولایتی متصرف در آید اکر روایی از اهل فلاحت و زراعت
دلیل خیر بود و بجهة لشکر و غیر اهل فلاحت دلیل مخاصمه و عداوة بجهة صوت و کزیدن او و بیرون
نحل دلیل لشکر است جهة آنکه تا بعت امیر خود کنند اکر در خواب نحلی بکشد بر دشمن خود غالب آید

اکر اهل فلاحت بود بجهة او بهتر بود و نیز دیدن او دلیل علما و اصحاب تصنیف است چه برو وحی
نازل میشود و باشد که دیدن او دلالة بر کد و جهد در کسب نماید اما دیدن عسل در خواب
مال حلال است بلا تعب و بجهة مریض شفا است اکر ببیند که مردم عسل مینوشانند بایشان
سخن شیرین یا قرآن با واز خوش شنوانند و اکر بانکشت عسل لیسید تزویج نماید و اکل او
معانقه و تقبیل است اما شهد او میراث حلال و مال مشارکت است ابن سیرین کفته که
شهد روزی حلال بود جهة آنکه آتش بدو نرسیده اکر ببیند که نزد او شهد کذاشته‌اند
با او علم عزیز باشد که مردم اراده شنیدن آن علم از وی دارند شهد تنها علم
و در ظرف صاحب وی و مال حلال و بجهة زاهد غنی و حسن اعتقاد و نیکویی دین
اکر ببیند که شهد میخورد در فوق او عسل است کنیزی نکاح کند نسر کرکس ترکان قاجو خوانند
از حضرت امام حسن علیه السلم منقولست که آنحضرت فرمود که او در صوت خود میکوید
کر عش ما شئت فان الموت لاقیك یعنی هر نحو که خواهی زندکی کن که مرك بتو
خواهد رسید کویند که تواند بود که این قول بسبب طول عمر خود کوید چه او هزار سال
عمر کند او را اعتقاد باشد نه جنك لکن ناخنهای دراز مثل چنك دارد در بازوهای
جمع شود چنانچه خروس را با کبان جمعی کمان برده‌اند که ماده او بسبب نظر کردن
برنر خود بیضه نهد و حضانت نماید این کمان باطلست آنچه بصحت رسیده آنکه
او در اماکن عالیه که آفتاب دور باشد بیضه نهد حرارة آفتاب بجای حضانت او باشد
حدّة نظر و قوة بصر او بمرتبه است که از چهارصد فرسخ جیفه را ببیند بعضی کویند که نه
لکن بقوة شامه در یابد لهذا چون بوی خوش استشمام نماید در ساعت بمیرد قوة طیران
بال وی بمرتبه ایست که در یک روز از مشرق بمغرب پرواز نماید چون بر جیفه
نشیند اکر عقاب پرواز باشد پس نشیند تا او میخورد نخورد همه طیور جوارح از او ترسند

چه از حرصی که دارد هر کاه برو نشیند شکم پر کند چندان خورد که از طیران باز ماند پس چند
مرتبه برود خود را طبقه طبقه در هوا بلند کند تا آنکه باد در زیر پر او در آید و بسا باشد
که در این حالة او را مردم ضعیف صید کنند ماده او از خوف خفاش بر بیضه و بچه خود
برك چنار ریزد تا خفاش بکریزد بر مفارقت الف و زوج خود بیشتر از سایر طیور صبر کند
کرد چه هر کاه یکی از آن دیکر جدا شود آن دیکر از غم بمیرد مثل سنك که در آشیانه
عقاب یافت شود و در آشیانه او نیز یافت شود بجهة عسیر الولاده نیکوست کویند
در طیور سیاه بزرك جثه‌تر از وی نباشد بدین جهت او را عریف الطیور یعنی
سید مرغان نامند نقلست از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلم است که آنحضرت
فرمود چون نمرود جبار را خلیل الرحمن ابرهیم علی نبینا و علیه السلم حجت کرفت بوجود
باری تعالی خواند نمرود مردود از حماقتی که داشت کفت اکر آنچه میکویی حقست
میروم تا آنکه بآسمان روم و بدانم آنچه در آسمانست پس چهار بچه کرکس بپرورد تا
بزرك شدند و تابوتی ساخت او را دو در کذاشت یکی بطرف بالا و دیکر بجانب
زیر و چوبها بر اطراف تابوت ساخت بر سر آنها کوشتها کذاشت تابوت را بپاهای
کرکسها ببست جوانی را رفیق خود کرد اینه در میان آن بنشستند کرکسها بطمع
کوشت پرواز در آمدند در هوا بلند کشتند تا یکشبانروز بلند شدند پس برفیق
خود کفت در بالا بکشای و بجانب آسمان نظر کن و ببین که بآسمان نزدیک شده‌ایم
یا نه جوان در بالا بکشود و نظر کرد و کفت آسمان همان طریق مینماید که از زمین مینمود کفت
در زیر بکشای و بر زمین نکاه کن که چون بینی جوان در زیر بکشود و کفت زمین را
مثل لجه و کوه‌ها مثل دود میبینم پس کرکسها یکشبانروز دیکر پرواز نموده بلند شدند
تا آنکه باد آنها را از پرواز نکه داشت نمرود برفیق خود کفت در بالا بکشای و بر جانب آسمان

و ببین نظر کن آنچه بینی بکوی پس جوان در بالا بکشود کفت آسمان بحال خود است بطریقی
مینماید که از زمین مینماید و چون در زیر بکشود کفت زمین سیاه و تاریک مینماید ندایی
رسید که ایها الطاغیه عکرمه کفت جوانی که با نمرود در تابوت بود تیری و کمانی برداشته بود
پس نمرود مردود تیری بجانب آسمان انداخت در هوا بمرغی رسید خون آلود برکشت
پیش نمرود افتاد کفت از شغل اله آسمان فارغ کشتم پس برفیق خود کفت تا چوبها بطرف
تحت برکردانید کوشتها سر از زیر شدند تا کرکسها بجانب کوشت میل نموده بطرف زمین پرواز
آمدند و آواز ایشان بمرتبه تند کشت که صدای در کوهها پیچیده از مکان خود زایل شدند
کما قال الله تعالی و ان کان مکرهم لتزول منه الجبال بدانکه او چون آکل جیفه است لهذا اکل
لحمش حرام است اکر دل او را در پوست کرك کذارند بر آدمی آویزند محبوب قلوب انام
کردد و در نظر مردم با هیبت بود نزد سلاطین و غیره حاجتش روا کردد و در زیره او را
... استخوانهای او بر کسی آویزند که خدمت سلطان کند
... مکرّم کردد اکر استخوان ران چپ او را بر کسی
... نفع بخشد اکر چپ بر چپ اکر زهره او را
... از نزول آب مانع آید اکر بوی از پرهای
او در زیر زن عسیر الولاده کذارند بزودی بار دهد تعبیر دیدن او در خواب دلیل
پادشاه بود اکر با او نزاع کند پادشاه برو غضب کند و ظالمی برو موکل کرداند که از وی ترسد
اکر مالکی کرکسی شود ملک بزرکی بدست وی در آید اکر مالک او شود و به پر او بر نشیند
کارش بلند شود و جبّار صاحب عناد کردد چون نمرود اکر بچه اش بدست وی آید او را فرزندی
هادی بهم رسد دیدن مذبوح او دلیل پادشاهیست اکر زن حامله کرکس ببیند فرزند خود را دهد

بهود دیدن کو کس را با نبیا و صلحا تعبیر کنند چه در توریة انبیا را با او تشبیه نموده اند ابن سقری
کفته که او را با کبر ملوك تعبیر نموده اند چه حق سبحانه و تعالی ملکی بر ص
ارزاق طیور است جا ها سبکه نه کسی که او را ببیند یا او از وی
ابن المقری کفته کسی که مالك او شود یا حکم برو کند بعزت و سلطنت رسد و بر اعدا غالب
شود و عمر دراز کند و بسا باشد که با ایشان مصالحه کند و از
و انتفاع یابد با نچه نزد ایشانست از سلاح و مال و اکر از عوا
لایق او باشد رسد و مال یابد و بر اعدا غالب شود و عمر دراز یابد نعامه بعین مهمله
شتر مرغ و بترکی دوه قوشی نامند جوانیست که بر دارد و بپرد و جوجه کند و بعضی
زعم انکه او رفته که طلب شاخ کند شاخ نداده اند کوشهای او را بریده اند و لهذا او را
ظلیم کویند یعنی ستم رسیده این زعم فاسد است و او را اصمعا نیز کویند یعنی کوچك
کوش از اعاجیب امر او انکه بیضهای خود را بطول خطات کذارد چنانکه اکر رشته
بر سر آنها بطول بکشند هیچ خوازهیچ یك منحرف نشود و چون بطلب طعمه بیرون رود بیضهای
کند پس بطلب طعمه بیرون رود چون بیضها شترمرغ دیکر که یابد بحضانت آن اشتغال
نماید و بیضهای خود فراموش کند و بسوی
انکساری روی دهد در جای خود چندان کرسنه ماند تا هلاك شود او را قوة
سامعه نبود اما شامه وی بمرتبه قوی بود که از قوة سمع مستغنی کردد بسا باشد
که بقوة شامه از اماکن بعیده رایحه صیاد را شمام نماید لهذا اعرابان در امثال خود
کویند فلان اشم من النعامه ابن خالویه در کتاب خود آورده که در دنیا حیوانی نیست
که نشنود و آب ننوشد مکر شترمرغ و سوسمار که قوة شامه ندارد مع هذا آب نیز ننوشد

شتر مرغ رقیبا سبب شود از حماقت وی انکه چون صیاد بوی رسد سر خود در ریك فرو برد که
باد بود هر چند باد بشدة وزد سنگ تر و دا ستخوان صلب و آهن و سنك
فرو برد هضم کند اکر در کوشت طفلی مواد بس با حلقه ببیند باید دانش فرو برد در درون
باد و اطفا هضم او عجیب و قریب نیست چه سمندر در آتش بیضه و جوجه
ملالست چه از جمله طیبا نست از جمله خواص او انکه زهر او سم قاتل است
و استخوان او مودث کساله و کاهلی بود اکر سرکین او را سوخته و صلایه کرده
بر صفحه طلا نهند در ساعة زایل کند صفحه سیاهی را اکر در روی بود تعبیر دیدن
او در خواب دلیل زنی بیوه است و بعضی نعامه را بنعمت تعبیر نمایند اکر سوار شود
و بعضی کویند اکر او را سوار شود با خواجه سرای دخول کند
و باشد دید لیچنه از وی بر نعمتی دلالت کند مثلا اکر یك نعامه ببیند بر یك نعمه و دلو
بر دو و علی هذا القیاس باشد نعجه میش ماده در مثل کویند فلان اعجل من نعجة علی
الحوض بر اکر چیزی آب بیند شتاب برو افتد از جمله خواص و آنکه اکر بر شاخ او آیه
یوم تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا و ما عملت من سوء تود لو ان بینها و بینه
امدا بعیدا بنویسد و در زیر سر خواب باشد کذارد چنانچه مطلع نکردد هر چه
از وی پرسند جواب کوید
چیزی پنهان نکند زهره او را اکر سوخته بزیت مخلوط
ساخته بر ابرو طلا کنند موی را بسیار سیاه نماید و چون باشیر او بر کاغذ نویسند ظاهر نشود
چون بر آب اندازند نوشته سفید ظاهر کردد اکر پشم او را زن بر دارد دیکر باد نکند
تعبیر دیدن او در خواب دلیل زن خیر نعیم مبارك مال را اکر فربه او را دیدن مال اکر
لاغر دیده کوشت او میراث پشم و شیرش مال اکر بیند که نعجه داخل خانه او شد دیدن مال
دلیل ارزانی و فراخی معیشت ببیند که نعجه او قوچ کردید زن دی هرکز باز نکرد نعاج بسیار
ولد اکرم

٢٠

دلیل زنان صالحه باشند و بسا باشد که دیدن ایشان دلیل غ
اخی له تسع و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة الایه نمر پلنك ترکان قبلان نامند شبیه شیر بود
لکن بجثه از و کوچکتر باشد دو صنفاست یکی بزرك جثه کوتاه دم و دیکری کوتاه جثه و بزرك
دم هر دو صاحب قوة و سطوة بر همه حیوانات دد و از هیچ حیوان نترسد و از خود معجب شد
چون سیر شود سه روز بخوابد رایحه اش نیکوست بخلاف
خورده مرضش زایل کردد جاحظ کفته که او اشامیدن شراب دوست دارد و چون
بیابد چندان از و آشامد که مست شود در ین وقت شکار کنند او را وضع حمل شود دکر وقتی
و جون بیمار شود موش
یعنی احمد مختار صلوات الله علیه و آله آمده که روزی موسی علی نبینا علیه السلام در مناجات
یا قاضی الحاجات کفت ای پروردکار من خبر ده مرا بکرامی ترین خلق کیست
که هوای من مساعدت کند مثل هوای کرکس هوای خود الفت کیرد بابند کان صالح من
مثل الفت مردم بکودکان و غضب کند بر کسی که بدرد بر ده برادر خود را و حلال کند حرام را
مثل غضب کردن پلنك غضبناك باك ندارد
بدانکه اکل پلنك حرام است چه از جمله سباع ضارات و از جمله خواص او انکه فاخته
او را در موضعی دفن کنند موش بسیار
و زهره او را اکتحال نماید روشنی چشم
دهد و منع نزول آب نماید اما سم قاتل است الربی
تعالی مغز سر او چون متعفن شود هر آدمی که ببوید در حال بمیرد لکن او از کله سر
انسان ترسد و کریزد چون موی وی در خانه بخور کنند عقارب کریزان شوند
هر که بخورد هم از بیر او خورد زهر هیچ افعی بروضرر نرساند مداومت جلوس بر پوست
وی دفع بواسیر کند هر که پاره از پوست او با خود دارد در نظر مردم با هیبت نماید
اکر کسی پیه او را بر بدن خود مالد اکر بر پلنك در اید از وی بکریزد تعبیر دیدن او

خود بحضرت تو مطالب رسیدن ای کلیم کرامی ترین خلق من

در خواب دلیل سلطان جابر و دشمن ظاهر شدید الشوکة بود اکر پلنك را بکشد دشمن این صفت را بکشد
و اکر کوشت او را در خواب بخورد بقدر فی رسد اکر سوار شود بسلطنت و بزرکی رسد اکر پلنك او را سوار شود
بر سد اکر بر پلنك دخول کند بر زنی از قوم ظلمه مسلط شود اکر
شیر او دلیل عداوة شاد باد و است نمله مور چه ترکان قاریجه نامند
از جهت کثرت حرکت بغله شده او را از دواج و مباشرة نیست بلکه بیضه او چیزی حقیری سفید
باشد و بدانکه بیضه متکون شود عظیم الحیله بود در طلب روزی چه هر کاه چیزی
سابو مور چکان ترسانند تا بیش وی آیند کویند این اختصاص بر ایس ایشان دارد در
تابستان از کو بر جهت زمستان و نکه دارد چه ترسد که دانه جمع آورده سبز شود
دو نیمه کند تا نروید سوای کشنیز که چهار حصه کند جهة انکه ملهم شده بانکه هر نیمه
او سبز شود و بر و بیم ترسد که متعفن شود بیرون آرد و متفرق سازد جلوه و تعیش او
چه او را جو فی نیست که طعام در و نفوذ کند جهة انکه
از قبل اکل نیست
که چون دانه را ببرد و نیمه کند با ستنشاق وی تعیش
بدل او از میان مقطوع است
نماید و رایحه و را کفایت باشد
قت طیران عصافیر بسیار شوند ایشان را صید کند
و بشش دست و پای که دارد حفر خانها بجهة خود نماید و بجهة در خانه خود سازد تا آب باران بدو
نرسد نقل است که عدی بن حاتم بجهة مورچکان نان میشکست و ریزه مینمود و میکفت که
ایشان همسایکان ما اند چه هیچ حیوانی سوای او را فی نیست چه او با ضعاف مضاعف را فی نیست
تا انکه بان جهة استخوان مغز ای بردارد و حال انکه از و انتفاع نیابد بلکه بجهة حرصی که بر جمع روزی
دارد چنین کند روزی دو ساله نکه دارد و حال انکه زیاده بر یك سال عمر ندارد از عجایب کار او
خانهای که بجهة جمع ذخایر سازد در دو غرفها و دهلیزها و طبقات بنا کند همه را از ذخایر معمور سازد بعضی
از و باشد که مثل زنبور بکزد یکنوع او را نمل الاسد نامند چه مقدم او با سد و موخر نمل مشابهت دارد

٢٠١

نقلست که موسی بن عمران کفت خداوندا قومی را عذاب کنی و حال انکه در میان ایشان صالح و طالح بود
چون خدای تعالی خواست که غلطی از حکمت خود بوی بنماید حرارهٔ آفتاب را برو مسلط کردانید که
کلیم پناه بسایه درختی آورد تا راحت یابد خواب برو غلبه کرده بخوابید چون لذت خواب دریافت
مورچه او را بکزید موسی علیه السلم برخواست و همه را بسوخت وحی الهی رسید که یا موسی یک مورچه
آزار تو کرد کناه دیکران چه بود که جمله را بسوختی موسی علیه السلم را جواب سوال سابق محقق شد
و متنبه کشت بر انکه عقوبت الهی شامل مطیع و عاصی کردد مطیع را از تقلع در جبر و عاصی را عذاب
و فقهه بر انکه در احادیث هیچ اشعاری نیست بر انکه کشتن مورچه بجهت آزار رسانیدن و تفسیر [illegible]
دارد چه دفع ضرر از نفس واجبست حرمتی هیچ احدی از مخلوقات
و حال انکه ترا مباح کرد اینرا از ضرب و قتل و دفع مؤمن از خود و مار
و عتاب با موسی ع که انتقام بجهت نفس خود قتل همه مورچکان نموده
رسانیده صریح است بر انکه دفع موذی از نفس واجبست بر ا[illegible]
و غیره اشتهاد دارد کویند که او بتقلید کرکی بوده بعضی بتقلید بشتری
کفته اند فایده بجهت دفع مورچه بر در سوراخ او دایره کشید این آیه بخواند که یا ایها النمل
ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمن و جنوده و هم لا یشعرون و دیکر بجهت محافظت بدهد
اینست العروس تحتقل و تکحل و تختضب و کل شیء تفتعل غیر ان لا تعصی الزوج و حضرت
مقدس نبوی این افسون را تجویز نموده اند مولف حیوة الحیوان کوید که بخط بعض علما دیدم که بجهت دفع
مورچه سه روز متوالی روزه بکیرد و هر روز وقت چیزی ادا یا [illegible] کرده نزد طلوع آفتاب بکوید
اقشطری و ابترحی خفف [illegible] بربطش [illegible] اشف ایها الجب بالف لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم و بعد از اتمام تف بر موضع مورچه کند پس باید که ذیت پاکیزه با انکشت بردارد
و بر مورچه مسح کند و نیز کفته که بخط بعض مشایخ دیدم که بجهت دفع مورچه اینست که بنویسد در ظرف

پاکیزه نویسد و بشو [illegible] بر خانه مورچکان بریزد و اسما اینست الحمد لله آهیا شراهیا سبادیکم باهیا
شراهیا و نیز در بعض تجربات بجهت دفع موران آنست که بر بوجی از بوست بز بنویسد و بر خانه
[illegible] ال حم دول ه ال م ل ک الله الله الله الله و ما لنا ان لا نتوکل
[illegible]لنا و لنصبرن علی ما اذیتمونا و علی الله فلیتوکل المتوکلون فالتعلنة یا ایها
[illegible] لا یحطمنکم سلیمان و جنوده و هم لا یشعرون آهیا شراهیا اذونای
[illegible] النمل من هذا المکان بحق هذه الاسماء و بالف لا حول و لا قوة الا
[illegible] در اخبار از سید اطهار آمده که حضرت مقدس نبوی الحرمین
موجه نهی فرموده کفت میکشید مورچه را که روزی حضرت سلیمن ع با قوم خود بطلب باران
بیرون رفته مورچه را دید که بر پشت افتاده دستها بجانب آسمان برداشته میکفت بار خدایا
ما مخلوق توایم و محتاج ایم رحمتم بفضل تو ما را بکناه بنی آدم مکیر بجهت ما باران بفرست
[illegible] ماکن سلیمن ع قوم خود را کفت برکردید که بتحقیق بسبب
کر اشجار سبز شوند و میوه آورد طعام
[illegible] باشد بر انکه مکروهست اکل انجه مورچه بر دهن
غیر خود آب داده شدید و مکروهست
بیرون آورد و اکلش نیز یعنی اکل مورچه حرامست بجهت انکه پیغمبر صلی الله علیه و آله
هرکاه بعضی النمل کرم سفید بسته اند [illegible] بیاشند آن قوم متفرق شوند اکر خانه موران
بسیار کیرند [illegible] بلکه از آن موضع بکریزند چون سنک مغناطیس
در سوراخ ایشان کذارند جمله بمیرند اکر کوکرد با زرنیخ در سوراخ ایشان بریزند جمله بمیرند
چون در مکانی آب سماق بپاشند کیکها بکریزند چون قطره از قطران در خانه مورچه بزنند
بزمین فرو روند و اکر کبریت را کوفته در خانه ایشان بریزند هلاک کردند اکر در کوی چیزی
چیزی کذارند مورچه نزدیک وی نرود چون هفت مورچه را در شیشه اندازند که مملو از روغن

زیبق باشد سوی براه حکم به بندند و یکشبانه روز در سرکین دفن نموده بعد از آن بیرون آورده صاف
کنند و بر احلیل مالند و بر سر وی نیز مالند هیچ باه کند و عمل بزرک کردد و انعاظ قوی شود
مجربست تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد ضعیف و اصحاب حرص بود و اکر بیند
کندم و کاه بجیوه و اکر بیند که مورچه داخل خانه او شد و با او بار کران بود روزی وی فراخ
کردد اکر بر فراش خود بیند اولاد او بسیار شود اکر بیند که مورچه از خانه او بیرون رفت
اولاد و عیال وی کم شود اکر بیند که از مکانی بمکانی پرید اکر در آن خانه بیماری باشد بمیرد
یا قومی از آن مکان سفر روند مورچه دلالت بر روزی
ق مرغیست که منقار مکر در مکانی که در دور روزی باشد نغف کرمیست که در بینی شتر و کوسفند بهم رسد
بعضی کویند که کرم دراز بیست سیاه و سبز و خاکستر رنک و آن در زمین است و قطع کشت و زراعت
نکل اسب قوی تجربه شده در حدیث آمده ان الله یحب النکل علی النکل یعنی بدرستی
که خدای تعالی دوست میدارد مرد با قوه تجربه کرده شده را بر اسب قوی تجربه شده
نهسر مرغیست شبیه دار کوب همان دار کوب که کذشت نواج بتشدید واو مرغیست
مثل قمری الا انکه مزاجش کرم تر است از و و صوتش نرم تر از و و در حسن صوت [illegible]
و از صوت خود در طرب ابد وار

فصل دوم از باب

در نون مکسوره نسناس بفتح نون خوانده اند جنابحیر مشهور است و او خلقیست
در صورة ناس مشتق از و از جهت ضعف خلقت او مسعودی در مروج الذهب آورده
که او حیوانیست مثل انسان و بر او یک چشم باشد از آب بیرون آید و حرف زند صاحب
عجایب المخلوقات آورده که ایشان کروهی باشند هر یک را نصف بدن و نصف سر
و یک دست و یک پای کویا نصف انسانیست بطول بر یک پای جهند و تند رود در دویدن

اود نعاب غراب
اغ نعشل کفتار نر
چهار پای از شتر و کاو
و کوسفند
کنجشک جهت کثرت
و سرعت کریز وی
نامند نقاقد بقاف
کوسفند [illegible]
حباری بعضی
[illegible] الفته اند و بعضی
نهسر بچه کرکرا کویند
بچه کفتار را کفته اند
کرک و چرخ

بسیار سریع باشد ابن اسحق کفته که نسناس خلقی باشند بصفت مذکوره در یمن که اهل آنجا صید
او کنند و بکشند و بخورند جمعی از مردم یمن وقتی بقصد صید نسناس بیرون رفتند نفر
از نسناس را یافتند دوی از ایشان پنهان شدند یکی را کرفته ذبح نمودند یکی از صیادان
کفت چه خوب فربه است آن دو نسناس شنیدند یکی کفت چرا فربه نباشد که صمغ خورد
و صر و حبة الخضر است پس او را نیز کرفته و کشتند ذابح وی کفت چه انفع است خاموشی آن
دیکر که پنهان کفت من هیچ نمیکویم چون آواز او را شنیدند او را نیز کرفته ذبح نمودند
ابو الدتیش کفته که نسناس از نسل ارم بن سام برادر عاد و ثمود بود اشیا را عقلیت
که در بیشها و سواحل بحار تعیش کنند عربان صید ایشان نمایند بکشند و بخورند
و بلغت عرب متکلم شوند و بر خود نامهای عربان کذارند در کتاب صنعا مذکور است
بود کفت دیدم که ایشان بیک پای راه روند و بر درخت صعود
اشیلوا بکیرند از ابن عباس منقولست که کفت ناس رفتند
و نسناس نماندند پرسید نسناس کیست کفت آنکسانی که مشابهت بناس دارند اما ناس
نیستند و بدانکه اکل نسناس حرام است بجهت انکه برخلقت بنی آدم اند اما حیوانی که مردم او را
نسناس کویند نوعی از بوزینه بود که در [illegible] تعیش کند و بر درختها زند کانی ننماید تعبیر
دیدن ایشان در خواب دلیل مردم قلیل العقل که خود را هلاک کنند و کارها کنند که
[illegible] نمس جانوریست کویا بادنجه کوشت قهوهیست و در زمین [illegible]
که مار و اژدها بکشد و بخورد مفضل بن مسلمه کفته که او ظربانست که [illegible] کذشت اکثر
جهت خباثتش حرام از جمله خواص او انکه اکر او را در برج کبوتر بخور کنند کبوتران کریزان
شوند اکر زهره او را با سفیدی بیضه سابیده بر چشم ضماد کنند حرارت وی بر چیند و قطع دموعا

اکر از خون او بوزن قیراطی بر بینی دیوانه سعوط نمایند ونیز نزدش بخور هم نمایند عاقل کردد
اورا طبخ نموده با شوربایش بیاشامند تقطیر بول و رجع مثانه
اکر در کوی کتانی پیچیده بر صاحب تب ربع آویزند شفا
زنا است چرا و ماکیان بنزد دیدن بسیار ازو دلیل زنا
کند باز نان فضا نزاع کنند **نبر** جانوریست شبیه بقراد که ...
ازو بست چون بر شتر بند و دشتر و دم کند **نغض** شتر مرغ را کویند جهت انکه او سر خود را
حرکت دهد **فصل هفتم در نون مفتوحه نسنوس** بر وزن مرغ بزرک جثه است
که در کوهها ماوی کیرد **نعره** مکس درشت کبود چشم او را ...
که با او حیوانات ستم شکافته بکزد و بکریزد **نغر** مرغیست مثل ...

باب بیست و ششم مشتمل بر سه فصل فصل اول در هاء مفتوحه هامه بتخفیف
مرغ شب است او صدی است که در باب صاد کذشت عرب او را شوم دانند و بعضی که بوم
که بوم است اما هامه بتشدید میم مار و مور بسیاری از جانوران در کتاب فردوس آورده
که هر که آیه انی توکلت علی الله ربی و ربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی
علی صراط مستقیم را بخواند از شر هوام ایمن کردد و قرآءت آیه مذکوره
نیز همین خاصیت دارد در کتاب مصابیح آمده که شخصی از مسافران اقدام بر هرام مخوف
مینمود و خود را از هوام و سباع و دزد محافظت مینمود جمعی از احوال او تعجب نموده
او را تخویف نمودند که مغرور بنفس خود مباش او کفت که من بر احوال خود بر بصیرتم اما
با تاجری سفر کردم با رفقاء چند در زندان بادیه هر شب بر سر راه ماهی آمدند من بیش
از همه محافظت مینمودم و بسیار دیدار او کثر خبر دار بودم از یکی از اعراب بادیه که اثار صلاح

ازناصیه او هویدا بوده راحله کرایه کردم مرا کفت مسموع شد بر محمد و آل محمد صلوات بفرست و بفراغت بخواب
پس من نیز صدهر تبه صلوات فرستادم و بخوابیدم ناکاه شخصی مرا بیدار کرد و بترسیدم و کفتم تو کیستی کفت
نیکوئی کن و مرا انجا ... کفتم ترا چه میشود کفت دست مرا متاع تو بکند داشتم چه او بادی که برو خوابیده
بودم شکافته دست خود برده تا متاع بیرون آورد پس نتوانست که دست خود بیرون آورد
پس مکار برا خواستم والتماس نمودم که او را دعا کنم تا نجات یابد کفت تو بر دعا کردن
اولی تری پس دعا ... بلا کرفتار شده پس دعا کردم دست او خلاص شد هیچ وقتی از
یکی سیاهی دست او ... خفقان خون در روی پس برکت صلوات با دست او را نکه
... کعب احبار کوید که در کتب بعض انبیا دیدم که هامه
داشته بود
نزد سلیمان علیه السلم آمد سلام کرد آنحضرت بعد از جواب سلام پرسید که یا هامه
چو است که زراعت نخوری کفت بجهت انکه آدم علیه السلم را بجهه کندم از بهشت بیرون کردند
پرسید که چرا آب نیاشامی کفت قوم نوح جهت آب غرق شدند پرسید که چرا
در معمور نباشی کفت در خرابه ساکنم که او میراث خدا است ساکنم پرسید چه میکویی در فتح
... دنیا تنعم میکردند پرسید چون
... دم که چه خوب براحت میخوابند
... کفت از ستم بنی آدم پرسید که در
... رابهای غافلان و مهیا سفر عقبا
باشید سبحان الله خالق النور سلیمان علیه السلم فرمود که در میان مرغان نصیحت
کننده تر از بوم نبود بدانکه اکل هوام و بیع آنها حرام **تعبیر** دیدن هامه در خواب
دلیل زن قواده است که زنان بجهه مردان قیادت کند یا دلیل زن زانیه بود

هزار بلبل **ابو هرون** مرغیست که اصوات حسنه و نغمات طیبه در حنجره او باشد از اول شب
تا صبح بخوانند و بخوانند طیور بجهة التذاذ صوتش او جمع شوند و باشد که عاشقی که نزد او کذرد
نتواند کذشت بلکه بنشیند و بر آواز دلربای او کریه کند **فصل دوم** در هاء مکسوره هرهر
کربه و بزرکی بشیك نامند در باب الف کذشت که کربه از عطسه شیر مخلوق کشته و از بینی
وی بیرون آمد ابو هریره نقل کند که پیغمبر خدای مردی را دید که ایستاده آب میخورد فرمود
که مکن آسان تر است که کربه با تو بیاشامد کفت نه فرمود جهة آنکه
سلمان فارسی از آنحضرت نقل کرده که فرموده که کربه از طیبات است **تعبیر** دیدن او
او در خواب دلیل خادم و حافظ اکر بیند که کربه چیزی دزدید دلیل دزد در خانه بود
و کربه که قصد نکند و انسی باشد دلیل سال راحت است بجهت
سال تعب و رنج اکر بیند که کربه بفروخت مال خود ...
و دزد تعبیر کنند و کاه بنعمت چه در و منفعت است زنی نزد ابن سیرین آمد
کفت در خواب دیدم که سنوری سر خود در شکم شوهر من فرو برده پارچه کوشتی
از و برداشت ابن سیرین کفت شخصی از شوهر تو سیصد و شانزده دینار دزدیده
کفت راست کفتی از کجا کفتی کفت از عدد سنور پس غلامی که در جوار ایشان بود
بود متهم ساختند بزدند اقرار عال نمود ...
کیرد **هلال** مار نر و بعضی مطلق مار را کویند و بیشتر بجربه سده تا بمرتبه ...
رسیده و نام ماه **فصل سیم در هاء مضمومه هدهد** معروفست بفارسی شانه سر
و مرغ سلیمان نامند و بزرکی پو پو صاحب خطها و رنکهای بسیار با لطبع بود کریه
الرایحه بود چه خانه خود در زبل بنا کند کویند که از خاصیت او سنک از اب ادرار زیر

زمین ببیند بطریقی که آدمی در شیشه دلیل سلیمان علیه السلم بوده بر آب بدین سبب تفقد وی نمود
و در اخبار آمده که روزی سلیمن نبی علیه السلام بجانب صنعاء یمن در موضعی نزول نمود که اب نبود چون
وقت نماز رسید تفقد هدهد نمود نیافت عقاب را طلبیده فرمود که زود در بین ساعة
حاضر کن که البته او را ذبح نمایم یا عذاب دردناك کنم بکندن پر او یا بستو پر او در آفتاب
یا بمفارقت او از الف و زوجه وی یا انکه دلیل و حجت روشن بیاورد پس عقاب در هوا
بلند شده و بمیامن زمین در نظر وی مثل کاسه در دست شخصی نمود بیمین و شمال ملتفت
کشته هدهد را دید که از جانب یمن می آید پس بقوة تمام فرود آمده هدهد را قسم داد
کفت بدان خدایی که ترا این قوة داد که بر من رحم کنی و متعرض ایذاء من نکردی عقاب کفت
ویلك بنعمر خدای قسم خورده که ترا ذبح کند یا عذاب نماید پرسید که آیا هیچ استثنا نکرده کفت
آری مکر انکه حجت روشن بیارد هدهد کفت الحمد لله که نجات یافتم پس هر دو زیر و از
نموده تا هر دو بخدمت آنحضرت آمدند بنزد سلیمان علیه السلم رسید دم خود سست
نمود و هر دو بال خود را در زمین میکشید تواضع و فروتنی آنحضرت نماید پس سلیمان ع
سر او را کرفته بجانب خود کشید هدهد کفت اذکر وقوفك بین یدی الله یعنی بیاد آر
از ایستادن خود در نزد خدای قهار و شنید آنحضرت را لرزه بر اعضا نشست از او
عفو کرد و چون سبب غیبت از و پرسید هدهد قصه سبا کیفیت امر بلقیس چنانچه مشهور است
و خوشنا از آن خبر داده بیان نمود بعد از آن هدهد آنحضرت را دعوت نمود در فلان روز در فلانه جزیره
ضیافت کنم پس آنحضرت قبول ... در روز موعود با لشکر خود بجزیره مذکوره حاضر
شدند هدهد طیران نموده ملخی کرفته بکشت در دریا انداخت کفت هر که بخورد دیا ... زین
شوربای ملخ پس آنحضرت و لشکر وی ازین ادا خنده کردند کفته اند که سبب عفو
آنحضرت از ذبح وی آن بود که او با پدر و مادر خود نیکوئی کند چه در وقت پیری بجهة

ایشان طعم ادد وچون ماده وي غایب شود بخورد وبیاشامد وفریاد قطع نکند تا
وي معاودت کند اکلش حرامست جهة انکه منهي القتل ومن از جمله خواص
انکه هرکاه پري ازپرهاي او بخور کنند هوام از ان خانه کریزان شوند
نسیان آویزند انچه فراموش کرده بخاطر وي رسد وهمین
کرده باسداب تناول کنند ونیز قوة حافظه اش زیاده شود
نبان او وا در روغن کنجد اندازند هرکه او وا زیر زبان
روا کردد اکر پر او وا هرکه باخود دارد بر خصم غالب کردد
اکل مطبوخ کوشت او نافع قولنج بود اکر مغز سر او وا با آرد مخلوط ساخته خمیر نموده
قرصها سازند ودر سایه خشک نموده هرکس که بخوراند و در نقش خود کویند اطعمتک یا فلان
بن فلانه هدهد وجعلتک تسمع لقولي وتطیعني وتشهد لي کما شهد الهدهد لسلیمان
بن داود علیهما السلم مطعوم انکس را بسیار دوست دار شود واز سخن وي بیرون
نرود اکر پوست او وا بر بازوي چپ محکم بربندند در نزد زنان محبوب القلوب کردند
اکر مغز سر او وا در برج کبوتر بخور کنند
او وا باخود دارد مردم او وا دوست دارند اکر
کوشت او وا اکر بجهة معقود یا مسحور بخور کنند باذن الله تعالی هر دو کشاده کردند
در خانه ظالمي را تا سه روز متوالي بیش از طلوع
قلع میشود این خاک دو بر ازین مکان قلع شود فلان بن فلانه المحض ...
بیرون رود ودیکر عود نکند اکر دو پر از بال راست او وا در پوست بدوزي وباخود
داري بنام هرکه خواهي وبنام مادر وي بغایت دوست دار تو کردد تعبیر دیدن او
در خواب دلیل مرد عالم غني است که برو بد کویند بجهة نتن او هرکه او وا در خواب خود بیند

دلیل عزت ومال یابد ... را شاد نزد سلطان از امور حادثه لقوله تعالی وجئتک من سبا بنباء
یا او را اسامي آید ... یقین او امان است بجهة خایف وهارب ابن مغري کفته که دیدن دي
... ن خانهاي که ماخوذ از اسم او یعني هدهد که مشتق از هدل الوارث
... صادق ومقرب ملوک یا جاسوس یا مرد عالم کثیر الجدال ... باشد که غاة
دلیل معرفة الله وشرع ودین وغاز واکر کشته ببیند بسوي آن راه یابد

باب واو ٢٧

باب بیست هفتم در واو ومشتمل بر یک فصل چه واو مکسوره ومفتوحه نیامده وحش انچه
بجاي بیست هشتم معوا ... بجهة دفع آنها واعادي ورفع مخوفات انس وجن این دعا بخوانند
اللهم ... من اعالي احتجبت وبسطوة الجبروت ممن یکیدني استترت
وبطول شدید حول قوتک من کل شیطان استعذت وبمکنون سر سرک من کل هم
وغم تخلصت یا حامل العرش عن حملة العرش یا شدید البطش یا حابس الوحش احبس
عني من ظلمني واغلب علي من غلبني کتب الله لاغلبن انا ورسلي ان الله قوي عزیز
حجاب دیکر اللهم اني اسئلک بسر الذات وبذات السر هو انت لا اله الا انت احتجبت
بنور الله وبنور عرش الله وبکل اسم الله من عدوي وعدو الله ومن شر کل خلق الله
بمائة الف لا حول ولا قوة الا بالله ختمت علی نفسي ودیني واهلي ومالي وجمیع ما اعطاني
ربي بخاتم الله القدوس المنیع الذي ختم به اقطار السموات والارض حسبنا الله ونعم
الوکیل وصلی الله علی خیر خلقه محمد واله الاطهار دعاي مجرب نافع بجهة دفع شر سلطان ... که
... تبه بخواند اشرق نور الله وظهر کلام الله
وثبت امر الله ونفذ حکم الله استعنت بالله توکلت علی الله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا
بالله تحصنت بخفي لطف الله وبلطف صنع الله وبجمیل ستر الله وبعظیم ذکر الله وبقوة سلطان
دخلت في کنف الله واستجرت برسول الله صلی الله علیه واله برئت من حولي وقوتي واستعنت

بحول الله وقوته اللهم استرني في نفسي واهلي ودیني ومالي و...
به ذاتک فلا عین تراک ولا ید تصل الیک برب العالمین
بقدرتک یا قوي یا متین وصلی الله علی سیدنا محمد خاتم النبیین
کثیرا الی یوم الدین والحمد لله رب العالمین ورشان کبوتر صحراي ساق الحر نامند در باب سین کذشت
وبعضي کویند که مرغیست که از فاخته وکبوتر متولد شود یکنوع از وبوي ودیکري جهار لیست بسیار نکت
الا انکه او از او حزین تر از ورشانست مزاج کبوتر صحرایي نسبت او سر ... صوت او
درمابین اصوات مثل او از عود است ورشان موصوف بتعطف ومهربانیست اکلش حلال بود
اکر جه بجه خود در دست صیاد ببیند بسا باشد که خود را
اکر قطره از خون او بر چشمي چکانند با نقطه خون باشد ببرد وکبوتر اهلي
کبوتر اهلي نیز همین خاصیت دهد هرمس حکیم کفته که هرکه مداومت بر اکل بیضه او نماید قوت
باه وي زیاده شود تعبیر دیدن او در خواب دلیل مرد بزرک غریبست که دلالت بر اخبار
ورسل کند چه خبر کم شدن آب زمین
ساد قراست ورل حرزون است ...
میانه او وسوسمار عداوتست ...
را از سوراخش بخواري ...
از ستمي که دارد بجهة خود ...
او انکه مادر را غضب کند و...
بزرک در شکم او یابند جاحظ کفته حرزون غیر ورل است وحرزون جانوریست در
نواحي مصر باشد ملیح ومنقش بالوان کثیره او وا کف دست مثل کف آدمي انکشتان
او مقسوم با نامل بر هیات وعقارب غالبا آید ونزد وي بخورد واز سوراخش بیرون آرد

درجاي ... وام موي او وا اکر ... باریک ... مادام که با او باشد
... طلاء کوشت او خار از بدن وپوست بیرون آرد اکر پوست
او وا بسوزانند وبدهن زیت مخلوط سازند هر عضو که خیرکي دارد بر وطلا کنند خیرکي وي زایل
شود ... غش است تعبیر دیدن او در خواب دلالت کند بر دشمن
... سفه بود وزغه چلپاسه ونیز کي باشي با قلو نامند از جمله
حشرات وموذیاتست ودر احادیث نبوي آمده که در کشتن او ثواب بسیار است در وقت
القاء حضرت ابراهیم ع بنار نمرود در روي همه حیوانات اطفاء آتش مینمودند وآب میکشیدند الا وزغه
که با او میدمید تا آتش قوي شد شود ولهذا حق سبحانه وتعالی او را ابرص وبیغمبر ص
قتل او را مباح کردانید از طبع او است که چون در خانه که از وي رایحه زعفران آید داخل نشود
وبه مار الفت کیرد چنانچه عقرب بجعل از دهن باز کیرد بطریق ماد سفیه بهن زمستان
چهار ماه در خانه خود اقامت کند وچیزي نخورد احکام او در سام ابرص کذشت تعبیر
دیدن او در خواب دلیل مردیست که امر معروف ونهي منکر کند که نامش برین
وباشد که دلیل دشمني باشد که آشکار شهرت کند وبد کوید وازغ سک را کویند یعني
واند جهت راستم کرانه از کوسفند است وتعداق جاحظ کفته که او نتاجیست ما بین
بات وبعضي حیوان واتي بتعلق دار کوب ونیز کویند که کر به بزرک سیر زدم بسیار کوچکي
دارد در خانها اقامت کند اکلش حرام وذعد در جوف دریا که چون بجانب بر آرند بمیرد
او را براقي وسخیتي باشد مثل سنگ سوراخ کنند وکردن بندها وزیورها بجهة زنان و
کودکان سازند وزقا کبوتریست که رنکش سبزي بزند جه ورقه سیاهي خاکستر رنک اکو بند
لهذا خاکستر را اورق نامند وطواط شپره وذباب خاکذشت تعبیر دیدن او در خواب دلالت بر غمي
کند باشد که دلیل ولد الزنا باشد یا زوال نعمت واقامت حجت باشد لقوله تعالی واذ تخلق من الطین
... نفع ... بالله

وی چیزیکه هیچ در اول کوشت ازطبع اوست که درماکن درشت ناهموار ماوی کیرد اکثر نر
وماده باهم مجتمع باشند چون وقت تولد شود چون شیر در پستان او جمع شود بعدکه آنرا همه
بلوط خورد قوة شهوتش زیاده شود چون ماده نیابد منی خود بمکیدن بیرون آرد
اکر اورا احتیاج رسد سبزه که درمیان سنك بر آید بخاید وبروی هند بر شود وچون
احساس صیادی کند واکر بربلندی باشد بر پشت افتد خودرا در دویدن چالاك
کند وفرود آید وبکریزد دوشاخ او که از سر تا دم اوست محافظت وی کند اورا
از سنك وغیره وجهت نرمی که بشاخهای ویست اورا در رفتار سریع کرداند
اکلش باجماع حلال چه از جمله طیبات است اکر مغز سر اورا زنی که خون وی روان باشد
باشد در پشم تر دارد خون وی منقطع کردد اکر کوشت وپیه او خشك وملایم
کرده صبر وسعد وقرنفل وزعفران وعسل داخل نموده یکمثقال از و باب کرفس
بنوشد سنك مثانه را بریزاند بنات الوردان جانوریست در اماکن نم متولد شود
اکثر در حمامات وبرکها باشد بعضی سیاه وبعضی سرخ وبعضی سفید وبعضی اصهب
یعنی میکون واز نیست که مرحمها کویند بیضه دراز نهد در اماکن خرابه الفکیر ه اکلش
حرام ارسطو کفته اکر اورا بزیت بپزند ودر کوش چکانند در درش ساکن کند واکر بر جراحه
که در ساقها باشد طلا نمایند صحت بخشد باب بیست وهشتم در یا مشتمل بر دو فصل
چه یاء مکسوره یا مفتوحه فصل اول در یاء مفتوحه یاجوج وماجوج بجیم معاقرد که
از فرزندان یافث بن نوح علیه السلام اند از ترك الدخذیفه یمانی از حضرت نبوی صلوات الله
علیه نقل کرده که آنحضرت فرمود که یاجوج چهار صد امیر اند و همچنین ماجوج چهار صد
هیچ یك از ایشان نمیرد تا هزار سواره از فرزندان خود نبیند صنفی از ایشان باشد که طول
هر یك صد وبیست ذرع باشد ونوع دیکر باشد که یك کوش خود فراش ودیکر لحاف نماید

باب ۲۸ یا

همچ

همچ نیل وخوك نکذرند الا که بخورند کثرت ایشان بمرتبه ایست که مقدم
لشکر ایشان در شام وساقه در بیت المقدس باشد هر که از ایشان
بمیرند بخورند انهار مشرق وبحور طبریه آشامند حق سبحانه دخول مکه ومدینه
وبیت المقدس بر ایشان حرام نموده وهب بن منبه کوید که ایشان درخت
وچوب خورند از علی بن ابی طالب علیه السلم منقولست که صنفی از ایشان باشند
که در طول شبر باشند وصنف دیکر را طول بافراط بود بطریق طیور
مخالب ومثل سباع انیاب وکوشهای بزرك دارند بطریق بهایم جماع
نمایند ومثل کرك فریاد کنند مویهای ایشان چنان درشت وطویل
باشند که ایشانرا از سرما وکرما نکه دارد هر روز بنزد سد اسکندر آیند
و حفر نمایند تا آنکه نزدیك باشد که سوراخ کنند چون فردا آیند حق سبحانه
وتعالی اورا بحال اول عود نموده باشد تا در آخر الزمان بکویند ان شاء الله
فردا بیاییم وسوراخ کنیم چون فردا بیایند بحالت خود یابند سوراخ کنند
و بیرون آیند مردم بحصار متحصن شوند تیر بطرف آسمان اندازند ملطخ
بخون بر کردد پس حق سبحانه وتعالی بسبب نغف ایشانرا هلاك کند واو
کرمیست که در کردن ایشان بدید آید یامور براء مهمله نوعی از
بز کوهی یا شبیه بوی یکشاخ درمیان سر دارد که منشعب بشعبها بود بعضی
کویند که یامور کوزن نر است که دوشاخ مثل منشار دارد اکثر صفات

وی مشابه کاو کوهیست درمواضعی که اشجار ملتفت الاغصان بسیار
باشد ماوی کیرد وچون آب خورد بر نشاط در آید ومیان درختان بازی
کند وبسا باشد که شاخ او بشاخهای درختان پیچیده شود قدرت
استخلاص نیابد فریاد کند چون مردم فریاد وی شنوند بیایند اورا
صید کنند اکلش حلال چه از طیبات است نشستن بر پوستش دفع بواسیر
کند یحمور جاری نر یحمور خرکور داغ اینکه ماند دوشاخ مثل
منشار دارد که درختانرا بآنها قطع کند چون تشنه شود بکنار آب
آید اکر درختی مانع آید شاخ او ببرد بعضی کویند که یحمور همان یامور است
که کذشت شاخهای او مجوف نیست لونش مایل بسرخی اکلش حلال
آشامیدن روغن او در دیرا که در پهلوی بهم رسد نافع است اکر بروغن
بلسان مخلوط ساخته تناول کند انفع باشد فایده ابن جزری در کتاب
عرایس آورده که از بعضی طلبه علم شنیدم که کفت که وقتی از شهر خود بیرون رفتم
در راه بشخصی رسیدم با وی مرافقت اختیار نمودم چون بشهری که مقصود
او بود نزدیك شدیم کفت مرا بر تو حق رفاقت هست ومن مردی ام از جن
حاجتی بتو دارم پرسید آن کدام است چون بدین شهر بفلان مکان رسی
مرغان ماکیان بینی در میان ایشان خروسیست صاحبش بخر وذبح کن کفتم
مرا نیز بتو حاجتست کفت کدام است کفتم هرکاه شیطانی وجنی مارد سرکشی که

عزیمت در واثر نکند علاج وی چه باشد کفت دوای او آنکه
بقدر فتر از پوست خرکور بیارد وانکشت ابهام جن کرفته محکم باوی
بربندد پس از روغن سداب بری در سوراخ بینی راست وی چهار قطره
ودر سوراخ بینی چپ وی سه قطره بچکان که جنی مارد بمیرد وآنشخص
نجات یابد مرد عالم کوید چون بشهر در آمدم بدان مکان رفتم خروسی
پیری درمیان مرغان ماکیان دیدم خواستم بخرم صاحبش نفروخت
باوی قیمت بسیار دادم وبخریدم چون مالك شدم جنی که در راه رفیق
من بود متمثل شد اشاره کرد که بکش بکشتم بعد از آن جمعی از مردان
وزنان دیدم که بغوغای تمام آمدند مرا کرفته میزدند که تو ساحری
چه وقتی که این خروس ذبح نمودی زن جوانی را از ما جن کرفته هیچ
از دست نمیکذارد پس از ایشان زهی بقدر فتر از پوست یحمور بازیافته
از روغن سداب بری طلبیدم چون آوردند هر دو ابهام آن زن محکم
بستم جنی فریاد میکرد که من ترا تعلیم کردم که با من چنین کنی کوش سخن
وی نکردم پس چهار قطره از آن روغن در بینی راست وسه قطره
در بینی چپش چکانیدم آن زن در حال صحت یافت وجنی فریاد میکرد
تا بیفتاد وبمرد پس از این دانسته شد که نکه داشتن خروس بتخصیص
سفید دو تاج چنانکه در باب دال در دیك کذشت دفع جن کند والله اعلم

يحمور

يحمور مرغ نيكو رنكيست شبيه برنك زردي كه بسفيدي زند منقش باشد
در نخلستان حجاز بسيار باشد زعم انكه اكثر آن كبك نراست اكلش حلال
يراعه براء وعين مهمله مرغ كوچكيست در شب طيران نمايد مثل آتش سوزان
و برق درخشان يا چراغ افروخته يربوع براء مهمله و باء يكنقطه وعين
مهمله موش دشتي دوضي است كه در باب دال مهمله كذشت وذو الرمح
يعني صاحب نيزه نيز كويند در باب ميم كذشت جانوريست كه پايها دراز و دستها
كوتاه دارد دم خود مثل دم ملخ بلند كند شبيه برنك آهو بره در زمين
نم ساكن باشد رطوبت زمين بجهت او مثل آشاميدن آب بود همين طالب
نسيم باشد از بخار مجتنب و محترز بود از زمين سنك حفر نمايد وبجهت خود
در محل هبوب رياح خانه سازد دو در كذارد يكي ظاهر كند و ديكر مخفي اكر
از يكي خواهند او را بكيرند از در ديكر بيرون رود از طبع اوست كه در موضع
نرم راه رود تا كسي اثر قدم وي بشناسد و چون از چيزي ترسد بر بلندي
بسرعت تمام بالا رود و نشخوار كند و سركين اندازد دو دندان در فك اعلا و
دو در اسفل دارد و اين نوع را رئيسي باشد كه همه بني نوع وي منقاد او
باشند بر سر تلي يا سنكي برآيد چون در راه چيزي بيند دندان بر دندان زند
و صدا كند چون ايشان بشنوند از ناحيه بسوراخهاي خود كريزند چون
رئيس در امر حزم بود تقصير كند همه جمعيت نمايند و او را بكشند و ديكري را رئيس

ودواشيم

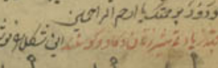
نصب نمايند

تعين نمايند و چون بطلب معاش روند رئيس پيش رود و بر بلندي برآيد اكلش حرام خاصيت
او انكه در موضعي كه موي زايد در پلك چشم در آمده باشد بعد از انكه موي را كنده باشند بمالد
نمايند ديكر موي برنيايد تعبير ديدن او در خواب دليل مرديست كه بدروغ قسم بسيار خورد
با او نزاع كند يا با چنين مردي جنك كند يعسوب بعين و سين مهملتين پادشاه زنبور عسل
كه همه نحلها مطيع وي باشند كرد و امير در يك نحله نكذارند بلكه هميشه اجتماع نمايند يكي از
دو امير را بكشند و اطاعت آن ديكر نمايند و امير المؤمنين عليه السلام را بدين جهت يعسوب الدين
نامند زيرا كه امير مؤمنان و پادشاه شيعيان است يرقان براء مهمله كرميست كه در زراعت باشد
چون پوست وي جدا شود پروانه كردد يسكف بسين مهمله و فا مكس يعر بعين و را بزغاله كه
در دامكاه كرك و شير بندد يعفور بعين و فا بچه كاو كوهي و آهو بره يعمله بعين مهمله و ميم شتر ماده
نجيبه مطوعه كه قوي باشد در بار برداشتن و راه رفتن يمام اصمعي كفته كبوتر وحشيست كسائي كفته
كبوتريست كه خانها الفت كيرد اكلش حلال و نيز اسم زني بوده كه سواره را از سه روزه راه ميديد
يهودي بدال مهمله حوت البحر است كه شيخ اليهود كويند در شين معجمه كذشت يوصلي بصاد مهمله
مرغيست كه بالهاي او از بال باشق دراز تر است لكن بسيار بد شكل است وضد دوم
مضمومه يؤيؤ بدو يا مرغيست كه كنيت او ابو رياحست و او همان جلم است كه در جيم كذشت
جرعرا كويند اكلش حرام بود از جمله خواص او انكه اكر مغز سر او را خشك و صلايه نموده با شكر طبرزد
بسايند و با سركين سوسمار مخلوط سازند اكتحال او بياض عارض در چشم را ببرد و اكر زهره
او را با آب شهدانج سايند در بيني صاحب صداع سعوط نمايند نفع عظيم بخشد تمت الكتاب

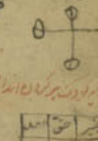
نسخه اجزاي فاشم مجربست

خرطبان سفيد ٢ مثقال، خرطبان فلفل ٢ م، مرداسنك ٢ م، كهربا ٥ م، سيماب ٢ م
سنك ... ام، شكسته بندي، لولو و فارسي ٥ م، ... ط، ... عام
زنك قدري، حناي قدري نفع عظيم بخشد والله اعلم

بجهت درد پستان زن بنويسد و در آب شويد و بخورد بسم الله الرحمن الرحيم
ان بطش ربك لشديد انه هو يبدئ ويعيد وهو الغفور
الودود برحمتك يا ارحم الراحمين
بجهت ياد شير زنان ... اين شكل را نوشته در كردن اندازد



ايضا براي شير زنان بر سه پاره نان نوشته هر روز يكي را بخورد
١١٣ ... ١١١ ... ٣٣ ... ٦٧٢
ايضا بجهت شير زنان كه كم شده باشد بندد
بكه دارد و بفرمان خداي تعالي زياده كردد



٩٩٩٩٩٩ . X . ٦٦٦٦٦
وو٩٩ ح ح ي
طفل بندد
براي كريه بودن بر كرد ... از اين طلسم براي ابله كودك بر كردن

١	٥	٤	عو
١٢	٦		٩
٩	١٥	١٢	٥
٣	٣	٢	٥

جبير	حق	اسعد
كبير	بصير	لطيف
هادي	...	قدوس

اكر خواهي بداني كه زن حامله دختر زايد يا پسر
اسم شوهر و اسم زن هر دو را بحساب ابجد بشمار
و پنج پنج طرح كن اكر فرد بماند پسر اكر زوج بماند
دختر ... اسم زوج و زوجه را بحساب
ابجد بشمار اكر فرد بماند ... اكر زوج بماند زن
... طرح كن يا الله ... طرح كن ١٠ والله اعلم

اسباب دوا الجرم

پوست خشخاش، زنجبيل سفيد، نشاسته كندم، تخم مرغ سفيده، ماسوران
ص ادرم، ص ادرم، يا درم، سه علف، عادرم
اينها را كوبيده در تمام ... راحي نخود و سفيده تخم مرغ را نوشته شد در ...
... اجزاي كوبيده را در ميان آن سفيده تخم مرغ ... بالاي كاغذ
... مرهم كرده ... شبانه روز ... يك شبانه روز ... الا
بالاي ... بسته ... تا نفع بسيار بخشد والله اعلم
از براي كم شده هر كسي كه كمان كرده ... ايشان ... آن ... اند
١١ بار انا انزلناه ١٠ توحيد ٧ انا اعطيناه و ... در چيزي ... كرفته
در ظاهر آب اندازد ... آب افتد دزد همان كسي باشد
از موده و مجربست براي كشادن بسته نوشتن آن كسي
براي حفظ بند ... بسم الله الرحمن الرحيم يا كريم يا حكيم يا عظيم يا مقيم يا لا
يا لا اله الا انت خلصنا من النار يا مجير و لا حول و لا
قوة الا بالله العلي العظيم بجهت حبس البول و حرقة البول و سوزش
اكر سبب آن چرك و قروح بوده علاج فصد باسليق است و هر صبح
شربت خشخاش و قرص كاكنج و شيره تخم خربزه و خيار خشك بنوشند و غذا
ماش اسفناج باشد و اكر طبيعت محتبس شود تليين بجلاب از بنفشه
و عنب الثعلب و سپستان و ريشه خطمي و فلوس خيار شنبر و ترنجبين
و روغن بادام با دو ... مذكوره نافع است و از جماع احتراز نمايد شياف
ابيض بسايند در احليل چكانند و اين سفوف نافع است صفت
آن تخم خيار تخم كتان تخم خشخاش كتيرا از هر يك يكجزو ... دو
كوفته و بيخته هر روز پنج درم با شربت نيلوفر بنوشند و شياف
از براي سوزش ... انفع اشياست صفت آن مغز الوبا ... تخم كيلان
مغز تخم هندوانه شير خشت دم الاخوين صمغ عربي كتيرا انزروت
كل بخته باب ... سازند بباد ... احليل كذارند
... نرم بسايند و با عسل اغشته در ... بمالند و ... بالله
... باب ... تخم ... بند نوع ديكر
... بالا با روغن كاو بياميزد و ... قضيب ... را ... بالد
نوع ديكر تخم سپند ٣ درم ... با روغن ياسمين مخلوط كرده
بياميزد و در آلت ... ماليد اكر خواهد ساكن شود ... آب خورده بكويد بيا برد

... بر ... حفظ ... تهمت ... مهرت ... كل ... اكر بوره ارمني ... و بعد از آن ... خردل يكدرم ... نوع ديكر تخم سپند ... بياميزد و در آلت

در بعضي نسخه در اين كتاب نوشته شد
براي حامله شدن زن ريحان باقلا كوفته نرم سازند و او را شافي ساخته زن بخود بردارد ٣ نوبت بعد از آن با مرد صحبت كند بار كيرد
ايضا براي حامله شدن برك درخت الو با زهره ماده كاو كوبيده شافي ساخته چند نوبت بخود بر كيرد بعد از آن صحبت كند بار كيرد بفرمان خدا
بجهت درد دندان اكر كسي صندل سفيد بكوبد بر دندان بمالد كه در نهايت زرد شده باشد سفيد كردد ايضا اكر زاج سفيد در بالاي بيل آهني كذاشته
بر روي آتش كذارد تا زاج كداخته كردد كف كند بعد از آن او را برداشته نرم بسايد و با روغن كاو كه نمك نداشته باشد
با هم آميخته و سر را تراشيده و اين دارو را نوبت بر سر بمالد صحت يابد ايضا اكر كسي زهره شتر در سايه خشك كند
و در سر سنك بسايد و در چشم حفظ كند آبي كه از چشم در آيد بر طرف سازد ايضا اكر كسي مغز سر اشتر را با روغن زيت
بياميزد و بر بواسير بندد نفع دهد ايضا اكر كسي بول خود را نتواند نكه دارد بلوط را كوفته آرد كند و آرد را با روغن زيت
بريان كند چند مرتبه بقدر درم بخورد شفا يابد ايضا اكر كسي شير ميش را بنا شتا غرغره كند آواز بكشايد ايضا براي درد كوش
آب سير را با زهره كاو بسعد در كوش چكاند نفع دهد ايضا خرچنك را در آتش سوخته و خاكستر او را بر بواسير چند نوبت
بمالد به كردد بفرمان خدا ايضا اكر كسي نوك آماده ترش را كوبيده بر چشم ببندد به كردد ايضا اكر زنجير در شكم مرده باشد تخم كرفس
در زير دامن خود دود كند بچه از او جدا شود ايضا بجهت درد دندان سير را در آتش بريان كرده و بر دندان كيرد نفع بخشد ايضا
اكر سير را با زهره كاو سعد در كوش چكاند به شود ايضا اكر كسي زعفران را بسايد در چشم كشد سفيدي چشم كم شود ايضا
براي مباشرت زهره خروس را بر قضيب ماليد ايضا اكر مرد ... نايل ... هر روز ... بخورد ... با مرد بخورد دزد
از عشق بيقرار كردد ايضا بوره ارمني ... درم در عسل بكذارد ... روغن بلسان چكاند بر قضيب بمالد نوع ديكر ... مباشرت
بوره ارمني ... و بخته با روغن ياسمين ... قضيب كرم ... اين ... بر قضيب بمالد
خشك كرده ... با روغن ... بر قضيب مالد نوع ديكر ... بر ذكر بمالد قطران ... بر قضيب مالد
سرطان را با روغن ... جوشانند كه سرطان بخته شود ... را انداز و روغن او ... دارد ... حاجت بر قضيب مالد
نوع ديكر لسان العصافير ... تازه كند بر قضيب بمالد و ... در آب كرم سخت بمالد و شب بدين دارو ها طلايه نمايد هم قوت باه دهد
و هم ذكر را سخت كند ... زن مازو ... و ... هم ماوي ... شراب ... باره صوف ... آن
... زن بخود بر دارد ... مازو ... بكيرد ... بعد از آن شربت ... نمايد
ذكر علاج ذكر ... در قضيب ... ياد ... الدموية ... اوقات اورام در عقب
جماع ... بعد از جماع اكر از اجزاي ... ذكر ... بسبب ورم كردد و هر كاه
در بدن خوف غالب شود ورم ... اكر صفرا و ... صفراي شود و اكر ورم ... باشد ... اكر ماده آن ورم كرم خواهد ... علامات
ديكر ... ظاهر شود ... ورم در جلد ... علاج آن فصد صافن و حجامت ... بايد كرد و اكر ... طرف
... فصد از آن طرف اكر ورم در هر اطراف ... تليين طبيعت بشياف بايد كرد ... ميل ... بايد
... شربها و ادويه ... شراب و امثال آن اجتناب نمايند و پارچه كتان ... و كلاب و آب كشنيز و آب ... عنب الثعلب
... كرد بالاي ورم طلا نمايد ... مفيد است ... كشنيز باقلا ... زعفران قليلي و روغن كل ...
بر پارچه كتان آلوده ضماد نمايد

۱۵۸

۲۱۶

[illegible]

بتاریخ [illegible] ۱۲۳۲ [illegible]
در شب چهارشنبه ۱ شهر [illegible]
از [illegible] ۱۲۵ [illegible]

۱۲۳